

# خلاصہ عبققات الانوار

## حدیث تشبیہ

تألیف : علامہ میر حامد حسین ہندی

تلفیہس و تعریب از :  
عبقات الاسلام و المسلمین سید علی میلانی

ترجمہ : مرتضیٰ نادری



انتشارات نبأ

عنوان و پدید آور: خلاصه عبققات الانوار: حدیث تشبیه / تالیف حامد حسین هندى: تلخیص و تعریب از علی میلانی؛ ترجمه مرتضی نادری. / مشخصات نشر: تهران: نیا، ۱۳۸۶.  
مشخصات ظاهری: ۴۵۸ ص. / ۵۶۰۰۰ ریال شابک: 0 - 58 - 8323 - 964 - 978  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا. / یادداشت کلی: کتاب حاضر به نفعات الزهار فی خلاصه عبققات الانوار... معروف می‌باشد که خلاصه‌ای از عبققات الانوار... نوشته حامد حسین الكهنوی است که خود رديه‌ای است بر تحفة الاثنی عشریة عبدالعزيز دهلوی. / عنوان دیگر: التحفة الاثنی عشریة. شرح / عنوان دیگر: عبققات الانوار فی اثبات الائمة اطهار. برگزیده.  
عنوان دیگر: نفعات الزهار فی خلاصه عبققات الانوار فی الرد علی التحفة الاثنی عشریة.  
موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اثبات خلافت -- احادیث.  
موضوع: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۲۹ ق. التحفة الاثنی عشریة -- نقد و تفسیر.  
موضوع: کنتوری، حامد حسین بن محمد قلی، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ ق. عبققات الانوار فی اثبات امامة الائمة اطهار -- نقد و تفسیر. / موضوع: شیعه -- دفاعیه‌ها و رديه‌ها. / موضوع: احادیث خاص (تشبیه) / شناسه افزوده: حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ - ، خلاصه کننده. / شناسه افزوده: نادری، مرتضی، ۱۳۵۳ - مترجم. / شناسه افزوده: دهلوی، عبدالعزیز بن احمد، ۱۱۵۹ - ۱۲۲۹ ق. التحفة الاثنی عشریة. شرح. / شناسه افزوده: کنتوری، حامد حسین بن محمد قلی، ۱۲۴۶ - ۱۳۰۶ ق. / رده بندی کنگره: ۱۳۸۶  
BP۲۱۲ / ۵ / د ۹ ت ۳۰۲۱۳  
رده بندی دیویی: ۴۱۷ / ۲۹۷ / شماره کتابخانه ملی: ۱۰۲۶۷۹۱.

## خلاصه عبققات الانوار (حدیث تشبیه)

مؤلف: علامه میر حامد حسین هندى

تلخیص و تعریب: حجّت الاسلام والمسلمین سید علی میلانی

ترجمه: مرتضی نادری

چاپ: پنج رنگ / چاپ اول: ۱۳۸۶ / شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه / قیمت: ۵۶۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی خیابان ملک، خیابان

شبستری، خیابان ادیبی، پلاک ۶۲، طبقه ۳. / تلفکس: ۷۷۵۰۴۶۸۳

با همکاری مرکز تحقیق اسلامی / قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۴، کوچه ایرانی زاده،

پلاک ۳۳، تلفن: ۷۷۳۹۹۶۸-۰۲۵۱

ISBN : 978 - 964 - 8323 - 58 - 0

شابک : ۰ - ۵۸ - ۸۳۲۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸

تقدیم به:

پرچمدار امامت بزرگ و خلافت سترگ،

ولی عصر، مهدی منتظر،

حجّة بن الحسن العسکری ارواحنا فداه.

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ  
عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.<sup>۱</sup>

ای عزیز، به ما و کسانمان سختی و تنگی رسیده است و سرمایه ای ناچیز  
آورده ایم؛ ما را پیمانمانه، تمام بخش و به ما صدقه بده که بی گمان، خدا  
صدقه دهندگان را پاداش می دهد.

علی

### حدیث تشبیه<sup>۱</sup>:

رسول خدا ﷺ.

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup>

هر که می خواهد دانش آدم، فهم نوح، زهد زکریا و توانمندی<sup>۳</sup> موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۱. این حدیث بیانگر شباهتهای امیرالمؤمنین عليه السلام با پیامبران الهی است و با الفاظ گوناگون، از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. (مترجم)

۲. به نقل حاکم نیشابوری.

۳. معجم المقاییس: «البطش: أخذ الشيء بقهر و غلبة و قوّة: بطش به معنای گرفتن چیزی با چیرگی و تسلط و نیروست» که توانمندی و صلابت معنای ملازم آن است. (مترجم)

ای پسر تو بی‌نشانی از علی  
عین و لام و یا بدانی از علی  
از دم عیسی کسی گر زنده خاست  
او به دم دست بریده کرد راست  
مصطفی گفتش تویی آدم به علم  
نوح فهم آن‌گاه ابراهیم حلم  
همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست  
گر نمی‌دانی شجاع دین علی است<sup>۱</sup>

---

۱. مصیبت‌نامه عطار نیشابوری؛ به نقل: عبقات الانوار / ۳۳۶، چاپ سنگی، مجلد حدیث تشبیه.

### فهرست اجمالی مطالب

سخن مؤلف .....	۱۱
سخن نویسندهٔ عباقت، علامه میر حامد حسین .....	۱۳
سخن دهلوی، نویسندهٔ تحفهٔ اثنا عشریه .....	۱۷
سند حدیث تشبیه .....	۲۵
نام مشهورترین راویان و ناقلان حدیث تشبیه .....	۲۵
پاسخ به سخنان دهلوی پیرامون سند حدیث تشبیه .....	۲۵۱
دلالت حدیث تشبیه .....	۳۰۳
شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیت و دلالت افضلیت به امامت ..	۳۶۵
ابطال پندارهای دهلوی در اثبات برابری خلفای سه‌گانه با پیامبران .....	۳۶۸
ملحق حدیث تشبیه .....	۴۳۳
فهرست تفصیلی مطالب .....	۴۴۷

## سخن مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين.

مجلد حاضر از كتاب «نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار» به حديث «تشبيه» يا «اشباه» می پردازد؛ حدیثی که از نظر سند، در نهایت صحت و از جهت دلالت به امامت، در غایت استواری است.

حدیث «تشبيه» در بردارنده این حقیقت است که ویژگیهای والا و خویهای کریمانه‌ای که در پیامبران الهی پراکنده شده، در سرور ما امیرالمؤمنین عليه السلام یکجا فراهم آمده است؛ و این از حقایقی است که به برتری آن حضرت از سایر مردمان، بلکه به برتری و «افضلیت» وی از همه پیامبران، جز پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله دلالت می‌کند. و چون امیرالمؤمنین عليه السلام برترین فرد امت پس از رسول خداست، تنها اوست که شایسته «خلافت عام» و «امامت کبرا» است؛ و بنابر قاعده عقلی قبح پیشی گرفتن کهتر بر مهتر (مفضول بر افضل)، پیشی گرفتن دیگری بر او در خلافت، باطل است. و این کتاب به بسط سخن در اثبات امامت امیر مؤمنان عليه السلام در پرتو این حدیث و ابطال مجادلات مخالفان در سند یا دلالت آن می‌پردازد. و توفیق از خداست.

علی حسینی میلانی





## سخن نویسندهٔ عبقات، علامه میر حامد حسین<sup>۱</sup>

بسم الله الرحمن الرحيم

ستایش خدای را، همو که از مثل و مانند شدن به چیزی، برتر؛ از کاستی و فقدان صفات کمال، منزّه؛ از هماوردیِ همدوش و همتا، دور؛ از پلیدیهای ناداری و بیماری، پاک؛ و یگانه و یکتا و بی‌نیازی است که از ترکیب (شکل‌گرفتن از اجزا) و تحلیل (جزء جزء شدن) برتر است؛ از این رو، فهم همهٔ خردمندان و زیرکان در رسیدن به کنه ذاتش، نارساست. خدایی که وجود ممکنات، نشان دهندهٔ وجوب هستی و برتری او از نوپیدایی است؛ و هر که بخواهد کامل‌ترین آفرینش زیبا و برترین نوآوری شکوهمندش را ببیند، باید به برگزیدگان وی - که هر فضل عظیمی ویژهٔ آنان است - و اولیای پاک او - که با رهنمودهای خود، شفابخش بیماری هر بیمار و باراهنمایی‌های زلالشان، سیراب‌کنندهٔ تشنگی هر تشنه‌ای‌اند - بنگرد. درود خدا بر پیامبر شریف و برگزیدهٔ ارجمندش و خاندان او، صاحبان هر بزرگی و عظمتی.

بندهٔ قاصر خاکسار خطاکار ناچیز کوچک، حامد حسین، فرزند علامه سیّد محمد قلی نیشابوری - که خدا او را از شرّ فریب و باطل آراییی شیطان نگاه دارد - می‌گوید:

---

۱. شرح حال علامه میر حامد حسین و یادکرد آثار وی در ترجمهٔ مجلد «حدیث ثقلین» آمده است. (مترجم)

این مجلد ششم از منهج دوم<sup>۱</sup> کتاب «عبقات الانوار فی امامة الأئمة الأطهار» است. کتابی که برای پاسخگویی و ردّ شبهات دانشمند بلندمرتبه پرافتخار سنی و محدث و تکیه‌گاه دانشی بزرگان ایشان، مولوی عبدالعزیز بن ولی الله، ساکن شهر دهلی - که فضلش در سرزمینها و کرانه‌های دور دست مشهور است و آوازه ذکاوت و فضیلتش به آبادیها و شهرهای دور نیز رسیده - سامان یافته است. شبهاتی که همچون درختی ریشه کن شده، ناپایدار؛ و سوسه‌هایی که سقوط آنها [از اعتبار] در نزد خردمندان و اندیشمندان، روشن و بدیهی؛ و شک و تردیدهایی که سرنگونی آنها در پیش صاحبان افهام درخشان و بینشهای نافذ، پیدا و آشکار است. وی این همه را در کتاب «تحفه»<sup>۲</sup> با سخنانی دور از اعتدال و میانه‌روی، در ردّ حدیث ششم از دوازده حدیثی که در موضوع امامت مورد استناد است، به کار گرفته است.

کتاب «تحفه» - که هدف تیرهای اندیشه واقع شده - بر اساس غارت مطالب کتاب «الصواعق» ساخته شده است. الصواعق کتابی است که مطالبش را خودپسند فخر فروش، فریبکار پرلغزش، خدعه‌گر دور از راستی و نور، شکننده خرد، درمانده در بند، توانا به حمل بارهای سنگین گناه، پرچمدار معاصی کمرشکن، سرنگون در سختی هجران و دوری [از حقیقت]، هجوم برنده به بدعت‌های نابخردانه و زشت، آشکارکننده عیوب کوچک و بزرگی که نهی الاهی را در پی دارد، واژگون کننده آموزه‌های دین، منحرف و در حجاب و بیزار از یقین و سزاوار دوری از آن، پرولع و حریص به رویگردانی از آثار صحیح و اخبار راستین و انکار آنها، «مولوی نصرالله کابلی»<sup>۳</sup> بی‌رنج و زحمت، به دست آورده و رنگین و آراسته کرده و آنها را به هم بافته و با آن همه به پا کرده است. این کتاب که در پوشش پرده‌های گمنامی بود، پس از

۱. علامه میر حامد حسین کتاب عبقات را در دو منهج (بخش) سامان داده است. وی در منهج نخست به دلالت برخی از آیات قرآن به امامت امیر مؤمنان علیه السلام پرداخته و در دومین منهج، احادیث این موضوع را از حیث سند و دلالت، کاویده است. (مترجم)

۲. برای آشنایی بیشتر با این کتاب، ترجمه مجلد «حدیث تقلین» را ملاحظه فرمایید. (مترجم)

۳. ر.ک: الذریعه ۳ / ۱۷۷. (مترجم)

آنکه توسط سخنور ظریف‌نمایِ جاه‌طلبِ چرب‌زبانِ پُرگو (نویسندهٔ تحفه) موردِ تاخت و تاز قرار گرفت و وی مطالب آن کتاب را به خود بست، به غایت، مشهور و پرآوازه شد و بدین ترتیب، پردهٔ تلون کنار رفت و پوشش فریب و نیرنگ، شکاف برداشت و پوزش‌پذیری دشوار شد.

و تنها خدا برای دوری و برکناری از خواری و آنچه فروافتادن از چشم [حقیقت‌جویان] را در پی دارد، توفیق بخش است و اوست که با در دل افکندنِ [راههای] رهایی و کناره‌گیری از آنچه موجب نشاندار شدن به عیب و ننگ است، استواری و پابرجایی می‌بخشد. و برای ثبات در تمسک به ریسمان پیروی از معصومان پاک - که درود و سلام خدا تا آن‌گاه که شب تاریک و روز روشن می‌شود بر ایشان باد - تنها باید از او کمک خواست.



سخن دهلوی، نویسنده تحفه اثناعشریه، در ردّ

استدلال به حدیث «تشبیه» برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام

حدیث ششم آن است که امامیه به طور مرفوع، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ  
وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی  
موسی را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

نحوه استدلال به این حدیث در اثبات امامت

- از این حدیث، برابری امیر با پیامبران در ویژگیهایشان دانسته می‌شود؛

- پیامبران از همه مردم برترند؛

- کسی که با پیامبران برتر از همگان مساوی است، از همگان برتر است؛

- در نتیجه: علی از همگان برتر است؛

- فرد برتر شایسته امامت است، نه غیر او.

ناراستی و نادرستی این استدلال و مقدماتش، از آغاز تا انجام، بر هر فرد آگاهی

روشن است.

---

۱. بیشتر برادران اهل تسنن پس از ذکر نام پیامبر صلی الله علیه و آله تنها جمله «صلی الله علیه و سلم» را می‌آورند و «آله» را حذف می‌کنند؛ لیکن در این ترجمه، بر اساس دستور آن حضرت، همه‌جا پس از ذکر نام ایشان «آله» نیز آمده است. (مترجم)

## رد استدلال - ۱

این حدیث از احادیث اهل سنت نیست و ابن مطهر حلّی<sup>۱</sup> آن را در کتابهایش نقل کرده و یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ در حالی که در آثار ایشان اثری از این حدیث نیست و نمی‌توان با نسبتی دروغین، اهل تسنن را به پذیرش سخنی واداشت. همچنین قاعده پذیرفته در نزد اهل سنت، آن است که: احتجاج به هر حدیثی که پیشوایان حدیث در کتابی روایت کرده‌اند و تعهدی به صحّتش نداده‌اند - بر خلاف بخاری و مسلم و صاحبان صحاح - یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به ویژه از جانب مؤلف آن کتاب یا محدثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.

و این بدان سبب است که گروهی از محدثان پسین اهل سنت، همچون دیلمی، خطیب بغدادی و ابن عساکر، آن‌گاه که دیدند پیشینیان، احادیث «صحیح» و «حسن» را فراهم آورده‌اند، به گردآوری احادیث «ضعیف» و «ساختگی» و «به هم ریخته» در جایگاهی واحد، علاقه‌مند شدند تا بتوانند در آنها بنگرند و ببندیشند و احادیث ساختگی را از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا و شناسایی کنند؛ لیکن به سبب فرصت کم و کوتاهی عمر، به انجام این مهم دست نیافتند.

آن‌گاه پس از ایشان، کسانی آمدند و احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند؛ مانند: «ابن جوزی» در «الموضوعات» و «سخاوی» - که احادیث حسن را در «المقاصد الحسنه» گرد آورد - و «سیوطی» در تفسیر «الدر المنثور».

گردآورندگان این احادیث [همچون دیلمی و خطیب و ابن عساکر] خود در مقدمه کتابهایشان، به هدف پیش‌گفته تصریح کرده‌اند. بنابراین، با دانستن وضعیتی واقعی این کتابها - که مؤلفانشان نیز به این واقعیت تصریح کرده‌اند - چگونه احتجاج

---

۱. مقصود جمال‌الدین، ابومنصور، حسن بن سدیدالدین یوسف بن علی بن مطهر حلّی، مشهور به «علامه حلّی» (۶۴۸ - ۷۲۶) است. (الکنی و الالقاب ۲ / ۴۷۷ - ۴۸۰) شرح حال وی از زبان دانشمندان اهل تسنن، در همین کتاب خواهد آمد. (مترجم)

به این احادیث جایز است؟

از این رو، صاحب «جامع الأصول»<sup>۱</sup> خاطر نشان می‌کند که «خطیب» تنها برای نیل به همین هدف (نگرش و تأمل در احادیث پس از گردآوری آنها و بررسی اینکه آیا اصلی دارند یا خیر) احادیث شیعه را از سید مرتضی<sup>۲</sup> (برادر سید رضی<sup>۳</sup>) روایت کرده است.

در مجموع، این حدیث حتّی در شمار آن احادیث نیز نیست و بی‌گمان، اثری از آن در کتب اهل سنت، هر چند به طریقی ضعیف، وجود ندارد.

## ردّ استدلال - ۲

آنچه در حدیث آمده است، تنها تشبیه برخی از ویژگیهای امیر به برخی از ویژگیهای آن پیامبران است و همان طور که تشبیه با ادات شناخته شده‌اش - مانند: کد و کأَن و مثل - انجام می‌گیرد، با این اسلوب هم صورت می‌پذیرد؛ همان گونه که در علم بیان آمده است: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَجْهِ فَلَانٍ: هر که می‌خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند. از این رو، شعر مشهور زیر را نیز نوعی تشبیه بر شمرده‌اند:

لَا تَعْجَبُوا مِنْ بِلَىٰ غِلَالَتِهِ<sup>۴</sup>      قَدْ زَرَّ أُرْرَارُهُ عَلَى الْقَمَرِ<sup>۵</sup>

۱. ابن اثیر جزری (۵۴۴ - ۶۰۶). محدّث، لغوی و اصولی سنّی مذهب و صاحب «النهاية في غريب الحديث». (الاعلام ۵ / ۲۷۲) (مترجم)

۲. ابوالقاسم، علی بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام مشهور به سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵ - ۴۳۶) از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه و صاحب آثاری بسیار مانند: «الشافی فی الإمامة». (الکنی و الالقاب ۲ / ۴۸۰) (مترجم)

۳. ابوالحسن، محمّد بن حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن امام موسی کاظم علیه السلام مشهور به سید رضی (۳۵۹ - ۴۰۶). از دانشمندان بزرگ شیعه و صاحب «نهج البلاغه» و آثاری دیگر مانند: «حقائق التنزیل». (الکنی و الالقاب ۲ / ۲۷۲) (مترجم)

۴. الغلاله: پیراهنی که در زیر جامه‌ها یا زیر زره می‌پوشند. (لسان العرب) (مترجم)

۵. شاعر «ابن طباطبا اصفهانی» (م ۳۲۲) است. مرحوم علامه امینی در جلد سوم الغدیر، به شرح حال وی پرداخته است. (مترجم)

از کهنگی جامهٔ او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه‌های آن را بر ماه بسته است.

و همین گونه است ابیات زیر از «متنبی»<sup>۱</sup>:

نَشَرَتْ ثَلَاثَ ذَوَائِبٍ مِنْ خَلْفِهَا<sup>۲</sup>      فِي لَيْلَةٍ فَأَرَّتْ لِيَالِي أَرْبَعَا  
وَاسْتَقْبَلْتُ قَمَرَ السَّمَاءِ بِوَجْهِهَا      فَأَرَّتْنِي الْقَمَرَيْنِ فِي وَقْتٍ مَعَا

در شبی، سه رشته از گیسوان را از پشت سرش، گشود و چهار شب را به من نشان داد.

روی خود را به سوی ماه آسمان کرد و دو ماه را با هم به من نمایاند.

اگر از همهٔ اینها درگذریم، [مضمون حدیث] استعاره‌ای است که بنیادش بر تشبیه نهاده است و برابر انگاشتن مشبه و مشبه‌به از کمال بی‌خردی است. و تشبیه خاک صحن پادشاهان به مشک و سنگریزه‌هایش به مروارید و یاقوت، در اشعار، رایج و مشهور است و هیچ کس از این تشبیه، این همانی و یکی بودن را در نمی‌یابد. نیز شاعری سروده است:

أَرَى بَارِقًا بِالْأَبْرِقِ الْفَرْدِ يُومِضُ      فَيَكْشِفُ جِلْبَابَ الدُّجَى ثُمَّ يَغْمِضُ  
كَأَنَّ سُلَيْمِي<sup>۳</sup> مِنْ أَعَالِيهِ أَشْرَفَتْ      نَمُّدْنَا كَفًّا خَضِيئًا وَ تَقِيضُ

آذرخشی را دیدم که بر کوهی بلند و تنها با سنگهای سیاه و سپید، درخشید و جامهٔ تاریکی را کنار زد و سپس پنهان شد؛ گویا محبوبه‌ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.

در احادیث صحیح اهل سنت، احادیثی در تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به نوح و تشبیه ابوذر به عیسی، روایت شده است؛ لیکن از آنجایی که اهل سنت بهره‌ای از عقل خداداد دارند؛ هرگز، این تشبیهات را بر مساوی بودن [صحابه با پیامبران الهی] حمل نکرده، بلکه هر یک را در جایگاه خود نشانده‌اند؛ چرا که هدف پیکان تشبیه در این قسم سخنان، تنها اثبات وجود وصفی از اوصاف

۱. ابوالطیب، احمد بن حسین بن حسن بن عبدالصمد کوفی (۳۰۳ - ۳۵۴) از بزرگ‌ترین شاعران عرب.

(الکنی و الالقاب ۳ / ۱۳۹) (مترجم)

۲. «شعرها» نیز ضبط شده است. ر.ک: امالی سید مرتضی ۴ / ۴۱. (مترجم)

۳. مصغر «سُلَمِي» و نامی است برای دختران. (لسان العرب ۱۲ / ۳۰۰) (مترجم)



ویژه آن پیامبر است در شخصی که به آن پیامبر شبیه شده است؛ هر چند که او در مرتبت آن پیامبر نباشد.

در داستان رایزنی پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر درباره اسیران جنگ بدر، به نقل عبدالله بن مسعود - که حاکم نیشابوری آن را روایت کرده و صحیح دانسته - آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

درباره اینان چه می‌گویید؟ اینها همانند برادرانشان که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند، هستند. نوح درباره‌شان گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار.»<sup>۱</sup> موسی درباره‌شان گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دلهاشان سخت بند نه.»<sup>۲</sup> ابراهیم درباره‌شان گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی‌گمان، تو آمرزنده و مهربانی.»<sup>۳</sup> عیسی درباره‌شان گفت: «اگر عذاب کنی‌شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان تو اند و اگر بیامری‌شان، سزا است؛ که تو خود پیروزمند و فرزانه‌ای.»<sup>۴</sup> از ابوموسی اشعری - به روایت بخاری و مسلم - نقل شده است که رسول خدا ﷺ به او فرمود:

«ای ابوموسی، تو را مزامیری از مزامیر آل داوود داده‌اند.»

و آن گونه که در «استیعاب»<sup>۵</sup> آمده، رسول خدا ﷺ فرمود است:

«هر که را دیدن فروتنی عیسی بن مریم شاد می‌کند، ابوذر را بنگرد.»

«هر که می‌خواهد فروتنی عیسی بن مریم را بنگرد، ابوذر را نظاره کند.»

۱. نوح (۷۱) / ۲۶. در برگردان آیات قرآن کریم به فارسی، از ترجمه‌های دکتر سید جلال‌الدین مجتوبی و

استاد محمد مهدی فولادوند، بهره برده‌ایم. (مترجم)

۲. یونس (۱۰) / ۸۸.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۴. مائده (۵) / ۱۱۸.

۵. «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب» اثر ابن عبدالبر اندلسی (۳۶۸ - ۴۶۳). (معجم المؤلفین ۱۳ / ۳۱۵)

(مترجم)

و همین حدیث را «ترمذی»<sup>۱</sup> با الفاظی دیگر روایت کرده است:  
«آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذر،  
شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر باشد.» (مقصود، شباهت در زهد است)

### ردّ استدلال - ۳

برابری با «افضل» در یک ویژگی، موجب «افضلیت» فرد برابر نیست؛ زیرا فرد  
«افضل» ویژگیهای دیگری نیز دارد که به سبب آنها «افضل» شده است. همچنین  
همان گونه که بارها گفته آمد - «افضلیت» موجب زعامت کبرا (امامت) نیست.

### ردّ استدلال - ۴

بی گمان، آن گاه از این حدیث برتری امیر از خلفای سه گانه، اثبات می شود که آن  
خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یاد شده مساوی نباشند؛ و بدون  
این، برتری مورد ادعا اثبات نمی شود. و اگر احادیثی را که در بر دارندهٔ تشبیه  
شیخین (ابوبکر و عمر) به پیامبران اند، جستجو کنیم، به حدی خواهند رسید که  
مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.

به همین سبب، محققان صوفیه گفته اند: شیخین حامل کمالات نبوت بوده اند و  
امیر حامل کمالات ولایت بوده است. از این رو، کارهایی همچون جهاد با کافران و  
نشر احکام شریعت و به سامان آوردن امور دین - که کار پیامبران باشد - از شیخین،  
بہتر و نیکوتر سرانجام یافت و آنچه بیشتر از حضرت امیر روایت شده، اموری است  
که مربوط به اولیاست؛ مانند: آموزش طریقت و راهنمایی به احوال رهروان و  
مقامات ایشان و هشدار به فریبهای نفس و تشویق به زهد در دنیا و مانند آن.

خرد حکم می کند از افعالی که ویژهٔ ملکات نفسانی (صفات نهادینه شده در  
آدمی) خاصی است، به وجود آن ملکات نفسانی در فاعل آن افعال، پی برده شود.

---

۱. محمد بن عیسی ترمذی (۲۰۹ - ۲۷۹). از محدثان بزرگ سنی مذهب و صاحب «صحیح ترمذی».

(الاعلام ۶ / ۳۲۲) (مترجم)

مثلاً از پایداری کسی در میدانهای گوناگون، در برابر هماوردان و فرود نیزه‌ها و شمشیرها، به دلیری او پی می‌بریم. حال سایر ویژگیهای درونی، همچون حبّ و بغض و خوف و رجا، همین‌گونه است. از این راه، به ویژگیهای درونی افراد پی می‌برند؛ تا بفهمند که ویژگیهای ایشان از گونه‌ی کمالات انبیاست یا کمالات اولیا.

بر این گوناگونی صفات شیخین و امیر، حدیثی که شیعیان در کتابهایشان روایت کرده‌اند، دلالت می‌کند. پیامبر ﷺ فرموده است:

یا علی، هر آینه، همان‌گونه که من بر اساس تنزیل قرآن با مردمان جنگیدم، تو بر اساس تأویل آن با ایشان خواهی جنگید.

این سخن به همین حقیقت اشاره می‌کند؛ زیرا همه‌ی جنگهای شیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده است. پس گویا دوره‌ی آن دو باقی مانده‌ی زمان نبوت، و عصر خلافت امیر سرآغاز دوره‌ی ولایت شده است. بدین روی، مشایخ طریقت و ارباب معرفت و حقیقت، وی را گشاینده‌ی باب ولایت محمدی و پایان‌دهنده‌ی ولایت مطلق - که مختصّ پیامبران است - بر شمرده‌اند و به همین سبب است که تمامی سلسله‌های فرق اولیای خدا به او می‌انجامد و مانند سرچشمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، از وی سرچشمه می‌گیرد؛ همان‌گونه که سلسله‌های فقیهان و مجتهدان شریعت، همه، به شیخین و نایبان این دو، مانند عبدالله بن مسعود، مُعاذ بن جبل، زید بن ثابت، عبدالله بن عمر و مثل اینان - که خدا از همگی آنها خوشنود باشد - می‌پیوندد و فقه آن فقیهان تراوشی از دریای دانش این دو تن است.

و معنای امامتی که در فرزندان امام باقی مانده است - امامتی که برخی از ایشان برخی دیگر را جانشین خود در آن می‌ساخت - تنها قطبیت در امر ارشاد و منبعیت در فیض ولایت است. از این رو، نقل نشده است که ائمه‌ی اطهار تمام خلق را بر این امر وادار کنند؛ بلکه تنها برخی از یاران خاصّ و برگزیده‌ی خویش را به این فیض ویژه، مشرف کرده‌اند و به هر یک از آنها به اندازه‌ی استعدادشان، این عطای بزرگ را بخشیده‌اند. لیکن این گروه نابخرد (شیعه) تمام این اشارات را به ریاست عمومی و شایستگی تصرف در امور مربوط به فرمانروایی و اموال، فروکاسته‌اند و در نتیجه،

به پرتگاه گمراهی سرنگون شده‌اند.

بر اساس آنچه گفتیم، همهٔ امت، امیر و فرزندان پاکش را بسان مشایخ و مرشدان طریقت، باور دارند و امور تکوینی را بدیشان مستند می‌دانند و به ایشان، درودها و صدقه‌ها و نذرها تقدیم می‌دارند و این در میان آنان، امری است رایج؛ لیکن هیچ کس نام شیخین را در این امور نمی‌برد و در هیچ یک از آنها، آن دو را شرکت نمی‌دهد و امور تکوینی را بدانها منتسب نمی‌کند؛ هرچند همگان، همان گونه که فضل و کمال پیامبرانی همچون ابراهیم و موسی و عیسی را باور دارند، فضل و کمال آن دو را باور دارند. این بدان سبب است که کمالات آن دو، بسان کمالات پیامبران، بر اساس کثرت و تفصیل و مغایرت است و کمالات اولیا ناشی از وحدت و جمع و عینیت. بنابراین، اولیا آینهٔ افعال و بلکه صفات الاهی‌اند و پیامبران و وارثان کمالات آنها، در نظر مردم، تنها دلبستگان عبودیت و صاحبان رسالت‌اند.<sup>۱</sup>

### سند حدیث تشبیه

بی‌گمان، سزاوار بود که دهلوی در انکار این حدیث شریف، از کابلی تقلید نکند؛ بلکه ورع و انصافش (!!)) اقتضا می‌کردند که در این گمان باطل، از این سلف صالح (!!)) پیروی ننماید. آیا دهلوی گمان نمی‌برد که روزی در آینده نزدیک، به سبب آنچه گفته و نوشته است، حساب و کتاب و بازپرسی شود؟ چرا حق و راستی، وی را از ستیزه در برابر این حدیث شریف و برزبان آوردن این سخنان تهی از حقیقت، باز نداشتند؟

به یقین، صحّت این حدیث با اندک جستجو و نگرشی در کتب حدیث، هویدا می‌شود و این حقیقت استوار با کمترین مراجعه به مآخذ اخبار و روایات، آشکار می‌گردد. این حدیث شریف را گروهی از حافظان و پیشوایان مورد اعتماد اهل تسنّن روایت کرده‌اند؛ مانند: صاحبان صحاح، مؤلفان مسانید، دانشمندان نامی و... که ما تنها به یادکرد نام شماری از راویان پر آوازه این حدیث، بسنده می‌کنیم:

### نام مشهورترین راویان و ناقلان حدیث تشبیه

۱. ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام بن نافع حمیری (هم‌پیمان یا آزادکرده قبیله حمیر) صنعانی، استاد بخاری و غیر او (م ۲۱۱)؛
۲. احمد بن حنبل بن هلال بن اسد شیبانی، از پیشوایان چهارگانه فقه اهل تسنّن (م ۲۴۱)؛
۳. ابوحاتم، محمد بن ادريس حنظلی رازی (م ۲۷۷)؛

٤. ابو حفص، عمر بن احمد بن عثمان، معروف به ابن شاهين، محدث و مفسر (م ٣٨٥)؛
٥. ابو عبدالله، عبيدالله بن محمد بن احمد عكبري، معروف به ابن بطة (م ٣٨٧)؛
٦. ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن حمدويه ضبي طهماني، معروف به حاكم نيشابوري (م ٤٠٥)؛
٧. ابوبكر، احمد بن موسى بن مردويه اصفهاني (م ٤١٠)؛
٨. ابونعيم، احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسى اصفهاني (م ٤٣٠)؛
٩. ابوبكر، احمد بن حسين بن علي بن عبدالله بن موسى بيهقي خسروجردي (م ٤٥٨)؛
١٠. ابوالحسن، علي بن محمد بن طيب جلابي، معروف به ابن مغازلي (م ٤٨٣)؛
١١. ابوشجاع، شيرويه بن شهردار بن شيرويه ديلمى همداني (م ٥٠٩)؛
١٢. ابومحمد، احمد بن علي عاصمي، صاحب كتاب «زين الفتى في تفسير سورة هل أتى»؛
١٣. ابوالفتح، محمد بن علي بن ابراهيم نطنزي، صاحب «الخصائص العلوية»؛
١٤. ابوالمجد، مجدود بن آدم، معروف به حكيم سنائي (م ٥٢٥)؛
١٥. ابومنصور، شهردار بن شيرويه بن شهردار ديلمى (م ٥٥٨)؛
١٦. ابوالمؤيد، موفق بن احمد بن ابي سعيد مكي، معروف به اخطب خطباء خوارزم (م ٥٦٩)؛
١٧. ابوالخير، رضى الدين احمد بن اسماعيل طالقاني قزويني حاكمى (م ٥٩٠)؛
١٨. شيخ عمر بن محمد بن خضر، معروف به ملا اربلي، صاحب «وسيلة المتعبدين»؛
١٩. نورالدين ابو حامد، محمود بن محمد بن حسين صالحاني، شاگرد ابو موسى مديني؛
٢٠. كمال الدين ابوسالم، محمد بن طلحة قرشي، نويسنده «مطالب السؤل» (م ٦٥٢)؛

۲۱. ابو عبدالله، محمد بن یوسف گنجی شافعی، صاحب «کفایة الطالب» (م ۶۵۸)؛
۲۲. محبّ الدین، احمد بن عبدالله بن محمد طبری شافعی، صاحب «الریاض النضرة» (م ۶۹۴)؛
۲۳. سیّد علی بن شهاب الدین همدانی، نویسنده «المودّة فی القربی» (م ۷۷۶)؛
۲۴. نورالدین، جعفر بن سالار، معروف به امیر ملاً، خلیفه همدانی؛
۲۵. شهاب الدین احمد، صاحب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل»؛
۲۶. شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر زاوی دولت آبادی، معروف به ملک العلماء هندی (م ۸۳۹)؛
۲۷. نورالدین، علی بن محمد بن صبّاغ مالکی، صاحب «الفصول المهمة» (م ۸۵۵)؛
۲۸. کمال الدین، حسین بن معین الدین یزدی میبیدی، صاحب «شرح الدیوان» (م ۸۷۰)؛
۲۹. عبدالرحمن بن عبدالسلام بن عبدالرحمن صفوری شافعی؛
۳۰. ابراهیم بن عبدالله وصابی یمنی شافعی، صاحب «الاكتفاء فی مناقب الخلفاء»؛
۳۱. جمال الدین، عطاء الله بن فضل الله بن عبدالرحمن شیرازی (م ۱۰۰۰)؛
۳۲. احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی (م ۱۰۴۷)؛
۳۳. میرزا محمد بن معتمد خان بن رستم حارثی بدخشی؛
۳۴. محمد صدر العالم، مؤلف «معارض العلی فی مناقب المرتضی»؛
۳۵. ولی الله بن عبدالرحیم دهلوی (پدر دهلوی نویسنده تحفه اثنا عشریه) (م ۱۱۷۶)؛
۳۶. محمد بن اسماعیل بن صلاح امیر یمانی صنعانی (م ۱۱۸۲)؛
۳۷. احمد بن عبدالقادر شافعی عجیلی؛
۳۸. مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی.

اینان تنها، برخی از راویان حدیث تشبیه اند که به زودی وبه ترتیب، نصّ روایات

ایشان را خواهیم آورد. نیز صحت این حدیث از سخن پدر دهلوی (شیخ ولی الله دهلوی) و گروهی از استادان او روشن خواهد شد و خواهی دانست که تعدادی از راویان و ناقلان این حدیث، از دانشمندانی اند که دهلوی به ایشان اعتماد داشته و به روایاتشان استشهاد می‌کرده و آنان را در کتابهای خود، می‌ستوده است.

### ۱. روایت عبدالرزاق

عبدالرزاق بن همّام صنعانی حدیث تشبیه را با سند خود، از ابوهریره، از رسول خدا ﷺ روایت کرده است. یاقوت حموی در «معجم الأدباء» در شرح حال «محمد بن احمد بن عبیدالله» کاتب، معروف به «ابن المفجع» می‌نویسد: قصیده «ذات الأشباه» از آن اوست. این قصیده از آن رو به «ذات الأشباه» نامبردار شده که سراینده‌اش به حدیث تشبیه نظر داشته است؛ حدیثی که عبدالرزاق از معمر، و او از زهری، و وی از سعید بن مسیب، روایت نموده که ابوهریره نقل کرده است: رسول خدا ﷺ در حالی که در انجمنی از یاران خویش نشسته بود، فرمود:

إِنْ تَنْظُرُوا إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحٍ فِي هَمِّهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ وَمُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَعِيسَى فِي سُنَّتِهِ وَ مُحَمَّدٍ فِي هُدْيِهِ وَ حِلْمِهِ، فَانظُرُوا إِلَى هَذَا الْمُقْبِلِ.  
اگر می‌خواهید دانش آدم، همّت (یا اندوه) نوح، خوی ابراهیم، نیایش موسی، روش و آیین عیسی و سیرت و بردباری محمد را ببینید، به کسی بنگرید که به سویتان می‌آید.

پس مردمان همه، [برای دیدن آن مرد] گردن فراز کردند. آن مرد علی بن ابی طالب بود.

مفجع این حدیث را در قصیده‌اش - که در بردارنده مناقب فراوانی است - آورده است. و اینک آغاز قصیده:

أَيُّهَا اللَّائِمِي لِحُبِّي عَلِيًّا      قُمْ ذَمِيمًا إِلَى الْجَحِيمِ خَزِيًّا



أَبَحَيْرِ الْأَنَامِ عَرَّضْتَ لَا  
 أَشْبِهَ الْأَنْبِيَاءَ كَهَلًا وَزُولًا  
 كَانَ فِي عِلْمِهِ كَأَدَمَ إِذْ عُدَّ  
 وَكَنُوحَ نَجِيٍّ مِنَ الْهُلُكِ مَنْ سُوِيَ  
 وَجَافًا فِي رِضَا الْأَلِهَةِ أَبَاهُ  
 كَاعْتِرَالِ الْخَلِيلِ آزَرَ فِي اللَّهِ  
 وَدَعَا قَوْمَهُ فَأَمَّنَ لُوطٌ  
 وَعَالِيٌّ لَمَّا دَعَاهُ أَخُوهُ  
 وَلَهُ مِنْ أَبِيهِ ذِي الْأَيْدِ  
 إِنَّهُ عَاوَنَ الْخَلِيلَ عَلَى الْكُعْبَةِ  
 وَلَقَدْ عَاوَنَ الْوَصِيَّ حَبِيبَ الدِّ  
 رَامَ حَمَلَ النَّبِيَّ كَيْ يَقْطَعَ الْ  
 فَحَنَاهُ بِقُلِّ النَّبُوءَةِ حَتَّى  
 فَازَتْقَى مِنْكَ النَّبِيُّ عَلِيٌّ  
 فَأَمَاطَ الْأَوْثَانَ عَنْ ظَاهِرِ الْ  
 وَلَوْ أَنَّ الْوَصِيَّ حَاوَلَ مَسَّ النَّ  
 أَفْهَلُ تَعْرِفُونَ غَيْرَ عَلِيٍّ

زَلْتِ مَذُودًا عَنِ الْهَدْيِ مَزُوبًا!  
 وَفَطِيمًا وَرَاضِعًا وَغَذِيًّا!  
 لِمَ شَرَحَ الْأَنْهَاءِ وَالْمَكْنِيَّا  
 سِيرَ فِي الْفُلْكِ إِذْ عَلَا الْجُودِيَّا  
 وَاجْتَوَاهُ وَعَدَّهُ أَجْنَبِيَّا  
 وَهَجْرَانَهُ أَبَاهُ مَلِيَّا  
 أَقْرَبُ النَّاسِ مِنْهُ رُحْمًا وَرِيَّا  
 سَبَقَ الْحَاضِرِينَ وَالْبَدَوِيَّا  
 إِسْمَاعِيلَ شِبْهَهُ مَا كَانَ عَنِّي خَفِيَّا  
 إِذْ شَادَ رُكْحَهَا الْمَنْبِيَّا  
 لَهُ إِذْ يَغْسِلَانِ مِنْهَا الصُّفِيَّا<sup>۱</sup>  
 أَضْنَامَ مِنْ سَطْحِهَا الْمَثُولِ الْحَبِيَّا  
 كَادَ يَنْتَادُ تَحْتَهُ مَثْبِيَّا  
 صِنُوهُ مَا أَجَلَّ ذَا الْمُرْتَقِيَّا  
 كَكَفْبَةِ يَنْفِي الرَّجَاسَ عَنْهَا نَفِيَّا  
 نَجْمٌ بِالْكَفِّ لَمْ تَجِدْهُ قَصِيَّا  
 وَإِنَّهُ اسْتَرَحَلَ النَّبِيَّ مَطِيَّا!

ای که مرا برای محبتم به علی سرزنش می‌کنی، برخیز و نکوهیده و رسوا به دوزخ در آی.  
 آیا از بهترین آفریدگان، به کنایه، خرده می‌گیری؟! همواره از هدایت دور و برکنار باشی!  
 همو که در میانسالی و جوانی و خردسالی و شیرخوارگی و جنینی، همانند پیامبران است؟  
 در دانشش چون آدم است، آن‌گاه که شرح نامها و کنیه‌ها (یا امور پوشیده) را بیاموخت.  
 و همچون نوح هر آن کس را که در کشتی برنشست، از نابودی نجات داد؛ آن‌گاه که کشتی

۱. این واژه - که به کسر صاد نیز خوانده می‌شود - جمع الجمع «الصفاء: سنگ سخت و بزرگ» است.  
 (لسان العرب ۱۴ / ۴۶۴) (مترجم)

بر بلندای کوه جودی جای گرفت.  
و برای خشنودی خدا، از پدرش دوری جست<sup>۱</sup> و کناره گرفت و او را بیگانه به شمار آورد.  
مانند کناره گیری ابراهیم خلیل از آزر در راه خدا و دوری او از وی، به مدتی طولانی.  
ابراهیم قومش را [به خدا] دعوت کرد و لوط که در خویشاوندی و همسایگی،  
نزدیک‌ترین مردمان به ابراهیم بود، او را پاسخ گفت.  
و علی نیز آن هنگام که برادرش، رسول خدا ﷺ او را [به اسلام] فرا خواند، از تمام  
شهرنشینان و بادیه‌نشینان پیشی گرفت.  
و او شباهتی به پدرش اسماعیلِ قدرتمند دارد؛ شباهتی که از من پوشیده نیست.  
اسماعیل خلیل را در بنای کعبه یاری کرد؛ آن‌گاه که ستون آن بنا را بالا می‌برد.  
و وصی، حبیب خدا را یاری رساند؛ آن‌گاه که با یکدیگر، کعبه را از بت‌های سنگی پاک  
می‌کردند.  
او خواست پیامبر ﷺ را بر دوش خود نهد تا وی بت‌های ایستادهٔ متراکم را واژگون کند؛  
ولی سنگینی نبوت پشت او را تا کرد تا اینکه نزدیک بود زیر این سنگینی، خمیده شود.  
پس علی، برادر راستین نبی، بر شانه او بالا رفت. چه پرشکوه است این بالارونده!  
او بت‌ها را از ظاهر کعبه دور کرد و پلیدیها را از آن، به بهترین شکل، زدود.  
و اگر وصی می‌کوشید تا از بلندای شانه‌های نبی، به ستارگان دست بساید، آن را دور از  
دسترس نمی‌یافت.  
پس آیا جز علی کسی را می‌شناسید که پسرش، پیامبر را مرکب خود قرار داده باشد؟<sup>۲</sup>

### شرح احوال راویان حدیث

راویان حدیث، همگی، از راویان کتب صحاح‌اند و همین تو را برای [تصدیق]  
عدالت و اعتبار و بزرگی و شکوه ایشان، بس است. با این وصف، برخی از سخنان  
دانشمندان اهل تسنن را در حق هر یک از ایشان، به ترتیب، می‌آوریم:

۱. این سخن بر اساس پندار دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است؛ بنابراین در آن، حجّتی به زیان ما نیست.

۲. معجم الادباء ۱۷ / ۲۰۰ - ۲۰۳.

### شرح حال عبدالرزاق

۱. **یافعی:** در این سال (۲۱۱) حافظ، علامه عبدالرزاق بن همّام یمنی صنعانی حمیری، صاحب مصنفات فراوان و همو که از کرانه‌های زمین برای آموختن دانش به سویش می‌آمدند، در هشتاد و شش سالگی، درگذشت. وی از معمر، ابن جریج، اوزاعی و طبقه آنها روایت کرده است. پیشوایان برای دیدار او به یمن مسافرت می‌کردند. درباره‌اش گفته‌اند: مردمان، پس از رسول خدا ﷺ آن‌سان که [برای اخذ علم] به سوی عبدالرزاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند. برخی از پیشوایان اسلام از وی روایت کرده‌اند؛ مانند: امام سفیان بن عیینّه، امام احمد، یحیی بن معین، اسحاق بن راهویث، علی مدینی و محمود بن غیلان.<sup>۱</sup>

۲. **سمعانی:** ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام صنعانی: درباره او گفته شده است: مردمان، پس از رسول خدا ﷺ آن‌سان که [برای فراگیری دانش] به سوی عبدالرزاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند.<sup>۲</sup>

۳. **ابن خلکان:** ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام بن نافع صنعانی، هم‌پیمان قبیله حمیر: ابوسعید سماعی درباره‌اش گفته است: «گفته‌اند: مردمان، پس از رسول خدا ﷺ آن‌سان که [برای فراگیری دانش] به سوی عبدالرزاق کوچیدند، به سوی هیچ کس کوچ نکردند.» وی از معمر بن راشد ازدی، هم‌پیمان بصره‌ای قبیله ازد، اوزاعی، ابن جریج و دیگران روایت کرده است. پیشوایان آن عصر، همچون سفیان بن عیینّه - که از اساتید اوست - احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگران، از وی روایت کرده‌اند. ولادت او در سال ۱۲۶ و درگذشتش در ماه شوال سال ۲۱۱ در یمن بوده است. خدایش رحمت کناد.<sup>۳</sup>

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۲۱۱.

۲. الانساب: «الصنعانی».

۳. وفيات الاعیان ۳ / ۲۱۶.

۴. **عبدالغنی بن سعید مقدسی**<sup>۱</sup>: وی از محمد بن اسماعیل فرزای نقل می‌کند: در صنعا نزد عبدالرزاق بودیم که به ما خبر رسید: یحیی بن معین، احمد بن حنبل و عده‌ای دیگر، حدیث عبدالرزاق را فرو نهاده و ناپسندش داشته‌اند. به سبب این خبر، اندوه فراوانی ما را فراگرفت؛ پس گفتیم: مال بسیار صرف کردیم و خود را به رنج افکندیم؛ اما فرجام کار، حدیث او از اعتبار فرو افتاد. من همواره از این موضوع، در اندوه فراوانی بودم تا اینکه زمان حج فرا رسید. از صنعا به سوی مکه روانه شدم. در مکه، به یحیی بن معین برخورددم. به او گفتم: ای ابازکریا، حقیقت آنچه از شما دربارهٔ عبدالرزاق به ما رسیده است، چیست؟ گفت: به شما چه رسیده است؟ گفتم: اینکه شما حدیث او را ترک گفته و از وی روی برتابیده‌اید. یحیی بن معین پاسخ داد: ای ابوالصالح، اگر عبدالرزاق از اسلام هم بازگردد، حدیثش را ترک نخواهیم کرد.

نیز برای ما از عبدالرزاق روایت کرده‌اند که او گفته است: به مکه رفتم، سه روز درنگ کردم؛ اما اصحاب حدیث به نزد من نیامدند. پس حج گزاردم و طواف کردم و به پرده‌های کعبه آویختم و گفتم: پروردگارا! مرا چه شده است؟! آیا من کذابم؟ آیا مدلس هستم؟ سپس به خانه بازگشتم. پس از آن، اصحاب حدیث به نزد آمدند. احمد بن صالح می‌گوید: به احمد بن حنبل گفتم: آیا کسی را نیکو حدیث‌تر از عبدالرزاق دیده‌ای؟ گفت: نه.

ابوزرعه نیز گفته است: عبدالرزاق از کسانی است که حدیثشان پابرجا و استوار شده است.

بخاری می‌گوید: سال درگذشت عبدالرزاق ۲۱۱ هجری است. این را گروهی برای بخاری نقل کرده‌اند.<sup>۲</sup>

---

۱. سیوطی وی را با عناوین «حافظ»، «امام» و «محدث الاسلام» وصف کرده و کتاب «الکمال» او را از آثار قابل اعتمادش بر شمرده است. (طبقات الحفاظ / ۴۸۸)

۲. الکمال فی اسماء الرجال، مخطوط.

۵. **ابن قیسرانی مقدسی:** ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام بن نافع صنعانی، هم‌پیمان قبیله حمیر، به تنهایی، از معمر، ابن جریج و ثوری، حدیث شنیده است. اسحاق بن ابراهیم حنظلی و اسحاق بن منصور از وی روایت کرده‌اند و محمود بن غیلان نزد آن دو بوده است. ابوالقاسم - در نیشابور - و ابوالحسن خفاف از ابوالعبّاس سراج، نقل کرده‌اند که وی گفت: از محمد بن سهل بن عسکر شنیدم که می‌گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که گفت: هرگاه مردم در حدیث معمر اختلاف کنند، قول حق آن است که عبدالرزاق گفته است.<sup>۱</sup>

بنابراین، عبدالرزاق از رجال حدیث صحیحین است. ابن قیسرانی در خطبه کتابی که نام رجال صحیحین را در آن گرد آورده، تصریح کرده است: حافظان حدیث بر این باورند که روایت هر آن کس که شیخین (= بخاری و مسلم) حدیثی از او در کتابهایشان آورده‌اند، حجّت است. و اینک سخن ابن قیسرانی:

در نزد گروهی از حافظان حدیث، نظیر: ابواحمد (ابن عدی)، ابوالحسن دارقطنی، ابو عبدالله (ابن منده)، ابو عبدالله حاکم و دانشمندان پس از ایشان تا روزگار ما، ثابت شده که روایت هر آن کس که بخاری و مسلم، حدیثش را در صحیحین آورده‌اند - هرچند برخی درباره او سخنانی گفته باشند - حجّت است؛ چرا که بخاری و مسلم حدیث او را در صحیح خود روایت کرده‌اند.

با این سخن، شأن عبدالرزاق در نزد ابن عدی، دارقطنی، ابن منده، حاکم و حافظان حدیث پس از آنان شناخته می‌شود.

۶. **خوارزمی:** بخاری در تاریخش، درباره عبدالرزاق نوشته است: ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام بن نافع، هم‌پیمان قبیله حمیر و اهل یمن است. وی از معمر، ثوری و ابن جریج، حدیث شنیده و در سال ۲۱۱ هجری درگذشته است. بخاری گفته است: آنچه از کتابهایش نقل کرده، صحیح‌ترین است. ضعیف‌ترین بندگان خدا (خوارزمی) می‌گوید: عبدالرزاق از محدثان نامی و از

---

۱. الجمع بین رجال الصحیحین ۱ / ۳۲۸.

مشایخ احمد و افرادی همچون او، مانند یحیی بن معین و دیگران است. امام ابوحنیفه در این مسانید، از او روایت می‌کند.<sup>۱</sup>

شعرانی درباره کسانی که ابوحنیفه در مسانیدش از آنان روایت کرده، می‌نویسد: خدا به سبب خواندن مسانید سه‌گانه امام ابوحنیفه، از نسخه‌ای که دست خط حافظان - که آخرین آنها حافظ دمیاطی است - در آن ثبت شده است، بر من منت نهاد. پس دیدم که او جز از برگزیدگان تابعان عادل و موثق - همانان که به شهادت رسول خدا ﷺ از بهترین انسانهای روزگاران اند - حدیثی روایت نمی‌کند. افرادی مانند: اسود، علقمه، عطا، عکرمه، مجاهد، مکحول، حسن بصری و مثل ایشان که خدا از همگی آنها خشنود باد. بنابراین، همه راویانی که میان او و پیامبر ﷺ هستند، عادل، ثقه، سرشناس و برگزیده‌اند و در بین آنها دروغگو و حتی کسی که متهم به دروغ باشد، وجود ندارد.

ای برادر! عدالت کسانی که امام ابوحنیفه - که خدا از او راضی باشد - با وجود شدت پرهیزگاری، خودنگهداری و مهربانی اش به امت محمدی، آنان را برگزیده تا احکام دینش را از ایشان دریافت کند، تو را بسنده است.<sup>۲</sup>

۷. ابن تیمیّه (در پاسخ به برخی از احادیث): علمای سیره، مانند ابن اسحاق و غیر او، از فضائل وی (مقصودش علی عليه السلام است) اندکی یاد کرده و مانند این را نقل نکرده‌اند. نیز آنچه را پیشتر گفتیم که به اتفاق اهل نقل ساختگی است، روایت ننموده‌اند. اهل نقل کسانی اند همچون: پیشوایان تفسیر که آن را با سندهای شناخته شده نقل می‌کنند؛ مثل: تفسیر ابن جریر، سعید بن ابی عروب، عبدالرزاق، عبد بن حمید، امام احمد، اسحاق بن راهویه، بقی بن مخلد، ابن جریر طبری، محمد بن اسلم طوسی، عبدالرحمن بن ابی حاتم، ابن منذر و غیر ایشان از دانشمندان بزرگ و بزرگوار که در میان امت، نام و آوازه‌ای نیک دارند و آثارشان در

۱. جامع مسانید ابی حنیفه ۲ / ۵۱۲.

۲. المیزان شعرانی / ۶۴.

تفسیر، در بردارنده منقولات قابل اعتماد است.<sup>۱</sup>

۸. **ذهبی:** اخبار ابن مدینی در تاریخ بغداد، ژرفکاوی شده است. در آغاز، لغزشی از وی سرزد؛ لیکن پس از آن توبه کرد. و این ابو عبدالله بخاری است - که مر تو را بس است - که صحیح خود را از حدیث ابن مدینی آکنده و گفته است: خود را در پیشگاه هیچ کس، جز در پیشگاه علی بن مدینی، خرد و کوچک نیافتم. و اگر حدیث علی و یار و همراه او محمد و استادش عبدالرزاق و عثمان بن ابی شیبه و ابراهیم بن سعد و... وانهاده شده بود، در [احادیث] بر ما بسته شده و گفت و شنید [حدیث] گسسته و آثار [نبوت] از میان رفته بود و زندیقان بر ما چیره شده و دجالان قیام کرده و بر ما شوریده بودند. پس آیا تو را خردی نیست، ای عقیلی؟<sup>۲</sup> آیا می فهمی که درباره چه کسانی به ناروایی سخن می گویی؟! و ما تنها برای دفاع از آنان و ابطال سخنان ناروایی که درباره شان گفته آمده است، تو را در این روش (بررسی وثاقت یا عدم وثاقت این راویان) پیروی کردیم. گویا در نیافته ای که یکایک ایشان به مراتب، از تو و از راویان ثقة پرشماری که نامی از آنها در کتاب خود نبرده ای، موثق ترند. و این امری است که هیچ محدثی در آن شک و تردید نمی کند.<sup>۳</sup>

۹. **ذهبی:** ابوبکر، عبدالرزاق بن همّام بن نافع، از بزرگان و سرشناسان است.<sup>۴</sup>

۱۰. **ابوالوفاء طرابلسی:** چگونه او ثقة نباشد و حال آنکه علاوه بر شیخین، امامان ششگانه نیز از او روایت کرده اند؟! و همان گونه که علی بن مفضل مقدسی گفته، هر که شیخین از او روایت کنند، از پل [نقد و بررسی رجالی] گذشته است.<sup>۵</sup>

۱۱. **ولی الله دهلوی:** در بیان اسباب اختلاف میان اهل حدیث و اصحاب رأی و

۱. منهاج السنّه ۷ / ۱۷۸.

۲. محمد بن عمرو عقیلی (م ۳۲۲) صاحب کتاب «الموضوعات». (سیر اعلام النبلاء ۵ / ۲۵۴) (مترجم)

۳. میزان الاعتدال ۳ / ۱۴۰.

۴. الکاشف عمّن روی فی الصحاح السنّه ۲ / ۱۹۴.

۵. الکشف الحثیث عمّن رُمی بوضع الحدیث / ۱۷۱؛ ذیل شرح حال داوود بن حصین.

اینکه اهل حدیث تنها به گردآوری احادیث رسول خدا ﷺ اهتمام ورزیده‌اند، گفته است: ... بلکه به طریق صحیح، از بخاری روایت شده که او احادیث کتاب صحیحش را از میان ششصد هزار حدیث برگزیده است. از ابوداود نیز به طریق صحیحی، منقول است که روایات کتاب سنن خود را از میان پانصد هزار حدیث گزینش کرده است. احمد نیز مسند خود را ترازویی برای شناخت احادیث پیامبر ﷺ قرار داده است؛ به نحوی که هر چه در آن کتاب یافت شود - هر چند به طریقی واحد از میان طرق وی - اصلی دارد و گرنه، خیر.

سران اینان (راویان حدیث) عبارت‌اند از: عبدالرحمن بن مهدی، یحییای قطنان، یزید بن هارون، عبدالرزاق، ابوبکر بن ابی شیبه، مسدد، هناد، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، فضل بن دکین، علی مدینی و نظایرشان.

این طبقه سطح نخست از طبقات محدثان است. محققان ایشان پس از استوارسازی فن روایت و شناخت مراتب احادیث، به فقه روی آوردند. در میان آنان اندیشهٔ گردآمدن بر تقلید از فردی از درگذشتگان نبود؛ چراکه احادیث و آثاری را روایت می‌کردند که ناقض و در هم شکنندهٔ هر مذهبی از آن مذاهب بود. بنابراین، بر اساس قواعدی که در خود استوار ساخته بودند، پیروی از احادیث نبی اکرم ﷺ و آثار صحابه و تابعان و مجتهدان را آغاز کردند.<sup>۱</sup>

**۱۲. تصدیق عبدالرزاق توسط خدای متعال:** سیوطی می‌گوید: خطیب در تاریخ بغداد از شیخ صالح، محمد بن سالم (سلم) خواص، نقل کرده است: یحیی بن اکنم قاضی را در خواب دیدم. از او پرسیدم: خدا با تو چه کرد؟ پاسخ داد: مرا در پیشگاه خود نگاه داشت؛ سپس به من گفت: ای شیخ بد کردار، اگر پیری ات نبود، بی‌گمان تو را به آتش می‌سوزاندم. [پس آنچه بنده را در پیش روی مولایش می‌گیرد، مرا گرفت. پس آن‌گاه که به هوش آمدم، مرا گفت: ای شیخ بد کردار! و سه

۱. الانصاف فی بیان سبب الاختلاف / ۴۶.



بار این رخداد تکرار شد. پس آن گاه که به هوش آمدم [گفتم: پروردگارا، درباره‌ات چیز دیگری شنیده بودم. پس خدای متعال فرمود: درباره‌ام چه شنیده‌ای؟ و حال آنکه خود به آن، داناتر بود.

پاسخ دادم: عبدالرزاق بن همّام مرا حدیث کرد و گفت: معمر بن راشد، از ابن شهاب زهري، از انس بن مالک، از پیامبرت، از جبرئیل، از تو ای عظیم، برای ما حدیث نقل کرده است که تو فرموده‌ای: از هر بنده‌ای که در مسلمانی، مویی را برای من سپید کرده است، شرم می‌کنم که با آتشش عذاب کنم. پس خدای - که بلند مرتبه است - فرمود: عبدالرزاق راست گفته است؛ معمر راست گفته است؛ زهري راست گفته است؛ انس راست گفته است؛ پیامبرم راست گفته است؛ جبرئیل راست گفته است؛ من این را گفته‌ام. او را به بهشت ببرید.<sup>۱</sup>

### شرح حال معمر بن راشد

معمر بن راشد بصری استاد شیخ عبدالرزاق بن همّام صنعانی است. اینک شرح حال کوتاهی از وی همراه با ستایش او از کتب اهل تسنن:

۱. **سمعانی:** و از قدما ابو عروه، معمر بن راشد بصری مهلبی، هم پیمان آل ازد است. وی اهل بصره و ساکن یمن بوده است. او همان معمر بن ابی عمرو است. معمر از دانشمندان ثقه است. او از زهري، قتاده، یحیی بن ابی‌کثیر، ابواسحاق همدانی و اعمش روایت می‌کند. کسانی که از معمر روایت کرده‌اند، عبارت‌اند از: ثوری، شعبه، ابن ابی‌عروه، ابن عیینّه، ابن مبارک، اسماعیل بن علقمه، مروان فزاری، رباح صنعانی، هشام بن یوسف، محمد بن ثور و عبدالرزاق بن همّام. ابن جریر گفته است: بر شما باد همراهی و چنگ زدن به دامان این مرد (مقصودش معمر بوده است)؛ چرا که بی‌گمان، در میان هم‌عصرانش، داناتر از وی، کسی باقی نمانده است.

---

۱. اللآلی المصنوعه ۱ / ۱۳۶؛ با اختلاف اندکی در جاهای دیگر.

ریاح می‌گوید: از ابن جریر دربارۀ تفسیر پرسشی کردم، پس مرا پاسخ گفت. گفتمش: معمر این‌گونه پاسخ داده است؛ گفت: هر آینه، معمر از دانش به اندازهٔ سیراب شدن، نوشیده است.

معمر گفته است: در چهارده سالگی، به مجلس قتاده می‌رفتم و در نزد وی می‌نشستم؛ حدیثی از وی نمی‌شنیدم، مگر آنکه، گویا آن حدیث، پیشتر در سینه‌ام جای گرفته بود. من همراه با کودکان، در حالی که نوجوانی بودم، به تشییع جنازهٔ حسن بصری رفتم و طلب علم را از سال مرگ حسن، آغاز کردم.

علی بن مدینی گفته است: نیک اندیشیدم، دریافتم که اسناد احادیث بر محور شش نفر می‌گردد؛ بصریان آنها عبارت‌اند از: شعبه، سعید بن ابی عروب، حماد بن سلمه و هم‌پیمان قبیلۀ حدان، ابو عروه معمر بن راشد. معمر در سال ۱۵۴ هجری در یمن درگذشته است.

ابوحاتم رازی می‌گوید: اسناد احادیث به شش نفر می‌انجامد که معمر همۀ ایشان را درک کرده و از آنان، روایاتی نوشته است. کسی جز معمر را نمی‌شناسم که دارای این ویژگی باشد. اینان عبارت‌اند از: از حجاز: زهری و عمرو بن دینار، از کوفه: ابو اسحاق و اعمش، از بصره: قتاده و از یمامه: یحیی بن ابی‌کثیر. احمد بن حنبل گفته است: هیچ‌کس را با معمر نمی‌سنجی، مگر آنکه معمر را از او دانشجو تر می‌یابی.<sup>۱</sup>

۲. نووی: امام و محدث نامی معمر بن راشد: نام وی در موضعی از «المختصر» یاد شده است... او یار و همراه زهری و استاد عبدالرزاق است.

ابن معین گفته است: معمر در ثبت احادیث زهری، بر ابن عیینۀ برتری دارد. برترین مردمان در ثبت احادیث زهری، مالک و معمر و یونس‌اند.

احمد بن عبدالله گفته است: معمر در صنعا یمن سکونت گزید و در آنجا ازدواج کرد. سفیان به سوی او کوچید و در آنجا از وی حدیث شنید. معمر نیز از

---

۱. الانساب: «المهلبی».

سفیان حدیث شنید. هنگامی که معمر به صنعا گام نهاد، مردم آن شهر خارج شدن وی را از نزد خود ناپسند داشتند. کسی گفت: او را نگاه می‌داریم؛ پس زنی را به همسری‌اش در آوردند.

همگان در وثاقت و جلالت معمر همداستان‌اند. بخاری و مسلم از وی روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

**۳. ذهبی:** ابو عروه، معمر بن راشد ازدی (هم‌پیمان ایشان) بصری، امام، حجّت، از بزرگان و سرشناسان و دانشمند یمن است. وی از زهری حدیث نقل کرده است. ... عبدالرزاق گفته است: از معمر ده‌ها هزار حدیث نوشته‌ام. و عبدالواحد بن زیاد گفته است: به معمر گفتم: چگونه از ابن شهاب حدیث شنیدی؟ گفت: «من برده قومی از طاحیه بودم. مرا برای خرید جامه فرستادند. پس به مدینه رفتم و در خانه‌ای سکنی گزیدم. شیخی را دیدم که مردمان دانش [خویش را] بر او عرضه می‌کردند. من نیز به همراه ایشان، دانش خود را بر او عرضه کردم...»

سفیان بن عیینه گفته است: سعید بن ابی عروه به من گفت: از معمر شما حدیث روایت کردیم (یا از او برایمان حدیث روایت شد) پس او را شریف و بزرگواریافتیم. عبدالرزاق نیز گفته است: معن بن زائده مقداری طلا به نزد معمر فرستاد؛ لیکن او طلا را نپذیرفت و این امر را پوشیده داشت.<sup>۲</sup>

**۴. ذهبی:** ابو عروه، معمر بن راشد ازدی (هم‌پیمان آنان)، عالم یمن، از زهری و هم‌ام روایت کرده است و غندر و ابن مبارک و عبدالرزاق از وی روایت نموده‌اند.<sup>۳</sup>

**۵. خطیب تبریزی:** ابو عروه، معمر بن راشد ازدی (هم‌پیمان ایشان)، دانشمند یمن...<sup>۴</sup>

۱. تهذیب الاسماء و اللغات ۲ / ۱۰۷.

۲. تذکرة الحفاظ ۱ / ۱۷۸.

۳. الکاشف ۳ / ۱۶۴.

۴. الاکمال فی اسماء رجال المشکاه (کتابی است در بردارنده نام رجال «المشکاة» که همراه با آن چاپ

## شرح حال زُهری

ابن شهاب زهری، استاد معمر بن راشد یاد شده، نزد اهل تسنن، از سرشناسان و مشاهیر است. اینک برخی از سخنان علما در حق وی:

۱. **ابن حبان:** ابوبکر، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب بن عبدالله بن حرب بن زهرة بن کلاب زهری قرشی، ده تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را دیده است. او از داناترین و آشناترین مردمان به متون اخبار و نیکو شکل‌ترین ایشان در ثبت آنهاست. وی فقیه و فاضل بود. افراد پر شماری از وی حدیث نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

۲. **سمعی:** زهری... از تابعان مدینه است. وی ده تن از یاران پیامبر ﷺ را دیده است. او از برترین حافظان عصر خویش است... مردمان از وی حدیث روایت کرده‌اند. زهری در شب سه‌شنبه، هفدهم ماه رمضان سال ۱۲۴ در اطراف شام، چشم از جهان فرویست. مدفن او در درّهٔ بیداء، مشهور و زیارتگاه مردمان است.<sup>۲</sup>

۳. **ذهبی:** [زهری] از بزرگان و سرشناسان است. وی از ابو عمر و سهل روایت کرده است. روایات وی از ابوهریره در صحیح ترمذی و از رافع بن خدیج در سنن نسائی، آمده است. یونس و معمر و مالک و... از او روایت کرده‌اند.

ابن مدینی گفته است: نزدیک به دوهزار حدیث از زهری روایت شده است. و ابوداود نوشته است: زهری بیش از هزار حدیث را اسناد داده است (با ذکر سند روایت کرده است). از وی دوهزار و صد حدیث نقل شده که نیمی از آن مسند است. او در رمضان سال ۱۲۴ درگذشته است.<sup>۳</sup>

۳. **یافعی:** امام ابوبکر، محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب زهری،

❏ شده است).

۱. کتاب الثقات ۵ / ۳۴۹.

۲. الانساب: «الزهری».

۳. الکاشف ۳ / ۹۶.

از فقها و محدثان و تابعان سرشناس است. وی دانش فقه‌های هفتگانه را حفظ کرد و از ده تن از صحابه - رضی الله عنهم - روایت نمود. او از سهل بن سعد و انس بن مالک و افرادی دیگر حدیث شنیده است. گروهی از پیشوایان، همچون مالک بن انس، سفیان ثوری و سفیان بن عیینه از وی روایت کرده‌اند.

ابن مدینی می‌گوید: زهری را نزدیک به دوهزار حدیث است. وی دانش فقه‌های هفتگانه را فراگرفته و حفظ کرده است.

عمر بن عبدالعزیز گفته است: هیچ کس دانایتر از زهری به سنت گذشته، باقی نمانده است. مکحول نیز چنین گفتاری دارد.

لیث گفته است: ابن شهاب گفت: دانشی را در دلم به ودیعه نسپردم که فراموشش کنم.

دیگر دانشمندان گفته‌اند: وی در نزد هشام بن عبدالملک بزرگ و پر احترام بود. یک بار، هشام هفت هزار دینار به او عطا کرد.

عمرو بن دینار درباره‌اش گفته است: در نزد هیچ کس جز زهری، خوارتر از درهم و دینار ندیدم؛ گویا درهم و دینار در نزد او بسان سرگین چارپایان بود.<sup>۱</sup>

**۵. خطیب تبریزی:** زهری، منسوب به زهره بن کلاب، از کسانی است که به نسبت داشتن به بنی زهره، شهرت یافته است. او ابوبکر، محمد بن عبدالله بن شهاب، از فقها و محدثان و دانشمندان سرشناس تابعی در مدینه و مورد توجه در علوم شریعت است. وی از گروهی از صحابه حدیث شنیده است و گروه پرشماری از وی روایت کرده‌اند که قتاده و مالک بن انس در شمار آنان‌اند. عمر بن عبدالعزیز گفته است: کسی را دانایتر از او به سنت گذشته، نمی‌شناسم. به مکحول گفتند: دانایترین کسی را که دیده‌ای، کیست؟ گفت: ابن شهاب. پرسیدند: پس از او؟ پاسخ داد: ابن شهاب. دوباره پرسیدند: پس از او؟ تکرار کرد: ابن شهاب...<sup>۲</sup>

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۱۲۴.

۲. الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۶۵۳.

۶. **ابن حجر:** محمد بن مسلم... فقیه، حافظ، کسی که بزرگی و اتقانش مورد قبول همگان است. وی از سران طبقه چهارم [راویان حدیث] است...<sup>۱</sup>
۷. **سیوطی:** [زهری] از بزرگان است... لیث گفته است: هیچ دانشمندی را جامع تر و عالم تر از ابن شهاب ندیدم.<sup>۲</sup>

### شرح حال سعید بن مسیب

سعید بن مسیب همان کسی است که زهری این حدیث شریف را از او روایت کرده است. وی فقیه مدینه منوره و امام اهل تسنن و از تابعان بزرگ است. و اینک برخی از سخنانی که دانشمندان اهل تسنن در فضیلت و شرافت او گفته‌اند:

۱. **ابن حبان:** ابو محمد، سعید بن مسیب بن حزن بن ابی وهب بن عمرو بن عایشه بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بن نطفه مخزومی قرشی، در سال دوم خلافت عمر، به دنیا آمد و مادرش دختر عثمان بن حکیم بود. وی در فقه و دینداری و پرهیزکاری و دانش و عبادت و فضل، از بزرگان تابعین بود. پدرش به تجارت روغن اشتغال داشت. سعید سرور تابعان و فقیه‌ترین اهل حجاز و داناترین مردم به تعبیر خواب بود. در طول چهل سال، منادی برای نماز ندا نداد، مگر آنکه سعید در مسجد حاضر بود و رسیدن زمان نماز را انتظار می‌کشید. گفته‌اند: سعید از کسانی است که میان عثمان و علی، آشتی و سازش برقرار کرد.
- هنگامی که با عبدالملک بیعت شد و او پس از این بیعت، از مردمان برای ولید و سلیمان بیعت گرفت، سعید این امور را ناپسند داشت و با عبدالملک بیعت نکرد. در پس این ماجرا، عبدالرحمن بن عبدالقاری به سعید گفت: تو در جایی نماز می‌گزاری که هشام بن اسماعیل (استاندار عبدالملک در مدینه) تو را می‌بیند؛ ای کاش مکان نمازت را جابجا می‌کردی تا اینکه وی نتواند تو را ببیند. سعید پاسخش

۱. تقریب التهذیب ۲ / ۲۰۷.

۲. اسعاف المبطأ برجال الموطأ / ۷. (این کتاب همراه با تنویر الحوالک چاپ شده است.)

داد: جایی را که از چهل سال پیش تا کنون در آن به نماز ایستاده‌ام، تغییر نخواهم داد.

پس سعید به قصد عمره، از مدینه بیرون رفت و گفت: هرگز در کاری که هیچ نیت خیری در آن نیست، تنم را به رنج نمی‌افکنم و مالم را خرج نمی‌کنم. عبدالرحمن بن عبدالقاری به او گفت: در این صورت، با عبدالملک بیعت کن. سعید پاسخ داد: به من بگو اگر خدا همان‌گونه که چشمت را نابینا کرده است، دلت را کور گرداند، چه چیزی بر عهده من است؟! و همچنان از بیعت خودداری کرد. هشام بن اسماعیل به عبدالملک نامه‌ای نوشت و ماجرا را گزارش کرد. عبدالملک در پاسخ نامه او نوشت: چه چیزی تو را به سوی سعید می‌خواند؟! کاری که به زیان ما باشد و ناپسندش بداریم، از او سرنخواهد زد؛ اما اگر به زیان ما کاری انجام داد و تو خواستی در برابرش، واکنشی نشان دهی، او را به بیعت فراخوان؛ اگر بیعت کرد که هیچ و گرنه سی ضربه تازیانه‌اش بزن و در پیش چشمان مردمان نگاهش دار.

هشام سعید را به بیعت فراخواند؛ لیکن او از بیعت خودداری کرد و گفت: با آن دو (ولید و سلیمان) بیعت نخواهم کرد. هشام سعید را سی تازیانه زد و جامه‌ای مویین پوشاندش و دستور داد تا او را در شهر بگردانند تا اینکه به محله خیاطین رسیدند؛ سپس او را بازگرداند و فرمان داد تا زندانی‌اش کنند. سعید، پس از این رخدادها، گفت: اگر گمان نمی‌کردم که هشام مرا خواهد کشت، آن جامه را نمی‌پوشیدم؛ جامه را پوشیدم و با خود گفتم: عورت خود را در وقت مرگ، با آن خواهم پوشاندم.

سعید در سال نود و سه یا نود و چهار هجری درگذشت. برخی گفته‌اند وی در سال صد و پنج درگذشته است.<sup>۱</sup>

۲. ذهبی: ابو محمد، سعید بن مسیب مخزومی، امام، شیخ الاسلام، فقیه مدینه،

---

۱. کتاب الثقات ۴ / ۲۷۳.

جلیل‌ترین تابعان، در دومین سال خلافت عمر زاده شد و از خطابه‌های عمر، اندکی را شنید و از عثمان و زید بن ثابت و عایشه و سعد و ابوهریره و گروهی دیگر، حدیث شنید. او گسترده دانش، پر حرمت، استوار دیانت، حق بر زبان و ژرف اندیش بود.

ابن عمر، به نقل اسامه بن زید از نافع، گفته: سعید بن مسیب از مفتیان است. احمد بن حنبل و دیگران گفته‌اند: احادیث مرسل سعید، صحیح‌اند. از قتاده نقل شده است: کسی را داناتر از سعید بن مسیب ندیدم. زهری و مکحول و دیگران نیز چنین گفته‌اند.

علی بن مدینی گفته است: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از سعید نمی‌شناسم. او در نزد من بزرگ‌ترین تابعی است.

عجلی و غیر او گفته‌اند: سعید جوایز سلطان را نمی‌پذیرفت. او را چهارصد دینار بود که با آن روغن و کالاهایی دیگر خرید و فروش می‌کرد.

سعد بن ابراهیم گفته است: شنیدم که سعید بن مسیب می‌گفت: هیچ کس از من به قضاوتی که رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر کرده‌اند، داناتر نیست.

واقدی می‌گوید: هشام بن سعد نقل می‌کند که زهری - در پاسخ به این پرسش که سعید بن مسیب دانش خود را از چه کسی فرا گرفته است - گفت: از زید بن ثابت، سعد بن ابی وقاص، ابن عباس و ابن عمر؛ نیز از عثمان و علی و صهیب، حدیث شنیده است و بخش اعظم روایات مسند او از ابوهریره است؛ چرا که او داماد ابوهریره بوده است. برخی می‌گویند: هیچ کس از سعید به قضاوت عمر و عثمان، داناتر نیست.

معمراً زهری روایت می‌کند: سعید داناترین مردم به قضاوت عمر و عثمان بود. از قتاده نقل شده که گفته است: هر گاه برای حسن [بصری] مشکل علمی پیش می‌آمد، نامه‌ای به سعید مسیب می‌نوشت [و حلّ مشکلش را از وی می‌خواست].

حماد بن زید از یزید بن حازم، نقل کرده است: مسیب پی در پی روزه می‌گرفت.



عبدالرحمن بن حرمه می‌گوید: شنیدم که سعید می‌گفت: چهل بار حج گزاردم. یوسف بن یعقوب ماجشون از مطلب بن سائب نقل می‌کند: همراه با سعید بن مسیب در بازار نشسته بودم که یکی از پیکهای بنی مروان، بر ما گذشت. سعید به او گفت: آیا تو از قاصدان بنی مروانی؟ پیک گفت: بله. سعید پرسید: آن‌گاه که ترکشان می‌گفتی، احوالشان چگونه بود؟ قاصد گفت: خوب بود. سعید گفت: ایشان را ترک گفתי در حالی که آنان مردمان را گرسنه نگاه می‌دارند و سگان را سیر می‌کنند! پس سعید خواست که به قاصد حمله کند. من به سویی برخاستم و پیوسته او را از این کار بازمی‌داشتم تا اینکه قاصد از نزد ما گذشت و رفت. به سعید گفتم: پدر بیامرز! خون خود را حفظ کن! پاسخم گفت: خاموش! ای احمق! به خدا سوگند، خدای متعال مرا برای آنچه بر اساس حقوق او گرفتم، بازخواست نمی‌کند. به طریق ضعیفی، از مکحول نقل شده است که هنگامی که خبر مرگ ابن مسیب به او رسید، گفت: مردمان [در دانش دین] یکسان شدند.

مالک می‌گوید: به من رسیده که سعید بن مسیب گفته است: من در به دست آوردن تنها یک حدیث، اسیر روزها و شبها بودم.

مصعب از عبدالله نقل می‌کند: مصعب بن عثمان مرا حدیث کرد و گفت: آن‌گاه که مسلم بن عقبه خواست تا سعید بن مسیب را بکشد، عمرو بن عثمان و مروان حکم گواهی دادند که او دیوانه است؛ بدین روی، مسلم او را رها کرد و وا گذاشت. ابویونس قوی می‌گوید: به مسجد درآمد، دیدم که سعید بن مسیب تنها نشسته است؛ پرسیدم: او را چه می‌شود؟ گفتند: او را از اینکه کسی همنشینش شود، بازداشته‌اند.

می‌گوییم: سیره سعید، به تنهایی، در کتابی می‌گنجد.<sup>۱</sup>

۳. ذهبی: امام ابو محمد مخزومی، سعید بن مسیب بن حزن، از بزرگان و سرشناسان و سرور تابعان است. وی از عمر و عثمان و سعد، روایت کرده است و

۱. تذکره الحفاظ ۱ / ۵۴ - ۵۶.

زهري و قتاده و يحيى بن سعيد از او حدیث نقل کرده‌اند. وی ثقه، حجّت، رفیع الذکر و در علم و عمل، سرآمد است. او در سال نود و چهار هجری درگذشته است.<sup>۱</sup>

۴. **خطیب تبریزی:** سعید سرور تابعان از طبقه نخست است. وی فقه و حدیث و زهد و عبادت و ورع را در خود گرد آورده بود. او در میان راویان حدیث، مورد توجه بوده است و به وثاقتش تصریح کرده‌اند. وی داناترین مردم به حدیث ابوهریره و قضاوت‌های عمر بود و گروه پرشماری از صحابه را دید و از ایشان حدیث روایت کرد. زهري و تابعان زیادی و نیز غیر تابعان، از او روایت کرده‌اند. مکحول می‌گوید: سراسر زمین را در جستجوی دانش گشتم، کسی را داناتر از ابن مسیب ندیدم.

ابن مسیب گفته است: چهل بار حج گزاردم.

وی در سال نود و سه درگذشته است. رحمت خدا بر او باد.<sup>۲</sup>

۵. **ابن حجر:** ابن عمر، به نقل نافع، گفته است: سوگند به خدا، او از مفتیان [و یا: از آنان که دینداری را محکم و استوار ساخته‌اند] است.

از پدر عمرو بن میمون بن مهران، نقل شده است: به مدینه رفتم و داناترین مردم آن شهر را جستجو کردم؛ به سوی سعید بن مسیب راهنمایی ام کردند.

ابن شهاب گفته است: عبدالله بن ثعلبة بن ابی صغیر به من گفت: اگر فقه می‌خواهی، دامان این شیخ (سعید بن مسیب) را بگیر.

قتاده گفته است: کسی را داناتر از او به حلال و حرام ندیدم.

محمد بن اسحاق از مکحول نقل می‌کند: سراسر زمین را در طلب دانش گشتم، لیکن کسی را داناتر از او ندیدم.

سلیمان بن موسی گفته است: او فقیه‌ترین تابعان بود.

---

۱. الکاشف ۱ / ۳۷۲.

۲. الاکمال فی اسماء رجال المشکاه ۳ / ۶۶۶.

بخاری می‌گوید: علی از ابوداود و او از شعبه و وی از ایاس بن معاویه، نقل می‌کند که وی گفت: سعید بن مسیب به من گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفتم: از مزینه. گفت: بی‌گمان، به یاد می‌آورم روزی را که عمر بن خطاب بر فراز منبر بر سر نعمان بن مقرن فریاد کشید. نیز بخاری می‌گوید: سلیمان بن حرب به ما گفت: سلام بن مسکین از عمران بن عبدالله خزاعی، نقل کرد که ابن مسیب گفته است: من میان علی و عثمان، سازش و آشتی برقرار کردم.

ابن معین، به نقل دوری، گفته است: اینجا مردمانی هستند که می‌گویند: سعید میان علی و عثمان، سازش و آشتی برقرار کرد؛ اما این سخنی نادرست است. سعید گفته است: عمر مرا در خردسالی دید. می‌گویم: وی می‌گوید: در سال دوم خلافت عمر زاده شد. چگونه کودک هشت ساله چیزی را حفظ می‌کند؟!

دوری می‌گوید: شنیدم که ابن معین می‌گفت: در نزد من، مرسلات ابن مسیب از مرسلات حسن، پسندیده‌تر است.

ابوطالب می‌گوید: نزد احمد نام سعید بن مسیب را بردم؛ وی گفت: آن کیست که همچون سعید باشد؟! ثقه‌ای از نیکان. پس به او گفتم: آیا روایت سعید از عمر، حجّت است؟ پاسخ داد: در نزد ما حجّت است که سعید عمر را دیده و از او حدیث شنیده است. هرگاه که حدیث سعید از عمر پذیرفته نشود، پس احادیث چه کسی پذیرفته خواهد شد؟

میمونی و احمد بن حنبل گفته‌اند: مرسلات سعید صحیح‌اند؛ صحیح‌تر از مرسلات وی دیده نشده است.

عثمان حارثی از احمد نقل کرده است: برترین تابعان سعید بن مسیب است. ابن مدینی می‌گوید: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از سعید بن مسیب نمی‌شناسم. هرگاه سعید بگوید که سنت چنین است، تو را بس است. و او در نزد من، بزرگ‌ترین تابعان است.

شافعی، به نقل ربیع، گفته است: احادیث مرسل ابن مسیب، نزد ما حسن است. لیث از یحیی بن سعید نقل کرده است: ابن مسیب راویۀ عمر (کسی که فراوان از

عمر حدیث روایت کرده است) نامیده می‌شد. او داناترین و آشناترین مردم به احکام و قضاوت‌های عمر بود.

ابراهیم بن سعد از پدرش نقل کرده که سعید گفته است: کسی داناتر از من به هر قضاوتی که رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر انجام داده‌اند، بر جای نمانده است. و ابراهیم از پدرش نقل می‌کند: و گمان می‌کنم که عثمان را نیز ذکر کرد.

مالک گفته است: به من رسیده است که عبدالله بن عمر کسی را به نزد ابن مسیب می‌فرستاد و از او دربارهٔ برخی از شئون و دستورات عمر می‌پرسید. نیز مالک گفته است: سعید عمر را درک نکرد؛ لیکن هنگامی که سنش زیادتر شد، به پرسش از شئون و دستورات عمر پرداخت.

قتاده گفته است: هرگاه برای حسن مشکل علمی رخ می‌داد، برای سعید بن مسیب نامه می‌نوشت [و از او برای حل مشکلش کمک می‌گرفت].

عجلی می‌گوید: سعید مردی نیکوکار و فقیه بود.

ابوزرعه دربارهٔ سعید گفته است: مدنی، قرشی، ثقه، امام.

و ابوحاتم می‌گوید: در میان تابعان، کسی برجسته‌تر از او نیست؛ و او در میان ایشان، احادیث ابوهریره را بهتر از دیگران ثبت و ضبط کرده است.

واقدی گفته است: سعید در سال نود و چهار، در عصر خلافت ولید، در هفتاد و پنج سالگی، درگذشت.

ابونعیم نیز گفته است: سعید در سال نود و چهار درگذشته است.

می‌گوییم: بر اساس آنچه از سعید نقل کرده‌اند که سال تولد او دومین سال خلافت عمر بوده و با توجه به اینکه اسناد به او صحیح است، همان‌گونه که واقدی گفته است، طول عمر وی به هفتاد و نه سال می‌رسد.<sup>۱</sup>

۶. ابن حجر: سعید بن مسیب... یکی از علمای هشتگانه است. دانشمندان بر اینکه مرسلات او صحیح‌ترین احادیث مرسل است، همداستان شده‌اند.

ابن مدینی گفته است: در میان تابعان، کسی را دانشمندتر از او نمی‌شناسم. وی پس از سال نود هجری، در حالی که به هشتاد سالگی نزدیک شده بود، از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

۷. سیوطی: سعید بن مسیب... قتاده می‌گوید: هیچ کس را داناتر از او به حلال و حرام ندیدم. و مکحول گفته است: کسی را داناتر از وی ندیدم. سلیمان بن موسی نیز می‌گوید: بی‌گمان، سعید فقیه‌ترین مردم است. و احمد گفته است: او برترین تابعان است.<sup>۲</sup>

۸. عبدالحق دهلوی: امام ابو محمد مخزومی مدنی، سعید بن مسیب بن حزن قرشی، از فقهای هفتگانه‌ای است که در مدینه می‌زیستند... او از سرشناسان و سرور تابعان بود. وی فقه و حدیث و زهد و عبادت و ورع را در خود گردآورد. سعید ثقه، حجت، فقیه، رفیع الذکر و در علم و عمل، سرآمد بود. از امام زین العابدین روایت شده که ایشان فرموده است: سعید بن مسیب داناترین مردم است. نیز گفته‌اند: در میان تابعان، کسی از او داناتر نبود.<sup>۳</sup>

### شرح حال ابوهریره

ابوهریره در نزد اهل تسنن، از صحابه بزرگوار و امامان عالی قدر است و پس از آنکه به پندار ایشان، خدای متعال همه صحابه را در قرآن کریم ستوده و بعد از آنکه - بنا بر روایت و نقل آنها - از رسول خدا ﷺ احادیثی به طور عمومی و خصوصی در فضیلت او وارد شده است؛ هیچ نیازی به تعدیل و توثیق وی نیست. با این همه، بخشهایی از زندگی نامه او از کتابهای معاجم صحابه و حفاظ، یاد می‌شود:

۱. ابن عبدالبر: ابوهریره دوسی صحابی پیامبر خدا ﷺ است... او در سال فتح خیبر، مسلمان شد و در این فتح، حضرتش را همراهی کرد. وی - که تنها به سیر

۱. تقریب التهذیب ۱ / ۳۰۵.

۲. اسعاف المبطأ برجال الموطأ / ۱۷؛ چاپ شده همراه با تنویر الحوالک.

۳. رجال المشکاه، اثر شیخ عبدالحق دهلوی.

شدن شکمش راضی بود (و افزون بر آن چیزی نمی خواست) - پس از آن، به انگیزه دانش آموزی، همواره ملازم و در رکاب رسول خدا ﷺ بود. دست وی در دست پیامبر ﷺ بود و به همراه آن حضرت، همه جا می رفت. او در زمره کسانی است که به بهترین شکل، احادیث نبوی را ثبت و ضبط کرده اند. ابوهریره در مجالسی حاضر می شد که دیگر مهاجران و انصار حاضر نمی شدند؛ زیرا مهاجران به بازرگانی و انصار به باغ و بستانهایشان سرگرم بودند.

رسول خدا ﷺ شهادت داده است که او به آموختن علم و حدیث، حریص است. روزی ابوهریره به پیامبر ﷺ عرض کرد:

ای رسول خدا، به یقین، من احادیث پرشماری از تو شنیده ام؛ لیکن بیم آن دارم که فراموششان کنم. نبی اکرم ﷺ فرمود: جامه ات را بگستران. ابوهریره می گوید: من جامه ام را پهن کردم؛ پس رسول خدا ﷺ مشتی برگرفت<sup>۱</sup> و سپس فرمود: جامه ات را جمع کن. من چنان کردم که او فرمود و پس از آن، هرگز چیزی را فراموش نکردم. بخاری می گوید: بیش از هشتصد نفر، از صحابی و تابعی، از ابوهریره حدیث روایت کرده اند. از جمله صحابه ای که از او روایت کرده اند، ابن عباس، ابن عمر، جابر، انس، واثله بن اسقع و عایشه اند. عمر بن خطاب وی را به استانداری بحرین گماشت؛ لیکن پس از مدتی عزلش کرد. سپس، بار دیگر عمر خواست که استانداری شهری را به او بسپرد، اما او نپذیرفت و در مدینه ماند تا اینکه در همان شهر از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

۲. ابن اثیر: ابوهریره دوسی صحابی رسول خدا ﷺ و آن که در میان اصحاب

---

۱. متن عربی چنین است: قال: ابسط رداءك. قال: فبسطته فغرف بيده. ثم قال: ضمّه. فضممت، فما نسيت شيئاً بعد. مشاهده می شود که «مغروف منه» (آنچه پیامبر ﷺ با مشت خود برگرفته) در عبارت نیامده است. مرحوم علامه شرف الدین در کتاب «ابوهریره» (ص ۱۹۸، پاورقی ۱) از قسطلانی (شارح صحیح بخاری و صاحب کتاب ارشاد الساری) نقل می کند: منظور آن است که پیامبر ﷺ مشتی از فیض الاهی برگرفت و در ردای ابوهریره افکند و همین سبب قوت حافظه وی شد. (مترجم)

۲. الاستيعاب في معرفة الاصحاب ۴ / ۱۷۵۸.

پیامبر ﷺ بیش از دیگران، از آن حضرت، حدیث روایت کرده است... در اینکه نامش چه بوده، اختلاف فراوانی رخ داده است؛ اختلافی که در نام کسی دیگر چون او و یا کسی که در فضیلت نزدیک او باشد، رخ ننموده است... بنابراین، وی تنها به کنیه اش مشهور است. ابوهریره در سال فتح خیبر، مسلمان شد و در این فتح، همراه پیامبر ﷺ بود. پس از آن، به انگیزه دانش اندوزی، همواره ملازم و همراه آن حضرت بود و رسول خدا ﷺ هم او را دعا فرمود.

ابوهریره می گوید به رسول خدا ﷺ عرض کردم<sup>۱</sup>: ای پیامبر خدا، چیزهایی از تو شنیده ام؛ لیکن نمی توانم حفظشان کنم. پیامبر ﷺ فرمود: ردایت را بگستران. من ردایم را پهن کردم. پس پیامبر ﷺ مرا احادیث فراوانی گفت و من هرگز، چیزی از آنچه برایم فرمود، فراموش نکردم.

از ابن عمر نقل شده است که وی به ابوهریره گفت: تو بیش از همه ما همراه رسول خدا ﷺ بودی و احادیث او را ثبت و ضبط کردی.

زهری از اعرج نقل می کند: شنیدم که ابوهریره می گفت: هر آینه، شما می گوید که ابوهریره بسیار فراوان از رسول خدا ﷺ حدیث نقل می کند؛ در حالی که وعده گاه نزد خداست<sup>۲</sup> (اگر من عمداً دروغی را به پیامبر ﷺ نسبت دهم، خدا مرا کیفر خواهد داد). من مرد تنگدستی بودم که به اندازه پر کردن شکمم از رسول خدا ﷺ [صدقه] می گرفتم؛ در حالی که مهاجران را داد و ستد در بازارها و انصار را نگاهبانی از اموالشان مشغول کرده بود. و پیامبر ﷺ فرمود: هر که جامه اش را بگستراند، هرگز آنچه را از من شنیده است، فراموش نخواهد کرد. پس من جامه ام را [در نزد او] گستراندم تا اینکه حدیث گفتنش به پایان رسید؛ سپس جامه ام را بر خود پیچیدم و هرگز آنچه را از وی شنیده بودم، فراموش نکردم.

۱. أخبرنا إبراهيم وغيره عن أبي عيسى، أخبرنا أبو موسى، أخبرنا عثمان بن عمر، أخبرنا ابن أبي ذئب، عن سعيد المقبري، عن أبي هريرة، قال، قلت:...

۲. عبارت عربی چنین است: «و الله الموعد». ابن حجر در شرح این عبارت می نویسد: «قوله: و الله الموعد، بفتح الميم، وفيه حذف و تقديره: عند الله الموعد.» (فتح الباری ۵ / ۲۱) (مترجم)

بخاری می‌گوید: بیش از هشتصد نفر، از صحابی و تابعی، از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند.

خلیفه<sup>۱</sup> گفته است: ابوهریره در سال پنجاه و هفت، از دنیا رفت. و هیشم بن عدی تاریخ مرگ او را سال پنجاه و هشت هجری گزارش کرده است.<sup>۲</sup>

۳. **ذهبی:** ابوهریره دوسی یمانی، حافظ، فقیه، صحابی رسول خدا ﷺ... از گنجینه‌های دانش و از بزرگ پیشوایان فتوا و دارای اوصاف نیکویی چون جلالت، عبادت و تواضع است. بخاری می‌گوید: بیش از هشتصد نفر از ابوهریره، حدیث روایت کرده‌اند.

او از اصحاب صفه و مردی تنگدست بوده و مزه گرسنگی و ناداری را چشیده است. پس از رحلت پیامبر ﷺ وضعیّت زندگی او درست شد و دارایی اش فزونی گرفت. وی کثیر التعبّد و کثیر الذکر بوده است. چندی، فرمانروایی مدینه را بر عهده داشت و چندی دیگر نیز، جانشین مروان در حکمرانی مدینه بود. در بازار راه می‌رفت و پشته‌ای بر دوش خود می‌کشید و می‌گفت: راه را برای امیر باز کنید. وی مردی شوخ طبع بود.

احمد در مسندش از ابوکثیر خثعمی، نقل می‌کند که ابوهریره گفت: پیامبر ﷺ فرمود: خدایا، این بنده کوچکت (یعنی ابوهریره) را به همراه مادرش، محبوب بندگان مؤمنت فرما و بندگان مؤمنت را نیز محبوب آن دو قرار ده.

اعمش از ابوصالح سمّان نقل می‌کند: ابوهریره در شمار آن اصحاب رسول خدا ﷺ بود که از آن حضرت، احادیث بسیاری در یاد داشتند.

شافعی می‌گوید: ابوهریره حافظ‌ترین کسانی است که در روزگار وی حدیث روایت کرده‌اند (محفوظات حدیثی او از تمام راویان بیشتر بود).

کهمس از عبدالله بن شفیق روایت کرده که ابوهریره گفته است: در میان اصحاب

۱. ظاهراً مقصود خلیفه بن خیاط است. (مترجم)

۲. اسد الغابه فی اسماء الصحابه ۵ / ۳۱۵.



رسول خدا ﷺ هیچ کس را داناتر و آشناتر از خود به حدیث او نمی‌شناسم. ابوداؤد طیالسی می‌گوید: عمران قطن از بکر بن عبدالله و او از ابورافع، نقل کرده که وی دربارهٔ ابوهریره گفته است: ابوهریره با کعب الاحبار دیدار کرد و روایت حدیث و پرسش از وی را آغاز نمود. پس کعب گفت: کسی را چون ابوهریره ندیدم که با اینکه تورات را نخوانده، به آنچه در آن است دانا باشد.

هشیم، از یعلی بن عطا، از ولید بن عبدالرحمن، از ابن عمر، نقل کرده که او گفته است: ای ابوهریره، تو بیش از همه ما همراه رسول خدا ﷺ بودی و داناترین ما به احادیث او هستی.<sup>۱</sup>

پس از این همه، فرد منصف، در صحت حدیث تشبیه، شک نمی‌کند و بی‌گمان، دروغین بودن ادعای دهلوی را درمی‌یابد و می‌فهمد که هدف او پوشاندن حقیقت و کتمان واقعیت بوده است آن هم به انگیزه‌ای ناروا و باطل.

### شرح حال یاقوت حموی

آنچه می‌ماند شرح حال یاقوت حموی، صاحب «معجم الأدباء» است؛ همو که این حدیث را ضمن شرح حال مفجع آورده است. یادآوری می‌شود که اولاً: یاقوت از نویسندگان بزرگ اهل تسنن و از ادیبان و محققان مشهور آنان است. ثانیاً: وی به تعصب بر ضد سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام شهرت یافته است؛ تا آنجا که نویسندگان شرح حال او، مانند ابن خلکان، به این امر تصریح کرده‌اند.

در این صورت، هیچ کس در صحت و اعتبار حدیثی که یاقوت یاد کرده است، شک و تردید نخواهد کرد؛ چرا که [پس از نقل او با آن همه تعصب] مجالی برای انکار این حدیث یا قدح در سندش، باقی نمی‌ماند. اینک پاره‌ای از سخنان دانشمندان اهل تسنن در شرح حال یاقوت حموی:

۱. سمعانی: ابوالدرّ، یاقوت بن عبدالله رومی تاجر، آزادشدهٔ عبدالله بن احمد

بخاری... از ابو محمد، عبدالله بن محمد بن هزارمرد صریغینی، حدیث شنید و در بغداد، خلاصهٔ امالی ابوطاهر به روایت ابن هزارمرد را بر او قرائت کرد. یاقوت شیخی نمکین چهره، لطیف [نظیف] و ظاهر الصلاح بود. وی در سال ۵۴۳<sup>۱</sup> در مصر، درگذشت.<sup>۲</sup>

**۲. ابن خلکان:** یاقوت در دشمنی با علی بن ابی طالب علیه السلام متعصب بود. وی برخی از کتب خوارج را خواند و مطالبی از آن کتب در ذهنش آمیخته شد و عمیقاً بر او اثر گذاشت. وی در سال ۶۱۳ به دمشق رفت و در بازاری از بازارهای آن، منزل گرفت. در آنجا با برخی کسانی که در دوستی علی علیه السلام متعصب بودند، مناظره کرد. میان ایشان سخنانی رد و بدل شد و کار بدانجا انجامید که یاقوت دربارهٔ علی علیه السلام سخنان زشت و ناروا بر زبان آورد. پس مردم بر او شوریدند و نزدیک بود که جانش را بستانند؛ لیکن او از دست ایشان، جان به در برد و پس از آنکه داستان این رخداد به والی شهر رسید، شکست خورده و دست از پا درازتر، از دمشق بیرون رفت. والی شهر در مقام جستجوی او برآمد؛ ولی به او دست نیافت و یاقوت ترسان و نگران، وارد حلب شد.... یاقوت تاریخ را جستجو و کاوش می کرد و کتابی در چهار مجلد نگاشت و آن را «إرشاد الألباء إلى معرفة الأدباء» نامید.<sup>۳</sup>

**۳. ذهبی:** شهاب الدین، یاقوت رومی حموی بغدادی تاجر، ادیب و آشنا به اخبار و تاریخ، صاحب نوشته‌های ادبی در تاریخ و انساب و شهرشناسی و غیر آنهاست. وی در ماه رمضان از دنیا رفت.<sup>۴</sup>

**۴. یافعی:** شهاب الدین، یاقوت رومی حموی بغدادی تاجر، ادیب آشنا به اخبار

۱. به نظر می‌رسد در یادکرد سال درگذشت یاقوت در انساب سمعانی، خطایی پیش آمده است؛ چرا که

این تاریخ در لسان المیزان ابن حجر و اعلام زرکلی، ۶۲۶ ثبت شده است. (مترجم)

۲. الانساب: «الرومی».

۳. وفيات الاعیان ۶ / ۱۲۷.

۴. العبر فی خبر من غیر ۲ / ۴۶۵.

و تاریخ و صاحب نوشته‌های ادبی در تاریخ و انساب و شهرشناسی و غیر آنهاست. وی در خردسالی، در سرزمین خود اسیر شد. تاجری در بغداد، او را خرید. هنگامی که بالید و بزرگ شد، مقداری نحو و لغت خواند و صاحبش وی را در سفرهای تجاری به کار گرفت. سپس بین او و صاحبش ماجرای رخ داد که به آزاد شدن او انجامید. پس صاحبش او را از خود دور کرد. پس از آزادی، یاقوت به آموختن فقه پرداخت و به سبب مطالعه، بهره‌هایی فراچنگ آورد. وی کتابی در چهار مجلد نگاشت و آن را «إرشاد الألباء إلى معرفة الأدباء» نامید. همچنین کتابی دیگر در سرگذشت شعرای پیشین و پسین نوشت و کتابهای پر شمار دیگری نیز تألیف کرد. او را در به دست آوردن معارف، همّتی بلند بود.<sup>۱</sup>

**۵. ابن حجر:** یاقوت رومی کاتبِ حموی: ابن نجّار می‌گوید: یاقوت باهوش و خوش فهم بود. وی برای یافتن نژاد و نسل بزرگان، به شهرهای شام و مصر و بحرین و خراسان سفر کرد و حدیث شنید. او فرهنگ‌نامه‌هایی در شهرشناسی (معجم البلدان) و احوال ادیبان (معجم الادباء) و نامهای کوهها و رودها و سرزمینها تألیف کرد. ابن نجّار<sup>۲</sup> نیز گفته است: یاقوت مردی بسیار با فضل، خوش صحبت،

---

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۵۴۳. پاورقی شماره ۱ صفحه پیشین را ببینید. (مترجم)  
 ۲. بهتر است که شرح حال ابن نجّار - همو که ابن حجر سخن وی را در ستایش یاقوت نقل کرده است - نیز ذکر شود. ابن شاکر کتبی می‌گوید: ابن نجّار تاریخی در ذیل تاریخ خطیب نگاشت و آنچه را خطیب نیآورده بود، در آن آورد که به سی جلد رسید و این خود، نشان دهنده تبخّر و گستردگی دانش او در تاریخ است. ابن نجّار، امام، ثقه، حجّت، قاری قرآن، تجویدی، خوش سخن، زیرک و فروتن بود. مشایخی که او از آنها روایت می‌کند، به سه هزار تن می‌رسند. بیست و هفت سال برای به دست آوردن دانش در سفر بود... وی صاحب کتاب «القمر المنیر فی المسند الکبیر» است که نام هر صحابی و هر حدیثی را که متعلّق به اوست در آن آورده است. آثار دیگرش عبارت‌اند از: «کنز الإمام فی معرفة السنن و الأحکام»، «المختلف و المؤلف» (در ذیل رجال ابن ماکولا)، «المتفق و المفترق»، «نسبة المحدثین إلى الآباء و البلدان»، «العوالی»، «المعجم»، «جنت الناظرین فی معرفة التابعین»، «الکمال فی معرفة الرجال»، «القصر الفائق فی عیون أخبار الدنیا»، «محاسن تواریخ الخلائق»، «الدرة الثمينة فی أخبار المدينة»، «نزهة الوری فی أخبار أم القرى» و... (فوات الوفيات ۴ / ۳۶)

نیکخو و در طلب علم، حریص بود. وی در سال ۶۲۶ در شهر حلب، پیش از آنکه به شصت سالگی برسد، درگذشت.<sup>۱</sup>

### اعتماد دانشمندان به یاقوت

اعتماد دانشمندان و حافظان بزرگ اهل تسنن به سخنان یاقوت و تحقیقاتش در شرح احوال علما، بسیار زیاد است. در اینجا تنها به یادکرد نمونه‌هایی از اعتماد حافظ جلال‌الدین سیوطی به یاقوت حموی، بسنده می‌کنیم.

سیوطی می‌گوید: «ابوالحسن، محمد بن محمد بن عمران بصری رقام»: یاقوت درباره‌اش گفته است: او از یاران و همراهان ابن درید - که نگاهبان دانش و فهم بوده‌اند - است.<sup>۲</sup>

همچنین گفته است: «ابوعبدالله، محمد بن برکات بن هلال بن عبدالواحد سعیدی نحوی»: یاقوت درباره‌اش می‌نویسد: وی در نحو و لغت و ادب، بلند مرتبه و از فضلا و دانشمندان سرشناس و برجسته مصری است. او نحو و ادب را از ابن پاشا آموخته است.<sup>۳</sup>

همچنین: «ابوالندی، محمد بن احمد غندجانی»: یاقوت در وصفش می‌گوید: صاحب دانش وسیع و شناخت برتر در لغت و اخبار و اشعار عرب.<sup>۴</sup>  
نیز: «ابوریحان، محمد بن احمد خوارزمی»: یاقوت درباره‌ی وی گفته است: و اما نوشته‌های او در نجوم و هیئت و حکمت، به شماره در نمی‌آید.<sup>۵</sup>

۱. لسان المیزان ۶ / ۲۳۹.

۲. بغية الوعاه في طبقات اللغويين والنحاه / ۹۹.

۳. همان / ۲۴.

۴. همان / ۲۱.

۵. همان / ۲۰.

## ۲. روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل حدیث تشبیه را با طریقی صحیح، روایت کرده است: ابوجعفر، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی - رحمة الله علیه - می گوید: ابوهریره به نقل احمد بن حنبل، از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از ابن مسیب؛ و ابن عباس به نقل ابن بطّة در کتاب «الإبانة» از پیامبر ﷺ نقل کرده اند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ  
وَإِلَى عِيسَى فِي سَمْتِهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي تَمَامِهِ وَكَمَالِهِ وَجَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا  
الرَّجُلِ الْمُتَقْبِلِ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و راز و نیاز موسی با خدا و وقار و سنگینی عیسی و بی نقصی و کمال و زیبایی محمد را ببیند، به مردی که از پیش می آید، بنگرد.

پس مردمان گردن فراز کردند و همگی علی را دیدند که گویی از سراشیبی، پایین می خرامید و از کوه، فرود می آمد.

انس در نقل این حدیث، از احمد بن حنبل و ابن بطّة پیروی کرده، جز آنکه گفته است: «هر که می خواهد خدا دوستی ناب ابراهیم و زهد یحیی و توانمندی موسی را ببیند، به علی بن ابی طالب بنگرد.»<sup>۱</sup>

## شرح حال ابن شهر آشوب

دانشمندان بزرگ سیره و تاریخ اهل تسنن، ابوجعفر، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری را در کتابهایشان یاد کرده، با ویژگیهای نیکو و صفش نموده و وی را فراوان ستوده اند:

۱. صفدی: ابوجعفر، رشید الدین، محمد بن علی بن شهر آشوب (با سین) سروری مازندرانی شیعی، از بزرگان شیعه است. در حالی که هشتاد سال داشت،

۱. مناقب آل ابی طالب ۳ / ۲۶۴.

بیشتر قرآن را حفظ کرد و در اصول تشیع، به غایت و نهایت رسید. از شهرهای گوناگون [برای فراگیری دانش] به سوی او کوچ می‌کردند. او در دانش قرآن و غریب (واژه شناسی) و نحو از دیگران پیشی گرفت. در روزگار «المقتفی» در بغداد، بر منبر وعظ نشست و او را به شگفتی آورد؛ از این روی، المقتفی بر وی خلعت پوشاند. ابن شهر آشوب خوبروی، نیکو چهره و محاسن، راستگو، شیرین سخن، صاحب دانش فراوان و خاشع و عابد و شب‌زنده‌دار بود. وی همیشه با وضو بود. ابن ابوطی در تاریخش او را بسیار ستوده است. وی در سال ۵۵۸ از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

**۲. فیروزآبادی:** ابوجعفر، رشید الدین، محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی شیعی، در اصول تشیع، به غایت و نهایت رسید. او در دانش قرآن و لغت و نحو از دیگران پیشی گرفت. در روزگار «المقتفی» بر منبر وعظ نشست و وی را به شگفتی آورد؛ از این روی، المقتفی بر او خلعت پوشاند. ابن شهر آشوب دانشی گسترده و عبادتی فراوان داشت و همیشه با وضو بود. وی صاحب کتابهایی چون «الفصول فی النحو»، «المکنون و المخزون فی عیون الفنون»، «أسباب نزول القرآن»، «متشابه القرآن»، «الأعلام»، «الطرائق فی الحدود و الحقائق» و کتاب «الجدیده» - که مطالب سودمند و ناب فراوانی را در آن گرد آورده است - می‌باشد. او در سال ۵۸۸ چشم از جهان فرو بست.<sup>۲</sup>

**۳. سیوطی:** ابوجعفر، رشید الدین، محمد بن علی بن شهر آشوب سروی مازندرانی شیعی: صفدی درباره‌اش گفته است: او در دانش قرآن و غریب (واژه شناسی) و نحو از دیگران پیش بود و دانشی گسترده و عبادت و خشوعی فراوان داشت. وی کتابهای: «الفصول فی النحو»، «أسباب نزول القرآن»، «متشابه القرآن»، «مناقب علی بن ابی طالب»، «المکنون» و... را تألیف کرد.<sup>۳</sup>

۱. الوافی بالوفیات ۴ / ۱۶۴.

۲. البُلغَه فی تراجم ائمة النحو و اللّغه / ۲۴۰.

۳. بغیة الوعاه فی طبقات اللّغویین و النحاه / ۷۷.

۴. **شمس‌الدین داوودی:** ابوجعفر، رشید الدین، محمد بن علی بن شهرآشوب بن ابی نصر سروری مازندرانی: وی به حدیث اشتغال داشت و با رجال آن دیدار کرد؛ سپس به فقه پرداخت و در فقه مذهبش به غایت و نهایت رسید. در اصول به اوج رسید تا آنجا که مرجع آن شد. سپس در دانش قرآن و قرائات و تفسیر و نحو از همگان پیش افتاد. مقتدای زمان خود و یگانه دوران خویش بود. او گردآوری و تألیف کتب علمی را به نیکویی، به انجام رساند. غالب آثارش درباره قرآن و حدیث است. ابن شهرآشوب در نزد شیعه، در تصنیفات و تعلیقات حدیثی و رجالی و احادیث مرسل و متفق و مفترق و دیگر انواع آن، همچون خطیب بغدادی در نزد اهل تسنن است. وی دارای دانشی گسترده بود و در فنون پرشماری دست داشت. ابن شهرآشوب در شعبان سال ۵۸۸ درگذشت.

ابن ابوطی می‌گوید: مردمان در حلب، فرق میان ابن بطه حنبلی و ابن بطه شیعی را نمی‌دانستند؛ تا اینکه رشید (ابن شهرآشوب) به حلب قدم نهاد و گفت: ابن بطه حنبلی با فتحه و ابن بطه شیعی با ضمه است.<sup>۱</sup>

اکنون که بزرگی مرتبت و بلندی جایگاه ابن شهرآشوب سروری را در فقه و حدیث و تفسیر و رجال و قرائات و نحو و... همراه با راستگویی و امانتداری‌اش در نقل، دریافتی، هیچ شک و تردیدی در نزد تو، در روایت حدیث تشبیه توسط احمد بن حنبل با سندی که پیشتر گذشت و ابن شهرآشوب آن را یاد کرده بود، بر جای نخواهد ماند.

#### حدیث تشبیه به روایت صاحب الصحائف از احمد

اینها همه، علاوه بر آن است که روایت احمد بن حنبل از حدیث تشبیه، در کتب اهل سنت ذکر شده است. مثلاً در کتاب «هدایة السعداء» اثر ملک العلماء، شهاب‌الدین دولت‌آبادی هندی، نقل شده که مؤلف کتاب الصحائف این حدیث شریف را به احمد و بیهقی نسبت داده؛ آنجا که گفته است:

۱. طبقات المفسرین ۲ / ۱۹۹.

احمد و بیهقی در فضائل صحابه از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند:  
هر که می‌خواهد علم آدم و تقوای یوشع و بردباری ابراهیم و شکوه موسی  
و بندگی عیسی را ببیند، به چهره علی بنگرد.  
نویسنده الصحائف نه تنها - در مقام پاسخ به دلالت این حدیث بر امامت  
امیرالمؤمنین (علیه السلام) - روایت این حدیث را توسط احمد بن حنبل انکار نکرده، بلکه در  
صحت آن تردیدی روا نداشته و گفته است: حق آن است که هر یک از خلفای  
چهارگانه، بلکه هر یک از صحابه پیامبر ﷺ در نزد خدا گرامی و به فضائل نیکو  
آراسته‌اند و طعن و نکوهش هیچ یک از ایشان روا نیست؛ چراکه طعن در حق تنها  
یکی از آنها موجب کفر است.<sup>۱</sup>

نویسنده کتاب «الصحائف» شیخ شمس الدین، محمد بن اشرف حسینی  
سمرقندی است. چلبی درباره‌اش می‌نویسد:  
کتاب «آداب الفاضل» اثر شمس الدین محمد بن اشرف حسینی سمرقندی،  
حکیم و محقق و صاحب «الصحائف» و «القسطاس»، در گذشته در حدود سال  
۶۰۰ است. «الصحائف» از مشهورترین کتابهای فن است... و بر آن شرحهایی  
نگاشته شده است.<sup>۲</sup>

چلبی کتاب «الصحائف» را این گونه یاد کرده است: آغاز «الصحائف» در علم  
کلام است و با جمله الحمد لله الذي استحق الوجود والوحدان شروع می‌شود. این  
کتاب در بردارنده یک مقدمه، شش صحیفه، و خاتمه است.<sup>۳</sup>  
همو درباره کتاب «القسطاس» گفته است: «قسطاس المیزان» یعنی منطق، اثر  
شمس الدین محمد سمرقندی، صاحب الصحائف، مشتمل بر یک مقدمه و دو  
مقاله است. مقاله نخست در تصورات و دومین مقاله درباره تصدیقات است.<sup>۴</sup>

۱. هدایة السعداء (نسخه خطی)، هدایت نخست، جلوه هفتم.

۲. کشف الظنون ۱ / ۳۹.

۳. کشف الظنون ۲ / ۱۰۷۵.

۴. همان / ۱۳۲۶.



شارح کتاب «الصحائف»، نویسنده «المعارف فی شرح الصحائف»، آن را این گونه وصف می‌کند: کتاب «الصحائف» تمام حجّت‌های مخالفان را بر فلاسفه و دیگران - که با براهین قطعی و دلایل یقینی، بر اساس آنچه صریح عقل بر آن گواه است، اثبات شده - در بر دارد و مطالب آن بر بنیاد اصول و قواعد ایشان است تا پندار و گمان شکاکان را باطل و ایمان درست باوران را تقویت کند؛ چرا که جز با روشن شدن دلیل و حجّت و از بین بردن شبهه، حقّ از باطل شناخته نمی‌شود و به ذهن نزدیک نمی‌گردد. از این روی، جماعتی از دانشمندان و گروهی از صاحبان فضل از من درخواست کردند که بر این کتاب، شرحی رسا و کافی همراه با سخنانی افزون - که استواری مطالب بر بنیاد آن سخنان و رسیدن به یقین در گرو آنهاست - بنویسم. من نیز پذیرفتم و کتاب خویش را «المعارف فی شرح الصحائف» نامیدم. کاتب چلبی این شرح را نیز در «کشف الظنون» یاد کرده است. از سخنان وی روشن می‌شود که «الصحائف» شرح‌های پرشماری دارد. الصحائف همراه با این شرح، در نزد اهل سنت از کتابهای کلامی مورد اعتماد (همچون المقاصد، المواقف، الطوالع و شروح آنها) به شمار می‌رود.

با این وصف، برای اینکه خواننده به آنچه پیشتر یاد کردیم - که نویسنده الصحائف این حدیث شریف را از احمد بن حنبل روایت کرده و صاحب هدایة السعداء نیز این مطلب را در کتابش نقل کرده است - مطمئن شود، آنچه را در این دو کتاب آمده است، نقل می‌کنیم:

#### نصّ سخن نویسنده الصحائف

در «هدایة السعداء»، هدایت نخست، جلوه هفتم، در بازگویی آنچه به سبب آن آدمی رافضی می‌شود، آمده است:

در «التمهید» می‌خوانیم: هر که بگوید علی پیامبر یا از پیامبر اکرم ﷺ برتر و داناتر است و جانشینی شیخین را نپذیرد یا آنها را ناسزا گوید یا نفرینشان کند یا بگوید که ابوبکر از صحابه نبود، رافضی و کافر است.

در تفسیر طیبی ذیل آیه «إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ: هنگامی که آن دو در غار بودند...»<sup>۱</sup> آمده است: [مفسران در تفسیر این آیه] گفته‌اند: هر که همراهی ابوبکر را با نبی اکرم ﷺ نپذیرد، کافر شده است.

ترمذی از ابن عمر نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ به ابوبکر فرمود: تو در غار با من بودی و در کنار حوض، همراهم خواهی بود.

در «التشریح» آمده است: هر که بگوید دوستی علی کفر و رفض است، او خارجی و کافر است؛ چراکه خدای متعال علی را دوست می‌داشت و پیامبر ﷺ و صحابه و مؤمنان همگی او را دوست می‌داشتند؛ بنابراین، مخالف دوستی و محبت علی، همه ایشان را ناسزا گفته است.

در «الشفاء» می‌خوانیم: هر که قائل شود یکی از خلفای چهارگانه گمراه یا کافر بوده، کشته می‌شود (قتلش واجب است) چراکه او با این سخن، کافر شده است؛ و اگر با سخنی جز این، آنان را دشنام گوید - مانند آنچه مردمان یکدیگر را دشنام می‌گویند - باید به شدت، مجازات شود؛ و نیز هر که به دیگر اصحاب نسبت گمراهی دهد، باید شدیداً کیفر ببیند.

در فصل سوم «الصحائف» درباره برترین مردم پس از نبی ﷺ آمده است: مراد از برترین در اینجا، کسی است که پاداشش نزد خدا از همگان افزون باشد. [مسلمانان] در شخص او چند دسته شده‌اند. اهل سنت و پیشینیان معتزله، ابوبکر را افضل بر می‌شمارند و شیعیان و بیشتر پسینیان معتزله، علی را افضل می‌دانند. اهل سنت به دو گونه بر باور خود استدلال می‌کنند:

**نخست:** سخنان خدای متعال:

وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى \* الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى. ۲

و پرهیزکارترین مردم، از آتش بر کنار داشته خواهد شد \* همان که

۱. توبه (۹) / ۴۰.

۲. لیل (۹۲) / ۱۷ - ۱۸.

دارایی‌اش را می‌دهد تا خود پاک شود.

در نزد بیشتر مفسران، مراد از اتقی ابوبکر - رضی الله عنه - است و روشن است که اتقی (= پرهیزکارترین) به سبب آیه شریفه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ: گرامی‌ترین تان نزد خدا، پرهیزکارترین شماست.»<sup>۱</sup> در نزد خدای حکیم، اکرم (= گرامی‌ترین) است و گرامی‌ترین فرد نزد خدا افضل (= برترین) خواهد بود.

دوم: سخن رسول خدا ﷺ:

وَاللَّهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا غَرَبَتْ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ.

سوگند به خدای، خورشید پس از پیامبران و رسولان، بر هیچ کس برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.

شیعیان در پاسخ این استدلال گفته‌اند: این حدیث هیچ دلالتی به اینکه ابوبکر برترین باشد، ندارد؛ بلکه این حدیث تنها به اینکه فرد دیگری از ابوبکر برتر نیست، دلالت دارد (یعنی ممکن است کسی هم‌رتبه ابوبکر و با او برابر باشد).

### دلایل شیعه در موضوع افضلیت

شیعه دلیل می‌آورد که فضیلت یا بر پایه عقل است یا بر پایه نقل؛ و فضیلت عقلی یا به سبب نَسَب (خویشاوندی) است و یا به سبب حَسَب (شرافت و بزرگی)؛ و علی در تمامی اینها کامل‌ترین صحابه است؛ در نتیجه، علی افضل است.

### فضائل عقلی

الف) فضائل نسبی: علی نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا ﷺ بود؛ امّا عباس، گرچه عموی آن حضرت بود؛ لیکن تنها از جانب پدر، برادر عبدالله (پدر پیامبر اکرم ﷺ) محسوب می‌شد؛ در حالی که ابوطالب از پدر و مادر، برادر عبدالله بود. نیز علی از طرف پدر و مادر، هر دو، هاشمی است؛ زیرا او علی بن

ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم و علی بن فاطمه بنت اسد بن هاشم است و هاشمی [از غیر هاشمی] افضل است؛ چرا که رسول خدا ﷺ فرموده است: خدا از فرزندان اسماعیل، قریش را و از قریش، هاشم را برگزید.

**ب) فضائل حسبی:** بی‌گمان، شریف‌ترین صفات نیکو زهد و دانش و شجاعت‌اند و علی در این ویژگیها از تمام صحابه تمام‌تر و کامل‌تر است.

۱. **علم:** برتری علی از دیگران در دانش، به سبب خطبه‌هایش - که اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد را در آنها یاد کرده است - می‌باشد؛ اسرار و رموزی که در سخن هیچ یک از صحابه یافت نمی‌شود. همچنین نسبت تمامی گروه‌های مسلمانان در علم اصول، به او می‌انجامد؛ چرا که معتزله خود را به وی منتسب می‌کنند. اشعری نیز به علی منتسب است؛ زیرا او شاگرد جبائی و جبائی به علی منسوب است. انتساب شیعه به علی روشن و اظهر من الشمس است. خوارج نیز با اینکه دورترین مردم از او هستند، ولی بزرگانشان از شاگردان علی‌اند.

همچنین ابن عباس، رئیس مفسران، شاگرد و درس‌آموخته علی است و تفسیر مواضع فراوانی را از قرآن - که به دانشهای دقیق مانند حکمت و حساب و شعر و نجوم و رمل و اسرار غیب مربوط است - از وی آموخته است.

علی در دانش فقه و فصاحت، در بالاترین مرتبت بود. دانش نحو نیز از او سرچشمه گرفت و اوست که ابوالاسود دثلی را به تدوین آن رهنمون شد. علی به علم سلوک و تصفیة درون - که جز انبیا و اولیا بدان عارف نیستند - دانا بود؛ تا آنجا که تمامی مشایخ راه و رسم سلوک را از او یا فرزندانش و یا شاگردان ایشان، آموخته و فرا گرفته‌اند.

از آن حضرت روایت شده است: «اگر تخت داوری را مهیا می‌کردم (یا اگر این مسند برای من فراهم می‌شد) و بر آن می‌نشستم، میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل فرقان به فرقانشان داوری می‌کردم. سوگند به خدا، آیه‌ای نیست که در خشکی یا دریا، در دشت یا کوه، در آسمان یا زمین، در شب یا روز، فرو فرستاده شده باشد، جز آنکه

من می دانم آن آیه درباره چه کسی و درباره چه چیزی نازل شده است.»  
نیز از حضرتش نقل کرده اند که فرمود: «اگر پرده ها [ی دنیا] کنار می رفت [و حقایق نمایان می شد] من از حیث یقین فزونی نمی گرفتم (بر یقین من افزون نمی شد).» و رسول خدا ﷺ فرموده است:

علی در داوری، داناترین و تواناترین شماست.

و داوری به همه دانشها نیاز دارد.

**۲. زهد:** و نهادن لذتهای دنیایی و پرهیز از محرّمات توسط علی، از آغاز تا پایان عمر و با وجود توانایی به انجام دادن آنها، امری است که بر پایه نقل متواتر، دانسته می شود. همچنین، زاهدان صحابه مانند ابوذر، سلمان فارسی و ابودرداء، همگی شاگردان او هستند.

**۳. شجاعت:** شجاعت علی بی نیاز از شرح و بسط سخن است؛ چرا که نبی اکرم ﷺ در این باره فرموده است:

جوان مردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست.

نیز حضرتش در روز جنگ احزاب (جنگ خندق) فرمود:

هر آینه، یک ضربت علی از عبادت جنّ و انس برتر و والاتر است.

**۴. سخاوت:** علی در بخشندگی و سخاوت، به بالاترین مرتبت آن رسید تا جایی که سه قرص نانی را که او و خانواده اش چیزی جز آن برای افطار نداشتند، [به مسکین و یتیم و اسیر] بخشید که در پی این رخداد، خدا آیه «و يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰی حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا: و غذا را با آنکه خود بدان نیاز مندند، به بینوا و یتیم و دربند می خوراند.»<sup>۱</sup> را فرو فرستاد.

**۵. فرزندان:** فرزندان علی، مانند حسن و حسین، برترین فرزندان صحابه بودند.

پیامبر ﷺ درباره آن دو فرمود:

حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت اند.

سپس فرزندان حسن، مانند: حسن مثنیٰ (حسن بن حسن) و حسن مثلث (حسن بن حسن بن حسن) و عبدالله بن [حسن] مثنیٰ و نفس زکیه؛ و فرزندان حسین، مانند: امامان مشهور که [همراه با امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام] دوازده تن هستند [برترین نوادگان صحابه‌اند].

ابوحنیفه و مالک - رحمهما الله - فقه را از جعفر صادق فراگرفتند و دیگران از این دو آموختند. ابویزید بسطامی - که از مشایخ اسلام است - در خانهٔ جعفر صادق سقا بوده است و معروف کرخی به دستان علی رضا ایمان آورد و دربان خانهٔ حضرتش بود. همچنین همداستانی بزرگان امت و دانشمندان آنها بر شیعه بودن معروف کرخی، به برتری علی دلالت می‌کند و سخن عوام قابل اعتنا نیست.

### فضائل نقلی

آنچه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است:

۱. حدیث طیر: هنگامی که پرندهٔ بریانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند تا ایشان تناول

کند، فرمود:

خدایا! محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بفرست تا این پرنده را به همراه من بخورد.

پس علی آمد و آن پرنده را به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله میل فرمود.

### ۲. حدیث منزلت:

ای علی، جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون است نسبت به

موسی؛ جز آنکه پس از من، پیامبری نخواهد بود.

این سخن از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در حق ابوبکر (سوگند به خدای، خورشید پس از پیامبران و رسولان، بر کسی برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.) [در دلالت به افضلیت] رساتر و استوارتر است؛ چراکه سخن آن حضرت دربارهٔ ابوبکر، تنها به اینکه فرد دیگری از ابوبکر برتر نیست، دلالت دارد؛ نه اینکه ابوبکر از دیگران برتر است (یعنی ممکن است کسی هم‌رتبهٔ ابوبکر و با او برابر باشد). همچنین، این

حدیث تنها به اینکه در گذشته زمان، دیگران از او برتر نبوده‌اند، دلالت می‌کند؛ نه اینکه او همواره از دیگران برتر باشد. بنابراین، رواست که در هنگام صدور این سخن، کسی از ابوبکر برتر نبوده باشد؛ لیکن پس از زمان صدور حدیث، فردی از او برتر شده باشد.

همچنین، حدیث منزلت - به سبب سخن نبی اکرم ﷺ که فرمود: «جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود» - بر اینکه علی را مرتبت انبیاست، دلالت دارد؛ و حدیث مربوط به ابوبکر - به سبب عبارت «پس از انبیا و فرستاده شدگان» - تنها بر این دلالت می‌کند که دیگرانی که از مرتبت پیامبران پایین‌ترند، از او برتر نیستند. بنابراین، رواست که علی از ابوبکر برتر باشد.

**۳. حدیث رایت (پرچم):** روایت شده است که پیامبر ﷺ ابوبکر را برای فتح خیبر فرستاد؛ اما او شکست خورده بازگشت. سپس عمر را گسیل داشت، او هم شکست خورده برگشت. پس آن حضرت غمگین شد. فردای آن روز، صبحگاهان، حضرتش در حالی که پرچمی همراه داشت، به سوی مردمان آمد و فرمود:  
هر آینه، پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدای و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز دوستدار او هستند. او حمله‌کننده‌ای است که هیچ‌گاه فرار نمی‌کند.

در پی این سخن، مهاجران و انصار، همگی به سوی آن پرچم آمدند و آن را طلبیدند؛ اما رسول خدا ﷺ فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او گرفتار چشم درد است. پیامبر ﷺ آب دهان مبارک خود را بر چشمان علی مالید و سپس پرچم را بدو سپرد.

**۴. حدیث سیادت (سروری و آقایی):** عایشه می‌گوید: در نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم که ناگاه علی به سوی ما آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: «او سرور عرب است.»  
گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا تو سرور عرب نیستی؟ فرمود:  
من سرور همه جهانیان هستم و علی سرور عرب است.

**۵. حدیث مولا (صاحب اختیار و سرپرست):** رسول خدا ﷺ فرموده است:

هر که من مولای او هستم، علی مولای او است.

نیز احمد و بیهقی در فضائل صحابه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرموده است:  
هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای یوشع و بردباری ابراهیم و شکوه  
موسی و بندگی عیسی را ببیند، در رخ علی بنگرد.

۶. از انس بن مالک -رضی الله عنه- روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:  
به یقین، برادر، پشتیبان و بهترین کسی که پس از خود بر جای می‌نهم، همو  
که بعد از من، دین مرا ادا می‌کند و وعده‌هایم را عملی می‌سازد، علی بن  
ابی طالب است.

۷. از ابن مسعود روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

علی بهترین انسانهاست؛ هر که نپذیرد، کافر شده است.

۸. روایت کرده‌اند که نبی اکرم ﷺ درباره ذوالثدیّه -که مردی منافق بود- فرمود:  
«بهترین مردمان او را خواهد کشت» (در روایتی دیگر: بهترین این امت). و این  
علی بن ابی طالب بود که او را به هلاکت رساند.

نیز پیامبر ﷺ به فاطمه فرمود:

هر آینه، خدای متعال به اهل دنیا نگرست و از میانشان پدرت را برگزید.  
سپس نظری دوباره بر ایشان افکند و از آنان شوهرت را برگزیده ساخت.

اینها سخنانی است که شیعیان گفته‌اند؛ لیکن درست آن است که همه خلفای  
چهارگانه، بلکه تمامی صحابه، در نزد خدا گرامی و به فضائل نیکو آراسته‌اند.  
بنابراین، طعن در حق ایشان روا نیست؛ چراکه موجب کفر است. و صواب آن است  
که امامت تمام خلفای چهارگانه حق است.

در «المشکاة» آمده است: [صحّت] حدیث «ای علی، جایگاه تو نسبت به من،  
همان جایگاه هارون به موسی است» مورد پذیرش همگان است.  
در «الدرر» می‌خوانیم: گفته‌اند که آیه «...الْأَثَقُ \* الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى»<sup>۱</sup> درباره



ابوبکر - رضی الله عنه - است و دیگران آن را در شأن ابوالدحداح یاد کرده‌اند. در «دستور الحقائق» آمده است: شیعیان می‌گویند: هرگاه که دو دلیل متعارض باشند، هر دو از اعتبار می‌افتند (إذا تعارضا تساقطا).

اگر گفته شود: از حدیث «سوگند به خدای، خورشید پس از پیامبران و رسولان، بر هیچ کس برتر از ابوبکر، طلوع و غروب نکرده است.» تنها این به دست می‌آید که پس از نبی ﷺ هیچ کس از ابوبکر برتر نیست و از آن در نمی‌یابیم که ابوبکر از غیر خود برتر است، گفته می‌شود: بر اساس قواعد زبان، فهمیده می‌شود که هیچ کس از ابوبکر برتر نیست؛ لیکن فهم عرفی نشان دهنده آن است که ابوبکر پس از پیامبران از همه مردمان برتر است؛ و هرگاه قواعد زبان با فهم عرفی معارض افتد، فهم عرفی رجحان خواهد داشت.

اگر بگویند: این حدیث تنها بر اینکه دیگری از ابوبکر برتر نیست، دلالت دارد و از آن در نمی‌یابیم که غیر او با او برابر نیست؛ می‌گوییم: واژه افضل، همانندی و فضیلت دیگری را باطل می‌کند.

در شرح «عقائد النسفی» ذیل عنوان «برترین بشر پس از پیامبر ما» [دربارۀ این حدیث و دلالتش بر افضلیت ابوبکر] آمده است: بهتر آن است که گفته شود: پس از پیامبران، لیکن در اینجا پسین بودن زمانی مراد است (نه پسین بودن رتبه‌ای)؛ چرا که پس از پیامبر ما پیامبری نیست. با این همه، ناگزیریم که عیسی عَلَيْهِ السَّلَام را جدا کنیم؛ چرا که اگر همه انسانهایی که پس از پیامبر ما بر زمین گام خواهند نهاد در نظر گرفته شوند، [برتری ابوبکر از تمامی آنها] به وسیله عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نقض می‌شود؛ و اگر هر انسانی که پس از پیامبر ما به دنیا می‌آید اراده شود، [این حدیث] برتری از صحابه را نمی‌رساند؛ و اگر همه انسانهایی که در زمان صدور این حدیث بر روی زمین موجودند لحاظ شوند، این حدیث، برتری ابوبکر از تابعان و افراد پس از ایشان را نخواهد رساند؛ و اگر همه انسانهایی که بر روی زمین به وجود می‌آیند در نظر گرفته شوند، [حکم برتری ابوبکر از همگان] به وسیله عیسی عَلَيْهِ السَّلَام نقض خواهد شد.

همچنین در همین کتاب می‌خوانیم: ما دلایل دو طرف را متعارض یافتیم و این

مسئله را از اموری که چیزی از اعمال دینی بر آن متوقف باشد، نیافتیم و توقف در آن به هیچ واجبی از واجبات، خللی وارد نمی‌آورد.

### شرح حال احمد بن حنبل

احمد بن حنبل از پیشوایان چهارگانه مشهور اهل سنت است و سنیان همه، در حفظ (ثبت و ضبط دقیق روایات) و وثاقت و پاکدامنی و شکوه و بزرگی‌اش، همداستان‌اند. اینک بخشهایی از سخنان دانشمندان ایشان درباره او:

۱. **ابن حبان:** احمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادريس بن عبدالله بن حیان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن عکابه بن صعرب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افضی بن دهمی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن معد بن عدنان: کنیه وی ابو عبدالله و اصل او از مرو و زادگاهش بغداد است. احمد بن حنبل از ابن عیینة و هشیم و ابراهیم بن سعد روایت می‌کند و اهل عراق و غربا از او روایت می‌کنند. وی در سال ۲۴۱ درگذشته است.

احمد بن حنبل حافظ، متقن، فقیه، ملازم پاکدامنی، دانشمندی که علوم را با دورکاو می‌آموخت<sup>۱</sup>، مشغول به عبادت دائمی و کسی است که خدای عز و جلّ امت محمد ﷺ را بدو یاری فرمود. زیرا در سختی شدیدی<sup>۲</sup> قرار گرفت و جان خود را برای خدای متعال داد. او را تا حدّ مرگ تازیانه‌اش زدند؛ لیکن خدا وی را از کافر شدن، نگاه داشت و او را نشانه‌ای که در پی‌اش راه می‌پویند و پناهی که بدان پناه

۱. الحقی: العالم الذي يتعلم الشيء باستقصاء. (صحاح جوهری) (مترجم)

۲. اشاره است به واقعه‌ای که تاریخ‌نویسان اهل تسنن تحت عنوان «یوم المحنة» از آن یاد کرده‌اند. یوم المحنة به اختلافی که میان مسلمانان درباره اعتقاد به مخلوق یا قدیم بودن قرآن رخ داد، مربوط است. مأمون و معتصم از طرفداران مخلوق بودن قرآن بودند و مخالفان این باور را تحت فشار قرار می‌دادند. احمد بن حنبل که به قدیم بودن قرآن باور داشت، از کسانی است که به قهر و غضب مأمون و معتصم گرفتار آمدند. ر.ک: البدایه و النهایه ۱۰ / ۳۶۵ - ۳۶۹. (مترجم)

می‌برند، قرار داد.

از احمد بن محمد بن احمد سندی شنیدم که می‌گفت: از محمد بن نصر فراء شنیدم که گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: در سال ۱۷۴ در حالی که شانزده ساله بودم، به طلب حدیث پرداختم.<sup>۱</sup>

۲. **ابونعیم اصفهانی:** و از ایشان است پیشوای بزرگ و سرور برتر ابو عبدالله احمد بن حنبل، همو که در پیروی [از دین اسلام] ثابت قدم ماند و به هدایت دست یافت، پیشوا و رهبر زاهدان و ناقدان. وی با سختی شدیدی، آزمایش شد و شکیبایی ورزید؛ سپس برگزیده گشت و پاس نعمت را داشت. او نگاهدار علم و حکمت و نگاهبان دانش و اندیشه بود.<sup>۲</sup>

۳. **ابن ماکولا:** احمد در نقل روایت، پیشوا و در زهد و پاکدامنی، راهبر و نشانه است. وی داناترین مردم به مذهب صحابه و تابعان بود. اصل او از مرو است؛ لیکن مادرش در حالی که او را باردار بود، به بغداد گام نهاد و احمد در بغداد، چشم به جهان گشود. وی از ابن عیینّه و ابن علقمه و هشیم بن بشیر و مردمان بی شماری از اهل کوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره، حدیث شنیده است.

۴. **نووی:** او پیشوایی است که در فضل و کمال از همگنان خویش پیش بود و همگان بر پیشوایی و بزرگی و پاکدامنی و دنیاگریزی و دقیق بودن در ثبت و ضبط و نقل حدیث و فراوانی دانش و سروری اش همداستان اند.

به طرق پر شمار، از ابراهیم حربی، برای ما روایت شده است که وی گفت: سه تن را دیدم که همانندشان هرگز دیده نخواهد شد: ابو عبید قاسم که او را جز به کوهی که در آن، روح دمیده‌اند، مانند نمی‌کنم؛ بشر بن حارث، وی را جز به مردی که سر تا پایش در خرد فرو رفته است، تشبیه نمی‌کنم؛ و احمد بن حنبل، گویا

---

۱. کتاب الثقات ۸ / ۱۸.

۲. حلیة الاولیاء ۹ / ۱۶۱.

خدای - عزّ و جلّ - انواع دانش همه پیشینیان را برایش فراهم کرده بود. از ابومسهر نیز برای ما چنین نقل شده است: کسی را جز جوانی در مشرق، نمی‌شناسم که امر دین این امت را پاسبانی کند (مقصودش احمد بن حنبل بود). از علی بن مدینی نیز برایمان روایت کرده‌اند که گفت: آقایم، احمد بن حنبل، مرا گفت: جز از کتاب، حدیث نقل مکن. و از ابراهیم بن جابر برای ما چنین نقل شده است: نزد احمد می‌نشستیم و او حدیث می‌گفت و ما حفظ می‌کردیم و استوارش می‌داشتیم؛ پس هرگاه که می‌خواستیم حدیث را بنگاریم می‌گفت: نقل حدیث از کتاب، مطمئن‌تر است. پس بر می‌خواست و کتاب را می‌آورد. هیشم بن جمیل می‌گوید: دوست می‌داشتیم که از عمر من کاسته و به عمر احمد بن حنبل افزوده شود.

از ابوزرعه برای ما نقل شده است که گفت: هیچ یک از مشایخ را در ثبت و ضبط و نقل حدیث، از احمد بن حنبل، دقیق‌تر ندیدم. کتابهایش را دوازده لنگه بار شتر تخمین زدم که همه آنها را حفظ بود.

ابن ابی حاتم در کتاب «الجرح و التعديل» ابوابی از مناقب احمد - رحمه الله - را آورده که در بر دارنده بخشی از احوال گرانبه‌اوست. از جمله، از عبدالرحمن بن مهدی نقل کرده که گفته است: احمد داناترین مردم به حدیث سفیان ثوری بود. و از ابو عبید آورده است: دانش به چهار تن می‌انجامد: احمد بن حنبل که فقیه‌ترین ایشان است؛ علی بن مدینی که داناترین آنهاست؛ یحیی بن معین که بیش از دیگران آن را نگاشته است؛ و ابوبکر بن ابی شیبه که بیش از دیگران آن را حفظ کرد.

از ابوحاتم درباره احمد و علی بن مدینی پرسیدند، گفت: آنان در حفظ و نگهداری دانش، به یکدیگر نزدیک بودند؛ لیکن احمد فقیه‌تر بود. ابوزرعه می‌گوید: کسی را جامع‌تر و کامل‌تر از احمد بن حنبل ندیدم؛ زهد و فقه و فضل و کمالات فراوان دیگر، در او گرد آمده بود. قتیبه گوید: احمد پیشوای مردم دنیا است. از هیشم بن جمیل نقل شده که گفته است: اگر این جوان - مقصودش احمد بن حنبل بود - زنده بماند، به زودی، حجتی بر مردم زمانش خواهد شد. ابن مدینی نیز

گفته است: در میان یاران ما حافظ‌تر از احمد بن حنبل نیست.

عمرو بن محمد ناقد می‌گوید: هرگاه احمد در صحّت حدیثی موافق من باشد، اعتنا نمی‌کنم که چه کسی با من مخالف است. شافعی گفته است: کسی را خردمندتر از احمد بن حنبل و سلیمان بن داوود هاشمی ندیدم. و ابن ابی حاتم گفته است: احمد در شناخت حدیث صحیح و سقیم، فهم کامل داشت.

صالح بن احمد بن حنبل گفته است: پدرم گفت: «پنج بار حج گزاردم که سه بار آن پیاده بود و در یکی از آنها سی درهم انفاق کردم.» هیچ‌گاه ندیدم که پدرم انار و یا میوه دیگری بخرد. او جز هندوانه‌ای که با نان می‌خورد و انگور و خرما، هیچ نمی‌خرد و اوقات بسیاری، نان و سرکه می‌خورد. پدرم، آن‌گاه که اسحاق بن راهویه<sup>۱</sup> نوشته‌ی وی را بر عبدالله بن طاهر<sup>۲</sup> خواند، از نامه‌نگاری با او خودداری کرد و گفت: «در این صورت، این کتاب نزد من نبوده است.» بسا چیزی را که می‌خریدیم، از او پنهان می‌کردیم؛ مبادا که سرزنشمان کند.

میمونی می‌گوید: هیچ نمازگزاری را ندیدم که به نیکویی احمد، نماز گزارد و همچون او از سنتها پیروی کند.

از حسین بن حسن رازی نقل شده که گفته است: در مصر نزد بقالی رفتم. مرا از احمد بن حنبل پرسید، گفتمش: از او حدیث نوشته‌ام. پس بهای کالا را از من نستاند و گفت: از هر که احمد بن حنبل را بشناسد، بهایی دریافت نمی‌کنم.

قتیبه و ابوحاتم گفته‌اند: هرگاه دیدی کسی احمد را دوست می‌دارد، بدان که وی صاحب سنتی است.

ابراهیم بن حارث، فرزند عبادة بن صامت می‌گوید: هنگامی که احمد بن حنبل

---

۱. ابویعقوب، اسحاق بن مخلد حنظلی تمیمی مروزی (۱۶۱ - ۲۳۸) در عصر خود، دانشمند خراسان بود. وی در مرو می‌زیست. احمد بن حنبل، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی و دیگران، از او حدیث فراگرفته‌اند. (الاعلام ۱ / ۲۹۲) (مترجم)

۲. ابوالعباس، عبدالله بن طاهر بن حسین خُزاعی (۱۸۲ - ۲۳۰) از پرآوازه‌ترین والیان روزگار خلافت عباسیان است. وی از جانب مأمون، حکمران خراسان بوده است. (الاعلام ۴ / ۹۳) (مترجم)

را در محنتی که دچار شده بود، تازیانه زدند، به بشر حافی گفتند: ای کاش برمی خاستی و همان گونه که احمد سخن گفت، سخن می گفتی. پس بشر پاسخ داد: من بر این کار قادر نیستم؛ بی گمان، احمد در مقام پیامبران ایستاده است. ابن ابی حاتم می گوید: شنیدم ابوزرعه می گفت: مرا خبر رسید که متوکل فرمان داده است: جایی را که مردم برای نماز بر احمد بن حنبل ایستاده بودند، مسح کنند. پس شمار مردمان [برای مسح آن زمین] به دو میلیون و پانصد هزار تن رسید. ورکائی گفته است: در روز مرگ احمد، بیست هزار نفر از جهودان و ترسایان و مجوسان، مسلمان شدند و چهارگروه از مردم، عزادار گشتند: مسلمانان، جهودان، ترسایان و مجوسان.

باری، احوال احمد بن حنبل - رحمه الله - و مناقب او بیش از آن است که به حدی محدود شود و در این باره، گروهی از دانشمندان کتابها نگاشته اند. هدف من در این نوشتار، تنها اشاراتی به جوانب مطلب بود.<sup>۱</sup>

**۵. ابن خلکان:** [احمد] پیشوای محدثان بود. وی کتاب مسند را نوشت و احادیثی را که به دست دیگران نیامد، در آن گرد آورد. گفته اند: او یک میلیون حدیث از حفظ داشت. وی از یاران امام شافعی - رضي الله عنه - و خواص او بود و تا وقتی که شافعی به مصر مهاجرت کرد، همواره همراه وی بود. شافعی دربارهٔ احمد گفته است: از بغداد بیرون شدم و کسی را در آن با تقواتر و فقیه تر از احمد بن حنبل بر جای ن نهادم....

گروهی از برترین محدثان از احمد، حدیث فرا گرفته اند؛ مانند: محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری. در پایان دورانش، هیچ کس در علم و ورع مانند او نبود.

ابوالفرج، ابن جوزی، در باب چهل و ششم کتابی که دربارهٔ بشر بن حارث حافی - رحمه الله - نگاشته، نوشته است: بشر بن حارث حافی را در خواب دیدم که گویی

---

۱. تهذیب الاسماء و اللغات ۱ / ۱۱۰.

از در مسجد «الرصافه» بیرون می‌آمد و در آستینش چیزی تکان می‌خورد. گفتمش: خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید و گرامی ام داشت. پرسیدم: در آستینت چیست؟ گفت: شب گذشته روح احمد بن حنبل بر ما وارد شد؛ پس بر سرش مروارید و یاقوت ریختند و آنچه در آستین دارم، چیزی است که من برگرفته‌ام. گفتم: یحیی بن معین و احمد بن حنبل چه کردند؟ گفت: آنها را ترک کردم در حالی که خداوندگار جهانیان را زیارت کرده بودند و برایشان سفره‌های غذاگسترده شده بود. گفتم: تو چرا همراه ایشان غذا نخوردی؟ گفت: خدا بی‌ارزشی غذا را نزد من دانست؛ پس برایم نگریستن به چهره زیبایش را روا داشت.<sup>۱</sup>

۶. **ذهبی:** ابو عبدالله، احمد بن حنبل، حافظ، حجّت، شیخ الاسلام و سرور مسلمانان در عصر خود بود.

علی بن مدینی می‌گوید: هر آینه، خدا این دین را در وقت ارتداد جمعی از مسلمانان (یوم الردّه) با ابوبکر و در روز سختی و گرفتاری (یوم المحنه) با احمد بن حنبل توانا گردانید.

ابو عبید گفته است: دانش به چهار نفر می‌انجامد که فقیه‌ترین ایشان احمد است. ابن معین، بنا بر نقل ابن عیاش، گفته است: می‌خواستند که من مانند احمد بشوم؛ لیکن من هرگز مانند او نخواهم شد.

همام سکونی گوید: احمد بن حنبل [کسی را در دانش و فضل] مانند خود ندید. محمّد بن حمّاد ظهرانی می‌گوید: شنیدم که ابو ثور می‌گفت: احمد از ثوری داناتر (یا اینکه گفت: فقیه‌تر) است.

باری، بیهقی و ابن جوزی، هر یک، در سیره ابو عبدالله (احمد بن حنبل) کتابی در یک جلد پرداخته‌اند و شیخ الاسلام انصاری نیز کتاب نیکویی در این باره نگاشته است.<sup>۲</sup>

۱. وفيات الاعیان ۱ / ۱۷.

۲. تذکرة الحفاظ ۲ / ۱۷.

۷. **ذهبی:** ابو عبدالله، احمد بن محمد بن حنبل شیبانی مروزی بغدادی، شیخ امت و دانای اهل زمانش و یکی از پیشوایان پر آوازه بود. وی در حدیث و انواع آن، فقه و ریزه کاریهایش، سنت و راههای بدست آوردن آن، پاکدامنی و پیچیدگیهایش و زهد و حقایق آن پیشوا و راهبر بود.<sup>۱</sup>

۸. **سبکی:** او پیشوای بزرگ، ابو عبدالله شیبانی مروزی و سپس بغدادی، صاحب مذهب، شکیب در گرفتاری و سختی، یاور سنت، شیخ جماعت و پیشوای گروه مسلمانان بود.... مزنی گفته است: ابوبکر در یوم الرده، عمر در یوم السقیفه، عثمان در یوم الدار<sup>۲</sup>، علی در روز صفین و احمد بن حنبل در یوم المحنه [اسلام را یاری کردند]....

عبدالله بن احمد بن حنبل می گوید: پدرم مرا گفت: از کتابهای وکیع، هر کتابی را که می خواهی، بگیر؛ اگر می خواهی مرا از کلام پرسسی، [پرس] تا بر اساس اسناد (حدیث مسند) پاسخ گویم و اگر می خواهی بر پایهٔ اسناد پرسش کنی، [بگو] تا از کلام پاسخ گویم.

از اسحاق نقل شده است: احمد حجّت خدا در میان بندگانش است.

ابوثور در پاسخ به پرسشی گفت: ابو عبدالله، احمد بن حنبل، شیخ و پیشوای ما دربارهٔ این مسئله این گونه گفته است.

و اینها همه، اندکی از ستایش پیشوایان مذهب نسبت به احمد است.

۹. **ابن حجر عسقلانی:** احمد بن حنبل... ابن معین گفته است: کسی را بهتر از احمد ندیدم. او هیچگاه با عربیت خود بر ما فخر نخواست.

قطّان می گوید: کسی مانند احمد به نزد ما نیامد. همو بار دیگر، دربارهٔ احمد گفت: دانشمندی از دانشمندان این امت.

احمد بن سنان می گوید: ندیدم که یزید بن هارون کسی را مانند احمد بن حنبل،

۱. العبر فی خبر من غیر، حوادث سال ۲۴۱.

۲. منظور روز کشته شدن عثمان است. رک: تاریخ المدینه المنوره ۴ / ۱۲۷۰. (مترجم)



بزرگ بدارد.

عبدالرزاق نیز گفته است: کسی را فقیه‌تر و پاکدامن‌تر از احمد ندیدم.

ابوعاصم می‌نویسد: احمد امام ماست.

عبدالله حُزبیبی گفته است: احمد برترین فرد زمان خود بود.

عبّاس عنبری می‌گوید: احمد حجّت است.

یحیی بن معین گفته است: اگر در نشستنی به ستایش او بپردازیم، نمی‌توانیم فضائل او را کاملاً یاد کنیم.

عجلی احمد را این‌گونه وصف کرده است: ثقه، دقیق در ثبت و ضبط و نقل حدیث، پاکدامن، حدیث‌شناسی ژرف، منبع آثار نبوت، صاحب سنت و خیر. ابوثور: احمد شیخ و امام ماست.

حجاج بن شاعر می‌گوید: دو دیده‌ام برتر از احمد ابن حنبل، روحی را در جسد ندیده‌ام. احمد دورقی نیز گفته است: هرگاه شنیدید کسی احمد را به بدی یاد می‌کند، او را در مسلمانی، متهم بدارید (در مسلمانی اش شک کنید). ابن ابی حاتم می‌نویسد: از پدرم درباره احمد پرسیدم، پاسخ داد: او امام و حجّت است.

نسائی احمد را این‌گونه وصف کرده است: ثقه، امین، یکی از پیشوایان. ابن ماکولا گفته است: احمد داناترین مردم به مذاهب صحابه و تابعان بود. خلیلی می‌گوید: احمد فقیه‌ترین فرد مردم عصر خود و پاکدامن‌ترین آنها و جز در موارد ناچاری، خود دارترین ایشان از بدگویی در حقّ محدّثان بود. ابن حبان در «الثقات» درباره احمد نوشته است: او حافظ، متقن و فقیه بود. سلیمان بن حرب در پاسخ مردی که مسئله‌ای را از احمد پرسیده بود، گفت: بی‌گمان، او پیشواست.

ابن سعد نیز درباره ابن حنبل گفته است: ثقه، ثبت (دقیق در ثبت و ضبط و نقل حدیث)، صدوق، کثیر الحدیث.<sup>۱</sup>

۱۰. خطیب تبریزی: احمد در فقه و حدیث و زهد و ورع و عبادت، پیشوا بود و

حدیث صحیح و غیر صحیح و راوی عادل و غیر عادل، بدو شناخته شده‌اند. فضائل وی بسیار و مناقبش فراوان و آثار او در اسلام، مشهور و مقاماتش در جهان، مذکور است. آوازه او در آفاق پیچید و ثنائش به شهرها رسید. احمد از مجتهدانی است که سخن و رأی و مذهبش در سرزمینهای بسیاری، تکیه‌گاه مردمان است.

ابوداود سجستانی گفته است: همنشینی با احمد بن حنبل همنشینی آخرتی بود و در مجلس او اندکی هم از دنیا یاد نمی‌شد و هرگز ندیدم که او دنیا را یاد کند.<sup>۱</sup>

**۱۱. کفوی:** از پیشوایان چهارگانه ابو عبدالله، احمد بن حنبل بن هلال شیبانی است. ابواربعه شکیری در «مناقب الأخیار و نوادر الأخبار» از احمد بن حنبل نقل کرده که وی گفته است: «در ربیع الاوّل سال ۱۶۴ زاده شدم و نخستین باری که از هشتم حدیث شنیدم، سال ۱۶۹ بود. در همین سال، ابن مبارک به بغداد آمد و این آخرین باری بود که وی بدین شهر گام نهاد. من به مجلسش شتافتم؛ لیکن گفتند او به طرطوس رفته است. وی در سال ۱۸۱ از دنیا رفت.» پسرش، عبدالله بن احمد بن حنبل، گفته است: پدرم - رحمه الله - در نیمروز جمعه، دوازدهم ربیع الاوّل سال ۲۴۱ در ۷۷ سالگی، درگذشت و ما او را در عصر آن روز به خاک سپردیم.

از ابوداود سجستانی نقل شده است: با دویست تن از مشایخ علم دیدار کردم و کسی را همچون احمد بن حنبل ندیدم. در امور دنیا - که معمولاً مردم در آنها فرومی‌روند و همی از آنها سخن گویند - فرو نمی‌شد و هرگاه سخن از دانش به میان می‌آمد، سخن می‌گفت. ابوزرعه می‌گفت: دیدگانم مانند احمد بن حنبل را ندیده است. گفتمش: در دانش؟ گفت: در دانش و وارستگی و فقه و معرفت.

عبدالله، فرزند احمد، گفته است: تمام احادیثی که شافعی در کتابش آورده و گفته است: حدّثني الفقيه الثقة (حدیث کرد مرا فقیه مورد اطمینان) مقصودش از فقیه مورد اطمینان، پدر من است. همو گفته است: نیز از پدرم شنیدم که می‌گفت: شافعی از ما بهره‌هایی برد که ما از او نبردیم (نیازی به بهره‌وری از او نداشتیم). در

---

۱. الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۷۹۷، چاپ شده همراه با «المشکاة».

حالی که احمد از شافعی، چهارده سال کوچک‌تر بود. همچنین عبدالله گفته است: پدرم پنج بار حج گزارد؛ سه بار پیاده و دوبار سواره. زمانی جامه پدرم به سرقت رفت. چند روزی در خانه‌اش ماند. دینارها و جامه‌ای به وی عرضه شد؛ لیکن نپذیرفت. به وی پیشنهاد کردند که کتابی را رونویسی کند. وی کتاب را رونویسی کرد و یک درهم ستاند و با آن جامه‌ای خرید و آن را دو نیمه کرد؛ نیمی را شلووار و نیمی را ردای خود قرار داد.

از مزنی نقل شده که گفته است: شنیدم که شافعی می‌گفت: سه تن از دانشمندان از شگفتیهای جهان‌اند: عربی که سخنی به فصاحت نمی‌گوید و او ابو ثور است؛ عجمی که سخنی به غلط نمی‌گوید و او حسن بن محمد زعفرانی است؛ و کوچکی که هر چه می‌گوید، بزرگان تصدیقش می‌کنند و او احمد بن حنبل است.

آن‌گاه که در عصر مأمون، اعتقاد به مخلوق بودن قرآن آشکار شد و او مردمان را به پذیرش این اعتقاد، وادار کرد، احمد بن حنبل را دست و پا بسته به پیش وی بردند؛ لیکن مأمون قبل از رسیدن احمد به نزدش، از دنیا رفت. مأمون در هنگام مرگ، خلافت را به برادرش معتصم واگذار کرد و به او سفارش کرد که مردم را به پذیرش مخلوق بودن قرآن، مجبور کند.

احمد مدتی را زندانی بود (روایت شده است که وی هجده ماه در زندان ماند). هنگامی که ابراهیم، معتصم بن هارون الرشید، خلافت را به دست گرفت، احمد را - که آن زمان در زندان مأمون بود - طلبید. معتصم وی را در این مدّت، همواره به جماعات احضار می‌کرد و مجالس مناظره‌ای برای او ترتیب می‌داد که افرادی نظیر ابراهیم بن عبدالرحمن بن اسحاق و قاضی احمد بن ابی داوود، در آن حاضر می‌شدند. احمد سه روز با آنها مناظره کرد و همی با ایشان در جدال بود تا اینکه در چهارمین روز، معتصم دستور داد که وی را تازیانه زنند. او [زیر ضربات تازیانه] شکیبایی ورزید تا اینکه از حال رفت. سپس او را برداشتند و به خانه‌اش بردند. پس از مدتی، معتصم خلافت را به واثق سپرد. وی آنچه را مأمون و معتصم

آشکارش کرده بودند، آشکار کرد (به همان راهی رفت که آن دو رفته بودند). احمد بن حنبل در این مدّت، در نماز جماعت حاضر می شد و مردمان را فتوا می داد تا آنکه معتصم از دنیا رفت. احمد در زمان واثق، پنهان شد و در نماز جماعت و غیر آن حاضر نمی شد و فتوا نمی داد؛ چرا که واثق به او گفته بود و هشدارش داده بود: احدی نزد تو نیاید و هرگز در شهری که من هستم، سکونت مگزین. پس احمد در پنهانی ماند تا واثق نیز از دنیا رفت و متوکّل خلافت را در دست گرفت و رنج و محنت از میان برخاست.

متوکّل امام احمد بن حنبل را به حضور طلبید و گرامی اش داشت و مال بسیاری بدو بخشید؛ لیکن او این اموال را نپذیرفت و آنها را به فقیران و تهیدستان بخشید. متوکّل برای خانواده و فرزندان احمد، ماهیانه چهارهزار درهم حقوق تعیین کرد؛ اما امام احمد آن را هم نپذیرفت.<sup>۱</sup>

**۱۲. مناوی:** حم: این رمز مربوط به احمد و کتاب مسند اوست.<sup>۲</sup> مسند کتابی را گویند که در آن احادیثی که صحابه همراه با ذکر سند، از پیامبر ﷺ روایت کرده اند، گرد آمده باشد؛ مانند: مسند «الشهاب» و مسند «الفردوس»؛ و این بدان معنی است که احادیث این دو کتاب با ذکر سند از رسول خدا ﷺ روایت شده است. سیوطی در رمزگذاری مسند احمد، به یک حرف بسنده نکرده است (اما در رمزگذاری برای بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی و ابن ماجه، رموز تک حرفی به کار برده است) تا اگر تصحیفی رخ داد (در نگارش یا چاپ خ به ح تبدیل شد) نام او با نام بخاری اشتباه نشود.

امام احمد همان ابن محمّد بن حنبل است که یاور سنّت و شکیبا در محنت بود؛ همو که شافعی درباره اش گفته است: در بغداد، کسی فقیه تر و زاهدتر از او باقی

۱. کتائب اعلام الاخیار، مخطوط.

۲. مناوی شارح «الجامع الصغیر» سیوطی است و در اینجا به شرح رموزی که سیوطی در کتابش به کار بسته است، می پردازد. (مترجم)

نمانده است. و امام الحرمین وی را این گونه ستوده است: احمد چهرهٔ سنت را از غبار بدعت، شست و ابهام را از باور امت، زدود. وی در سال ۱۵۴<sup>۱</sup> در بغداد، چشم به جهان گشود. از شافعی و ابن مهدی و گروهی دیگر از دانشمندان، حدیث نقل کرد و بخاری و مسلم و دیگران از او روایت کرده‌اند. وی در سال ۲۴۱ درگذشت و جهان به سبب مرگ او بر خود لرزید.<sup>۲</sup>

**۱۳. زرقانی مالکی:** امام ابو عبدالله، احمد بن محمد بن حنبل شیپانی مروزی و سپس بغدادی، از پیشوایان و حافظان بزرگ - که [برای به دست آوردن دانش] در شهرها، بسیار می‌گردید - شکیبیا در بلا، آن که خدا به سبب وی بر امت منت نهاد و اگر او نبود، مردمان در ایام محنت، کافر شده بودند؛ و دارای مناقب مشهور است. سخن استادش شافعی، در ستایش او بس است: از بغداد بیرون رفتم و کسی را فقیه‌تر و زاهدتر و پاکدامن‌تر و داناتر از او بر جای نهدم.

ابوزرعۀ رازی گوید: احمد یک میلیون حدیث از حفظ داشت. [به او] گفتند: چه چیز تو را بر این امر آگاه کرد؟ گفت: [دربارهٔ این احادیث] با او گفتگو کرده‌ام. وی در سال ۱۶۴ زاده شد و در سال ۲۴۱ درگذشت.

ابن خلکان گفته است: حاضران در تشییع جنازهٔ احمد، شمرده شدند که تعداد آنها هشتصد و پنجاه هزار مرد و شصت هزار زن بود. در روز مرگ او، بیست هزار یهودی و مسیحی و مجوسی، مسلمان شدند.

در تهذیب نووی آمده است: متوکل فرمان داد جایی را که مردمان برای نماز بر احمد ایستاده بودند، اندازه‌گیری کنند؛ گنجایش آنجا به دو میلیون و پانصد هزار نفر رسید. چهار گروه در مرگ او عزادار شدند: مسلمانان، جهودان، ترسایان و گبران.<sup>۳</sup>

---

۱. پیشتر (شماره ۱۱) سال تولد احمد ۱۶۴ یاد شد. ابن حجر (تهذیب التهذیب ۱ / ۶۳) و سمعانی

(الانساب ۲ / ۲۷۷) نیز تاریخ تولد او را ۱۶۴ نوشته‌اند. (مترجم)

۲. فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۱ / ۲۵.

۳. شرح المواهب اللدنیة ۱ / ۳۱.

۱۴. **ولی الله دهلوی:** بزرگ منزلت‌ترین دانشمندان و آن‌که گستره روایاتش بیش از دیگران است و آشناترین آنها به حدیث و ژرف‌ترین ایشان در فقه، احمد بن حنبل و پس از او اسحاق بن راهویه است.<sup>۱</sup>

### ۳. روایت ابو حاتم رازی

ابو محمد، احمد بن محمد عاصمی می‌گوید: حسین بن محمد، از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، برای ما روایت کرد و گفت: **محمد بن ادريس حنظلي** برای ما روایت کرد و گفت: محمد بن عبدالله بن مثنای انصاری برای ما حدیث کرد و گفت: حمید از انس نقل کرده که او گفته است: در یکی از حجره‌های مکه، درباره علی گفتگو می‌کردیم که رسول خدا ﷺ نزد ما آمد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلَمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي شِدَّتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ وَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ بَهَائِهِ وَ إِلَى جَبْرَائِيلَ وَ أَمَانَتِهِ وَ إِلَى الْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ وَ الشَّمْسِ الضَّحِيِّ وَ الْقَمَرِ الْمُضِيِّ، فَلْيَتَطَاوَلْ وَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ.

ای مردم! هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپرہیزی عیسی و جمال محمد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نورافشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد.<sup>۲</sup>

### شرح حال ابو حاتم رازی

۱. **سمعانی:** قریه جَزْ: ابو حاتم، محمد بن ادريس بن منذر حنظلي رازی از

۱. الانصاف فی بیان سبب الاختلاف / ۵۴.

۲. زین الفتی بتفسیر سورة هل اتی، مخطوط.

مردمان آنجاست. وی می‌گفت: «ما اهل روستای جزّ اصفهان هستیم. مردم آنجا در زمان حیات پدرم، نزد ما می‌آمدند؛ سپس از ما بریدند.» ابوحاتم پیشوا و حافظ و فهیم و از دانشمندان نامی بود. او [برای دانش آموختن] به شام و مصر و عراق، سفر کرد. ابوعمر و بن حکیم و مردمان بسیاری که به شماره در نمی‌آیند، از وی حدیث نقل کرده‌اند. وی در سال ۲۷۷ چشم از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

**۲. سمعانی:** در شهر ری، دروازه مشهوری بود که آن را دروازه حنظله می‌گفتند. ابوحاتم، پیشوای زمانه‌اش و مرجع رفع مشکلات حدیث، از ساکنان آنجا بوده است. وی از دانشمندان مشهوری است که به فضل و حفظ حدیث و سفر برای کسب دانش و دیدار علما، نامبردار است. پیشوایان پرآوازه‌ای مانند: یونس بن عبدالاعلی و ربیع بن سلیمان - که هر دو مصری و بزرگ‌سال‌تر از او و در شنیدن حدیث، پیشتر بودند - و ابوزرعۀ رازی و دمشقی و محمد بن عوف حمصی - که از اقران وی هستند - و مردمان بسیار دیگری که به شماره در نمی‌آیند، از او حدیث نقل کرده‌اند.

ابوحاتم خود چنین یاد می‌کند: نخستین سالی که در طلب حدیث بیرون شدم، تا چند سال، راهی را که پیاده می‌پیمودم، حساب می‌کردم تا اینکه به بیش از هزار فرسخ رسید. همواره راه پیموده شده را حساب می‌کردم تا آن‌گاه که به بیش از هزار فرسخ رسید، از شمردن باز ایستادم.

همچنین گفته است: بر درگاه ابو ولید طیالسی ایستادم و گفتم: هر کس حدیث غریب مسند صحیحی را بر من بخواند که آن را نشنیده باشم، بر من واجب است که او را درهمی صدقه دهم. هدف من از این کار، تنها این بود که حدیثی بر من بخوانند که من نشنیده باشم و بگویند که این حدیث پیش فلان است تا من نزد او روم و آن حدیث را از وی بشنوم و بدین ترتیب، احادیثی را که نزد من نیست، از ایشان به دست آرم. پس عده‌ای - که ابوزرعۀ و غیر او از ایشان بودند - بر درگاه ابو ولید گرد من

---

۱. الانساب: «الجزّی».

آمدند؛ لیکن هیچ یک از ایشان را میسر نشد که حدیث ناشنیده‌ای را بر من بخواند. احمد بن سلمه می‌گفت: پس از اسحاق بن راهویه و محمد بن یحیی، کسی را ندیدم که از ابوحاتم، محمد بن ادريس، به حدیث آگاه‌تر و به معانی آن داناتر باشد. ابوحاتم خود می‌گوید: روزی هشام بن عمار مرا گفت: کدام یک از ادواء<sup>۱</sup> را در حفظ داری؟ گفتمش: ذو الاصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذوالیدین و ذواللحیه کلابی و شش تارا برایش شمردم. وی خندید و گفت: ما سه تا از آنها را می‌دانستیم و تو سه تا بر آنها افزودی.

ابوحاتم در ماه شعبان سال ۲۷۷ در شهر ری، از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

۳. ابن اثیر (ضمن گزارش رخدادهای سال ۲۷۷): در این سال، ابوحاتم رازی که نامش محمد بن ادريس بن منذر و از اقران بخاری و مسلم است، درگذشت.<sup>۳</sup>

۴. ذهبی: ابوحاتم رازی (د س ت)<sup>۴</sup> و پسرش: محمد بن ادريس بن منذر بن داوود بن مهران حنظلی غطفانی... امام، حافظ، ناقد و شیخ المحدثین، از دریا‌های دانش است. وی در شهرهاگشت و در شناخت متن احادیث و اسناد آنها به کمال رسید و از همگنان خود، پیش افتاد و به گردآوری حدیث و نوشتن کتب روایی و جرح و تعدیل راویان و بازشناسی احادیث ضعیف و... پرداخت. او در شمار اقران بخاری است.

وی از عبیدالله بن موسی، محمد بن عبدالله انصاری و... حدیث شنیده است. به دست آوردن نام سایر مشایخ حدیث ابوحاتم کاری بس دشوار است. خلیلی گفته است: ابوحاتم لبان حافظ مرا گفت: نام کسانی را که ابوحاتم رازی از ایشان

---

۱. این واژه جمع «ذو» است و منظور از آن پادشاهانی یمنی هستند که القاب ایشان با «ذو» آغاز می‌شده است؛ مانند: ذو رُعین، ذوئواس و... (الفایق ۱ / ۴۰۷؛ لسان العرب ۱۵ / ۴۵۷). (مترجم)

۲. الانساب: «الحنظلي».

۳. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۲۷۷.

۴. این حروف نشانه‌های اختصاری کتب حدیث اهل سنت‌اند (د: ابوداود؛ س: نسائی؛ ت: ترمذی) و مقصود ذهبی این است که ابوداود و نسائی و ترمذی از ابوحاتم، حدیث نقل کرده‌اند. (مترجم)



روایت کرده است، گرد آوردم؛ تعداد ایشان نزدیک به سه هزار نفر رسید. پسرش، حافظ، امام، ابو محمد، عبدالرحمن بن ابی حاتم، و یونس بن عبدالاعلی و گروه کثیر دیگری از او حدیث نقل کرده اند.

خطیب می گوید: ابوحاتم در شمار پیشوایان و حافظان و کسانانی است که احادیث را به دقت، ثبت و ضبط کرده اند.

خلیلی می گوید: ابوحاتم به اختلاف صحابه، فقه تابعان و افراد پس از آنها دانا بود. از جدّم - نیز از گروهی که از علی بن ابراهیم قطّان حدیث شنیده بودند - شنیدم که می گفت: کسی را جامع تر و فاضل تر از ابوحاتم ندیدم.

علی بن ابراهیم رازی می گوید: شنیدم که حسن بن حسین گفت: شنیدم که ابوحاتم می گفت: ابوزرعه مرا گفت: کسی را حریص تر از تو به حدیث، ندیده ام. گفتمش: پسر عبدالرحمن نیز به حدیث حریص است. گفت: هر که به پدرش بماند، ستم نکرده است.

رقّام می گوید: از عبدالرحمن درباره بسیاری شنیدن حدیث و پرسشهای او از پدرش پرسیدم، پاسخ داد: گاه وی غذا می خورد و من بر او حدیث می خواندم؛ او راه می رفت و من بر او حدیث می خواندم؛ او به قضای حاجت می رفت و من بر او حدیث می خواندم و گاه برای یافتن چیزی، به خانه می رفت و من بر او حدیث می خواندم.

ابن ابی حاتم می نویسد: شنیدم یونس بن عبدالاعلی می گفت: ابوزرعه و ابوحاتم پیشوایان خراسان اند؛ سپس آنان را دعا کرد و گفت: بقای آنها صلاح مسلمانان را در پی دارد.

محمد بن حسین بن مکرم می گوید: از حجّاج بن شاعر - در حالی که از ابوزرعه و ابن واره و ابوجعفر دارمی ذکری به میان آورد - شنیدم: در مشرق، کسی فاضل تر از ابوحاتم نیست.

حافظ عبدالرحمن بن خراش می گوید: ابوحاتم از اهل امانت و معرفت بود. هبة الله لالکائی گفته است: ابوحاتم پیشوا، حافظ و متقن بود. همچنین لالکائی

او را در شمار مشایخ بخاری یاد کرده است.

نسائی درباره‌اش گفته است: او ثقة است.

(ذهبی پس از بازگو کردن پاره‌ای از داستانهای ابوحاتم در سفرهایش می‌نویسد:) هرگاه ابوحاتم کسی را توثیق کرد، به سخنش چنگ درزن؛ چراکه او جز کسی را که حدیثش صحیح باشد، توثیق نمی‌کند. و اگر از کسی به نرمی سخن راند یا درباره‌اش گفت: لَا يُحْتَجُّ بِهِ (به وسیله او نمی‌توان حجّت آورد، سخنش حجّت نیست)، توقّف کن تا ببینی دیگران درباره او چه گفته‌اند. پس اگر کسی آن راوی را توثیق کرده بود، جرح ابوحاتم را نادیده بگیر؛ چراکه او در [توثیق] رجال حدیث، سختگیر است و درباره گروهی از راویان کتب صحاح گفته است: او حجّت نیست؛ او راوی معتبری نیست؛ و سخنانی از این دست.

ابوحاتم در ماه شعبان سال ۲۷۷ چشم از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

**۵. ذهبی:** امام، حافظ کبیر، ابوحاتم، محمد بن ادريس بن منذر حنظلي رازی، از

بزرگان و سرشناسان و... است.<sup>۲</sup>

**۶. ذهبی** (ضمن گزارش رخدادهای سال ۲۷۷): در ماه شعبان این سال، حافظ

شرق، ابوحاتم، محمد بن ادريس حنظلي، در حالی که در نهمین دهه عمرش بود، از دنیا رفت. او در حفظ احادیث، از اقران خود پیشی گرفت و دارای دانشی گسترده بود و در شمار گنجینه‌های علم قرار داشت. از محمد بن عبدالله انصاری و ابومسهر و مشایخی دیگر - که به شماره در نمی‌آیند - حدیث شنید. وی در ردیف بخاری و ابوزرعۀ رازی است.<sup>۳</sup>

**۷. یافعی:** همانند سخنان ذهبی.<sup>۴</sup>

---

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۲۴۷.

۲. تذکره الحفاظ ۲ / ۱۳۲.

۳. العبر فی خبر من غیر ۲ / ۵۸، حوادث سال ۲۷۷.

۴. مرآت الجنان، حوادث سال ۲۷۷.

۸. **ذهبی**: در ماه شعبان سال ۲۷۷، ابوحاتم، محمد بن ادريس حنظلی رازی، حافظ زمان خود، در حالی که در نهمین دهه عمرش بود، درگذشت. وی در ردیف بخاری و ابوزرعۀ رازی است.<sup>۱</sup>

۹. **ذهبی**: حافظ ابوحاتم، محمد بن ادريس بن منذر رازی، از انصاری و عبدالله بن موسی و کسانی دیگر، حدیث شنید و ابوداود و نسائی و پسرش، عبدالرحمن بن ابی حاتم، و محاملی و دیگران از او روایت کرده‌اند. موسی بن اسحاق انصاری گفته است: کسی را حافظ‌تر از او ندیدم. احمد بن سلمه نیز گفته است: پس از ابن راهویه و ذهلی، کسی را چون ابوحاتم ندیدم که حدیث را حفظ و به معانی آن آگاه باشد. وی در ماه شعبان سال ۲۷۷ درگذشت.<sup>۲</sup>

۱۰. **سبکی**: ابوحاتم رازی از پیشوایان مشهور است. وی در سال ۱۹۵ زاده شد. از عبدالله بن موسی و ابونعیم و... حدیث شنید. از اساتیدش، صفار و یونس بن عبدالاعلی و عبده بن سلیمان مروزی و ربیع بن سلیمان مرادی؛ و از اقرانش، ابوزرعۀ رازی و دمشقی؛ و از صاحبان سنن، ابوداود و نسائی، از وی حدیث نقل کرده‌اند. گفته‌اند: بخاری و ابن ماجه نیز از او روایت کرده‌اند؛ لیکن این امر ثابت نشده است.<sup>۳</sup>

۱۱. **ابن حجر عسقلانی**: ابوحاتم، محمد بن ادريس بن منذر حنظلی رازی، از حافظان است و در طبقه یازدهم راویان حدیث جای دارد. وی در سال ۲۷۷ درگذشته است.<sup>۴</sup>

۱۲. **سیوطی**: وی یکی از پیشوایان حافظ حدیث است... خطیب درباره‌اش

---

۱. دول الاسلام، حوادث سال ۲۷۷.

۲. الکاشف عن اسماء رجال الکتب الستة ۳ / ۱۸.

۳. طبقات الشافعیة ۲ / ۲۰۷.

۴. تقریب التهذیب ۲ / ۱۴۳.

می‌گوید: او یکی از پیشوایان و حافظان و دانشمندان دقیق در ثبت و ضبط احادیث بوده، به دانش مشهور و به فضل مذکور است. نسائی و دیگران توثیقش کرده‌اند. ابن یونس نیز گفته است: ابوحاتم در زمانهای پیشین به مصر رفت و از دانشمندان آنجا احادیثی را فراگرفت و نوشت و مصریها نیز احادیثی را از او اخذ کردند و نگاشتند. وی در سال ۲۷۵ یا ۲۷۷ در شهر ری، از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

#### ۴. روایت ابن شاهین

ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان، معروف به ابن شاهین نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. اینک نصّ سخن او:

محمد بن حسین بن حمید بن ربیع، از محمد بن عمران بن حجّاج، از عبیدالله بن موسی، از ابوراشد (حبرانی)، از ابوهارون عبدی، برای ما روایت کرد که ابوسعید خدری گفته است: پیرامون پیامبر ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب به سوی ما آمد. رسول اکرم ﷺ نگاه خود را به او دوخت و سپس فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ،  
فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا.<sup>۲</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و حکمت (یا داوری) نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، به این مرد بنگرد.

#### شرح حال ابن شاهین

۱. ابن اثیر (ضمن گزارش رخدادهای سال ۳۸۵): در ذی‌حجهٔ این سال، ابوحفص عمر بن احمد بن محمد بن ایوب، معروف به ابن شاهین واعظ، از دنیا رفت. زادروز وی در ماه صفر سال ۲۹۷ بوده است. او احادیث بسیاری نقل کرده و

۱. طبقات الحفّاظ / ۲۵۵.

۲. کتاب السنّه، مخطوط.

فردی ثقه است.<sup>۱</sup>

۲. **یافعی** (در گزارش حوادث سال ۳۸۵): در این سال، حافظ، مفسّر، واعظ، صاحب کتابهای پرشمار، ابوحفص، ابن شاهین، عمر بن احمد بغدادی، چشم از جهان فرو بست. حسین بن مهتدی می‌گوید: ابن شاهین گفته است: سیصد و سی کتاب نوشتم؛ از جمله: «التفسیر الکبیر» در هزار جزء؛ «المسند» در هزار و سیصد جزء؛ و «التاریخ» در یکصد و پنجاه جزء.

ابن ابی فوارس گفته است: ابن شاهین ثقه و امین بود و به گردآوری و نگارش کتبی پرداخت که دیگران پیش از او به نوشتن آنها نپرداخته بودند.<sup>۲</sup>

۳. **ابن جزری**: ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین بغدادی، واعظ، حافظ و مفسّر، در سال ۲۷۷ چشم به جهان گشود و حروف را از ابوبکر بن ابی داوود و... روایت کرد... وی پیشوایی سترگ و ثقه‌ای مشهور بود و در سنت نبوی و موضوعاتی دیگر، تألیفات مفیدی دارد. او در دومین روز از روزهای قربانی (عید قربان) در سال ۳۸۵ از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

۴. **خوارزمی**: ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن احمد واعظ، معروف به ابن شاهین: خطیب در تاریخش می‌نویسد: ابن شاهین از شعیب بن محمد ذارع و ابوجندب تزلی و محمد بن محمد مغلس و... حدیث شنیده است؛ و عتیقی، تنوخی، جوهری و مردمان پرشماری از او روایت کرده‌اند.

از ابن ساجی قاضی شنیدم که می‌گفت: از ابن شاهین احادیث بسیاری شنیدم. او می‌گفت: «آنچه تا این زمان به بهای مرگب و قلم پرداخته‌ام، حساب کردم؛ به هفتصد درهم رسید. (درآوردی گفته است: من هر چهار پیمانانه مرگب را به درهمی می‌خریدم.» وی پس از این سخنش، زمانی را درنگ کرد که در آن، ما را حدیث

۱. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۳۸۵.

۲. مرآت الجنان، حوادث سال ۳۸۵.

۳. طبقات القراء ۱ / ۵۸۸.

نگفت و تنها به نگارش آن پرداخت. او در سال ۳۸۵ درگذشت.<sup>۱</sup>

۵. سیوطی (در کتاب منتهی العقول): پایان بخش امته امت محمدی است. دانشمندان این امت پیامبران بنی اسرائیل را می‌مانند و برای فخر ایشان، خلفای چهارگانه و پیشوایان چهارگانه بسنده‌اند. اینان دانشها را پدید آوردند؛ مانند پدید آوردن دانش نحو توسط علی و علم عروض توسط خلیل و علم اصول فقه توسط شافعی و دانش معانی و بیان توسط جرجانی.

ابن جریر طبری با روایت اخبار و احادیث تفسیری، فرجام امر حفظ احادیث و اخبار را از آن خود کرده است. وی کتابی را که به اندازه بار هشتاد شتر است، حفظ می‌کرد. ابن انباری، هر جمعه، هزار بخش از کتابها را حفظ می‌کرد و سیصد هزار بیت شعر برای استشهاد در قواعد نحوی، در حافظه داشت. شافعی با یک بار خواندن یا نگریستن در متنی آن را به ذهن می‌سپرد. ابن سینای حکیم قرآن را در یک شب حفظ کرد. ابوزرعه یک میلیون حدیث حفظ کرد؛ و تمام احادیث، بخشی از محفوظات احمد بن حنبل است؛ و بخاری صد هزار احادیث در حافظه داشت. پایان امر نگارش کتاب از آن ابن شاهین است. همو که سیصد و سی کتاب به رشته نوشته درآورد؛ از جمله: «التفسیر» در هزار جزء؛ «المسند» در هزار و پانصد جزء؛ و «التاریخ» در پنجاه جلد. خامه این نوشته‌ها وزنی معادل هزار و بیست و هفت قنطار<sup>۲</sup> داشته است. اینها همه از کرامات پیچیدن زمان مانند پیچیدن مکان، در نزد مردمی است که وارث شب معراج و شب قدر هستند.

۶. دیار بکری: حافظ ابو حفص، عمر بن احمد بن شاهین بغدادی، حافظ و مفسر و صاحب تألیفات پر شمار، از جمله: «التفسیر» در هزار جزء و «المسند» در هزار و سیصد جزء.<sup>۳</sup>

۱. رجال مسند ابی حنیفه ۲ / ۵۳۰.

۲. پیمانهای که وزن آن در نزد مردمان، گوناگون است. (المعجم الوسیط) (مترجم)

۳. تاریخ الخمیس، حوادث سال ۳۸۵.

۷. **زرقانی:** قسطلاتی می نویسد: روایت کرده اند که آمنه (مادر گرامی پیامبر ﷺ) پس از مرگش، به آن حضرت ایمان آورد. طبری مستنداً از عایشه نقل کرده است: پیامبر ﷺ غمگین و محزون، در حَجون<sup>۱</sup> فرود آمد و مدتی که جز خدای عزّ و جلّ اندازه اش را نمی داند، در آن درنگ کرد. سپس شادمان بازگشت و فرمود: «از خدایم خواستم که مادرم را زنده کند. او [مرا اجابت کرد و] مادرم را برایم زنده کرد. پس مادرم به من ایمان آورد و آن گاه خدا او را [به عالم مردگان] بازگرداند.» این حدیث را ابوحفص، ابن شاهین در کتاب ناسخ و منسوخ روایت کرده است.

زرقانی در شرح سخن قسطلاتی می نویسد: این حدیث را ابوحفص، ابن شاهین، حافظ کبیر و پیشوای سودبخش، عمر بن احمد بن عثمان بغدادی - که ثقه و امین است - نقل کرده است. وی دارای سیصد و سی کتاب است؛ از جمله: «التفسیر الکبیر» در هزار جزء و «المسند» در هزار و سیصد جزء. وی در ذی حِجّة سال ۳۸۵ چشم از جهان فرویست.<sup>۲</sup>

۸. **صدیق حسن قنوجی،** در کتاب «الجنة في الأسوة الحسنة بالسنة»: اجتهاد مطلق به پیشوایان چهارگانه - که خدایشان رحمت کناد - پایان نپذیرفت؛ بلکه پس از ایشان نیز کسانی یافت می شوند که در نزد دانشمندانی چون: سیوطی، رازی، یافعی، ذهبی، نسائی، ابن حبان، ابن مصعب، قتیبۀ بن سعید، قتاده، ابن خلکان، ابن طرازی، خطیب، ابوزرع، عراقی، سبکی، طبری، داوود ظاهری، ابو ثور، لقانی، مالکی، شعرانی، علی خواص، شیخ گیلانی، ابن عربی، فقیه ابن زیاد شافعی، امام محمد بن علی شوکانی و علمای دیگر - آن گونه که کتابهایشان نشان می دهد - به رتبه اجتهاد مطلق رسیده اند.

بی گمان، اگر آنچه را در دل داری، آشکار سازی و در راه خدا از سرزنش ملامتگران نهراسی، خواهی گفت: هر آینه، این دانشمندان که پیروان پیشوایانی

۱. کوهی است در مکه که گورستان بوده است. (صحاح جوهری) (مترجم)

۲. شرح مواهب اللدنیة ۱ / ۱۶۶.

هستند و با برهانها و اجتهادات گوناگون، مذاهب آنان را ثابت می‌کنند؛ همگی بسان امامان چهارگانه و مانند ایشان، مجتهدند. این نظر را سخن محمد بن مالک (مطابق آنچه شعرانی از او آورده است) تأیید می‌کند. وی می‌گوید: بی‌تردید، از آنجا که علوم عطایای الهی و بخششهایی از سوی خدای متعال است، هیچ‌گونه تازگی ندارد که خدا برای برخی از پسنینان، علمی را ذخیره گرداند که هیچ یک از پیشینیان از آن علوم، اطلاعی نداشته باشند.

شکّی نیست که علوم و فنون متداول در آن زمان (زمان پیشوایان چهارگانه) نسبت به کمالی که امروزه به آن رسیده‌اند، در کاستی و نقص بوده‌اند؛ بدان سبب که امروزه، تألیفات نامحدود و تحقیقات بسیاری فراهم آمده که هیچ یک در زمان پیشوایان چهارگانه وجود نداشته است. ناگزیر دانش عالم امروز از علم دانشمند دیروز، گسترده‌تر است و اجتهاد در این زمان، نسبت به زمان گذشته، سهل‌تر شده است؛ همان‌گونه که گروهی از اهل دانش، به این حقیقت تصریح کرده‌اند. حتّی یکی از بزرگان حنفی مذهب مدّعی است که تمام دانش شافعی تنها به اندازهٔ یک سوم دانش اوست.

ابن امیر - رحمه الله - می‌گوید: پسنینان تنها بدان سبب مدّعی اجتهاد نشده‌اند که هدف رسیدن به مرتبت اجتهاد است نه بر زبان راندنِ دعوی اجتهاد که حاجتی بدان نیست؛ چراکه امروزه، ادّعای آن فساد بزرگی در پی خواهد داشت. زیرا برخی از متعصّبان او را رها نخواهند کرد، هر چند که وی پرتوان و نیرومند باشد. از این روی، گروه بسیاری از کسانی که به مرتبت اجتهاد رسیده‌اند، خود را در شمار مجتهدان نیاورده و خویش را به یکی از پیشوایان چهارگانه منسوب کرده و در عداد مقلّدان در آمده‌اند؛ لیکن کسانی از اینکه روزگار مصائبش را بر سرشان بیارد و یا سنگینی‌هایش را بر دوش ایشان نهد، نهراسیده‌اند و آشکارا دعوی اجتهاد کرده‌اند. از ایشان‌اند:

- ابو‌ثور؛ همو که مستقلاً پیشوا و مجتهد بود.

- محمد بن اسماعیل بخاری؛ رملی و دیگران وی را مجتهدی مستقل دانسته‌اند.



- داوود ظاهری؛ لقانی در شرح «الجوهرة» او را از مجتهدان مستقل یاد کرده است.  
- حافظ ابن منذر نیشابوری؛ وی علامه‌ای مجتهد بود و از کسی تقلید نمی‌کرد.  
- حافظ بزرگ، حسن بن سعد؛ او نیز عالمی مجتهد بود و از احدی تقلید نمی‌کرد.  
- عبدالله بن وهب فهری؛ وی ثقه، حجت و حافظ بود و از هیچ کس تقلید نمی‌کرد.  
- بقی بن مخلد قرطبی (صاحب تفسیر)؛ همو که پیشوا و مقتدا و راهبر و مجتهد بود.  
- قاسم بن محمد بن سیار؛ نویسنده کتاب «الإيضاح في الرد على المقلدین».  
- پیشوای سودبخش بزرگ، محدث عراق، ابوحفص، عمر بن احمد بغدادی واعظ، معروف به ابن شاهین. ابن ماکولا و دیگران درباره‌اش گفته‌اند: او ثقه و امین بود. سیصد کتاب تألیف کرد. فقه [پیشوایان چهارگانه] را نمی‌شناخت و هرگاه نزد او، از مذهبی یاد می‌شد، می‌گفت: من محمدی مذهب هستم. وی در سال ۳۸۵ درگذشت.

- ابوجعفر، محمد بن جریر طبری؛ ابن خلکان در ستایشش می‌گوید: او از پیشوایان و مجتهدان بود.

باری، این سخنان طولانی را - با اینکه برخی از مواضع غیر مورد نیازش، خلاصه گشت - از آن روی نقل کردیم تا منزلت ابن شاهین روشن شود و دانسته گردد که او بسان بخاری و ابوثور و طبری و مانند ایشان، از پیشوایان و مجتهدانی بوده که از هیچ یک از امامان مذاهب چهارگانه و غیر آنها، تقلید نمی‌کرده است.

**۹. سمعانی:** ابوحفص، عمر بن احمد... معروف به ابن شاهین... ثقه و صدوق است و احادیث زیادی روایت کرده است. وی سفرهایی به عراقین (بصره و کوفه) و حجاز داشته و از ابوالقاسم بغوی، ابوحبیب برنی، ابوبکر ابن باغندی، ابوبکر بن ابی داوود، ابو عبدالله بن عقر و طبقه آنها حدیث شنیده است. پسرش عبیدالله، هلال بن محمد حفار، ابوبکر برقانی، ابوالقاسم ازهری، ابومحمد خلال، عبدالعزیز ازجی، ابوالقاسم تنوخی، ابومحمد جوهری و... از وی حدیث نقل کرده‌اند. ابن شاهین سیصد و سی کتاب نوشت. او در سخن گفتن، بسیار خطا می‌کرد و

اعراب و اژه‌ها را رعایت نمی نمود. از فقه [پیشوایان چهارگانه] هیچ نمی دانست. وی در ذی حجّه سال ۳۸۵ از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

۱۰. **ذهبی:** ابوحفص، ابن شاهین... واعظ، مفسّر، حافظ، صاحب کتب پر شمار و از گنجینه‌های دانش است. او یک ماه پس از مرگ دارقطنی درگذشت؛ در حالی که نه سال از او بزرگ‌تر بود. ابن ابی فوارس می گوید: ابن شاهین ثقه و امین بود. وی به گردآوری و نگارش کتبی که پیش از وی به نگارش درنیامده بود، دست یازید. محمّد بن عمر در او ردی گفته است: وی مورد اطمینان بود؛ لیکن در ادای اعراب کلمات خطا می کرد. از فقه [مذاهب چهارگانه] هیچ نمی دانست و می گفت: من محمّدی مذهب هستم.<sup>۲</sup>

۱۱. **سیوطی:** ابن شاهین، حافظ، پیشوای مفید و بزرگ، محدّث عراق و... بود. ابن ماکولا و دیگران درباره اش گفته اند: او ثقه و امین بود؛ کتبی را نگاشت که دیگران ننوشته بودند؛ جز اینکه در ادای اعراب و ازگان خطا می کرد و با فقه [مذاهب چهارگانه] آشنا نبود. وی در ذی حجّه سال ۳۸۵ از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

۱۲. **داوودی:** ابوحفص، عمر بن احمد بن عثمان بن شاهین بغدادی، امام، حافظ، مفید، واعظ، محدّث عراق، صاحب «الترغیب» و «التفسیر الکبیر» و...: ابن ماکولا و دیگران درباره اش گفته اند: او ثقه و امین بود و...<sup>۴</sup>

#### تنبیه

آنچه دانشمندان سنّی درباره ناآشنایی ابن شاهین با فقه یاد کرده اند، تنها بدان معنی است که او با فقه ابوحنیفه و شافعی و سایر پیشوایان مذاهب آشنا نبوده، نه

۱. الانساب: «الشاهینی».

۲. العبر فی خبر من غیر، حوادث سال ۳۸۵.

۳. طبقات الحفّاظ / ۳۹۲.

۴. طبقات المفسّرين ۲ / ۲.

اینکه فقه الحدیث نمی دانسته است؛ و این عدم آشنایی هیچ گردی را بر دامان او نمی نشانند. چگونه می توان پنداشت که ابن شاهین فقه الحدیث نمی دانسته، در حالی که او محدثی است کبیر و کتابهایی نگاشته است که پیش از وی نوشته نشده بود؟! وی صاحب «المسند» در هزار و سیصد جزء و آن گونه که از سخن قنوجی به دست آمد، مجتهد مطلق بوده است.

اما خطای ابن شاهین در ادای اعراب واژگان، به وثاقت و مورد اعتماد بودن و بزرگی مرتبت او آسیبی نمی رساند؛ چرا که خطای اعراب، در محاورات، فراوان رخ می دهد؛ بلکه دانشمندان، چه بسا، عمداً مرتکب این خطا می شوند و حتی گاهی سخن گفتن بر اساس قواعد نحوی را - آن گاه که با آنچه در زبان عموم مردم رایج و مرسوم است، مخالف باشد - نمی پسندند.

یافعی در شرح حال فراء می نویسد: قطرب گفته است: فراء نزد هارون الرشید رفت و سخن گفت و چند بار، اعراب واژگان را رعایت نکرد. جعفر بن یحیی برمکی گفت: ای امیرمؤمنان، او در ادای اعراب کلمات خطا می کند. هارون الرشید از فراء پرسید: آیا در اعراب واژگان خطا می کنی؟! فراء پاسخ داد: ای امیر، سرشت بادیه نشینان رعایت اعراب و طبیعت شهرنشینان عدم رعایت آن است؛ هرگاه خوددار باشم از خطای اعراب، پرهیز می کنم و هرگاه به طبیعت خویش بازگردم، اعراب واژگان را پاس نمی دارم. پس هارون الرشید سخن وی را نیکو شمرد.

همچنین، عادت آنان که نحو را به غایت می دانند، آن نیست که نزد هر کسی برای تظاهر به فصاحت، دهان بجنبانند و اعراب هر واژه ای را حفظ کنند؛ بلکه گاهی، عمداً بدون رعایت قواعد اعراب و بر عادت عموم مردم، سخن می رانند. آری، تنها مبتدیانی اند که برای مصون ماندن از غلط اعرابی، به غایت می کوشند تا آشنایی خود را با نحو بنمایانند؛ و این گونه است که مبتدیان، در هر شاخه ای از شاخه های دانش - که آگاهی اندکی در آن دارند - بحث و گفتگو را فزون می کنند. در همین باره، مثلی درخور ایشان زده اند و گفته اند: هرگاه که ظرف پر باشد، در نزد حاملانش آرام و ساکن است و اگر ناقص و سرخالی باشد، به خروش و جنبش

می آید تا آنچه در خود دارد، برون ریزد.<sup>۱</sup>

## ۵. روایت ابن بَطَّة عُبَّری<sup>۲</sup>

حافظ گنجی شافعی در «کفایة الطالب» می نویسد: باب بیست و سوم در تشبیه علی بن ابی طالب به آدم در دانشش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمن در بردباری اش، توسط پیامبر ﷺ:

ابوالحسن بن مقیر بغدادی در سال ۶۳۴، در دمشق، از مبارک بن حسن شهرزوری برای ما روایت کرد که ابوالقاسم، ابن بسری، از ابو عبدالله عکبری و او از ابو ذر، احمد بن باغندی، و او از پدرش و پدر او از مسعر بن یحیی نهدی و او از شریک، و او از ابن اسحاق و او از پدرش و پدرش از ابن عباس، نقل کرد: روزی رسول خدا ﷺ در میان گروهی از اصحابش نشسته بود که علی وارد شد. چون چشمان پیامبر ﷺ به علی افتاد، فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۳</sup>  
هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

## شرح حال ابن بَطَّة

۱. سمعانی: ابو عبدالله، عبیدالله بن محمد بن محمد بن حمدان، ابن بَطَّة عکبری بَطِّي، از مردم عکبرا، پیشوا و فاضل و به حدیث و فقه، دانا بود. وی احادیث بسیاری نقل کرد و از گروهی از اهل عراق، حدیث شنید. او در شمار فقهای حنابله بوده، کتابهای نیکو و مفیدی نگاشته است. وی از ابوالقاسم بغوی و

۱. مرآت الجنان ۲ / ۳۸، حوادث سال ۲۰۷.

۲. منسوب به «عُكْبَرَا»؛ شهری که در ده فرسخی بغداد واقع است. (معجم البلدان ۴ / ۱۴۲) (مترجم)

۳. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۱۲۱.

ابومحمّد بن صاعد و ابوبکر، عبدالله بن زیاد نیشابوری و ابوطالب احمد بن نصر حافظ و ابوذرّ، ابن باغندی، و گروه بسیاری از اهل عراق و غربا (مسافران) حدیث نقل کرده و بارها به شام و بصره و شهرهای دیگر سفر کرده است.

حافظ ابوالمفتح، محمّد بن ابی فوارس و ابوعلی حسین بن شهاب عکبری و عبدالعزیز بن علی ازجی و ابراهیم بن عمر برمکی و گروهی دیگر از شهرنشینان و مسافران، از وی حدیث نقل کرده‌اند.

حکایت می‌کنند: زمانی که ابن بطّه از مسافرت بازگشت، چهل سال خانه‌نشین شد و هیچ روزی او را در بازار ندیدند و جز روزهای عید قربان و عید فطر، همه ایّام سال را روزه بود. وی بسیار به معروف، امر می‌کرد و هرگاه که خبر امر ناروایی به او می‌رسید، دگرگون می‌شد.

ابوالحسن دارقطنی به اینکه ابن بطّه کتاب سنن رجاء بن مرجا را شنیده باشد، اشکال کرده است؛ چرا که ابن بطّه این کتاب را از حفص بن عمر اردبیلی روایت می‌کند؛ در حالی که پسر حفص بر آن است که پدرش، به سبب خردسالی، در زمان حیات رجاء، هیچ کتابی را از او سماع نکرده است. به روایت معجم توسط ابن بطّه، از ابوالقاسم بغوی نیز اشکال کرده‌اند.

وی در ماه محرّم سال ۳۸۷ در عکبرا در گذشت و در روز عاشورا به خاک سپرده شد. من مدفن او را در عکبرا زیارت کرده‌ام.<sup>۱</sup>

**۲. سمانی:** گروهی به نسبت «حنبلی» مشهوراند؛ از جمله: ابو عبدالله، عبیدالله بن محمّد بن محمّد بن حمدان بن بطّه عکبری حنبلی، از مردمان عکبرا. وی کتب پر شماری تألیف کرده و فاضل و زاهد بوده است.<sup>۲</sup>

**۳. بدخشانی:** ابن بطّه پیشوا و فاضل و به حدیث و فقه آن، دانا بود و احادیث پر شماری نقل کرده و از گروهی از عراقیان، حدیث شنیده است. وی از فقهای

۱. الانساب: «البطّي».

۲. الانساب: «الحنبلي».

حنابله بوده و کتب نیکو و سودمندی نگاشته است. ابن ناصرالدین او را در طبقات حفاظ نام برده، لیکن ذهبی سخنی از وی نگفته است.<sup>۱</sup>

### ابن بطّه از مشایخ اجازهٔ دهلوی است.

ابن بطّه از شیوخ اجازهٔ دهلوی است؛ چرا که وی از اساتید اجازهٔ جلال‌الدین سیوطی بوده و سند مشایخ اجازهٔ ولی‌الله دهلوی (پدر عبدالعزیز دهلوی) به سیوطی می‌انجامد و دهلوی خود تصریح می‌کند که حدیث را از پدرش آموخته است.

سیوطی در «زاد المسیر فی فهرست الصغیر» می‌نویسد: «مختصر الخرقی»: قاضی حنابله، عزالدین ابراهیم بن نصر کنانی و پسر دایی اش، شهاب، احمد بن جمال عبدالله حنبلی، و بدر، محمد بن شیخ الاسلام، ابوالفضل بن حجر و ابوبکر بن علی بن موسی، حارث مکی، و کمال، محمد بن عبدالرحمن قلیوبی، این کتاب را برای من روایت کرده‌اند. ایشان همگی این کتاب را به طریق اجازه و بدین سند نقل می‌کردند: ابوبکر بن حسین مراغی، از ابوالعبّاس حجّار، از احمد بن یعقوب مارستانی، از ابوالمعالی محمد بن نحّاس، از ابوالقاسم علی بن احمد بسری، از ابو عبدالله عبیدالله بن محمد بن حمدان، ابن بطّه. و من کتب ابن بطّه را با این سند، سماعاً و اجازتاً نقل می‌کنم.

سند مشایخ هفتگانهٔ ولی‌الله دهلوی به سیوطی می‌انجامد؛ زیرا وی در «الإرشاد فی مهمّات الإسناد» می‌نویسد: سند من [در نقل حدیث] به هفت تن از مشایخ بزرگوار و گرامی و پیشوایان و رهبران مهمّ از کسانی که در مکه مکرمه و مدینه منوره، پرآوازه بوده‌اند و همگان در خاور و باختر عالم، بر فضل آنها همداستان‌اند، می‌انجامد (خدای را بر این امر سپاس): شیخ محمد بن علاء بابلی، شیخ عیسی مغربی جعفری، شیخ محمد بن محمد بن سلیمان ردّانی مغربی، شیخ ابراهیم بن حسن کردی مدنی، شیخ حسن بن علی عجیمی مکی، شیخ احمد بن محمد نخلی

---

۱. تراجم الحفاظ، حرف عین، نسخهٔ خطّی.

مکی و شیخ عبدالله بن سالم بصری و سپس مکی. سند این مشایخ هفتگانه به دو تن از پیشوایان و حافظان و رهبرانی که به عنوان «شیخ الاسلام» مشهورند، ختم می شود: زین الدین زکریا و شیخ جلال الدین سیوطی. و عبدالعزیز دهلوی در «أصول الحدیث» تصریح می کند که دانش حدیث و دیگر علوم را از پدرش، ولی الله دهلوی، آموخته و تعدادی از کتب روایی را در نزد پدر خوانده و از او شنیده، تا اینکه ملکه فهم معانی حدیث و درک حقایق اسنادها برایش پیدا شده است.

### ۶. روایت حاکم نیشابوری

بر اساس آنچه موفق بن احمد خوارزمی مکی یاد کرده، حاکم نیشابوری حدیث تشبیه را در «تاریخ نیشابور» نقل کرده است. خوارزمی می نویسد:

شیخ زاهد، حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، این خبر را بر ما خواند و گفت: شیخ قضات، اسماعیل بن احمد واعظ، این خبر را بر ما خواند و گفت: احمد بن حسین بیهقی این خبر را بر ما بخواند....

با همین سلسله سند، احمد بن حسین مذکور می گوید: **حافظ ابو عبدالله در کتاب تاریخ** این خبر را بر ما خواند و گفت: ابو جعفر محمد بن سعید، از محمد بن مسلم بن واره، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء نقل می کنند که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي

زُهِدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و دنیاپر هیزی یحیی بن زکریا و سختی و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی می گوید: این حدیث را جز با این زنجیره اسناد،

نوشته ام. و خدا داناترین است.<sup>۱</sup>

### شرح حال حاکم نیشابوری

۱. ابن خلکان: حافظ ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعیم ضَبَّی طهمانی، معروف به حاکم نیشابوری و ابن بیع، در عصر خویش، پیشوای اهل حدیث بود و کتابهایی به نگارش در آورد که پیش از وی، مانندش نوشته نشده بود.

حاکم مردی دانا و آگاه و دانشمند بود. وی فقه را از فقیه شافعی مذهب، ابوسهل محمد بن سلیمان صعلوکی آموخت؛ سپس به عراق رفت و نزد ابوعلی بن ابی هریره فقیه، حدیث خواند. پس از آن به طلب حدیث پرداخت و در آن، سرآمد و پرآوازه شد و از افراد پرشماری که از بسیاری به شماره در نمی آیند، حدیث شنید. فهرست نام مشایخ حدیث او حدود هزار نفر را در خود جای می دهد. حاکم حتی از کسانی که پس از او نیز ادامه حیات داده اند، روایت کرده است و این به سبب گستردگی روایت و پرشماری مشایخ اوست. وی در علوم حدیث، نزدیک به هزار و پانصد کتاب نوشته است....

اما کتبی که حاکم در نگارش آنها یکتاست، عبارت اند از: «معرفة علوم الحدیث»، «تاریخ علماء نیشابور»، «المدخل إلى علم الصحیح»، «المستدرک علی الصحیحین»، «ما تفرّد به کلّ واحد من الإمامین» و «فضائل الإمام الشافعی».

حاکم نیشابوری یک بار به عراق و دوبار به حجاز، سفر کرده است. دومین مسافرت او در سال ۳۶۰ بوده است. وی با حافظان متعدّد مناظره و با مشایخ گوناگون گفتگو کرده و احادیثی را از [ایشان اخذ کرده و] نوشته و با دارقطنی بحث و او را متقاعد کرده است. وی در سال ۳۹۵ در نیشابور، عهده دار امر قضاوت شد.

حاکم در ماه ربیع الاوّل سال ۳۲۱ در نیشابور، زاده شد و در روز سه شنبه، در ماه صفر سال ۴۰۵ در همان شهر، درگذشت. خلیلی در کتاب «الإرشاد» سال مرگ وی

---

۱. مناقب علی بن ابی طالب / ۴۰.



را ۴۰۳ نوشته است. خدایش رحمت کناد.

دارقنطی از ملازمان حاکم بوده است و ابوبکر قفال چاچی و دارقنطی و اقران آن دو از وی حدیث شنیده‌اند.<sup>۱</sup>

۲. **ابوالفداء** (ضمن گزارش رخداد‌های سال ۴۰۵): در این سال، حافظ... و امام اهل حدیث در عصر خویش و نویسنده‌ای که کتابهای نو و تازه نگاشت، از دنیا رفت. او در طلب حدیث، به مسافرت پرداخت و مشایخ حدیثش به دوهزار نفر می‌رسند. وی کتب پرشماری به نگارش درآورد.<sup>۲</sup>

۳. **ابن وردی** (در گزارش حوادث سال ۴۰۵): در این سال، حافظ... و امام اهل حدیث در عصر خویش و نویسنده‌ای که کتابهای نو و تازه نگاشت، درگذشت. او در طلب حدیث، به مسافرت پرداخت و مشایخ حدیثش به دوهزار نفر می‌رسند.<sup>۳</sup>

۵. **عبدالغافر فارسی**: جانشینی برای او نیامده است.<sup>۴</sup>

۶. **زرقانی**: حاکم، امام، حافظ کبیر، ابو عبدالله، محمد بن عبدالله ضبی نیشابوری، ثقه و در ثبت و ضبط اخبار، دقیق است و همگان بر صدق و آشنایی کامل او با حدیث، همداستان‌اند. وی بسیار سفر کرده و از مشایخ، حدیث شنیده است؛ تا آنجا که مشایخ حدیث وی در نیشابور، نزدیک به هزار نفر هستند و در شهرهای دیگر، بیش از این.

وی در سال ۳۲۱ زاده شد و در سال ۴۰۵ در نیشابور، درگذشت. نوشته‌های او به گفته ذهبی، پانصد مجلد و بر اساس سخن عبدالغافر فارسی، هزار مجلد و به گفته دیگران، هزار و پانصد مجلد است. از حاکم نقل شده است: آب زمزم را نوشیدم و

---

۱. وفیات الاعیان ۴ / ۲۸۰.

۲. المختصر فی احوال البشر، حوادث سال ۴۰۵.

۳. تتمه المختصر فی احوال البشر، حوادث سال ۴۰۵.

۴. السیاق فی تاریخ نیشابور / ۵.

از خدا خواستم که نیکو نگاشتن را نصیبم گرداند.<sup>۱</sup>

۷. **عبدالحق دهلوی:** حاکم در علوم گوناگون، از اهل فضل و دانش و معرفت بود و به ویژه در علم حدیث، یکتای عصر و یگانهٔ زمان خود به شمار می‌رفت. وی در حدیث، کتابهایی سترگ و شگرف و شگفت دارد.<sup>۲</sup>

۸. **ابن اثیر:** ... و این شرطی را که گفته آمد، ابو عبدالله حاکم نیشابوری یاد کرده است. دیگری گفته است: بی‌گمان، این شرط در همه جای صحیح بخاری و صحیح مسلم، جاری نیست و آن دو احادیثی را سازگار با این شرط، نقل کرده‌اند. لیکن گمان ما به حاکم این نیست؛ چرا که وی دانای این فن بوده، از پیچیدگیهای آگاه و بارموز آن آشناست و سخن و داوری اش دربارهٔ این دو کتاب، پس از کاوش و یقین به این داوری است.

باری، نهایت آنچه این قائل (مخالف سخن حاکم) مدعی است، آن است که احادیث این دو کتاب را کاویده و احادیثی را یافته که با شرطی که حاکم ذکر کرده است، سازگار نمی‌افتد. و این آخرین دعوی او در نقض سخن حاکم است؛ در حالی که این سخن، به هیچ روی، ناقض سخن حاکم و مبطل قول او نیست؛ زیرا حاکم اثبات کننده و او نفی کننده است و اثبات کننده بر نفی کننده مقدم است. راستی، چگونه رواست وی بدان سبب که این حکم را نیافته است، به انتفای آن نظر دهد؟! شاید دیگری یافته و رسیده باشد و او نرسیده باشد؟! آری، گمان نیکو درباره علما نیکوتر و تصدیق سخنانشان سزاوارتر است.<sup>۳</sup>

۹. **فخر رازی:** در میان محدثان پسین، دانشمندترین و تواناترین و پژوهنده‌ترین آنان در دانش حدیث، اینها هستند: ابوالحسن دارقطنی، **حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری**، شیخ ابونعیم اصفهانی، حافظ ابوبکر بیهقی، امام ابوبکر عبدالله بن

۱. شرح مواهب اللدنیة ۱ / ۳۲.

۲. رجال المشکاه.

۳. جامع الاصول ۱ / ۹۲.

محمد بن زکریا جوزقی (صاحب کتاب المتفق)، امام و خطیب صاحب تاریخ بغداد و امام ابوسلیمان خطابی که دریایی در حدیث و لغت بود و در وصفش گفته‌اند: حدیث را برای ابوسلیمان قرار دادند، همان گونه که حدید (آهن) را برای ابوسلیمان؛ و مقصودشان از ابوسلیمان دومی، داوود نبی عَلَيْهِ السَّلَام است. همو که خدای متعال درباره‌اش می‌فرماید: «وَأَلْتَمَأْ لَهُ الْحَدِيدَ: و آهن را برای او نرم گردانیدیم.»<sup>۱</sup> این دانشمندان - پس از بخاری و مسلم - صدرنشینان این علم‌اند و همگی شان بر بزرگداشت شافعی همداستان‌اند.<sup>۲</sup>

۱۰. نووی: نامها و شرح حال صاحبان آنها را از کتابهای پیشوایان و حافظان و چهره‌های سرشناسی که در این علم به پیشوایی مشهور و در نزد همگان، مورد اعتمادند، نقل کردم؛ مانند: تاریخ بخاری و ابن ابی خثیمه و خلیفه بن خیاط (معروف به سنان) و طبقات صغیر و طبقات کبیر، اثر محمد بن سعد و کتاب واقدی (ابن سعد ثقه است؛ هرچند استاد او واقدی ضعیف است) و جرح و تعدیل ابن ابی حاتم و ثقات ابن حاتم، ابن حبان، و تاریخ نیشابور، اثر ابو عبدالله حاکم و تاریخ بغداد خطیب و تاریخ همدان و تاریخ دمشق اثر حافظ ابوالقاسم، ابن عساکر، و دیگر کتب بزرگ تاریخ و غیر آن.<sup>۳</sup>

۱۱. نووی (پس از نقل سخن حاکم و دیگران در وصف بخاری): اینها همه، اندکی از مناقب و ویژگیهای برجسته و خوبیهای نیکو و حالات گهربار اوست که به بدانها اشارتی کردم؛ چراکه اینها از امور شناخته شده و روشن است. مناقب بخاری را نمی‌توان تمام و کمال ذکر کرد؛ چراکه از حدّ شماره بیرون است. مناقب و کمالاتی چون: حفظ و درایت و اجتهاد در تحصیل، و روایت و پارسایی و فایده بخشی، و پاکدامنی و دنیاپرهیزی، و پژوهندگی و استوارسازی، و توان

۱. سبأ (۳۴) / ۱۰.

۲. مناقب الشافعی، وجه سوم از باب چهارم.

۳. تهذیب الاسماء و اللغات ۱ / ۶.

شناخت، و احوال و کرامات و جز آنها از انواع خویهای نیکو و پسندیده. و اینها بر اساس سخنان چهره‌های سرشناس مسلمین و صاحبان فضل و پاکدامنی و آیین و حافظان نکته‌سنج و محکم‌کار - که سخنی به‌گراف نمی‌گویند؛ بلکه در آن نیک می‌اندیشند و استوارش می‌سازند و در پاسبانی‌اش بسیار می‌کوشند - آشکار و روشن می‌گردد.<sup>۱</sup>

**۱۲. نووی:** مسلم - رحمه الله تعالی - در آغاز مقدمهٔ صحیحش، یاد می‌کند که احادیث را به سه بخش تقسیم کرده است: نخست: آنچه حافظان متقن روایت کرده‌اند؛ دوم: احادیثی که افراد گمنام و متوسط در حفظ و اتقان، نقل کرده‌اند؛ سوم: آنچه راویان ضعیف و متروک روایت کرده‌اند. و نیز یادآور می‌شود که در کتابش، هرگاه نقل احادیث قسم اول را پایان داده، به قسم دوم پرداخته است؛ اما در قسم سوم توقف نکرده است (آنها را نقل نکرده است).

دانشمندان در مراد وی از این تقسیم‌بندی، اختلاف کرده‌اند. امام، حافظ ابو عبدالله حاکم، و یار و همنشین او، امام، حافظ ابوبکر بیهقی - که خدا آن دو را رحمت کند - گفته‌اند: مراد او [از صحیح] قسم نخست است. قاضی عیاض می‌گوید: و این سخنی است که مشایخ و مردمان از حاکم، ابو عبدالله، پذیرفته‌اند و وی را در آن پیروی کرده‌اند.<sup>۲</sup>

**۱۳. خطیب تبریزی:** ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی در حدیث و نگارش کتب و شناخت فقه، یگانهٔ عصر خویش بود. وی از اصحاب بزرگ ابو عبدالله حاکم است. گفته‌اند: هفت تن از حافظان، نیکو کتاب نگاشتند و مردمان از کتب آنها بهرهٔ عظیم بردند. [نام آنها چنین است]: ابوالحسن علی بن عمر دارقطنی؛ سپس حاکم ابو عبدالله نیشابوری و...<sup>۳</sup>

۱. همان / ۷۶، شرح حال بخاری.

۲. المنهاج فی شرح صحیح مسلم بن الحجاج ۱ / ۲۳.

۳. الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۸۰۶.

۱۴. سبکی: مردم زمانه ما کجا و نگاهبانان این شریعت کجا؟ کسانی چون:

ابوبکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذوالنورین و علی مرتضی و...  
و از طبقه تابعان: اویس قرنی و علقمة بن قیس و اسود، ابن یزید، و مسروق بن  
أجدع و ابن مسیب و ابو عالیہ و...

و از طبقه دیگر: اوزاعی و ثوری و معمر بن راشد و شعبه و...  
و از طبقه دیگر: شافعی و عفان بن مسلم و آدم بن ابی ایاس و...  
و از طبقه دیگر: احمد بن محمد بن حنبل و احمد بن ابراهیم دورقی...  
و از طبقه دیگر: ابوداود سجستانی و صالح جزره و ترمذی و ابن ماجه...  
و از طبقه دیگر: عبدان و عبدالله بن احمد اهوازی و حسن بن سفیان...  
و از طبقه دیگر: ابوبکر بن زیاد نیشابوری و ابوحامد، احمد بن محمد بن شرقی و...  
و از طبقه دیگر: ابوالقاسم طبرانی و ابوحاتم محمد بن حبان و ابوعلی، ابن سکن،  
و...

و از طبقه دیگر: ابو عبدالله بن منده و ابو عبدالله حسین بن احمد بن بکیر و ابو عبدالله  
حاکم و عبدالغنی بن سعید آزدی و ابوبکر بن مردویه و ابو عبدالله محمد بن احمد  
غنجار و ابوبکر برقانی و ابوحاتم عبدوی و حمزه سهمی و ابونعیم اصفهانی.  
و از طبقه دیگر: ابو عبدالله صوری و خطیب و بیهقی و ابن حزم و ابن عبدالبرّ و  
ابوولید باجی و ابو صالح معزول.

و از طبقه دیگر: ابواسحاق حبال و ابونصر بن ماکولا و ابو عبدالله حمیدی و ابوعلی  
غسانی و ابو الفضل، محمد بن طاهر مقدسی، و ابوعلی بن سکره.  
و از طبقه دیگر: ابو عامر محمد بن سعدون عبدری و ابوالقاسم تیمی و ابو الفضل بن  
ناصر و ابو العلاء همدانی و ابوطاهر سلفی و ابوالقاسم، ابن عساکر، و ابوسعید  
سمعانی و ابو موسی مدینی و...

و از طبقه دیگر: ابوبکر بن نقطه و ابن مدینی و ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد و...  
و از طبقه دیگر: عبدالعظیم منذری و رشیدالدین عطار و ابن مسدی.

و از طبقهٔ دیگر: نووی و دمیاطی و ابن طاهری و عبید اشعری و...  
و از طبقهٔ دیگر: قاضی سعدالدین حارثی و حافظ ابوالحجاج مزّی...  
و از طبقهٔ دیگر: حافظ ابوالعبّاس بن مظفر و حافظ صلاح‌الدین علایی.

اینان خبرگان این فن هستند. ما تعداد بسیاری از پیشوایان را یاد نکردیم و شمار قابل توجهی از محدّثان را رها کردیم و تنها نام کسانی را که گذشت، آوردیم تا توجهات به سوی آنان و نه دیگران، گردانیده شود. سپس کار به برچیده شدن اسانید انجامید و زیاده‌روی در آن، نادانی و وسواس به شمار آمد.<sup>۱</sup>

**۱۵. اسنوی: شافعی** - خدا از او راضی باشد و خوشنودش کند و به سبب او و همهٔ پیشوایان مسلمین، ما را سود بخشد - به سبب سعادتی که در برخی امور، تنها نصیب اصحاب او و نه اصحاب سایرین شده، بر دیگران برتری پیدا کرده است. از جمله آنکه: پیشوایان بزرگ حدیث، یا در شمار شاگردان وی هستند - که حدیث را بی واسطه از او گرفته‌اند - یا در زمرهٔ کسانی‌اند که مرجع اخذ حدیث بوده‌اند. [از این دو گروه، این نامها را یاد می‌کنیم]: امام احمد، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابن منذر، ابن حبان، ابن خزیمه، بیهقی، **حاکم**، خطابی، خطیب و ابونعیم.<sup>۲</sup>

**۱۶. بدخشانی: حاکم**: گروهی از اهل حدیث، این نام را گرفته‌اند؛ برخی شان به سبب ریاست دنیوی و... برخی دیگر به سبب سرآمدی در حدیث. از دستهٔ دوم، دو تن هستند که در شناخت حدیث، سرآمد معاصران خود شدند. یکی از آنها - که بزرگ‌تر از دیگری است - حاکم، ابواحمد، محمد بن محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری است که نامی از وی در این کتاب نیامده است؛ و دیگری - که مشهورتر است - حاکم، ابو عبدالله، محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه نیشابوری، صاحب «المستدرک علی الصحیحین»، «تاریخ نیشابور» و کتابهای دیگر است.<sup>۳</sup>

۱. طبقات الشافعیة الكبرى ۴ / ۱۵۵.

۲. طبقات الشافعیة، آغاز کتاب.

۳. تراجم الحفاظ، مخطوط.

### تمسک دهلوی و پدرش به روایات حاکم

ولی الله دهلوی حاکم نیشابوری را در شمار مجددان آیین حنیف اسلام در سده چهارم، یاد کرده و در مقدمه کتاب «فتح الرحمن فی ترجمه القرآن» تصریح کرده که درست ترین تفسیرها تفسیر بخاری و تفسیر مسلم و تفسیر ترمذی و تفسیر حاکم است. همین امر در جلالت و وثاقت حاکم، بس است.

اما عبدالعزیز دهلوی خود در جای جای کتاب تحفه به روایات حاکم تکیه کرده و در رویارویی با اهل حق، به احادیث وی استناد کرده است. و این امری است که بر خوانندگان کتاب او روشن است. از جمله در پاسخ به طعن چهارم و طعن پانزدهم از مطاعن ابوبکر و در جواب به کید نود و یکم و صد و دوم... وی در پاسخ به کید نود و یکم می نویسد: چگونه ممکن است اهل سنت دشمنان اهل بیت را دوست بدارند؛ در حالی که در کتابهایشان احادیث بسیار روشنی آمده است که: «هر کس در حال دشمنی با آل محمد صلی الله علیه و آله بمیرد، به آتش درخواهد افتاد؛ هر چند که نماز خوانده باشد و روزه گرفته باشد.» و این روایت را طبرانی و حاکم در کتب خویش آورده اند.

بنابراین، حاکم از کسانی است که روایتشان مورد اعتماد بوده و در شمار آنهایی است که به مقامات بلند و درجات عالی رسیده اند. حال چگونه است که دهلوی درستی احادیثی را نمی پذیرد که حاکم از جمله راویان آنهاست؛ احادیثی مانند حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث «أنا مدینه العلم»!!

### اعتبار تاریخ حاکم

[خواننده گرامی!! دانستی که حاکم، حدیث تشبیه را در «تاریخ نیشابور» روایت کرده است؛ و نیز از سخنان دانشمندان سنی در حق وی، دریافتی که خدای متعال به او توان نگارش نیکو عطا فرموده، نوشته هایش همگی مفید و معتبر و مشهور است. به ویژه «سبکی» در وصف تاریخ نیشابور، می نویسد:

نیشابور از باشکوه ترین و بزرگ ترین شهرها بوده و پس از بغداد، مانندی

نداشته است. حافظ ابو عبدالله حاکم، دربارهٔ نیشابور تاریخی نگاشته است که کارشناسان و ناقدان بصیر در برابرش سر تعظیم فرود آورده‌اند. این کتاب در نزد من، سرور کتابهای تاریخی است. تاریخ خطیب، هر چند در شمار کتب نیکوی اسلامی است؛ لیکن فاصلهٔ زمانی نویسنده‌اش با رخداد‌های که گزارش کرده، طولانی است. زیرا با آنکه بغداد پس از نیشابور به وجود آمده است، دانشمندان آن از علمای نیشابور، قدیمی‌ترند؛ چراکه بغداد، پیش از آنکه دانشمندان نیشابور در آسمان علم بدرخشند، پایتخت کشورهای اسلامی بوده است. همچنین، حاکم روزگاری دراز پیش از خطیب به دنیا آمده و زیسته است. خطیب زمانی به بغداد رفت که علمای پرشماری پیش از او وارد بغداد شده بودند؛ از این روی، وی در نگارش شرح احوال آنها، به اختصارنویسی ناچار شده است. حاکم اما، بیشتر کسانی را که در کتابش یاد می‌کند، مشایخ خودش یا اساتید مشایخش یا افرادی هستند که فاصلهٔ زمانی چندانی با او نداشته‌اند؛ چراکه حاکم نسبت به دانشمندان نیشابور، از علمای متقدم محسوب می‌شود. بنابراین، چون شمارهٔ کسانی که حاکم شرح احوالشان را نگاشته، اندک بوده است، سخن را در شناساندنشان بسط داده و حقیقت را ادا کرده است؛ لیکن خطیب، به همان دلیلی که آمد، عذرش روشن است.<sup>۱</sup>

در «کشف الظنون» در وصف کتابهایی که دربارهٔ تاریخ نیشابور نوشته شده، آمده است: از جملهٔ آنها، تاریخ امام ابو عبدالله، محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، در گذشته به سال ۴۰۵ است. تاریخ حاکم، کتاب بزرگی است که با جملهٔ «ستایش خدایی را که محمد را برگزید» آغاز می‌شود. «سبکی» در کتاب طبقاتش می‌نویسد: تاریخ نیشابور حاکم، تاریخی است که دیدگانم بلند مرتبه‌تر از آن را ندیده است؛ این کتاب در نزد من، بهترین کتابی است که دربارهٔ شهرها نگاشته شده است.<sup>۲</sup>

۱. طبقات الشافعیة الكبرى ۱ / ۳۲۴.

۲. کشف الظنون ۱ / ۳۰۸.



## ۷. روایت ابن مردویه

موفق بن احمد خوارزمی می‌گوید: شهردار به طریق اجازه، برای ما روایت کرد: ابوالفتح، عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، در شهر اصفهان، از شریف ابوطالب، مفضل بن محمد بن طاهر جعفری، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اصفهانی، برای ما نقل کرد: محمد بن احمد بن ابراهیم، از حسین بن علی بن حسین سکونی، از سوید بن مسعر بن یحیی بن حجّاج نهدی، از شریک، از ابواسحاق، از حارث أعور<sup>۱</sup>، پرچمدار علی بن ابی طالب روایت کرد که وی گفت: به ما رسیده است که پیامبر ﷺ در میان گروهی از اصحابش فرمود:

أَرِيكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِكْمَتِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایانم.

طولی نکشید که علی بر آن جمع وارد شد. پس ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟

پیامبر ﷺ پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی‌شناسی؟

ابوبکر گفت: خدا و فرستاده‌اش دانانترند که او کیست.

پیامبر ﷺ فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برایت یافت می‌شود؟<sup>۲</sup>

## شرح حال ابن مردویه

۱. ذهبی: حافظ، دقیق در ثبت و ضبط اخبار، علامه، ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، صاحب تفسیر و تاریخ و غیر آنهاست. وی از ابوسهل بن زیاد قطن و میمون بن اسحاق خراسانی و... روایت کرده است؛ و ابوالقاسم

۱. کسی که بینایی یک چشم را از دست داده باشد. (المعجم الوسيط) (مترجم)

۲. مناقب علی بن ابی طالب / ۴۴ - ۴۵.

عبدالرحمن بن منده و برادرش عبدالوہاب و ابوالخیر محمد بن احمد و ابومنصور محمد بن سکرویه و ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بن سلیم و ابو عبدالله ثقفی رئیس و ابومطیع محمد بن عبدالواحد مصری و گروه بی شمار دیگری از او روایت کرده‌اند. «المستخرج علی صحیح البخاری» از کارهای اوست. وی به این فن شناخت کامل داشت و با راویان حدیث، آشنا و بسیار پرتوان و نیکو نگارش بود. در سال ۳۲۳ زاده شد و در بیست و سوم یا بیست و چهارم رمضان سال ۴۱۰ درگذشت. عالی ترین اسنادها از او در «الثقیات»<sup>۱</sup> و کتابهای دیگر، آمده است.<sup>۲</sup>

۲. ابن قیّم (پس از ذکر حدیثی می نویسد): این حدیثی بزرگ و باشکوه است. شکوه و استواری و بزرگی آن فریاد می زند که از مشکلات نبوت برآمده است. آشنایی با این حدیث، جز از طریق روایت عبدالرحمن بن مغیره بن عبدالرحمن مدنی - که آن را از ابراهیم بن ضمیره زبیری نقل می کند - ممکن نیست. عبدالرحمن و ابراهیم از بزرگان مردم مدینه و از راویان ثقه ای هستند که در صحت حدیث، به نقل ایشان احتجاج می شود. امام اهل حدیث، محمد بن اسماعیل بخاری، به روایات این دو احتجاج کرده است. نیز پیشوایان اهل سنت این حدیث را در کتابهایشان آورده و پذیرفته اند و در برابر آن تسلیم و خاضع شده اند و هیچ یک از آنها بر متن و زنجیره راویان آن، خرده ای نگرفته است. کسانی که این حدیث را روایت کرده اند، عبارت اند از:

- امام، فرزند امام، ابو عبدالرحمن، عبدالله بن احمد بن حنبل، در مسند پدرش و در کتاب «السنة»؛

- فاضل جلیل، ابوبکر، احمد بن عمرو بن عاصم نبیل، در کتاب «السنة»؛

- حافظ ابواحمد، محمد بن احمد بن ابراهیم بن سلیمان عسال، در کتاب «المعرفة»؛

۱. کتابی است از حافظ قاسم بن فضل ثقفی اصفهانی (۴۸۹). (کشف الظنون ۱ / ۵۲۲ و ۵۸۶) (مترجم)

۲. تذكرة الحفاظ ۳ / ۲۳۸.

- حافظ عصر و محدث زمان خویش، ابوالقاسم، سلیمان بن احمد بن ایوب طبرانی، در بسیاری از کتابهایش؛

- حافظ ابومحمد، عبدالله بن محمد بن حیان، ابوالشیخ اصفهانی، در «السنة»؛

- حافظ فرزند حافظ، ابو عبدالله، محمد بن اسحاق بن محمد بن یحیی بن منده، حافظ اصفهان؛

- حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه؛

- حافظ عصر خویش، ابونعیم، احمد بن عبدالله بن اسحاق اصفهانی؛

و گروه دیگری از حافظان که یادکرد آنها به درازا می کشد.<sup>۱</sup>

۳. سبکی: وی، آن گونه که در شرح حال حاکم گذشت، ابن مردویه را در طبقه حاکم یاد کرده است.

۴. سیوطی: ابن مردویه: حافظ بزرگ و علامه و...<sup>۲</sup>

۵. زرقانی: حافظ، دقیق در ثبت اخبار، علامه، ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی، در سال ۳۲۳ چشم به جهان گشود و کتابهای «التاریخ» و «التفسیر» و «المسند» و «المستخرج علی البخاری» را نگاشت. وی به این فن شناخت کامل داشت و با راویان حدیث آشنا و بسیار پرتوان و نیکو نگارش بود. ابن مردویه در بیست و سوم یا بیست و چهارم رمضان سال ۴۱۰ چشم از جهان فرو بست. حافظ ابن ناصر در «مشتبه النسبة» می نویسد: خوانش درست مردویه، مَرْدُویَه است. ابن نقطه، از برخی از اصفهانیان، مَرْدُویَه نیز شنیده است.<sup>۳</sup>

### معنای اصطلاحی حافظ

دانشمندان اهل تسنن ابن مردویه را با وصف «حافظ» ستوده اند. این مطلب را

۱. زاد المعاد فی هدی خیر العباد ۳ / ۵۶.

۲. طبقات الحفّاظ / ۴۱۲.

۳. شرح المواهب اللدنیّه ۱ / ۱۸۲.

می‌توان در «الأنساب»<sup>۱</sup>، «تاریخ ابن کثیر»<sup>۲</sup>، «کشف الظنون»<sup>۳</sup> و کتابهای دیگر یافت. ارزش لقب حافظ در اصطلاح دانشمندان سنی، بر اهل دانش پوشیده نیست. نورالدین، علی بن سلطان قاری، در «شرح الشمائل» می‌نویسد: بنابر آنچه «میرک» یاد کرده است، مراد از «حافظ» حافظ حدیث است نه حافظ قرآن. البته ممکن است مراد حافظ کتاب و سنت باشد.

حافظ در اصطلاح محدثان، کسی است که بر متن و اسناد صد هزار حدیث مسلط باشد. «طالب» فرد مبتدی و خواهان مشتاق حدیث است. «محدث»، «شیخ» و «امام»، استاد کامل [این فن] است. «حجت» فردی است که به متن و اسناد و احوال راویان سیصد هزار حدیث، از حیث جرح و تعدیل و تاریخ آنها، احاطه داشته باشد. «حاکم» آن است که به همین گونه، بر تمام احادیث مسلط باشد. ابن جوزی می‌گوید: راوی فرد ناقل حدیث با ذکر سند است؛ و محدث کسی است که نحوهٔ روایت هر حدیث را بداند و بر فهم آن اهتمام ورزد. حافظ آن است که هر حدیثی را که به وی رسیده، روایت کند و تمام آنچه را در نزد او بوده و مورد نیازش است، در بر گرفته باشد.

شعرانی گفته است: حافظ ابن حجر می‌گوید: شروطی که فراهم آمدنش در آدمی سبب می‌شود تا وی را حافظ بنامند، عبارت‌اند از: شهرت در طلب حدیث؛ دریافت بی‌واسطهٔ حدیث از راویان؛ آشنایی با جرح و تعدیل طبقات راویان و مراتب آنها؛ و شناخت حدیث صحیح از غیر صحیح (به گونه‌ای که احادیثی که با این شروط در نزد اوست، بیش از آنی باشد که در نزدش نیست)؛ و به یاد داشتن متون بی‌شمار. هر که تمام این شرطها را در خود گرد آورد، حافظ است.<sup>۴</sup> بدخشانی می‌نویسد: نام حافظ را بر خلاف محدث، بر کسی می‌نهند که در فن

۱. الأنساب ۱ / ۱۸۳؛ ضمن شرح حال حمزة بن حسین مؤدب اصفهانی.

۲. تاریخ ابن کثیر؛ ضمن یادکرد حدیث طبر در مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام.

۳. کشف الظنون ۱ / ۴۳۹.

۴. لوائح الانوار فی طبقات الاخیار؛ ضمن شرح حال سیوطی.

حدیث، دارای مهارت باشد.<sup>۱</sup>

ابن مردویه استاد کسی است که برترین اسنادها در اصفهان، بدو می‌انجامد. از سخن صاحب «تذکره الحفاظ» دریافتی که گروهی از رهبران و پیشوایان سرشناس (مانند ابن منده) از ابن مردویه، حدیث روایت کرده‌اند. اعتقاد پژوهندگان سنی این است که روایت یک راوی عادل از شخصی، برای دلالت بر وثاقت آن شخص بسنده است.

حافظ ابن مردویه اصفهانی، از مشایخ ابومطیع مدینی - که برترین اسنادها در میان اهل اصفهان، بدو پایان می‌پذیرد - است. این سخنی است که حافظ ذهبی در شرح حال ابومطیع بر زبان آورده است: ابومطیع، محمد بن عبدالواحد مدینی (مصری الاصل) صحاف و ناسخ بود و نود و چند سال زیست. برترین اسنادها در میان اهل اصفهان، بدو ختم می‌شود. او از ابوبکر، ابن مردویه، و نقاش و ابن عقیل باوردی و گروهی دیگر روایت می‌کند.<sup>۲</sup>

این سخن، به تنهایی، نشانگر شأن و جایگاه و مرتبت بلند ابن مردویه است.

#### اعتماد حافظان اهل تسنن به کتابهای ابن مردویه

از دیگر اموری که نشان دهنده عظمت و جلالت ابن مردویه است، اعتماد حافظان بزرگ به روایات و کتابهای اوست؛ مانند اعتماد آنان به مسلم و بخاری و همگنان آن دو.

ابن جزری گفته است:

کتابهایی که این احادیث را از آنها نقل کرده‌ام، با حروفی که نشانه آنهاست، رمز گذارده‌ام و در این کار، کوتاه‌ترین روش را برگزیده‌ام؛ بدین گونه که برای صحیح بخاری، نشانه «خ» و برای صحیح مسلم، نشانه «م» و برای سنن ابوداود، نشانه «د»

۱. تراجم الحفاظ؛ مخطوط.

۲. العبر فی خبر من غیر ۳ / ۳۴۸.

و برای کتابهای ترمذی و نسائی و ابن ماجه قزوینی به ترتیب، حروف «ت» و «ن» و «ق» را قرار داده، برای چهار کتاب نخستین رمز «عه» و برای تمام این شش کتاب نشانه «ع» را انتخاب کرده‌ام. به همین ترتیب، صحیح ابن حبان را به «حب» صحیح «المستدرک» را به «مس» و کتاب ابو عوانه را به «عو» و کتاب «ابن خزیمه» را به «مه» و الموطأ را به «طا» و سنن دارقطنی را به «قط» و مصنف ابن ابی شیبه را به «مص» و مسند امام احمد را به «آ» و کتاب بزّار را به «ر» و مسند ابو یعلیٰ موصلی را به «ص» و سنن دارمی را به «می» و معجم کبیر طبرانی را به «ط» و معجم اوسط را به «طس» و معجم صغیر را به «صط» و کتاب «الدعاء» وی را به «طب» و کتاب «ابن مردویه» را به «مر» و سنن بیهقی را به «قی» و سنن کبیرش را به «سنی» و «عمل الیوم و اللیلة» ابن سنی را به «ی» رمز نهاده‌ام. باید دانست که من امیدوارم تمام آنچه را در کتاب خود گردآورده‌ام، صحیح باشد.<sup>۱</sup>

## ۸. روایت ابونعیم

محمد صدر العالم می‌نویسد: ابونعیم در فضائل صحابه، به طور مرفوع، نقل می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده است:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ،  
فَلْيُنْظَرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup>

هر که را نگرستن به دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا، شادمان می‌کند، به علی بن ابی طالب بنگرد.

## شرح حال ابونعیم

۱. فخر رازی: در میان محدثان پسین، دانشمندترین و تواناترین و پژوهنده‌ترین

۱. الحصن الحصین، خطبه کتاب.

۲. معارج العلی فی مناقب المرتضیٰ، مخطوط.

آنها در علم حدیث، اینها هستند: ابوالحسن دارقطنی، حافظ ابو عبدالله حاکم نیشابوری، شیخ ابونعیم اصفهانی و... اینها پس از بخاری و مسلم، صدرنشینان این علم‌اند و همگی بر بزرگداشت شافعی، همدستان‌اند.<sup>۱</sup>

۲. **ابن خلکان:** حافظ ابونعیم، احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، حافظ مشهور، نویسنده کتاب «حلیة الاولیاء» و از محدثان سرشناس و حافظان ثقة بزرگ است. او از اصحاب فضل، دانش آموخت و دیگران از وی آموختند و بهره بردند. کتاب «حلیة الاولیاء» او از نیکوترین کتابهاست. ابونعیم در ماه صفر یا در روز بیست و یکم ماه محرّم سال ۴۳۰ در اصفهان، درگذشت. خدایش بیامرزاد.<sup>۲</sup>

۳. **ابن تیمیّه:** هر دانشی را شخصیت‌هایی است که مایه شناخت آن دانش‌اند. دانشمندان حدیث بزرگ‌ترین و ارجمندترین و راستگوترین و عالی مرتبت‌ترین و دیندارترین عالمان دین‌اند. بی‌گمان، محدثان از صادق‌ترین و متدین‌ترین و امانت‌دارترین و داناترین و آگاه‌ترین مردمان به آنچه درباره جرح و تعدیل گفته‌اند، هستند. کسانی چون:

مالک و شعبه و سفیان ثوری و یحیی بن سعید قطّان و عبدالرحمن بن مهدی و عبدالله بن مبارک و وکیع بن جرّاح و شافعی و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و ابو عبید و یحیی بن معین و علی بن مدینی و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ابوزرع و ابوحاتم و نسائی و عجلّی و ابواحمد، ابن عدی، و ابوحاتم بستّی و ابوالحسن دارقطنی و مانند ایشان که افرادی پر تعداد هستند و به شماره در نمی‌آیند.

مردمان کتابهای خرد و کلانی درباره اخبار نگاشته‌اند؛ مانند طبقات ابن سعد و... آنان کتب حدیث را گاهی بر پایه احادیث مسند و گاهی به گونه موضوعی، تألیف کرده‌اند. هدف برخی از نویسندگان، گردآوری احادیث صحیح بوده است؛

۱. فضائل الشافعی. سخن فخر رازی پیشتر نیز در شرح حال حاکم نیشابوری آمد.

۲. وفیات الاعیان ۱ / ۹۱.

مانند: بخاری و مسلم و ابن خزیمه و ابوحاتم و دیگران. گروهی از ایشان در پی آن بوده‌اند که بر اساس ضوابط صحیحین، به نقل حدیث بپردازند؛ مانند: اسماعیلی و برقانی و ابونعیم و دیگران. دستهٔ دیگر به نقل و گردآوری احادیث سنن پرداخته‌اند؛ که ابوداود و نسائی و ابن ماجه و... در این دسته جای می‌گیرند.<sup>۱</sup>

۴. **ابن قیّم** (در همان سخنی که در شرح حال ابن مردویه آمد): و از پیشوایان اهل سنت، حافظ عصر خویش، ابونعیم، احمد بن عبدالله بن اسحاق اصفهانی است.<sup>۲</sup>

۵. **ابوالمؤید خوارزمی**: حافظ ابونعیم، احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی، صاحب «المسند الرابع» و نوهٔ محمد بن یوسف فریابی زاهد است. حافظ ابوعبدالله نجّار در تاریخش دربارهٔ او می‌نویسد: ابونعیم تاج المحدثین و از دانشمندان سرشناس و در زمرهٔ کسانی است که علم و حفظ و فهم و درایت احادیث در آنان گردآمده است و افراد فراوانی برای فراگیری حدیث، به نزد وی می‌رفته‌اند. او کتابهایی در حدیث نوشت که در شهرها گشت و مردمان از آنها بهره بردند. وی زمانی دراز و به نیکویی، زیست تا آنکه بسیاری از نوادگان خود را دیدار کرد. پیشوایان سرشناس از او روایت کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۶. **ذهبی** (ضمن گزارش رخدادهای سال ۴۳۰): در این سال، حافظ ابونعیم، احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، چشم از جهان فرو بست؛ همو که در برترین اسنادها و حفظ و گستردگی دانش حدیث و فنون آن، در دنیا یگانه بود. وی کتابهای بزرگی به نگارش درآورد که در سراسر آفاق مشهور است.<sup>۴</sup>

۷. **سبکی**: حافظ ابونعیم اصفهانی صوفی، جامع فقه و تصوف و غایت حفظ و ثبت و ضبط دقیق اخبار و از پیشوایان سرشناس است. خدای متعال برترین شکل

۱. منهاج السنه ۷ / ۳۵ - ۳۶.

۲. زاد المعاد ۳ / ۵۶.

۳. رجال جامع مسانید ابی حنیفه ۲ / ۳۹۱.

۴. العبر فی خبر من غیر ۳ / ۱۷۰، حوادث سال ۴۳۰.



روایت حدیث و بالاترین درجه فهم آن را در او گرد آورد. حافظان از سراسر جهان [برای کسب دانش] به سوی او سفر می کردند.

ابونعیم در ماه رجب سال ۳۳۶ در اصفهان، زاده شد. زاهد، محمد بن یوسف بنّاء، از مشایخ صوفیه، از نیاکان اوست. پدرش برای وی از گروهی از مشایخ، اجازه خواست که ابونعیم در کسب اجازه از ایشان، در تمام عالم یکتاست. از شامیان، خثیمه بن سلیمان و از بغدادیان، جعفر خلدی و از مشایخ واسط، عبدالله بن عمر بن شوذب و از اهل نیشابور، اصمّ به ابونعیم اجازه داده اند.

ابونعیم در سال ۳۴۴ از عبدالله بن جعفر بن احمد بن فارس و قاضی ابومحمد بن احمد عسّال و احمد بن سعید سمسار و احمد بن محمد قسّار و احمد بن بندار سعّار و عبدالله بن حسن بن بندار و طبرانی و ظهرانی و ابوالشیخ و جعابی، حدیث شنید. وی در سال ۳۵۶ سفرهای خود را آغاز کرد و در بغداد، از ابوعلی بن صوّاف و ابوبکر بن هیثم انباری و ابوبکر برنهری و عیسی بن محمد طوماری و عبدالرحمن، پدر مخلص و ابن خلّاد نصیبی و حیب قزاز و گروه پر شمار دیگری؛ و در مکه، از ابوبکر آجری و احمد بن ابراهیم کندی؛ و در بصره، از فاروق بن عبدالکریم خطابی و محمد بن علی بن مسلم عامری و گروهی دیگر؛ و در کوفه، از ابوبکر، عبدالله بن یحیی طلیحی و دیگران؛ و در نیشابور، از ابواحمد حاکم و حسنک تمیمی و اصحاب سراج و پسینیان او حدیث شنید.

کوسیار بن لبالب رود جبلی - که سی و چند سال، پیش از ابونعیم از دنیا رفت - و ابوسعّد مالینی - که هجده سال قبل از او مرد - و ابوبکر بن علی ذکوانی - که سیزده سال زودتر از ابونعیم از جهان رفت - و حافظ ابوبکر خطیب - که از شاگردان ویژه ابونعیم بود و برای فراگیری دانش به سوی او کوچید و اخبار پرشماری را از او نقل کرد و با این همه، نامی از او در تاریخ بغداد نبرد (البته لزوم یادکرد ابونعیم در تاریخ بغداد، بر خطیب پوشیده نبود؛ لیکن فراموشی از خویهای آدمی است. نیز همین امر موجب غفلت حافظ ابوسعّد بن سمعانی شد تا جایی که در «الذیل» نامی از ابونعیم به میان نیاورده است) - از وی حدیث روایت کرده اند.

از دیگر دانشمندی که از ابونعیم روایت کرده‌اند، حافظ ابوصالح مؤذن و قاضی ابوعلی وحشی و ابوبکر محمد بن ابراهیم عطار (که از او درخواست املائی حدیث کرد) و حافظ سلیمان بن ابراهیم و هبة‌الله بن محمد شیرازی و ابوالفضل احمد و ابوعلی حسن، فرزندان احمد حداد، و مردمان پرشماری دیگر هستند که ابوطاهر، عبدالواحد بن عبدالله شیخ الذهبی آخرین کسی از آنهاست که از دنیا رفت.

ابوعبدالرحمن سلمی، با وجود تقدّمش، از واحد، از ابونعیم روایت کرده است. وی در «طبقات الصوفیه» می‌نویسد: عبدالواحد بن احمد هاشمی، از ابونعیم، احمد بن عبدالله، از محمد بن علی بن حبیبش مقرئ در بغداد، از احمد بن محمد بن سهل آدمی؛ و حدیثی را می‌آورد.

ابومحمد بن سمرقندی می‌گوید: از ابوبکر خطیب شنیدم که می‌گفت: جز دو تن، هیچ کس را ندیدم که شایسته نام حافظ باشد: ابونعیم اصفهانی و ابوحازم عبدوی اعرج.

احمد بن محمد بن مردویه می‌نویسد: ابونعیم در عصر خود، کسی بود که دیگران برای اخذ علم به نزد وی کوچ می‌کردند و در هیچ جایی از زمین، در اسناد حدیث، کسی از او مطمئن‌تر و حافظ‌تر نبود. حافظان جهان به پیشش گرد آمده بودند و هر روز نوبت یکی از آنها بود. وی تا نزدیکی نیمروز به اندازه‌ای که می‌خواست بر طالبان حدیث می‌خواند و آن‌گاه که برای رفتن به خانه‌اش از جای برمی‌خاست، در طول راه، بر او جزء حدیثی می‌خواندند و او هرگز ملول نمی‌شد. غذای وی تنها نگارش و خواندن حدیث برای دیگران بود.

حمزة بن عباس علوی می‌گوید: اصحاب حدیث می‌گفتند: ابونعیم چهارده سال تمام، یکه‌تاز میدان حدیث بود و در خاور و باختر جهان، کسی در علو اسناد و حفظ حدیث با وی برابری نمی‌کرد. هنگامی که کتاب «حلیة الأولیاء» را نگاشت، در زمان حیاتش، آن را به نیشابور بردند. نیشابوریان آن کتاب را به چهارصد دینار خریدند. حافظ ابن مفضل نیز می‌نویسد: استاد ما سلفی، اخبار ابونعیم را گرد آورد و کسانی را که او از آنان حدیث نقل کرده بود، نام برد؛ شماره‌شان نزدیک به هشتاد تن

شد. کتابی مانند «حلیة الاولیاء» او نوشته نشده است. ما این کتاب را از ابوالمظفر کاشانی - که تمامی اش را جز اندکی، بی واسطه از ابونعیم شنیده بود - شنیده ایم. ابن نجّار می‌گوید: ابونعیم تاج محدثان و از پیشوایان سرشناس است. از کراماتی که برای ابونعیم یاد کرده‌اند، این است که وقتی سلطان محمود سبکتکین بر اصفهان چیره شد، فردی را از جانب خویش به ولایت آنجا گمارد و خود شهر را ترک کرد. مردم اصفهان بر والی شوریدند و او را کشتند. سلطان محمود به اصفهان بازگشت و مردمش را امان داد تا اینکه آنان از جانب او اطمینان یافتند. سپس در روز جمعه، در مسجد جامع، به سراغ ایشان رفت و کشتاری بزرگ کرد. پیش از این، کسانی حافظ ابونعیم را از جلوس در مسجد جامع، بازداشته بودند. بدین ترتیب، دو کرامت برای او پدیدار گشت. یکی سلامت از کشتاری که بر مردمان رفت؛ چرا که اگر او نیز در مسجد حاضر بود، در شمار کشتگان قرار می‌گرفت؛ و دیگری، انتقام زودهنگام خدای متعال از کسانی که او را از جلوس در مسجد بازداشته بودند.

«حلیة الاولیاء» از آثار ابونعیم است که در شمار نیکوترین کتابهاست. شیخ و امام، پدر ما - رحمه الله - بسیار ما را بر خواندن آن برمی‌انگیخت و خواندنش را بر دیگران، دوست می‌داشت. از دیگر آثار ابونعیم این کتابهاست: «معرفة الصحابة»، «دلائل النبوة»، «المستخرج علی البخاری»، «المستخرج علی مسلم»، «تاریخ اصفهان»، «صفة الجنة»، «فضائل الصحابة؛ و کتابهای کوچک پرشمار دیگر. ابونعیم در بیستم ماه محرم سال ۴۳۰ در نود و چهار سالگی، درگذشت.

#### بحث درباره جزء «محمد بن عاصم»<sup>۱</sup>

این جزء را ابونعیم روایت کرده است و کسانی که آن را از او نقل کرده‌اند، در ثبت و ضبط اخبار، راویانی دقیق‌اند. ابونعیم ثقه و مطمئن و پیشوایی صادق است؛ لذا هرگاه بگوید من این جزء را خود از رجال حدیث شنیده‌ام، اعتماد به او رواست.

۱. این جزء را کسانی که بی‌واسطه از ابونعیم دریافتش کرده‌اند، روایت می‌کنند.

برخی از نادانان خرده‌گیر بر پیشوایان دین گفته‌اند: «بی‌گمان، دلیلی بر شنیدن این جزء توسط ابونعیم یافت نشده است.» این سخن ناسزایی است که دامن‌گیر گویندهٔ آن می‌شود! چرا که نیافتن دلیلی بر سماع این جزء توسط او، سبب نمی‌شود که چنین دلیلی وجود نداشته باشد؛ علاوه بر اینکه اخبار فرد ثقه به شنیدن خود، بسنده است. همچنین، حافظ ابوالحجاج، یوسف بن خلیل، در دست‌نوشته‌ای، آورده که اصل سماع ابونعیم را از جزء محمد بن عاصم، دیده است. حافظ ضیاءالدین مقدسی دست‌نوشتهٔ حافظ ابوالحجاج را یافته و این مطلب را در مکتوبی ذکر کرده است. شیخ ما ابوالحجاج مزنی نیز دستخط حافظ مقدسی را دیده و این حقیقت را برای استاد ما، حافظ ابوعبدالله ذهبی یاد کرده و او این ماجرا را برای ما بازگفت. بنابراین، تردید آنها باطل می‌شود.

خرده‌گیران اشکال دومی مطرح کرده و گفته‌اند: خطیب بغدادی، دانشمندی که افراد دقیق در ثبت و ضبط اخبار، نزدش سر تسلیم فرود آورده‌اند و علاوه بر اینها، از ویژگی همراهی ابونعیم برخوردار است، سماع این جزء را توسط ابونعیم، نیافته است. اشکال‌کننده می‌گوید: در نامه‌ای که احمد بن ابی طالب از دمشق برای من فرستاد، آمده است: حافظ ابوعبدالله بن نجار از بغداد برایم نوشت: ابوعبدالله حافظ در اصفهان، این خبر را بر من بخواند و گفت: ابوالقاسم بن اسماعیل صیرفی، از یحیی بن عبدالوهاب بن منده، نقل کرده که او گفته است: از ابوالفضل مقدسی شنیدم که می‌گفت: از عبدالوهاب انماطی شنیدم که یاد می‌کرد نوشته‌ای به خط خطیب و بدین گونه یافته است: از محمد بن ابراهیم عطار، مستملی ابونعیم (کسی که از وی درخواست املائی حدیث کرده است) دربارهٔ جزء محمد بن عاصم و چگونگی قرائت او بر ابونعیم و سماع ابونعیم پرسیدم، پاسخ داد: ابونعیم کتابی را برای من بیرون آورد و گفت آن را خود شنیده است. پس من آن را بر او قرائت کردم. در پاسخ به فرد اشکال‌کننده می‌گوییم: در این حکایت، طعن بر ابونعیم وجود ندارد؛ چرا که حاصل این داستان آن است که سماع این جزء توسط ابونعیم بر خطیب، اثبات نشده است و به همین سبب، وی از مستملی ابونعیم اجازهٔ استفاده

از آن را درخواست می‌کند و مستملی پاسخش می‌دهد که در خواندن این جزء، بر سخن استاد خود مبنی بر اینکه آن را سماع نموده، اعتماد کرده است؛ و این [برای حصول اعتماد] کافی است.

و اینک اشکال سوم خرده‌گیران: همچنین خطیب گفته است: ابونعیم را دیدم که در برخی امور سهل‌انگاری می‌کرد؛ مثلاً در «اجازه» بدون آنکه [نحوه اجازه را معین کند] می‌گفت: «أخبرنا».

در پاسخ می‌گوییم: چنین سخنی از خطیب ثابت نشده است و به فرض ثبوت، قدح ابونعیم به شمار نمی‌آید. دیگر آنکه کاربرد «أخبرنا» در اجازه، مورد اختلاف است. پس هرگاه نظر چنین دانشمند ارجمندی (مقصودم ابونعیم است) آن باشد که «أخبرنا» نشان دهنده اجازه است، چگونه می‌توان آن را سهل‌انگاری بر شمرد؟ و اگر سهل‌انگاری به شمار آید، هرگز از گونه قبیح آن نیست. و اگر نحوه روایت علما را تنها به گونه‌ای روا بداریم که همگان بر آن همداستان‌اند، حجم بسیاری از سنت را تباه خواهیم کرد.

حافظ ابو عبدالله بن نجار اشکال وارد به سماع جزء محمد بن عاصم، توسط ابونعیم را بدین گونه بر طرف ساخته است که حافظان دقیق و مطمئن آن را از ابونعیم نقل کرده‌اند. ما نیز یادآوردی کردیم که اصل سماع ابونعیم یافت شده است؛ بنابراین، این پندارها همگی از میان می‌رود.

باری، ما به یاد نداریم کسی در طعن ابونعیم، سخنی بر زبان رانده باشد و جز همین کلامی که به خطیب نسبت داده‌اند، سخنی در نکوهش وی، ذکر نشده است. نیز یادآور شدیم، ثابت نشده است که خطیب چنین سخنی گفته باشد؛ از این رو، باید بر پایه پیشوایی و بزرگی ابونعیم عمل و به او اعتماد کرد و به گفتار بیهوده ستیزه‌جویان و دروغهای دروغ‌زنان وقعی ننهاد. حقیقت آن است که ما از هیچ کس سخن صریحی در جرح و خوارداشت ابونعیم، به یاد نداریم و اگر کلامی در قدح وی موجود باشد، ناسزایی است در حق گوینده آن و خدا ابونعیم را از دشنام او، دور داشته است.

حافظ ابن نجّار نیز گفته است: در اسناد سخنی که از خطیب حکایت شده، نام کسانی به چشم می‌خورد که به سبب مخالفت ابونعیم با مذهب و عقیده‌شان، با وی غرض می‌ورزیده‌اند؛ از این رو، این سخن پذیرفته نیست.

شیخ ماذهبی می‌گوید: تساهلی که به آن اشاره شده، چیزی است که ابونعیم در مواردی اندک، در اجازه، روا داشته است؛ چرا که او در موارد بسیاری گفته است: جعفر خلدی برایم نوشت؛ ابوالعبّاس اصمّ برایم نوشت؛ ابوالمیمون بن راشد در کتابش ما را خبر داده است؛ لیکن این گونه می‌اندیشم که مقصود وی آن است که بگوید: عبدالله بن جعفر در آنچه بر او خوانده شده، ما را از حدیثی آگاه کرده و ظاهر این امر نشان‌دهندهٔ وجود اجازه است.

اگر شیخ ماذهبی، این سخن را در جایی می‌گوید که عدم سماع ابونعیم از عبدالله بن جعفر، خاصّاً، برگمانش چیره شده، این سخن به خودش باز می‌گردد؛ چرا که وی دانشمندی است که در «حفظ» به پایهٔ ابونعیم نمی‌رسد و بدون تردید، ابونعیم از عبدالله بن جعفر، حدیث شنیده است. اگر این گونه نباشد، چگونه ممکن است که وی این عبارت را به کار گیرد؟ با این همه، اگر ابونعیم این عبارت را ناروا به کار بسته باشد، نهایت آن است که تدلیسی جایز است که شدیدتر از آن را بر بزرگ‌تر از وی، نادیده انگاشته‌اند.

خرده‌گیران اشکال چهارمی نیز دارند: حافظ یحیی بن منده می‌گوید: شنیدم که ابوالحسن قاضی می‌گفت: از عبدالعزیز نخشبی شنیدم که می‌گفت: ابونعیم تمام مسند «الحرث» ابن ابی اسامه را از ابن خلّاد شنیده؛ امّا تمام آن را نقل کرده است! در پاسخ می‌گوییم: حافظ ابن نجّار می‌گوید: عبدالعزیز در این موضوع، دچار پنداری ناروا شده است. زیرا من خود نسخه‌ای قدیمی از این کتاب دیدم که بر آن به خطّ ابونعیم نوشته شده بود: فلانی این کتاب را تا پایان بخشی که من این مسند را از ابن خلّاد شنیده بودم، از من شنیدم. بنابراین، شاید ابونعیم باقیماندهٔ کتاب را به

طریق اجازه [از دیگران] روایت کرده باشد.<sup>۱</sup>

۸. **یافعی** (در گزارش حوادث سال ۴۳۰): در این سال، امام، حافظ، شیخ عارف، ابونعیم درگذشت. وی از محدثان سرشناس و حافظان بزرگ و مفید بود. ابونعیم از اهل فضل، دانش آموخت و دیگران از او آموختند و بهره‌مند شدند. کتاب «حلیة الاولیاء» او از نیکوترین کتابهاست؛ و نکوهش ابن جوزی از این کتاب و کاهش او از ارزش آن، از باب این سروده من است همراه با ابیات دیگری در مدح امام ابوحامد غزالی و آثار و سخنان بلند او:

لَئِنْ ذَمَّهَا جَارَاتُهَا وَ ضَرَّائِرُ      وَ عَابَ جَمَالاً فِي حَالِهَا وَ فِي الْحِلِّيِّ  
فَمَا سَلِمَتْ حَسَنَاءٌ مِنْ ذَمِّ حَاسِدٍ      وَ صَاحِبُ حَقٍّ مِنْ عَدَاوَةِ مُبْطِلٍ

سوگند می‌خورم، اگر هم شویان و هووهایش او را نکوهش کنند و زیبایی زینت و زیورش را عیب بنامند، [جای شگفتی ندارد]؛ چراکه هیچ نکورویی از نکوهش حسودی و هیچ صاحب حقی از دشمنی به باطل رونده‌ای، در امان نمانده است.

کتاب تاریخ اصفهان نیز از آثار ابونعیم است. ابونعیم به داشتن برترین اسنادها و حفظ، یگانه جهان است. وی از مشایخ عراق و حجاز و خراسان روایت کرده و کتابهایی نگاشته که در سراسر عالم، مشهور است.<sup>۲</sup>

۹. **اسنوی**: ... ابونعیم جامع بین فقه و حدیث و تصوف است. خطیب می‌گوید: در میان مشایخم با کسی حافظ‌تر از او و ابو حازم اعرج برخورد نکردم.<sup>۳</sup>

۱۰. **خطیب تبریزی**: ابونعیم از مشایخ ثقه‌ای است که به حدیثشان عمل می‌شود و سخنشان مرجع است.<sup>۴</sup>

۱. طبقات الشافعیة الكبرى ۴ / ۱۸.

۲. مرآت الجنان ۳ / ۵۲، حوادث سال ۴۳۰.

۳. طبقات الشافعیة اسنوی ۲ / ۴۷۴.

۴. الاکمال فی اسماء الرجال ۳ / ۸۰۵.

۱۱. سیوطی: حافظ کبیر و محدّث عصر، ابونعیم... مشایخ جهان به او اجازه دادند و او در این امر یکتاست. حافظان بسیاری به سبب دانش و حفظ و علوّ اسنادش، به درگاه او شتافتند.<sup>۱</sup>

### ابونعیم شیخ امام الحرمین است.

از دیگر فضائل حافظ ابونعیم آن است که وی استاد ابوالمعالی، امام الحرمین است. ابن خلّکان در شرح حال امام الحرمین، پس از آنکه وی را با عبارت «داناترین پسینیان در میان اصحاب امام شافعی به طور مطلق، همو که همگان بر پیشوایی اش اجماع کرده اند و بر فزونی مایه علمی و مهارتش در دانشهای گوناگون، مانند اصول و فروع و ادبیات و غیر اینها، همداستان اند» می ستاید، می گوید:

از شیخ ابواسحاق نقل کرده اند که وی به امام الحرمین گفته است: ای مفید اهل مشرق و مغرب، تو امروز پیشوای پیشوایانی. امام الحرمین از دانشمندان بسیاری حدیث شنید. وی از حافظ ابونعیم اصفهانی، صاحب حلیه الاولیاء، اجازه روایت دریافت کرده است.<sup>۲</sup>

### ۹. روایت بیهقی

حافظ احمد بن حسین بیهقی نیز از راویان حدیث تشبیه است. گروهی از دانشمندان، حدیث تشبیه را به روایت بیهقی [در کتابهایشان] آورده اند. از جمله:

۱. سمرقندی، صاحب کتاب «الصحائف»، بر پایه آنچه ملک العلماء هندی در کتاب «هدایة السعداء» آورده است.

۲. خوارزمی مکی، در کتاب «المناقب» (در این کتاب، بیهقی حدیث تشبیه را از حاکم نقل کرده است).

۳. ابن طلحه شافعی در کتاب «مطالب السؤل».

---

۱. طبقات الحفّاظ / ۴۲۳.

۲. وفيات الاعیان ۳ / ۱۶۷.



۴. ابن صَبَّاح مالکی در کتاب «الفصول المهمّة».
۵. حسین میبیدی در کتاب «الفواتح بشرح دیوان أمير المؤمنين».
۶. بدخشانی.
۷. عجیلی شافعی.

#### روایت بی‌هقی دلیل ثبوت حدیث است.

صاحب «المشکاة» درباره گروهی از علما - که بی‌هقی نیز در شمار آنان است - می‌گوید: «هر آینه، هرگاه من حدیثی را به ایشان نسبت دهم، گویا آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام.» بنابراین، روایت بی‌هقی دلیل ثبوت حدیث است. علی بن سلطان قاری، این عبارت را در «المرقاة» شرح داده است. اینک نصّ سخن او:

«هرگاه من حدیثی را به ایشان نسبت دهم»: منظور وی «هر حدیثی» است و مقصود او از «ایشان»، پیشوایان یاد شده‌ای است که آثارشان با زنجیره‌های به هم پیوسته نقل، در میان دانشمندان مشهور، شناخته شده است. «گویا آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام»؛ یعنی: در جایی که حدیث [نقل شده توسط اینان] مرفوع باشد - که غالباً این‌گونه است - آن را با روایانش به نبی اکرم ﷺ و آن‌گاه که حدیث موقوف باشد (حدیث موقوف در حکم حدیث مرفوع است)، آن را به صحابه نسبت داده‌ام.<sup>۱</sup>

دلیل دیگر آن است که حافظ سیوطی در نقد داوریه‌های ابن جوزی بر ساختگی بودن برخی از احادیث، برای خارج کردن حدیثی از حکم ابن جوزی، آن را به بی‌هقی استناد می‌دهد. و اینک نمونه‌ای از این دست:

ابن شاهین، از علی بن محمد بصری، از مالک بن یحیی ابوغسان، از علی بن عاصم، از فضل بن عیسی رقاشی، از محمد بن منکدر، از جابر بن عبدالله نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

خدای متعال در طور، با زبانی با موسی سخن گفت که در روزی که وی را

---

۱. المرقاه فی شرح المشکاه ۱ / ۲۷.

[در آغاز پیامبری] ندا داده بود، با آن سخن نگفته بود. از این روی، موسی به خدا عرض کرد: خدایا، آیا این همان صدای توست که پیشتر با آن با من سخن گفته‌ای؟ خدای حکیم پاسخ داد: ای موسی، من با تو هزار زبان با تو سخن گفتم و مرا توان تمامی زبانهاست و من از این نیز تواناترم. هنگامی که موسی به نزد بنی اسرائیل بازگشت، به او گفتند: سخن گفتن خدای رحمان را برای ما وصف کن. موسی گفت: سبحان الله! هرگز نمی‌توانم. گفتند: سخن گفتن او را به چیزی تشبیه کن. گفت: آیا صدای آذرخشهای کشنده را شنیده‌اید؟ سخن گفتنش به آن می‌ماند.

ابن جوزی دربارهٔ این حدیث می‌گوید: این حدیث صحیح نیست و «فضل» راوی متروکی است.

سیوطی پاسخ می‌دهد: داوری وی بر ساختگی بودن حدیث، محلّ تردید است؛ چرا که «فضل» به دروغگویی متهم نیست و بالاترین خرده‌ای که بر او گرفته‌اند، قدری بودنش است. ضمناً، فضل از کسانی است که ابن ماجه از ایشان حدیث نقل کرده است. اما این حدیث را بزّار هم در مسندش به نقل سلیمان بن موسی از علی بن عاصم، روایت کرده است. بیهقی - همو که عهد کرده در نوشته‌هایش حدیثی را که می‌داند ساختگی است، نقل نکند - نیز آن را در کتاب «الأسماء و الصفات» آورده است. ابوحاتم نیز در تفسیرش - که بر خود لازم دانسته صحیح‌ترین احادیث را در آن گردآورد - این حدیث را نقل کرده است؛ و بی‌گمان، وی هیچ حدیث ساختگی‌ای را در این کتاب، جای نداده است.<sup>۱</sup>

شیخ رحمة الله سندی در «مختصر تنزیه الشریعة» دربارهٔ حدیثی که نسبت ساختگی بودن به آن داده‌اند (حدیث دربردارندهٔ پرسش عثمان از کلیدهای آسمانها و زمین است) می‌نویسد: این حدیث را بیهقی در «الأسماء و الصفات» آورده و او کسی است که عهد بسته در نوشته‌هایش حدیثی را که می‌داند ساختگی

۱. اللّالی المصنوعه ۱ / ۱۲، کتاب التوحید.

است، نقل نکند.

### مآخذ شرح حال بیهقی

مناقب بیهقی جداً فراوان است. این مناقب در کتابهای تراجم و تاریخ، ذیل شرح حال او، یاد شده است. اینک برخی از آن مآخذ:

۱. معجم البلدان ۱ / ۵۳۸؛
۲. الأنساب ۲ / ۳۸۱؛
۳. الكامل في التاريخ ۱۰ / ۵۲؛
۴. وفيات الأعيان ۱ / ۷۵؛
۵. المختصر في أخبار البشر ۲ / ۱۸۵؛
۶. سیر أعلام النبلاء ۱۸ / ۱۶۳؛
۷. تذكرة الحفاظ ۲ / ۱۱۳۲؛
۸. العبر في خبر من غبر ۳ / ۲۴۲؛
۹. دُول الإسلام ۱ / ۲۶۹؛
۱۰. تتمّة المختصر في أخبار البشر ۱ / ۵۵۹؛
۱۱. مرآة الجنان (حوادث سال ۴۵۸)؛
۱۲. طبقات الشافعية سبکی ۴ / ۸؛
۱۳. طبقات الشافعية أسنوی ۱ / ۱۹۸؛
۱۴. طبقات الحفاظ / ۴۳۳؛
۱۵. الوافي بالوفيات ۶ / ۳۵۴؛
۱۶. البداية و النهاية ۱۲ / ۹۴؛
۱۷. النجوم الزاهرة ۵ / ۷۷؛
۱۸. المرقاة في شرح المشكاة ۱ / ۲۳؛
۱۹. شذرات الذهب ۳ / ۳۰۴؛

و... در ادامه، بخشهایی از شرح حال او را از برخی از این مآخذ، خواهیم آورد.

إن شاء الله تعالى.

## ۱۰. روایت ابن مغزلی

حافظ ابوالحسن، ابن مغزلی جَلَّابِی، حدیث تشبیه را با زنجیره‌ای به هم پیوسته از راویان، از انس بن مالک روایت می‌کند. وی می‌نویسد:

احمد بن محمد بن عبدالوہَّاب، از حسین بن محمد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از [ابراهیم بن سلیمان بن رشید، از زید بن عطیہ،] از ابان بن فیروز، از انس بن مالک نقل کرده که رسول خدا ﷺ فرموده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِلْمِ آدَمَ وَفِقِهِ نُوحٍ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

## شرح حال ابن مغزلی

سمعانی در «الأنساب» ابوالحسن، ابن مغزلی را می‌ستاید و با اوصاف نیکو، وصفش می‌کند و تصریح می‌نماید که به واسطهٔ فرزند ابن مغزلی، ابو عبدالله محمد بن علی جَلَّابِی، از وی روایت کرده است. اینک نصّ سخن سمعانی:

جَلَّابِی منسوب به جَلَّاب<sup>۲</sup> است. از کسانی که بدین نسبت مشهورند، ابوالحسن، علی بن محمد بن طیب جَلَّابِی، معروف به ابن مغزلی است. وی از مردم واسط عراق بوده است. او مردی فاضل و باراویان شهر واسط و احادیثشان آشنایی داشته و به شنیدن و طلب حدیث، بسیار مشتاق بوده است. از آثار او کتاب «ذیل تاریخ واسط» را دیدم و خواندم و بخشهایی را برگزیدم.

ابن مغزلی از ابوالحسن، علی بن عبداله‌اشمی، و ابوبکر، احمد بن محمد خطیب، و ابوالحسن، احمد بن مظفر عطار، و دیگران حدیث شنیده است؛ و پسرش در واسط، و ابوالقاسم، علی بن طراد، وزیر بغداد، برای ما از او روایت

۱. مناقب علی بن ابی‌طالب / ۲۱۲.

۲. معرّب گلاب پارسی است. (لسان العرب ۱ / ۳۷۴) (مترجم)

کرده‌اند. وی در ماه صفر سال ۴۳۸ در رود دجله، غرق شد. جنازه‌اش را به واسط بردند و در آنجا به خاک سپردند.

پسر او ابو عبدالله، محمد بن علی بن محمد جلابی، در واسط به نیابت از ابوالعباس، احمد بن بختیار مندایی، قاضی و حاکم بود. وی شیخی دانشمند و فاضل بود و از پدرش و ابوالحسن، محمد بن محمد بن مخلد آزدی، و ابوعلی، اسماعیل بن احمد بن کماری قاضی و دیگران حدیث شنیده بود. من در واسط، تنها در دو نوبت، احادیث بسیاری از او شنیدم و در طول مدت اقامت در آن شهر، وی را همراهی می‌کردم و احادیث پرشماری، به اجازه او از ابو غالب، محمد بن احمد بن بشران نحوی واسطی، بر وی خواندم.<sup>۱</sup>

از آنچه گذشت، روشن می‌شود که ابن مغزلی به یک واسطه - که پسر او باشد - از مشایخ سمعانی، صاحب «الأنساب» بوده و پسرش بدون واسطه، استاد اوست (شرح حال سمعانی در ادامه کتاب خواهد آمد).

ابن مغزلی از مشایخ حافظ خمیس حوزی نیز هست. خمیس ستایش وی را در حق ابن سقّای واسطی و تعصّب اهل سنت را نسبت به او، نقل کرده است. حافظ ذهبی می‌نویسد:

سلفی می‌گوید: از خمیس حوزی درباره ابن سقّا پرسیدم، گفت: وی از طایفه مُزَیْنَه از قبیله مُضَر است. او سقّا نبود؛ بلکه لقبش این بود. وی از بزرگان و ثروتمندان و اهل فضل شهر واسط به شمار می‌رفت. پدرش او را به سفر برد و بر سر درس ابوخلیفه و ابوعلی و ابن زیدان بجلی و مفضل بن جندی نشانید. خدا به عمر و دانش او برکت بخشیده بود. زمانی، ابن سقّا حدیث طیر را بر مردم خواند؛ لیکن ایشان آن را برنتابیدند و بر او شوریدند و از جای بلندش کردند و جایگاهش را به آب شستند. وی پس از این رخداد، خانه نشین شد و با احدی از مردم واسط سخن نگفت. به همین سبب، احادیث اهل واسط از او اندک است. ابن سقّا در سال ۳۷۱

---

۱. الأنساب: «الجلابی».

درگذشت. این داستان را استاد ما ابوالحسن مغزلی، برایم نقل کرده است.<sup>۱</sup>  
بنابر آنچه گذشت، حافظ خمیس حوزی - که شرح حالش در ادامه خواهد آمد -  
از شاگردان ابن مغزلی است.

باری، اینها که نقل شد، گوشه‌ای از مناقب ابن مغزلی و نشانه‌هایی از مرتبت  
بلند و جایگاه بزرگ و ارزش سترگ اوست. از دیگر اموری که نشان دهنده عظمت  
ابن مغزلی است، اعتماد حافظان بزرگ و دانشمندان سرشناس به روایات و  
احادیث اوست.

ذهبی می‌گوید: علی بن محمد بن طیب جلابی (ابن مغزلی) در تاریخش  
می‌نویسد: ابن سقا از پیشوایان اهل واسط و حافظان مورد اطمینان است.<sup>۲</sup>  
سمهودی نیز پس از ذکر اختلاف در وجوب صلوات بر آل پیامبر ﷺ  
می‌نویسد: حافظ ابو عبدالله محمد در کتاب «نظم درر السمطین» یاد می‌کند که از  
جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از نبی اکرم ﷺ روایت کرده‌اند که آن حضرت  
به علی بن ابی طالب رضی الله عنه فرمود: «هرگاه کاری بر تو دشوار آمد، بگو:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ  
أَنْ تُكْفَيْتَنِي مَا أَخَافُ وَأُحْذَرُ.

بارخدا یا! بر محمد و خاندان او درود فرست. خدایا! به حق محمد و  
خاندانش، از تو می‌خواهم مرا از آنچه بیم دارم و هراسناکم، حفظ فرمایی.

در این صورت، از آن امر دشوار، در امن و امان خواهی بود.»

اما نویسنده «نظم درر السمطین» حدیث را به کسی که آن را در کتاب خود آورده  
باشد، نسبت نداده است. در «مسند الفردوس» بی ذکر سند و به گونه مرفوع، از علی  
-رضی الله عنه- روایت شده است:

مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ مِائَةَ مَرَّةٍ، قَضَى اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَاجَةٍ.

۱. تذكرة الحفاظ ۱۶ / ۳۵۲.

۲. همان.

هر که صد بار بر محمد و خاندان او درود فرستد، خدا صد حاجت او را برآورده خواهد ساخت.

لیکن دانشمند فقیه، ابوالحسن، ابن مغزلی، همین حدیث را از طریق علی بن یونس عطار، از محمد بن علی کنندی، از محمد بن مسلم، از جعفر بن محمد صادق، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب نقل کرده است.<sup>۱</sup>

سمهودی در جایی دیگر می نویسد: ابوالحسن، ابن مغزلی، از طریق موسی بن قاسم، از علی بن جعفر نقل می کند که وی گفت: از حسن درباره سخن خدای متعال: «کَمِشْكَاتٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ»<sup>۲</sup> پرسیدم، پاسخ داد:

مشکات فاطمه و «الشجرة المباركة» ابراهیم است. مقصود از «لا شرقية و لا غربية» آن است که یهودی و نصرانی نیست. و در «يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ»؛ مراد از «نور علی نور» امامی است که از پی او امامی خواهد آمد. و تفسیر «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» آن است که: خدا هر که را بخواهد، به ولایت ما راهنمایی می کند.

مقصود از امام در «امامی که در پی اش امامی خواهد آمد» پیشوایانی اند که در امور دینی، از آنان پیروی می کنند و به دامانشان چنگ در می زنند و بدیشان مراجعه می نمایند.<sup>۳</sup>

۱. جواهر العقدين ۲ / ۶۵.

۲. نور (۲۴) / ۳۵: اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاتٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ الْمِضْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونِيَّةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ يَكُلُّ شَيْءٍ عَظِيمٍ: خدا نور آسمانها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه ای باشد. آن آبگینه گویی اختری است درخشان. آن چراغ از روغن درخت خجسته زیتونی که نه خاوری است و نه باختری، فروخته می شود. روغن این چراغ، هر چند آتشی بدان نرسد، [از درخشندگی] روشنی بخشد. روشنی بر روی روشنی است. خدا هر که را بخواهد، به نور خود راه نماید و خدای برای مردم مثلها می زند و خدای به هر چیزی داناست.

۳. جواهر العقدين ۲ / ۹۴.

این حدیث را احمد بن فضل بن محمد بن باکثیر مکی شافعی نیز روایت کرده است.<sup>۱</sup>

محمود شیخانی قادری، از ابن مغزلی، از طریق عبدالله بن مثنی، از عمویش، ثمامه بن عبدالله بن انس، از پدرش نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَنُصِبَ الصَّرَاطُ عَلَى شَفِيرِ جَهَنَّمَ، لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ مَعَهُ كِتَابٌ وَلَا يَهُ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام.<sup>۲</sup>

چون روز قیامت فرا رسد و صراط را بر دهانه دوزخ نهند، تنها کسانی از آن خواهند گذشت که همراهشان سندی بر ولایت علی بن ابی طالب باشد.

همچنین در «جواهر العقدين» از طریق سماک بن حرب، از حبیبش، حدیثی آمده که ابویعلی نیز آن را از ابوظفر، از ابوذر، از پیامبر ﷺ نقل کرده است:

إِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ. وَإِنَّ مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ بَابِ حِطَّةٍ.

بی‌گمان، مثل خاندان من در میان شما، همچون مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن بر نشست، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، غرق شد. نیز مثل اهل بیت من در میان شما، مثل باب حطه است.

بزار نیز این حدیث را به همین شکل، از طریق سعید بن مسیب، از ابوذر، روایت کرده است. دانشمند فقیه، ابوالحسن، ابن مغزلی هم این حدیث را به همین گونه، نقل کرده و در پایانش این عبارت را افزون آورده است: «هر که در آخر الزمان با ما بجنگد، گویا همراه دجال نبرد کرده است.»<sup>۳</sup>

ابن حجر مکی در «الصواعق» می‌نویسد: آیه ششم این سخن خداست:

۱. وسیلة المآل، مخطوط.

۲. الصراط السوی فی مناقب آل النبی، مخطوط.

۳. جواهر العقدين ۲ / ۱۲۱.



أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟<sup>۱</sup>

آیا به مردم رشک برند، بدان سبب که خدا از فضل خود بدیشان  
بخشیده است؟

ابوالحسن، ابن مغزلی، درباره این آیه از [امام] باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند: به  
خدا سوگند، مردمی که بدانها رشک می‌برند، ما هستیم.<sup>۲</sup>

محمد بن معتمد خان بدخشانی همان سخن سمعانی را - که پیشتر گذشت - در  
شرح حال ابن مغزلی در کتاب «تراجم الحفاظ» - که آن را از «الأنساب» سمعانی  
برگرفته - ذکر کرده است.

امانام کتاب تاریخ ابن مغزلی در «كشف الظنون» - آنجا که فهرست تواریخ واسط  
آمده - یاد شده است: از کتابهای تاریخ واسط، تاریخ ابو عبدالله، محمد بن سعید بن  
دبیتی واسطی، در گذشته به سال ۶۳۷، و ذیل آن اثر ابن جلابی است.<sup>۳</sup>

علاوه بر اینها، آنچه به طور قطع و یقین آشکار می‌سازد که ابن مغزلی از  
دانشمندان سرشناس و مهم و مورد اطمینان اهل تسنن است، سخن دهلوی است  
که نشان می‌دهد ابن مغزلی در زمره دانشمندان سنی مذهبی است که در فضائل  
علی و اهل بیت طاهرین علیهم السلام کتاب نوشته‌اند. وی می‌گوید:

ابن یونس - که از مجتهدان بزرگ شیعه است - در «الصرط المستقیم» می‌نویسد:  
ابن جریر «الغدیر» و ابن شاهین «المناقب» و ابن ابی شیبه «أخبار و فضائل علی» و  
ابونعیم اصفهانی «منقبة المطهرین» و «ما أنزل من القرآن في فضل أمير المؤمنين» و  
ابوالمحسن رویانی شافعی «الجعفریات» و موفق مکی «الأربعین في فضائل  
أمير المؤمنين» و ابن مردویه «رد الشمس في فضل علي» و شیرازی «نزل القرآن في  
شأن أمير المؤمنين» و امام احمد بن حنبل «مناقب أهل البيت» و نسائی «مناقب

۱. نساء (۴) / ۵۴.

۲. الصواعق المحرقة / ۹۱.

۳. كشف الظنون / ۱ / ۳۰۹.

أمیرالمؤمنین» و نظنزی «الخصائص العلویة» و ابن مغازلی شافعی «مناقب  
أمیرالمؤمنین» (کتاب «المراتب» را نیز نام می برد) و بصری «درجات أمیرالمؤمنین»  
و خطیب «الحدائق» را نگاشته اند.

سید مرتضی می گوید: شنیدم ابن شاهین می گفت: از فضائل علی هزار جزء  
گرد آورده ام.<sup>۱</sup>

انصاف دهید! آیا شیعه در فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت، کتابی بسان یکی از  
این نوشته ها دارد؟! آنان که با کتب شیعیان آشنا هستند، می دانند که دانشمندانشان  
همگی، در نقل فضائل امیر و زهرا و حسنین، ریزه خوار و خوشه چین اهل سنت اند.  
آری، گاهی کتابی از ایشان در شرح حال دیگر امامان یافت می شود. گواه سخن ما  
کتابهای «کشف الغمّة» و «الفصول المهمّة» و کتابهایی دیگر در این موضوع است.<sup>۲</sup>  
می بینید که دهلوی، سخن ابن یونس را در اینکه ابن مغازلی از دانشمندان سنی  
است، پذیرفته و گردن نهاده است و این همان نکته ای است که ما در پی تأکید آن  
هستیم. اما پندار او مبنی بر اینکه «الفصول المهمّة» از آثار شیعه است، خیالی است  
باطل؛ چرا که این کتاب از نوشته های نورالدین، ابن صباغ مالکی است و این  
حقیقت در ادامه همین کتاب، آشکار خواهد شد.

اما نقل نویسنده «کشف الغمّة فی أحوال الأئمّة» از اهل سنت، تنها و تنها از باب  
اسکات خصم و قطع حجّت آنهاست و کتبی که شیعیان امامی در فضائل  
امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام به نگارش در آورده اند و احادیثی که دانشمندان ایشان  
به طرق خود، در این باره روایت کرده اند، از کثرت و فراوانی، به شماره در نمی آید و  
این حقیقتی است که هر کس به «غایة المرام» و «بحار الأنوار» و کتابهایی از این  
دست، مراجعه کند، تصدیق خواهد کرد. لیکن عذر دهلوی جهل اوست!  
پس از اینها همه، آنچه بر جای مانده است، یادکرد کوتاهی از شرح احوال

۱. منقول از شرح حال وی به نام «أنوار العرفان» اثر معین قزوینی اثنا عشری.

۲. التحفة الاثنا عشریة، در حاشیة تعصّب سیزدهم از باب یازدهم.

سمعانی، نویسنده «الأنساب» و خمیس حوزی است؛ بدان سبب که این دو کسانی اند که از ابن مغزلی روایت می‌کنند.

### شرح حال سمعانی، راوی ابن مغزلی

اینک پاره‌ای از ستایش‌های علمای سنی در حق سمعانی، نویسنده «الأنساب»:

۱. ابن خلکان: تاج اسلام و... حافظ و فقیه شافعی، سمعانی مروزی، ملقب به قوام‌الدین: شیخ عزالدین ابوالحسن، علی بن اثیر جزری در آغاز «مختصر»ش از وی نام می‌برد و می‌نویسد: ابوسعید حلقه میانی زنجیره خانواده سمعانی و چشم بینا و دست یاریگر آنهاست. سروری این خانواده با وی به انجام می‌رسد و بزرگی ایشان بدو کمال می‌یابد.

وی در جستجوی علم و حدیث به خاور و باختر و شمال و جنوب زمین کوچید و بارها به ماوراءالنهر و سایر شهرهای خراسان و سرزمینهای دیگر - که یادکرد تمامی آنها به طول می‌انجامد و ممکن نیست - سفر کرد. دانشمندان بسیاری را دید و با آنان هم‌نشین شد و از ایشان دانش آموخت و حدیث نقل کرد و کارهای نیک و خویهای ستوده‌شان را پیروی نمود و کتابهای نیکو و پرفایده‌ای نوشت. شماره مشایخ وی از چهارهزار می‌گذرد.

پدرش ابومحمد، پیشوا و صاحب فضل و مردی اهل مناظره و حافظ و فقیه شافعی مذهب بود. وی مجموعه‌ای از احادیث، املا کرده که مانندش سابقه نداشته است؛ اثری که بر پایه متون و اسانید سخن می‌گوید و مشکلات آنها را می‌زداید. او آثار دیگری نیز دارد.

نیای سمعانی منصور است. همو که بی تردید و به گواهی موافق و مخالف، پیشوای عصر خود بود. منصور در آغاز، حنفی مذهب و در میان پیشوایان حنفی، مردی شناخته شده به شمار می‌رفت؛ لیکن در سال ۴۶۲ حج گزارد و در حجاز

رخدادی برایش پیش آمد که موجب گشت به مذهب امام شافعی درآید.<sup>۱</sup>

۲. **ابن اثیر** (در گزارش حوادث سال ۵۶۳): در این سال، فقیه شافعی، عبدالکریم بن محمد بن منصور، ابوسعید بن ابی‌المظفر سمعانی مروزی، چشم از جهان فرو بست. وی بسیار حدیث شنید و در جستجوی آن سفرها کرد و احادیثی سمع نمود که کسی جز او آنها را نشنیده بود. بارها به ماوراءالنهر و خراسان کوچید و به شهرهای جبل و اصفهان و عراق و موصل و جزیره و شام و... گام نهاد. سمعانی آثار پرآوازه‌ای بر جای نهاده است؛ مانند: «ذیل تاریخ بغداد» و «تاریخ شهر مرو» و «کتاب النسب» و... او نوشته‌هایش را تا جایی که خواسته، به زیبایی و حسن آراسته است. نام مشایخ او را گردآوردند و شماره کردند؛ از چهار هزار تن افزون شد. ابوالفرج، ابن جوزی، سمعانی را یاد می‌نماید و از او بدگویی می‌کند. از جمله آنکه می‌گوید: «سمعانی شیخی را در بغداد پیدا می‌کرد و همراه او از بالای نهر عیسی می‌گذشت، آن‌گاه می‌گفت: فلانی در ماوراءالنهر، برایم حدیث نقل کرد.» این سخن جداً خنک است؛ چرا که سمعانی حقیقتاً، به ماوراءالنهر سفر کرده و به بیشتر شهرهای آن گام نهاده و از عموم مشایخ آن سرزمینها، حدیث شنیده است؛ بنابراین چه نیازی به این فریب خنک داشته است؟ بله! گناه او نزد ابن جوزی آن است که شافعی مذهب است. اما ابن جوزی پیرو فرد دیگری است؛ از این رو، جز بیشتر حنبلیها، گریبان کسی را رها نکرده است!<sup>۲</sup>

۳. **ابن وردی**: او پیشوا و فرزند پیشوا و فرزند فرزند پیشوا و پدر پیشوا بود.<sup>۳</sup>

۴. **ذهبی**: حافظ، کسی که در فضل، بر اقران خود فائق آمد، علامه، تاج الاسلام سمعانی، صاحب کتابهای بسیار و... وی هوشیار و فهیم و در نویسندگی، سریع بود و کتابهای نیکویی نوشت. او تدریس کرد و فتوا داد و پند آموخت و حدیث املا

۱. وفيات الاعیان ۳ / ۲۰۹.

۲. الکامل فی التاریخ ۱۱ / ۳۳۳، حوادث سال ۵۶۳.

۳. تتمه المختصر فی اخبار البشر ۳ / ۱۱۲.

کرد و از مردگان و زندگان، مطالبی نگاشت. وی ثقه و حافظ و حجّت بود و [در راه فراگیری دانش] بسیار سفر کرد. سمعانی دادگر و دیندار و نیکو کردار و خوش رفتار بود و مطالب فراوانی در ذهن داشت. ابن نجّار می‌گوید: از کسی شنیدم که شماره مشایخ سمعانی را هفت هزار تن یاد می‌کرد و این عددی است که هیچ کس به آن دست نیافته است. سمعانی کتابهای نیکویی نگاشت و در نوشته‌هایش، سروده‌ها و زنجیره‌های راویان فراوانی آورد. وی حافظی لطیف و ظریف بود و بسیار سفر کرد. او دانشمندی ثقه و راستگو و دیندار بود. مشایخ و اقراش از او حدیث شنیدند و گروه پرشماری از وی حدیث نقل کردند...<sup>۱</sup>

۵. **ذهبی:** محدّث شرق، صاحب نوشته‌های فراوان و سفرهای بسیار... سمعانی حافظ و ثقه بود و احادیث پرشماری نقل کرد. وی دانشی گسترده داشت و کتابهای زیادی نگاشت و ظریف و لطیف و بزرگ و پاکیزه و هوشیار و شریف بود.<sup>۲</sup>

۶. **یافعی** (ضمن بازگویی رخدادهای سال ۵۶۲): در این سال، فقیه شافعی مذهب، امام، تاج الاسلام، ابوسعّد، عبدالکریم سمعانی مروزی درگذشت. وی حافظ و ثقه بود و احادیث فراوان نقل کرد و دانشی گسترده داشت. فضائلش بسیار است. او ظریف و لطیف و بزرگ و هوشیار و شریف بود و آثار نیکوی پرفایده‌ای برجای گذاشت.<sup>۳</sup>

۷. **اسنوی:** سمعانی پیشوا و دانشمند و فقیه و محدّث ادیب و نیکو کردار بود.<sup>۴</sup>

۸. **سبکی:** سمعانی محدّث مشرق و صاحب کتابهای مفید و پر بهره ریاست و سروری و اصالت است. محمود خوارزمی می‌گوید: خانواده سمعانی در سرزمینهای اسلامی، در دانشهای شرعی و امور دینی، رفیع‌ترین و بزرگ‌ترین و

۱. تذکرة الحفّاظ ۴ / ۱۳۱۶.

۲. العبر فی خبر من غیر ۴ / ۱۷۸.

۳. مرآت الجنان ۳ / ۳۷۱.

۴. طبقات الشافعیّه ۲ / ۵۵.

مقدم‌ترین خانواده است. پیشینیان و پسینیان این خانواده، راهبر دانشمندان و الگوی اهل فضل بودند و پیشوایی و ریاست از آن ایشان بود؛ آن هم از روی فضل و دانش ژرف، نه به سبب بخشش اموال و بی‌شرمی.

وی در بیست و یکم ماه شعبان سال ۵۰۶ در شهر مرو، زاده شد و به حدیث و آموختنش روی آورد و در طلب آن بسیار سفر کرد و به شهرهای خراسان و اصفهان و ماوراءالنهر و عراق و حجاز و شام و طبرستان، گام نهاد و «معجم البلدان» را بر اساس شنیده‌هایش گردآورد. در سال ۵۳۸ به زادگاهش، شهر مرو، بازگشت و همسری برگزید که ثمرهٔ این ازدواج، ابوالمظفر عبدالرحیم بود.

سمعانی همراه با فرزند، به نیشابور و اطرافش و هرات و پیرامونش و بلخ و سمرقند و بخارا رفت و فرهنگ‌نامه‌ای برای او گردآورد. سپس به مرو بازگشت و پس از مسافرت‌های بسیار، دست از سفر کشید و به نوشتن و املائی حدیث و موعظه و تدریس پرداخت. او دانش را پراکند تا آنکه در کسوت پیشوایی از پیشوایان مسلمین، آن هم در دانش‌های پر شمار، درگذشت. سال مرگ وی ۵۶۲ است.<sup>۱</sup>

**۹. ابن قاضی شهبه:** عبدالکریم بن محمد... تاج الاسلام، حافظ کبیر و امام شهیر، از دانشمندان سرشناس و محدثان شافعی مذهب است. ابن نجّار می‌گوید: از کسانی شنیدم که شمارهٔ مشایخ سمعانی را هفت هزار تن یاد می‌کردند و این عددی است که هیچ کس به آن دست نیافته است. وی ظریف، حافظ، پر مسافرت، ثقة، راستگو، دیندار، خوش کردار و صاحب آثار نیکو بود. ابن نجّار آثار سمعانی را دنبال کرده و گفته که آنها را به خطّ وی یافته است.<sup>۲</sup>

**۱۰. سیوطی:** حافظ ابوسعید، عبدالکریم سمعانی، کسی که در فضل، سرآمد همگانش بود، علامه، تاج الاسلام، فرزند حافظ معین‌الدین، ابوبکر محمد بن علامهٔ مجتهد، ابوالمظفر منصور مروزی است و در ماه شعبان سال ۵۰۶ زاده

۱. طبقات الشافعیّه ۷ / ۱۸۰.

۲. طبقات الشافعیّه ۲ / ۱۱.

شده است. وی به حدیث روی آورد و به سرزمینهای بسیاری کوچید و از ابو عبدالله فراوی و زاهر شحامی و طبقه آنها حدیث شنید و شماره مشایخش به هفت هزار تن رسید و به نگارش کتابهایی دست یازید. سمعانی در سال ۵۶۲، در ماه جمادی الاولی، درگذشت.<sup>۱</sup>

### شرح حال خمیس، راوی ابن مغزلی

۱. **ذهبی:** وی حافظ، امام و محدث واسط، ابوالکرم، خمیس بن علی بن احمد واسطی حوزی است. سلفی او را می ستود و می گفت: خمیس دانشمندی ثقه بود و هر که از وی پرسشی می کرد، در هر حالی که بود، از آنچه در حفظ داشت، پاسخش می داد.<sup>۲</sup>

۲. **ذهبی** (ضمن بازگویی حوادث سال ۵۱۰): در این سال، حافظ ابوالکرم، خمیس بن علی واسطی حوزی، از دنیا رفت. وی در طلب علم، کوچید و در بغداد، از ابوالقاسم، ابن البسری و طبقه او حدیث شنید. حوزی دانشمند فاضلی بود.<sup>۳</sup>

۳. **یافعی** (در گزارش رخدادهای سال ۵۱۰): در این سال حافظ ابوالکرم، خمیس بن علی واسطی حوزی، درگذشت. او عالم و فاضل و شاعر بود.<sup>۴</sup>

۴. **سیوطی:** حافظ و محدث واسط، ابوالکرم، خمیس بن علی بن احمد واسطی جعدی، از ابن بسری و ابونصر زینبی و طبقه او حدیث شنید. وی عالمی ثقه بود که از حفظ، حدیث املا می کرد. حوزی به حدیث و ادب و جمع روایات و جرح و تعدیل آشنا بود. در ماه شعبان سال ۴۴۲ زاده شد و در سال ۵۱۰ درگذشت.<sup>۵</sup>

۱. طبقات الحفّاظ / ۴۸۱.

۲. تذکرة الحفّاظ / ۴ / ۱۲۶۱.

۳. العبر فی خبر من غیر ۴ / ۲۰، حوادث سال ۵۱۰.

۴. مرآت الجنان، حوادث سال ۵۱۰.

۵. طبقات الحفّاظ / ۴۵۸.

## ۱۱. روایت شیرویه دیلمی

شیرویه بن شهردار دیلمی، حدیث تشبیه را در کتابش «الفردوس» این گونه روایت کرده است: ابوالحمراء از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرتش فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي وَقَارِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي شِدَّةِ بَطْشِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد وقار آدم و فهم نوح و توان بسیار موسی و دنیاپرہیزی عیسی را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

## شرح حال دیلمی

۱. رافعی: حافظ ابوشجاع، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو دیلمی همدانی، از محدثان پسین و به حفظ، مشهور است. وی بدانچه خداوند از درآمد املاکش روزی او ساخته بود، قناعت کرد و به شنیدن و گردآوری حدیث پرداخت و در طلب آن [به شهرهای گوناگون] کوچید. ابوسعید سمعانی می‌گوید: شیرویه در جمع‌آوری احادیث، خود را به رنج افکند و کتاب «الفردوس» را نگاشت.<sup>۲</sup>

۲. ذہبی: وی محدث، حافظ، مفید همدان و مصنف تاریخ آن و نویسنده کتاب «الفردوس» است. فرزندش شهردار و محمد بن فضل اسفرائینی و محمد بن قاسم بسری و حافظ ابوالعلاء، احمد بن محمد بن فضل و حافظ ابوالعلاء، احمد بن الحسن عطار و حافظ ابوموسی مدینی و دیگران از او روایت کرده‌اند. وی در نوزدهم ماه رجب سال ۵۰۹ از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

۳. ذہبی: محدث و عالم و حافظ و مورخ و... یحیی بن منده می‌گوید: شیرویه

۱. فردوس الاخبار، از نسخه خطی کتابخانه ناصریه.

۲. التدوین فی ذکر علماء قزوین ۳ / ۸۵.

۳. تذکره الحفاظ ۴ / ۱۲۵۹.



جوانی زیرک و نیکو و پاکدل و کم حرف و در سنت، سخت و استوار بود.<sup>۱</sup>

۴. **ذهبی:** حافظ و صاحب کتاب «الفردوس» و... او در اعتقاد به سنت، سخت و استوار بود.<sup>۲</sup>

۵. **اسنوی:** ابن صلاح، دیلمی را یاد کرده و گفته است: او محدث بود و در طلب دانش، بسیار سفر کرد. او صورتی زیبا و سیرتی نیکو داشت و هوشمند و کم حرف و در سنت، سخت و استوار بود. وی کتابهایی نگاشت که [در میان مردمان] منتشر شد؛ از جمله آنهاست: «الفردوس» و «تاریخ همدان». وی در سال ۴۴۵ زاده شد و در ماه رجب سال ۵۰۹ درگذشت.<sup>۳</sup>

۶. **سیوطی:** حافظ و محدث و مفید همدان و نگارنده تاریخ این شهر و نویسنده کتاب «الفردوس»، از عبدالوهاب بن منده و ابن بسری و طبقه آنها حدیث شنید. وی شناخت نیکویی [به حدیث] داشت؛ لیکن کسانی از وی متعن ترند.<sup>۴</sup>

#### اعتبار کتاب «فردوس الأخبار»

کتاب فردوس الاخبار در نزد اهل تسنن، از کتابهای ارزشمند و معتبر است. دانشمندان سنی این کتاب را با ستایشهای نیکو، ستوده‌اند و اعتبار و شهرتش را روشن و آشکار ساخته‌اند.

علی بن شهاب‌الدین همدانی در «روضه الفردوس» می‌نویسد: چون کتاب فردوس الاخبار را از آثار شیخ و پیشوا و علامه، پیشرو پژوهندگان و حجّت محدثان، شجاع دین و آیین و یاور سنت، ابوالمحامد، شیرویه بن شهردار دیلمی همدانی - که خدا رحمتش را بر روح او فروریزد - خواندم، آن را دریایی از دریاها

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۹ / ۲۹۴.

۲. العبر فی خبر من غیر ۴ / ۱۸، حوادث ۵۰۹.

۳. طبقات الشافعیّه ۲ / ۱۰۴.

۴. طبقات الحفّاظ / ۴۵۷.

فایده و گنجی از گنجهای نکات دقیق یافتیم که از حقایق سخنان نبوی پُر شده و ریزه کاریهای آثار مصطفوی در بوستانهای فصولش، پراکنده بود.<sup>۱</sup>

ثعالبی در «مقالید الأسانید» می گوید: فردوس دیلمی را شیخ نورالدین، علی بن محمد بن عبدالرحمن اجهوری تا حرف لام و به شیوه قرائت شاگرد بر استاد، برایم روایت کرد و اجازه نقل باقیمانده اش را عطایم نمود.<sup>۲</sup>

فرزند دیلمی، شهردار بن شیرویه، در «مسند الفردوس» می نویسد: «فردوس الاخبار» اثری ارزشمند و گران ارج و مورد علاقه دانشمندان است. این کتاب گوهرهای نورانی سخنان نبوی را به همراه فوائد فراوان و محاسن پر شمار، در خود گرد آورده است. کتابی که آوازه اش در سراسر زمین پیچید و برای حفظ آن رقابتها در گرفت. فردوس، از جهت تفصیل و بخش بندی، مانندی در جهان اسلام ندارد و در گذشته روزگار، کتابی به پیوستگی و نظم آن نوشته نشده است.<sup>۳</sup>

در «کشف الظنون» آمده است: «فردوس الأخبار بمأثور الخطاب، المخرّج علی کتاب الشهاب» کتابی است در موضوع حدیث، اثر ابوشجاع، شیرویه بن شهردار بن شیرویه بن فناخسرو همدانی دیلمی. سیوطی در «الجامع الصغیر» از روش دیلمی پیروی کرده است.<sup>۴</sup>

عبدالرئوف مناوی می گوید: «مسند الفردوس» که به «مأثور الخطاب، المخرّج علی کتاب الشهاب» نامیده می شود، نوشته امام، عماد الاسلام، ابوشجاع دیلمی است. نویسنده در این کتاب، اسناد را حذف و برای نشان دادن کتابهایی که مآخذ او در نقل حدیث بوده اند، از نشانه های اختصاری استفاده کرده است. وی احادیث را به ترتیب حروف الفبا آورده است تا حفظ آنها [برای خواننده] آسان شود. مسند این کتاب اثر فرزند دیلمی، حافظ ابومنصور، شهردار بن شیرویه است. شهردار در

۱. روضة الفردوس، خطبه کتاب.

۲. مقالید الأسانید، در یادکرد مسند فردوس.

۳. مسند الفردوس، خطبه کتاب.

۴. کشف الظنون / ۱۲۵۴.

کتابش اسناد تمام احادیث کتاب پدر را آورده و نوشته خویش را «إبانة الشبهة في معرفة كيفية الوقوف على ما في كتاب الفردوس من علامة الحروف» نامیده است (زدودن شبهه برای شناخت رمزگذارهای کتاب فردوس).<sup>۱</sup>

ادفوی در «الإمتاع» در استدلال به جایز بودن غنا و عدم دلالت آیه «وَاسْتَفْرِزْ مَنْ اسْتَطَاعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ: و با آواز خود هر که را از آنها توانی، برانگیز و از جای ببر.»<sup>۲</sup> بر حرمت آن می نویسد: استناد برخی به اینکه ابلیس نخستین کسی است که آواز غنایی خوانده (اگر سخن درستی باشد) پس غنا حرام است، روانیست و این دلیل حرمت غنا نمی شود؛ چرا که همه کارهایی که ابلیس انجام داده است، حرام نیستند! حافظ شجاع الدین، شیرویه، در کتاب «الفردوس بمأثور الخطاب المرتب علی کتاب الشهاب» نقل می کند: «نخستین کسی که خدا<sup>۳</sup> کرد ابلیس بود»؛ و همگان بر عدم حرمت خدا همداستان اند. اگر کسانی ادعا کنند که دلیلی بر روا بودن خدا دلالت می کند، پس خدا به سبب دلیل از حکم حرمت خارج شد؛ پاسخ می دهیم: بر روایی غنا نیز دلیل دلالت می کند و بر حرمت آن دلیلی یافت نشده است.

این سخن ادفوی بود که اسنوی شافعی در شرح حال او، از وی نقل کرده است. اسنوی می نویسد: کمال الدین ابوالفضل، جعفر بن وعدالله ادفوی... مردی فاضل بود و در دانشهای گوناگون دست داشت. وی ادیب و شاعر و باهوش و بزرگووار و بسیار جوانمرد بود و از تکلف دوری می کرد. ادفوی کتاب ارزشمندی در احکام سماع نوشت و آن را «الإمتاع» نامید و بدین گونه، دانش فراوان خود را نشان داد. او بسیار به سماع گرایش داشت و در مجالس آن حاضر می شد. ادفوی [در طول زندگانی اش] به شنیدن و نقل حدیث و تدریس و... اشتغال داشت.<sup>۴</sup>

۱. فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۱ / ۲۸.

۲. اسراء (۱۷) / ۶۴.

۳. آواز خواندن برای راندن شتر است. (المعجم الوسیط) لیکن به نظر می رسد نوع خاصی از آواز باشد که نخستین بار، برای آوازی که شتر را بدان برانند به کار رفته است. ر. ک: لغت نامه دهخدا (مترجم)

۴. طبقات الشافعیة ۱ / ۸۶.

علاوه بر آنچه گذشت، دهلوی خود به برخی از احادیث ساختگی موجود در کتاب دیلمی، تمسک می‌کند و وی را به عنوان یکی از محدثان نامدار، می‌ستاید و حتی او را مورد قبول شیعه معرفی می‌نماید. وی پس از نقل رؤیایی می‌نویسد: در این سیاق، ابوشجاع، شیرویه دیلمی - که از محدثان نامی است و شیعه نیز به وی اطمینان دارد - حدیثی در کتاب «المنتقی» از ابن عباس آورده است.

باز دهلوی می‌نویسد: رؤیای امام حسن نیز مشهور و طریق نقل آن درست است. دیلمی در «المنتقی» از امام حسن نقل می‌کند که ایشان فرمود: «پس از رؤیایی که دیدم، هرگز جنگ نخواهم کرد. من پیامبر ﷺ را دیدم که دست خود را بر عرش نهاده بود و ابوبکر را دیدم که دست بر شانه آن حضرت گذارده بود و عمر دست بر شانه ابوبکر داشت و دست عثمان بر شانه عمر بود. همچنین، خونی دیدم. پرسیدم: این خون چیست؟ گفتند: خون عثمان است که خدا آن را می‌طلبد.»

ابن سمان از قیس بن عباد نقل می‌کند: شنیدم علی در روز جنگ جمل می‌گفت: «خدایا! من از خون عثمان به تو پناه می‌برم؛ چرا که من در روز کشته شدن او، سبک مغز شدم و خرد از دست بهشتم و خود را نیز نشناختم. آنان برای بیعت به نزد من آمدند؛ لیکن من گفتم: هان! من از خدا شرم می‌کنم که با کسانی که عثمان را کشتند، بیعت کنم؛ همو که رسول خدا ﷺ درباره‌اش فرمود: آگاه باشید! من از مردی که ملائکه از او شرم دارند، شرم می‌کنم. من از خدا حیا می‌کنم که با مردمان بیعت کنم و عثمان کشته شده و بر زمین افکنده شده و هنوز در گور نرفته باشد. مردمان [چون این سخنان را از من شنیدند،] بازگشتند و چون عثمان در گور نهاده شد، به نزد من آمدند و خواستار بیعت شدند. من گفتم: خدایا! من از آنچه بر آن گام می‌نهم، بیمناکم. سپس اراده‌ای استوار در من پدید آمد و من بیعت کردم و چون مردمان مرا امیرالمؤمنین خواندند، گویی که دلم از هم شکافت!»<sup>۱</sup>

اینها سخنانی است که دهلوی با اعتماد به دیلمی، از او نقل می‌کند تا فضیلت و

منقبتی را برای عثمان اثبات نماید. دهلوی در نقل این داستان، انبازی برای دیلمی جز ابن سَمَّان - که شریک دیلمی در نقل رؤیای نخستین است - یاد نمی‌کند. بنابراین، دیلمی در نزد دهلوی مورد وثوق و اطمینان است و این اطمینان و وثوق به پندار وی، در نزد شیعه هم وجود دارد.

با این همه و با اینکه حدیث تشبیه از احادیث کتاب فردوسِ دیلمی است و گروه بزرگی از حافظان نامدار و دانشمندان سرشناس اهل سنت در نقل آن با دیلمی همداستان‌اند، چرا دهلوی حدیث تشبیه را از احادیث اهل تسنن بر نمی‌شمارد و وجود آن را در کتابهایشان، هرچند به طریقی ضعیف، نمی‌پذیرد؟!

همچنین چرا دهلوی از حدیث ولایت رویگردان است در حالی که دیلمی از روایت آن است؟! دیلمی حدیث ولایت را به دو طریق نقل کرده و پیشوایان حدیث اهل سنت و صاحبان صحاح در نقل آن، با وی همراهی می‌کنند. [شگفت‌تر آنکه] حتی شخص دهلوی و پدرش ولی‌الله دهلوی نیز این حدیث را روایت کرده‌اند!! خدای - عزّ و جلّ - می‌فرماید: «نشانه‌ای از نشانه‌های خدایشان به سوی آنان نیامد، مگر آنکه از آن رویگردان بودند.»<sup>۱</sup> بله! دهلوی مدّعی بطلان این حدیث از ریشه است! «به کژی و ناراستی، ستیزه کردند تا بدان وسیله، حقّ و راستی را پایمال کنند»<sup>۲</sup>؛ لیکن «چه کسی از خدا راستگوتر است؟»<sup>۳</sup> آری! «اگر هر آیتی ببینند، بدان ایمان نیاورند؛ و اگر راه رشد را ببینند آن را در پیش نگیرند؛ و اگر راه کژی و گمراهی را ببینند، آن را به عنوان راه برگزینند»<sup>۴</sup>.

از همین روی، سیف‌الله ملتانی، مروّج سخنان و پیرو اندیشه‌های دهلوی، ناگزیر شده است که در پاسخ به استدلال شیعه بر اساس حدیثی که دیلمی روایت می‌کند، بگوید: انصاف آن است که اعتراف کنیم احادیث کتاب فردوسِ دیلمی در

۱. انعام (۶) / ۴.

۲. غافر (۴۰) / ۵.

۳. نساء (۴) / ۱۲۲.

۴. اعراف (۷) / ۱۴۶.

نزد اهل سنت معتبر نیست، چه رسد به شیعه. خوانندهٔ گرامی - که خدای رحمت کند - به این دوگانه گویی و اختلاف میان ریشه و شاخه و پیرو و پیشرو، بنگر [و خود داوری کن]! اما ناراستی و نادرستی داستانهای بی ارزشی که دهلوی از دیلمی در شأن عثمان نقل می‌کند، برای هر که کتاب «تشیید المطاعن» را بخواند، روشن خواهد شد.

## ۱۲. روایت عاصمی

عاصمی، نویسندهٔ «زین الفتی بتفسیر سورة هل ائی» در خطبهٔ کتابش می‌نویسد: آن که دوستی خدایی، پاس داشتِ حقش را بر من واجب کرده است و من نیز بزرگ و گرامی داشتِ او را بر خود لازم می‌دانم، پس از آنکه دید فوایدی را از سورة الرحمن گردآورده و اصولی را در علوم قرآن استخراج کرده‌ام، از من خواست نکاتی را در شرح سورة انسان بنگارم و به عنوان بهترین هدیه و احسان، تقدیم وی کنم. سپس بارهای بار نزد من آمد تا مرا یادآوری کند. پس اندیشیدم که برای گزاردن حقوق او و پیشینیناش و شتاب به نیکی و احسان در حق وی و پشتیبانی اولیا و بازماندگانش، بهتر و شایسته‌تر آن است که به برآوردن خواستهٔ او مشغول شوم. بنابراین، پس از طلب خیر، به پناه خدای پاک رفتم و کار را آغاز کردم؛ چرا که او بهترین سرپرست و یار است و به سبب نیکیها و پادشاهی که وعده داده، مردمان به او گرایش دارند؛ و پاداش دهی به نیکان و کمک‌رسانی در انجام کارهای خیر، برای وی آسان است و بر انجام آنچه بخواهد، تواناست.

بی‌گمان، از استوارترین اموری که مرا به این کار فرا خواند و برانگیخت - پس از آنچه پیشتر از آن یاد کردم و روشن ساختم - آن است که برخی از نادانیهایی که جهل و علم را به هم آمیخته‌اند و بی‌خبرانی که در شهرها نسبت به ما چهارپا محسوب می‌شوند - و ما همان گروه بزرگ و بزرگوارِ اهل سنت و جماعتیم که به سبب ادلهٔ استوار، این راه را برگزیده‌ایم - پنداشته‌اند که ما ناسزاگویی به مرتضی - خدا از او خشنود باشد و بهترین نعمتهایی را که در نزد خود دارد، عطایش فرماید - و فرزندان

وی و نسل و نوادگانش را روا می‌شماریم؛ لیکن چگونه چنین باشد؟ در حالی که او کسی است که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» و این حدیثی است که پیشوایان آن را پذیرفته‌اند و با اصول سازگار است. ...مژده داده بودیم که برخی از همانندیهای مرتضی را - که رضوان خدا بر او باد - با پیامبران یاد کنیم و در ابتدای سوره - که خدا آن را با داستان آدم ﷺ آغاز می‌کند - بدان اشارتی کردیم؛ چرا که در مرتضی - که رضوان خدا بر او باد - شباهتی با پدرمان آدم ﷺ و سپس شباهتهایی با پیامبران پس از او وجود دارد؛ پیامبرانی که نخستین ایشان آدم و سپس نوح و ابراهیم خلیل و یوسف صدیق و موسای کلیم و داوود توانمند و سلیمان سپاسگزار و ایوب شکیبیا و یحیی بن زکریا و عیسی روح الله و در پایان، محمد مصطفی ﷺ است.

من برای هر یک از پیامبران و ذکر شباهتهای علی با او، فصل جداگانه‌ای برگزیدم تا فرد خردمند، نیک در آن بیندیشد و بدانچه در پس این شباهتها نهفته است، پی ببرد. و خدا برای انجام کارهای درست، توفیق می‌بخشد.

آنچه روش ما را در یادکرد شباهتهای علی با پیامبران، استوار می‌دارد، حدیثی است که نیایم، احمد بن مهاجر - رحمه الله - از ابو جعفر رازی (مستملی ابو یحیی بزّاز) از مسلم، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابو عمر آزدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمراء برای من نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

نیز محمد بن ابی زکریای ثقه، از ابوالحسین محمد بن احمد بن جعفر خوری، از ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید رازی؛ و نیز استادم، احمد بن محمد - رحمه الله - از ابواحمد ابراهیم بن علی همدانی، از ابو جعفر رازی، از ابو عبدالله محمد بن

مسلم، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد حیرانی برای من روایت کرد که پیامبر ﷺ فرمود (متن حدیث در اینجا مطابق نقل ابوالحسین است):

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و دنیاپر هیزی یحیی بن زکریا و توانمندی موسی بن عمران را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

همچنین، محمد بن یحیی ثقه، از ابوسهل عصامی، در شهر بلخ و به طریق قرائت، از ابوبکر، ابن طرخان، از محمد بن مالک بن هانی مکتب کنده، از احمد بن اسد، از عبیدالله بن موسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد، از ابوالحمراء نقل می کند که وی گفت: همراه با پیامبر ﷺ نشسته بودیم که علی به سوی ما آمد؛ پس آن حضرت فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که را نگرستن به دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم، شادمان می کند، به علی بن ابی طالب چشم بدوزد.

نیز نیایم احمد بن مهاجر - رحمه الله - از ابو علی هروی، از ابو عروه، از حسن بن عرفه عبدی، از عمر (یعنی ابو حفص آبار) از حکم بن عبدالملک، از حارث بن حصیره، از ابوطارق، از ابوریعه بن ناجد، برای من روایت کرد که علی بن ابی طالب گفت: رسول خدا ﷺ به من فرمود:

فِيكَ مَثَلُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ؛ أَبْغَضْتَهُ الْيَهُودُ حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ وَأَحْبَبْتَهُ النَّصَارَى حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ.

در تو مثل عیسی بن مریم است؛ یهودیان دشمنش داشتند تا آنجا که بر



مادرش دروغ بستند؛ و مسیحیان دوستش داشتند تا حدی که وی را در جایگاهی که سزاوارش نبود، نشانند.

سپس علی بن ابی طالب گفت: دو گروه در ارتباط با من، هلاک می شوند: دوستی که بیش از اندازه می ستایدم و بدانچه در من نیست، می شناساندم؛ و دشمن دروغ زنی که کینه اش از من، او را به دروغ بستن بر من وا می دارد.

این احادیث نشان دهنده نیکویی روش ما در یادکرد شباهتهاست و به پیروی ما از رسول خدا ﷺ در این امر، دلالت می کند و همین برای شرافت و پیروی ما از حضرتش بسنده است؛ چرا که خدای متعال وی را پشتیبان و الگوی مسلمانان قرار داده است. از این رو، هیچ نادان کودنی و هیچ ناصبی گمراهی نباید گمان برد که ما بر مرکب دشمنان برنشسته ایم و در این راهی که گزیده ایم، پس از روشنی، دچار انحراف شده ایم. و خدا در نجات از بدیهای زمان، یاریگر است و تکیه گاه ما در رخدادهای روز و شب اوست.

همچنین، حسین بن محمد بستی، از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن ادريس حنظلی، از محمد بن عبدالله بن مثنای انصاری، از حمید، از انس چنین نقل می کند: در حجره ای از حجره های مکه بودیم و از علی سخن می گفتیم که رسول خدا ﷺ نزد ما آمد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلَمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي شِدَّتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ وَبِهَائِهِ وَإِلَى جَبْرَائِيلَ وَأَمَانَتِهِ وَإِلَى الْكُوكَبِ الدَّرِّيِّ وَالشَّمْسِ الضَّحِيِّ وَالْقَمَرِ الْمُضِيِّ، فَلْيَتَطَاوَلْ وَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ.

ای مردم، هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپر هیزی عیسی و جمال محمد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نورافشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد.

### ۱۳. روایت نطنزی

ابوالفتح نطنزی حدیث تشبیه را از ابوالحمراء، خادم رسول الله ﷺ روایت می‌کند. ابوالحمراء می‌گوید:

پیرامون پیامبر ﷺ گرد آمده بودیم که علی بن ابی طالب رضی الله عنه سر رسید. پس خاتم پیامبران فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْظَرُ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ،  
فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

هر که را دیدن دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا، شادمان می‌کند، به علی بن ابی طالب بنگرد.

### شرح حال نطنزی

۱. سمعانی: ابوالفتح، محمد بن علی بن ابراهیم نطنزی، در لغت و ادب و فن شعر، در خراسان و عراق، برترین بود. وی در سال [پانصد و] بیست و یک به مرو گام نهاد و من از او بهره بردم و از دریای دانشش مشت آبی برگرفتم. در همدان نیز با او دیدار کردم. سپس در مدّت اقامت من در بغداد، چندین بار به این شهر آمد و من هر بار که او را می‌دیدم، احادیثی از او می‌نوشتم و علوم می از وی فرامی‌گرفتم.

نطنزی در اصفهان، از ابوسعید مطرّز و ابوعلی حدّاد و عاصم بن نصر رخی و در بغداد، از ابوالقاسم بن بیان رزاز و ابوعلی بن نیهان کاتب و طبقه آنان حدیث شنید و من در گذشته نزدیک، در مرو، از او حدیث شنیدم.<sup>۲</sup>

۲. صفدی: نطنزی از شاعران و نویسندگان بلیغ بود. وی به شهرها سفر کرد و با

۱. الخصائص العلویّه، مخطوط.

۲. الانساب: «النطنزی».

بزرگان دیدار نمود. او محفوظات فراوانی داشت و دوستدار دانش و سنت بود و بسیار صدقه می داد و روزه می گرفت. نظنزی پشیمان‌کننده پادشاهان و سلاطین [از ستم و بیدادشان] بود و نزد ایشان منزلتی بزرگ داشت و به آنان بزرگی می فروخت؛ لیکن برای دانشمندان فروتنی می کرد. وی در اصفهان و خراسان و بغداد، احادیث پرشماری شنید و از روایت حدیث، بهره‌مادی نمی برد.<sup>۱</sup>

۳. ابن نجّار: نظنزی یگانه دوران و نابعه روزگار بود و در برخی از فضائل، بر تمام معاصران خود برتری یافت.<sup>۲</sup>

#### ۱۴. روایت سنایی

عارف نامی، ابوالمجدود بن آدم غزنوی، ملقب به حکیم سنایی، مضمون این منقبت و مفاد این حدیث شریف را در «حدیقة الحقیقة» در ابیاتی در ستایش مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام به نظم در آورده است:

عالمی بود همچو نوح اُستاخ<sup>۳</sup>      عالمی بود همچو روح فراخ  
دل او عالم معانی بود      لفظ او آب زندگانی بود

دهلوی، سنایی را از اهل سنت می داند.

حکیم سنایی از شاعران و عارفان نامدار است و اشعار حکمت آمیزش نزد اهل ادب و معرفت، رایج و محفوظ است. عبدالرحمن جامی در «نفحات الأنس فی حضرات القدس» - که شرح حال عارفان پرآوازه را در آن گرد آورده - وی را یاد کرده است. اکنون سخن ما با دهلوی این است که سنایی از شاعران بزرگ سنّی مذهب و در نزد دانشمندان ایشان فردی پذیرفته است. وی در مبحث «مکاید» - که در آن، نیرنگهایی را به شیعه نسبت داده است - می نویسد:

۱. الوافی بالوفیات ۴ / ۱۶۱.

۲. ذیل تاریخ بغداد، به نقل: «الیقین» اثر سید، ابن طاووس حلّی / ۹۵.

۳. اُستاخ: یگانه. (لغت نامه دهخدا) (مترجم)

نیرنگ سی و ششم: آن است که شیعیان، یک دو بیتی را با رعایت وزن و قافیه، بر ساخته‌اند و در اشعار شاعران بزرگ اهل سنت جای داده و به ایشان منسوب کرده‌اند؛ اشعاری که صریح در تشیع و مخالف مذهب تسنن است. سپس پنداشته‌اند که آنچه به اصل شعر افزوده‌اند، در اصل از ابیات شاعر بوده است و اهل سنت آنها را از شعر شاعر انداخته‌اند تا شیعیان آنها را وسیله اثبات باورهایشان قرار ندهند. بیشتر این شعرسازیها در اشعار شاعران پذیرفته و ستوده اهل تسنن، نظیر: شیخ فریدالدین عطار و شیخ اوحدی و شمس‌الدین تبریزی و حکیم سنایی و ملای رومی و حافظ شیرازی و خواجه قطب‌الدین دهلوی و امثال ایشان رخ داده است. همچنین، پیشینیان شیعه سه بیت به اشعار امام شافعی افزوده‌اند. شافعی چنین سروده است:

یا راکباً قف بالمُحَصَّبِ مِنْ مِئِي	وَ اهْتَفِ بِسَاكِنِ خَيْفِهَا وَ النَّاهِضِ
سَحْرًا إِذَا فَاضَ الْحَجِيجُ إِلَى مِئِي	فَيْضًا كَمُلْتَمَّ الْفُرَاتِ الْفَائِضِ
إِنْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ	فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِي

ای سواره بر مرکب، سپیده‌دمان، آن‌گاه که حاجیان همچون سرازیر شدن امواج فرات خروشان، به منا سرازیر می‌شوند، در آنجا، در جایگاه سنگریزه انداختن، بایست و نشستگان و ایستادگان مسجد خیف را ندا در ده: اگر دوستی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفض و بی‌دینی به شمار می‌آید، هان! ای جن و انس، گواه باشید که من رافضی هستم.

و هدف او از این اشعار، رد ناصبیان است؛ همانهایی که هر کس را که آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دوست بدارد، به رفض منسوب می‌کنند؛ لیکن در برخی از کتب شیعه، ابیاتی به اشعار شافعی افزوده‌اند که صریح در تشیع است. اینک آن ابیات:

قِفْ ثُمَّ نَادِ فَإِنِّي لِمُحَمَّدٍ	وَ وَصِيَّهِ وَ بَنِيهِ لَسْتُ بِبَاغِضِ
أَخْبِرْهُمْ أَنِّي مِنَ النَّفَرِ الَّذِي	بِوَلَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ لَيْسَ بِنَاقِضِ
وَ قُلِ ابْنُ إِدْرِيسٍ بِتَقْدِيمِ الَّذِي	قَدَّمْتُمُوهُ عَلَيَّ عَلِيٌّ مَا رَضِي

بایست و ندا سر ده که من دشمن محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و وصی او و فرزندان او نیستم. آنان را آگاه کن که من از آن مردمانی‌ام که ولای اهل بیت را عهد نشکسته‌اند و بگو: ابن ادريس به اینکه

شما کسانی را بر علی مقدم داشته‌اید، خوشنود نیست.

آری، این فریبی از فریبهای آنان است؛ فریبی که جداً سرد و خنک است؛ چراکه این شاعران سنی مذهب‌اند و دعوی شیعه بودن آنها با نسبت دادن یک یا دو بیت شعر به ایشان، از کودکان دبستانی هم سر نمی‌زند.<sup>۱</sup>

### ۱۵. روایت شهردار دیلمی

شهردار بن شیرویه دیلمی نیز حدیث تشبیه را - که پدرش در کتاب فردوس نقل کرده - با ذکر سند، روایت می‌کند:

پدرم، از مکی بن دکین قاضی، از علی بن محمد بن یوسف، از فضل کندی، از عبدالله بن محمد بن حسن (هم‌پیمان (یا غلام) بنی هاشم در کوفه) از علی بن حسین، از احمد بن ابی هاشم نوفلی، از عبدالله بن عبیدالله بن موسی، از کامل ابوالعلاء، از ابواسحاق سبیبی، از ابوداود، از نفع، از ابوالحمرء غلام پیامبر ﷺ نقل می‌کند که گفت: پیامبر فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي شِدَّتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي زُهْدِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الْمُقْبِلِ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و صلابت موسی و دنیاپر هیزی عیسی را ببیند، به کسی که بدین سوی روی می‌آورد، بنگرد.

پس نگریم و دیدیم که علی به سوی ما می‌آید.<sup>۲</sup>

به زودی، روایت او را در عبارت خوارزمی نیز خواهی یافت.

### شرح حال شهردار دیلمی

۱. ذهبی: ابومنصور، شهردار، پسر حافظ شیرویه بن شهردار دیلمی، محدث

۱. التحفة الاثنا عشریة / ۴۵.

۲. مسند الفردوس، مخطوط.

بود. ابن سمعانی درباره‌اش گفته است: وی حافظ و حدیث شناس و فهیم و آشنا به ادب و مردی ظریف بود.<sup>۱</sup>

۲. **سبکی**: ابن سمعانی می‌گوید: شهردار دیلمی حافظ و حدیث شناس و فهیم و آشنا به ادب و مردی ظریف و نرم‌خو و مسجد نشین بود و مانند پدرش عمر را در کار نگارش و شنیدن و جستجوی حدیث سپری کرد. وی همراه پدرش به اصفهان و بغداد مسافرت کرد.<sup>۲</sup>

۳. **ابن قاضی شهبه و اسنوی** نیز وی را در «طبقات الشافعیة» یاد کرده‌اند.<sup>۳</sup>

۴. **ثعالبی** نیز در «مقالید الأسانید» وی را نام برده و همان سخن ذهبی را درباره‌اش بازگو کرده است.

۵. **دهلوی** نیز در «بستان المحدثین» شهردار را با به کارگیری سخنان ثعالبی - بنابر روش و عادتش در این کتاب که بهره‌گیری از سخنان ثعالبی است - ستوده است.

## ۱۶. روایت خوارزمی

موفق بن احمد مکی خوارزمی، مشهور به خطیب خوارزمی، حدیث تشبیه را به سند زیر روایت کرده است:

شیخ زاهد، حافظ ابوالحسین، علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از شیخ القضاة، اسماعیل بن احمد واعظ، از ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی؛ و به همین اسناد: از احمد بن حسین بیهقی، از ابوعبدالله حافظ، در کتاب تاریخ، از ابوجعفر، محمد بن احمد بن سعید، از محمد بن مسلم، از عبیدالله بن موسی عیسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد حیرانی، از ابوالحمراء نقل کرده است که

۱. العبر فی خبر من غیر، حوادث سال ۵۵۸.

۲. طبقات الشافعیة الکبری ۷ / ۱۱۰.

۳. طبقات اسدی؛ طبقات اسنوی ۲ / ۲۱.

رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریا و توانمندی موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی گفته است: این حدیث را جز با این سند، ننوشته‌ام. و خدا داناترین است.<sup>۱</sup>

### شرح حال خوارزمی

۱. **عماد اصفهانی**: خطیب خوارزم، ابوالمؤید، موفق بن احمد بن محمد مکی خوارزمی، در فقه و ادب، از برترینان و بزرگان و در خویشاوندی و نژاد، از برگزیدگان و بزرگواران است.<sup>۲</sup>

### مآخذ شرح حال عماد کاتب اصفهانی

شرح حال عماد کاتب اصفهانی را در کتابهای زیر می توان یافت:

- وفيات الأعيان ۴ / ۲۳۳؛
- معجم الأدباء ۱۹ / ۱۱؛
- العبر في خبر من غير ۴ / ۲۹۹؛
- المختصر في أخبار البشر ۳ / ۱۰۵؛
- مرآة الجنان ۳ / ۴۹۲؛
- طبقات الشافعية الكبرى ۶ / ۱۷۸؛

و دیگر کتب معتبر تاریخ و تراجم.

۲. **ابوالفتوح مطرزی**: مطرزی، در جای جای کتاب «الإيضاح في شرح

۱. مناقب علی بن ابی طالب / ۴۰.

۲. خریدة القصر و جريدة العصر، مخطوط.

المقامات» خوارزمی را در زمانی که حدیثی از او نقل می‌کند، به نیکوترین صفات، ستوده است. و اینک نمونه‌هایی از این دست:

وی در ضمن سخن از زهد اویس قرنی رضی الله عنه می‌نویسد:

از شواهدی که نشان دهنده زهد اوست، حدیثی است که پیشوای بزرگ، ابوالمؤید، موفّق بن احمد مکی، بدین سند برایم نقل کرد: شیخ ابوالغنائم، محمّد بن علی نرسی معدّل، از شریف ابو عبدالله، محمّد بن علی بن عبدالرحمن علوی حسینی، از احمد بن علی عطّار مقرئ، به طریقه قرائت، از علی بن احمد بن عمرو، از محمّد بن منصور مقرئ، از محمّد بن علی خلف، از حسین آشقر، از مخلد بن حسین، از مردی، از اسید بن عمرو، نقل می‌کند:

اویس قرنی هرگاه که به شب می‌رسید، جامه‌ای برمی‌گرفت و سر و پاهایش را با آن می‌پوشاند و باقیمانده‌اش را صدقه می‌داد. نیز به خوراکش می‌نگریست و اندکی از آن جدا می‌کرد و زیادی‌اش را می‌بخشید و می‌گفت: «خدایا! نزد من برای آنان که شب را برهنه و گرسنه به سر آورده‌اند، چیز اضافه‌ای نیست.»

از اخبار دیگری که نشان دهنده عبادت فراوان اوست، خبری است که مولای من (خوارزمی) به همین اسناد تا محمّد بن منصور و او از عبدالله بن ابی‌زیاد، از سیّار، از جعفر بن سلیمان، از ابراهیم بن عیسی سکری نقل کرده است که اویس قرنی می‌گفت: «هر آینه، به گونه‌ای خدای را در زمین عبادت خواهم کرد که فرشتگان در آسمان عبادتش می‌کنند.»

پس چون شب فرا می‌رسید می‌گفت: «ای نفس! امشب، شب ایستادن در پیشگاه خداست.» پس تمام شب را تا به صبح در قیام بود.

و هنگامی که شب دوم سر می‌رسید، می‌گفت: «ای نفس! امشب، شب رکوع است.» پس همی در رکوع بود تا به صبح می‌رسید.

در شب سوم هم می‌گفت: «ای نفس! امشب، شب سجده است.» و تا صبحگاهان سر بر خاک می‌نهاد.

اما گفته ابوهریره: «[بصره] یکی از دو بال دنیا است؛ آن را مولایم، صدرنشین



نیکبخت شهید، صدر الصدور، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی، اجازتاً، به سند: شیخ ابوالغنائم، محمد بن علی نرسی معدل، از شریف ابوعبدالله، محمد بن علی بن عبدالله علوی حسینی، از علی بن فضل دهقان، از محمد بن زید رطاب، نقل کرد که وی گفته است: ابراهیم بن محمد تقفی گفت: شنیدیم که مردم بصره به سخنی که از ابوهریره یاد می‌شود، افتخار می‌کنند. آن سخن این است: دنیا بسان پرنده‌ای برایم نمایان شد که بصره و مصر دو بال آن بودند؛ پس آن‌گاه که این دو شهر ویران شوند، آن رخداد پیش خواهد آمد....

صدر الائمه، اخطب خطبای خوارزم، موفق بن احمد مکی و سپس خوارزمی، برای ما این حدیث را نقل کرد و گفت: سید و پیشوا، مرتضی ابوالفضل حسینی - که خدای از جانب من پاداش نیکویش دهد - این حدیث را از کتابش «اتی من مدینه الری» بر من بخواند و گفت: سید ابوالحسن، علی بن ابی طالب حسینی شیبانی، به شیوه قرائت من بر او، از شیخ عالم، ابوالنجم، محمد بن عبدالوهاب بن عیسی تمّار رازی، از شیخ عالم، ابوسعید، محمد بن احمد بن حسین نیشابوری، از محمد بن علی بن جعفر ادیب، به شیوه قرائت حدیث، از ابوالفرج، معافا بن زکریا، از محمد بن احمد بن ابی الثلج، از حسن بن محمد بن بهرام، از یوسف بن موسی قطّان، از جریر، از لیث، از مجاهد، از ابن عباس نقل کرد که وی گفته است: پیامبر خدا ﷺ فرمود:

لَوْ أَنَّ الرِّیاضَ أَقْلَامٌ وَالبَحْرَ مِدَادٌ وَالجَنِّ حُسَابٌ وَالأِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَوْا  
فَضَائِلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

اگر درختان همه بوستانها، قلم و آب همه دریاها، جوهر و جنیان شمارنده و آدمیان نویسنده می‌شدند، قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نبودند.

مولایم، صدرنشین دانشیان، علامه خوارزمی، برایم نقل کرد که فخر خوارزم<sup>۱</sup>

۱. شاید مقصود از فخر خوارزم، زمخشری باشد. (مترجم)

گفته است: نواختن نی در مثل، چون صدای زیبای داوود و حلاوت آواز اوست. از مولایم، صدرنشین کبیر مسند دانش، علامه خوارزمی، شنیدم که می‌گفت: شنیدم که فخر خوارزم چنین می‌گفت: شبی که رسول خدا ﷺ چشم به گیتی گشود، ایوان کسرا لرزید و چهارده کنگره از آن فرو ریخت؛ آتش آتشکدهٔ فارس خاموش شد و آب دریاچهٔ ساوه فروکش کرد.

شعر خوارزمی - که با مطلع «أضاعوني وَّ أَيَّ فَتَى أضاعوا» (مرا تباه کردند و چه جوانمردی را تباه کردند!) آغاز می‌شود - تضمین شعری از امیه بن ابی صلت است. این شعر با مصراع «لَيَوْمٍ كَرِيهَةٍ وَ سِدَادٍ تُغْرِ» (برای روز دشواری و بستن راه آمدن دشمن) پایان می‌پذیرد.

روایت شده است که ابوحنیفه همسایه‌ای فاسق داشت که فراوان این بیت را به آواز می‌خواند. اتفاقاً او شبی مست از خانه برون شد و پاسبانان وی را دستگیر و زندانی‌اش کردند. چون ابوحنیفه این خبر را شنید، فردای آن روز، برخاست و به شتاب، به سوی او رفت و آن قدر درباره‌اش با پاسبانان سخن گفت که از زندان آزاد شد. هنگامی که ابوحنیفه آن مرد را به خانه‌اش رسانید، به او گفت: آیا ما تو را تباه کردیم؟ پس آن مرد دست ابوحنیفه را گرفت و به برکت تلاش او توبه کرد.

این داستان را از مولای صدرنشینم، خوارزمی نیز در مناقب ابوحنیفه شنیده‌ام. وی این حکایت را قریب به مضمون بالا و با اسنادش به ابویوسف، نقل می‌کرد.

۳. ابن نجار: موفق بن احمد مکی، خطیب خوارزم و فقیه و فاضل و ادیب و شاعر و بلیغ و از شاگردان زمخشری بود.<sup>۱</sup>

۴. محمد بن محمود خوارزمی: وی نیز موفق خوارزمی را در جای جای کتاب «جامع مسانید ابی حنیفة» یاد کرده و به سخنانش احتجاج نموده و او را با اوصاف بلندی ستوده است. و اینک نمونه‌هایی از این دست:

محمود خوارزمی پس از نقل سخن منسوب به شافعی (مردمان همه نیازمند و

۱. ذیل تاریخ بغداد، به نقل: ابن طاووس حلی در کتاب الیقین / ۱۶۶.

ریزه خوار ابوحنیفه اند) می نویسد:

این معنا را زبردست ترین خطیب در خاور و باختر عالم، ابوالمؤید مکی خوارزمی، بر پایه اشعاری که فرزند او، صدر کبیر، شرف الدین احمد بن موفق مکی خوارزمی، برایم خواند، در قالب ابیاتی به نظم کشیده است. شرف الدین خوارزمی می گوید: صدر علامه، ماهرترین خطیب شرق و غرب، صدرنشین پیشوایان، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی خوارزمی برایم اشعاری خواند که آنها را در ستایش ابوحنیفه - رضی الله عنه - سروده بود:

أَيُّ أُمَّةٍ هَذِهِ الدُّنْيَا جَمِيعاً      بِإِلَّا زَيْبٍ عِيَالُ أَبِي حَنِيفَةَ

بی گمان، پیشوایان این جهان، همگی، ریزه خوار ابوحنیفه اند.

همچنین، نوۀ خوارزمی، صدر بزرگ، شرف الدین، احمد بن مؤید بن موفق مکی خوارزمی، برایم اشعاری خواند و گفت: این اشعار سروده نیایم، ماه تابان آسمان دانش، علامه، چیره دست ترین سخنوران خاور و باختر، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی خوارزمی - رحمه الله - است:

أَيُّ جَبَلِيٍّ نُعْمَانَ إِنَّ حَصَاكُمَا      لَتُخْصِي وَ لَا تُخْصِي فَضَائِلُ نُعْمَانَ  
جَلَائِلُ كُتُبِ الْفِقْهِ طَالَعٌ تَجِدُهَا      دَقَائِقُ نُعْمَانَ شَقَائِقُ نُعْمَانَ

ای کوههای نعمان، سنگریزه های شما دو کوه به شماره در می آید؛ لیکن فضائل نعمان (ابوحنیفه) قابل شمارش نیست. کتابهای شکوه مند فقه را بخوان تا در آنها نکات دقیق ابوحنیفه و سرخی شقایق را توأمان بیابی.

نیز همو از جدّ خویش این اشعار را در ستایش ابوحنیفه نقل کرده است:

رَسُوْلُ اللهِ قَالَ سِرَاجٌ دِيْنِي      وَ أُمَّتِي الْهُدَاةُ أَبُو حَنِيفَةَ  
عَدَا بَعْدَ الصَّحَابَةِ فِي الْفِتَاوِي      لِأَحْمَدَ فِي شَرِيْعَتِهِ خَلِيْفَةَ  
سُدَى دِيْبَاجٍ فُتْيَاةُ اجْتِهَادُ      وَ حُكْمَتُهُ مِنَ الرَّحْمَنِ خِيْفَةَ

پیامبر خدا ﷺ فرمود: ابوحنیفه چراغ دین و امت هدایتگر من است. وی پس از صحابه، در فتواها، جانشین احمد رضی الله عنه در شریعت وی شد. تار ابریشم فتوای او اجتهاد و

بود آن ترس از خدای رحمان است.

و همچنین این اشعار را:

عَدَا مَذْهَبُ النَّعْمَانِ خَيْرَ الْمَذَاهِبِ      كَذَا الْقَمَرِ الْوَضَّاحِ خَيْرَ الْكَوَاكِبِ  
تَفَقَّهَ فِي خَيْرِ الْقُرُونِ مَعَ التُّقَى      فَذَهَبَهُ لَا شَكَّ خَيْرُ الْمَذَاهِبِ

مذهب ابوحنیفه بهترین مذاهب گشت، همانند ماه تابان که بهترین ستارگان است. وی با رعایت تقوا در بهترین دوران، به تفقه پرداخت؛ بنابراین، بی‌گمان، مذهب او بهترین مذاهب است.

خطیب خطیبان خوارزم، صدرالائمه، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی، در مناقب ابوحنیفه - رضي الله عنه - از هفتصد و سی تن از مشایخ مسلمانان که در خاور و باختر سرزمینهای گوناگون، از وی حدیث روایت کرده‌اند، یاد می‌کند. خدا از او خشنود باد.

گونه ششم از مناقب و فضائل ابوحنیفه - که وی در آنها یکتاست - شاگردی در نزد چهارهزار تن از پیشوایان بزرگ تابعان پیش از خود است. دلیل این مدعا، سخنی است که گروهی از مشایخ مورد اطمینان از صدرنشین دانشیان، علامه، زبردست‌ترین سخنور خوارزم، صدرالائمه، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی، از ابوحنیفه، عمر بن امام ابوالحسن علی زمخشری، از پدرش - رحمه الله - نقل کرده‌اند که وی گفته است: میان اصحاب پیشوای بزرگ ابوحنیفه و پیروان امام کبیر شافعی - رضي الله عنه - کشاکشی درگرفت و هر یک مقتدای خود را برتر می‌شمرد. گونه هفتم از مناقب ابوحنیفه - که وی در آنها نیز یگانه است - گردآمدن پیروانی برای اوست که برای هیچ کس پس از وی، چنین پیروانی فراهم نیامد. دلیل این سخن، خبری است که مشایخ ثقه در کلامی بلیغ و فصیح از صدرالائمه، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی، از امام، علامه، رکن الاسلام، ابوالفضل عبدالرحمن بن امیرویه، از قاضی القضاة ابوبکر، عتیق بن داوود یمانی، در برتری مذهب ابوحنیفه - رضي الله عنه - بر دیگر مذاهب نقل کرده‌اند: ابوحنیفه پیشوای پیشوایان، چراغ امت، مردی پرتوان و پیشرو در گردآوری دانش شریعت است؛ کسی که

خدای تعالی با توفیق دهی و عصمت، او را نیرو بخشید. از این رو، برای نگاهداری این امت توسط پروردگار متعال، پیروان و پیشوایانی گرد او آمدند که در هیچ عصری از اعصار در هیچ سرزمینی از سرزمینها، فراهم نیامده بودند.<sup>۱</sup>

[همچنین، محمد خوارزمی در جامع مسانید ابی حنیفه می نویسد:]

باب اول: در یادکرد پاره‌ای از فضائل ابوحنیفه - که وی در آنها به اجماع همگان، بی نظیر است - به توفیق الاهی می‌گوییم: مناقب و فضائل او همچون سنگریزه‌های بیابان به شمار و شماره در نمی‌آیند و رسیدن به غایت آن، ممکن نیست؛ لیکن از برتریهای ویژه او - که به گفته همگان همتایی در آنها ندارد - که می‌توان آنها را در ده گونه به شماره در آورد و ذکر کرد، اینهاست: نخست: اخبار و آثار روایت شده در ستایش او؛ دوم: آنکه او - و نه آنها که پس از وی آمدند - در عصر صحابه و کسانی که همراه پیامبر ﷺ بوده‌اند، چشم به جهان گشود؛ و...

نخستین فضیلت، بر پایه خبری است که صدر کبیر، شرف‌الدین، احمد بن مؤید بن موفق بن احمد مکی برایم نقل کرد. همو از نیایش، صدرالائمّه، ابوالمؤید، موفق بن احمد مکی، از عبدالحمید بن احمد براتقینی، از امام محمد بن اسحاق سراجی خوارزمی، از ابوجعفر، عمر بن احمد کرابیسی، از ابوالفتح، محمد بن حسن ناصحی، از زاهد ابومحمد، حسن بن علی بن محمد، از ابوسهیل، عبدالحمید بن محمد صوافی، از پدرش، از ابوالقاسم، یونس بن طاهر بصری، از ابوالنصر، احمد بن حسین ادیب، از ابوسعید، احمد بن محمد بن بشر، از محمد بن یزید، از سعید بن بشر، از حماد، از مردی، از نافع، نقل کرد:

ابن عمر - رضی الله عنه تبارک و تعالی و تقدس - گفت: پیامبر ﷺ فرمود: پس از من، مردی که به نام ابوحنیفه می‌شناسندش، ظهور می‌کند که خدا سنت مرا به دست او زنده می‌گرداند.<sup>۲</sup>

۱. جامع مسانید ابی حنیفه ۱ / ۳۱.

۲. همان ۱ / ۱۴ - ۱۵.

### شرح حال خوارزمی، نویسنده جامع المسانید

محمد بن محمود خوارزمی، صاحب «جامع مسانید ابي حنيفة» در فقه و حدیث، از پیشوایان بزرگ حنفی مذهب است. اینک برخی از سخنان دانشمندان در ستایش او:

**کفوی:** شیخ و امام و خطیب، ابوالمؤید، محمد بن محمود بن محمد بن حسن خوارزمی، در سال ۱۶۰۳ زاده شد و نزد استاد صاحب نظر، نجم الملة و الدین، طاهر بن محمد حفصی، فقه بیاموخت و در خوارزم، حدیث شنید. سپس به بغداد گام نهاد و در آنجا نیز حدیث آموخت و در دمشق به روایت حدیث پرداخت. وی پس از چیرگی تاتار بر خوارزم، عهده دار منصب داوری و سخنوری شد؛ سپس آنجا را ترک گفت و به قصد حج، رهسپار بغداد گشت. خوارزمی پس از گزاردن حج و مدتی مجاورت، از راه مصر به دمشق رفت و سپس راهی بغداد شد و تا دم مرگ در آن شهر بماند و به تدریس پرداخت. سال درگذشت او ۶۵۵ است.<sup>۲</sup>

**قرشی:** امام و خطیب، ابوالمؤید، محمد بن محمود بن حسن خوارزمی، در سال ۵۹۳ پای به گیتی نهاد. وی نزد امام، طاهر بن محمد حفصی، فقه بیاموخت و در خوارزم و بغداد، حدیث شنید و در دمشق، به روایت حدیث پرداخت. خوارزمی پس از چیرگی تاتار بر خوارزم، عهده دار منصب قضاوت و خطابه شد؛ سپس آنجا را ترک گفت و به قصد حج، رهسپار بغداد شد. او پس از گزاردن حج و مدتی مجاورت، از راه مصر به دمشق رفت و سپس راهی بغداد شد و تا دم مرگ، در آن شهر بماند و به تدریس پرداخت. خوارزمی در سال ۶۵۵ چشم از جهان فرو بست.<sup>۳</sup>

**چلبی:** مسند امام اعظم، ابوحنیفه، نعمان بن ثابت کوفی، در گذشته به سال ۱۵۰، توسط حسن بن زیاد لؤلؤیی روایت شد و شیخ قاسم بن فطلوبغای حنفی،

۱. دیگر دانشمندان اهل سنت همچون قرشی - که سخنش در ادامه خواهد آمد - و زرکلی (الاعلام / ۷)

۲. تاریخ تولد محمد خوارزمی را ۵۹۳ یاد کرده اند. (مترجم)

۳. کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.

۳. الجواهر المصیبه فی طبقات الحنفیه ۳ / ۳۶۵.

آن را بر پایه روایت حارثی، مطابق ابواب فقه، مرتب ساخت و همراه با توضیحاتی در دو مجلد، تنظیم کرد. جمال‌الدین، محمود بن احمد قونوی دمشقی، متوفای سال ۷۷۰، آن را مختصر کرد و «المعتمد» نامیدش و سپس آن را شرح داد و «المستند»ش خواند. ابوالمؤید، محمد بن محمود خوارزمی، در گذشته به سال ۶۶۵ نیز زوائد این مسند را گرد آورده است. آغاز این کتاب چنین است: ستایش مر خدایی است که به کرمش، ما را از زلال‌ترین نهرهای شریعت، سیراب فرمود.<sup>۱</sup>

**دهان** (در کتاب کفایة المتطلع): کتاب جمع المسانید امام اعظم ابوحنیفه، اثر علامه، قاضی القضاة، ابوالمؤید، محمد بن محمود بن محمد خوارزمی - رحمه الله - است که آن را از فقیهان حنفی روایت می‌کند.

**۵. صفدی:** موفق خوارزمی در ادبیات عرب، توانا بود و دانشی سرشار داشت. وی فقیه و فاضل و ادیب و شاعر بود و نزد زمخشری درس خوانده بود. او صاحب خطبه‌ها و شعر و مناقب است.<sup>۲</sup>

### برخی از مآخذ شرح حال صفدی

دانشمندان اهل سنت صفدی را ستوده‌اند و شرح حالش را در کتابهای معتبر نگاشته‌اند. اینک برخی از آن کتب:

۱. المعجم المختص (ذهبی) / ۹۱؛

۲. الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة ۲ / ۸۷؛

۳. طبقات الشافعية (قاضی شهبه اسدی) ۶ / ۴.

**۶. عبدالقادر قرشی:** ابوالمؤید، موفق بن احمد بن محمد مکی، خطیب خوارزم و استاد ناصر بن عبدالله مغربی، در حدود سال ۴۸۴ چشم به جهان گشود. وی دانش عربی را از زمخشری فراگرفت. قفطی نامش را در «أخبار النحاة» یاد

۱. کشف الظنون / ۱۶۸۰.

۲. ر.ک: بغية الوعاء في طبقات اللغويين و النحاه، اثر سيوطي.

کرده است. او مردی ادیب و فاضل و با فقه و ادب، آشنا بود. خوارزمی مصنفات محمد بن حسن را از عمر بن محمد بن احمد نسفی روایت کرده است. وی در سال ۵۶۸ درگذشت. خدایش پیامرزا.<sup>۱</sup>

### شرح حال عبدالقادر قرشی

عبدالقادر قرشی در شمار دانشمندان بزرگ اهل تسنن است. محمود بن سلیمان کفوی درباره اش می نویسد:

فاضل و دانشمند کامل، مولا عبدالقادر بن محمد بن نصرالله بن سالم، ابوالوفاء قرشی، دانا و صاحب فضل و جامع علوم بود. وی دارای کتابها و نوشته ها و تواریخ و سخنرانیها و تألیفات است. در سال ۶۷۶ زاده شد و از کسان پر شماری، همچون علاءالدین ترکمانی و پدرش (قاضی القضاة شمس الدین) و فخرالدین عثمان ماردینی ترکمانی (پدر علاءالدین) و هبة الله ترکمانی و دیگران، دانش آموخت.

قرشی حدیث شنید و حدیث روایت کرد و فتوا داد و درس آموخت و کتابهای «العناية في تحرير أحاديث الهداية» و «الطرق والوسائل في تخريج أحاديث خلاصة الدلائل» - که به «المجموع» نیز نامبردار است - و شرح «معاني الآثار» (نوشته طحاوی) و «الدرر المنيفة في الرد على ابن أبي شيبة عن الإمام أبي حنيفة» و «ترتيب تهذيب الأسماء واللغات» و «البستان» در فضائل ابوحنيفة و «الجواهر المضیة في طبقات الحنفیة» و «مختصر في علوم الحديث» و «مسائل مجموع في الفقه» و «قطعة من شرح الخلاصة» در دو جلد و «تفسیر آیات و فوائد» را نگاشت.

دانشمند فاضل، مولا قاسم بن قطلوبغا، نویسنده «تلخیص التراجم»، از وی حدیث شنیده و دانش آموخته است. او در سال ۷۷۵ چشم از جهان فرو بست.<sup>۲</sup>

سیوطی در شرح حال قرشی چنین می نگارد:

محبی الدین، عبدالقادر بن محمد بن محمد بن نصرالله بن سلام، ابو محمد بن

۱. الجواهر المضیة فی طبقات الحنفیة ۳ / ۵۲۳.

۲. کتائب اعلام الاختیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.



ابی الوفاء قرشی، تدریس کرد و فتوا داد و «شرح معانی الآثار» و «طبقات الحنفیة» و «شرح الخلاصة» و «تخریج أحادیث الهدایة» و آثاری دیگر را به نگارش درآورد. وی در سال ۶۷۶ به دنیا آمد و در ماه ربیع الاوّل سال ۷۷۵ رخت از جهان برکشید.<sup>۱</sup>

چلبی در ضمن یادکرد کتاب «الجواهر المضية» اثر قرشی، می‌گوید:

نخستین کسی که درباره طبقات پیروان ابوحنیفه کتابی نوشته، شیخ عبدالقادر بن محمد قرشی، درگذشته به سال ۷۷۵ و صاحب «الجواهر المضية في طبقات الحنفیة» است. وی خود در مقدمه کتابش می‌نویسد: کسی را ندیده‌ام که طبقات ما پیروان ابوحنیفه را گرد آورده باشد؛ حال آنکه این پیروان گروه‌های بی‌شماری را تشکیل می‌دهند.

عبدالقادر قرشی «طبقات الحنفیة» را با کمک شیخ قطب‌الدین عبدالکریم حلّبی و ابوالعلاء بخاری و ابوالحسن سبکی و ابوالحسن علی ماردینی فراهم آورد. بدین گونه، این کتاب زندگی‌نامه‌های فراوان و فواید فقهی بسیاری را در خود جای داد.<sup>۲</sup>

### شرح حال قفطی

قفطی همان است که خطیب خوارزمی را در کتاب طبقاتش یاد کرده است. سیوطی درباره وی می‌نویسد:

قفطی وزیر: وی جمال‌الدین علی بن یوسف بن ابراهیم شیبانی، وزیر حلب و نویسنده «تاریخ النحاة» و «تاریخ الیمن» و «تاریخ مصر» و «تاریخ بنی بویه» و «تاریخ بنی سلجوق» است. در سال ۵۶۸ در شهر قفط، زاده شد و در سال ۶۴۶ در شهر حلب، درگذشت.<sup>۳</sup>

سیوطی در جای دیگری، درباره قفطی می‌گوید:

ابوالحسن قفطی، علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد بن موسی بن

---

۱. حسن المحاضرة فی محاسن مصر و القاهرة ۱ / ۴۷۱.

۲. كشف الظنون ۱ / ۶۱۶.

۳. حسن المحاضرة فی محاسن مصر و القاهرة ۱ / ۵۵۴.

احمد بن محمد بن اسحاق بن محمد بن ربیع بن حارث، معروف به قاضی اکرم و صاحب «تاریخ النحاة» است. یاقوت حموی گفته است: قفطی در ماه ربیع سال ۵۶۸ در قفط، زاده شد. وی مردی بسیار فاضل و هوشیار و بزرگ منزلت بود و هرگاه در دانشی از دانشها مانند: نحو و لغت و قرائت و فقه و حدیث و اصول و منطق و ریاضی و نجوم و هندسه و تاریخ و جرح و تعدیل، سخن می‌گفت، به نیکوترین شکل به آن می‌پرداخت. او سخاوتمند و گشاده‌رو بود. قفطی «الإصلاح» را برای برطرف ساختن کاستیهای «صحاح جوهری» نوشت. دیگر آثار او عبارت‌اند از: «الضاد و الظاء»، «تاریخ النحاة»، «تاریخ مصر»، «المحلی فی استیعاب وجوه کلاً».<sup>۱</sup>

۷. **تقی فاسی:** علامه ابوالمؤید، موفق بن احمد بن محمد بن محمد مکی، خطیب خوارزم، ادیب و فصیح و زبان‌آور بود. روزگار بسیاری در خوارزم، سخنوری کرد و خطبه‌ها خواند و برای مردمان سخن گفت و گروههای پرشماری برای آموختن دانش به نزدش شتافتند. وی در ماه صفر سال ۵۶۸ در شهر خوارزم، از دنیا رفت. ذهبی وی را بدین گونه در «تاریخ الإسلام» یاد کرده است و شیخ محیی‌الدین، عبدالقادر حنفی، او را در «طبقات الحنفیة» نام برده و گفته است: قفطی نام خطیب خوارزمی را در «أخبار النحاة» آورده است. وی ادیب و فاضل و با فقه و ادب، آشنا بود و نوشته‌های محمد بن حسن را از عمر بن محمد بن احمد نسفی روایت کرد.<sup>۲</sup>

### شرح حال تقی فاسی

حافظ سخاوی در شرح حال تقی فاسی می‌نویسد:

وی شیخ الحرم ابو عبدالله، محمد بن احمد بن علی بن ابی عبدالله، محمد بن محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن احمد بن علی بن عبد الرحمن بن سعید بن

۱. بغیة الوعاه فی طبقات اللغویین و النحاه / ۳۵۸.

۲. العقد الثمین فی اخبار البلد الامین / ۷ / ۳۱۰.

عبدالملک، مشهور به ابوالطیب، فرزند شهاب، ابوالعباس بن ابوالحسن فاسی مکی مالکی، نامبردار به تقی فاسی است.

تقی فاسی در ماه ربیع الاول سال ۷۷۵ در مکه، زاده شد و در این شهر شریف و در مدینه منوره - به سبب هجرت به این شهر به همراه مادرش در سال ۷۸۳ - بالید و پرورش یافت. وی با اهتمام تمام، به دانش حدیث پرداخت و کتابهای پرشماری نگاشت و مردمان را از دانش خود بهره بخشید و منتفع ساخت و مردمان نیز از او دانش آموختند. فاسی تدریس کرد و فتوا داد و در مکه و مدینه و قاهره و دمشق و شهرهای یمن، احادیثی را که گرد آورده بود، روایت کرد؛ بدین ترتیب، پیشوایان عصر از وی حدیث شنیدند و [به ویژه] در محله‌های شهر مکه، گروههایی بودند که از او حدیث می‌آموختند.

شیخ ما در معجم خویش آورده است: فاسی با زبان خود مرا حدیث گفت و به فرزندانم اجازه نقل داد. در حجاز، همانندی برایش بر جای نماند.

شیخ ما کتابهایی چند بدو وام داد و او به شاگردی در نزد استاد ما و برتری او از دیگران، حتی استاد مشترکشان که از مردم عراق بود (آن‌گونه که در «الجواهر» آمده است) اعتراف داشت. جمال بن موسی، معجمی برای او به سامان آورد که پیش از پایانش از دنیا رفت.

تقی فاسی در حدیث و تاریخ و سیره دست داشت. وی دارای دانشی گسترده بود و به اخبار شهر خود توجه ویژه‌ای می‌کرد؛ از این رو، نشانه‌های آن را زنده کرد و فراموش شده‌هایش را بازشناساند و آثار آن را حیات نو بخشید و زندگی‌نامه سرشناسان آن سرزمین را به نگارش درآورد و بدین‌گونه، تاریخ جامعی را در دو جلد سامان بخشید و آن را «شفاء الغرام بأخبار البلد الحرام» نام نهاد. وی در این اثر، تمام آنچه را «ازرقی» [در باره مکه] یاد کرده بود، گردآورد و مطالبی بر آن افزود و وقایع پس از وی را در آن بیاورد و به وقایع گذشته نیز، نگاهی دوباره کرد و چندین بار آن را خلاصه نمود.

او همچنین «العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین» را در چهار مجلد نگاشت و در

آن، زندگی‌نامهٔ گروهی از فرمانروایان و والیان و قاضیان و خطیبان و پیشوایان و مؤذنان و جماعتی از دانشمندان و راویان حدیث آن سامان را به همراه نام کسانی که در آن شهر زیسته‌اند و یا در آن زمین چشم از گیتی فرو بسته‌اند یا اثری از خود در مکه و سرزمینهایی که بعدها به آن افزوده شد، بر جای نهاده‌اند، نقل کرد. وی این کتاب را به ترتیب الفبایی، تنظیم و سپس مختصر کرد. نیز بر «سیر النبلاء» و «التقیید» (اثر ابن نقطه) مطالبی افزود و کتابهایی دربارهٔ «الآخریات» - که پیش‌نویس بیشترش را آماده کرد - و اذکار و ادعیه و مناسک حجّ بر اساس فقه شافعی و مالکی، نوشت و «حیة الحیوان» دمیری را خلاصه کرد و اسناد روایات چهل حدیثی را که پیشتر گردآورده بود، به همراه فهرستی استخراج نمود. فاسی برخی از کتابهای حدیث استاتیدش را نیز مستندسازی کرد.<sup>۱</sup>

سیوطی دربارهٔ فاسی می‌نویسد:

حافظ ابوالطیب، تقی‌الدین محمد بن احمد بن علی بن عبدالرحمن شریف مکی، در سال ۷۷۵ زاده شد و ابوبکر بن احمد محبّ و ابراهیم بن سلار به وی اجازهٔ روایت دادند. فاسی برای آموختن دانش، سفر کرد و از همگان خود پیش افتاد و چند کتاب حدیث نگاشت و شیخ زین‌الدین عراقی به او اجازه داد تا بر دیگران حدیث بخواند. وی درس گفت و فتوا داد و کتابهایی به نگارش درآورد - که تاریخ مکه در شمار آنهاست - و در مکه، عهده‌دار قضاوت بر پایهٔ فقه مالکی شد. وی در ماه شوال سال ۸۳۲ درگذشت. ابن حجر درباره‌اش می‌گوید: در حجاز، مانند او بر جای نماند.<sup>۲</sup>

۸. **سید شهاب‌الدین احمد:** اصحاب دانش و عرفان در گذشت قرون و اعصار، همواره در سایهٔ دوستی علی بن ابی طالب بوده‌اند و صاحبان حقیقت و یقین در همهٔ شهرها و سرزمینها به دوستی خالصانه با او، افتخار کرده‌اند و مدایح و مناقبش

۱. الضوء اللامع لاهل القرن التاسع ۷ / ۱۸.

۲. طبقات الحفاظ / ۵۴۹.

را در قالب نظم و نثر، آشکار ساخته‌اند و اوصاف و مراتب فضل او را بر خلاف خواست حسودان و برای مغلوب کردن بدخواهان، بر زبان رانده‌اند. از جمله آنان، پیشوای بزرگ، دانشمند مهتر، دانای فاضل زیرک، حافظ خطیب و ناقد نجیب، ضیاءالدین موفق بن احمد مکی است که با سرودن اشعاری در رشته ستاینندگان حضرتش در آمده و با ریسمان استوار اراده‌اش، در سپهر خیرخواهان او برآمده و از دهان خود در و گوهر بیرون ریخته و گفته است:

كَالظُّفْرِ يَوْمَ صِيَالِهِ وَ النَّابِ	أَسَدُ الْإِلَهِ وَ سَيْفُهُ وَ قَنَاثُهُ
بَدَمِ الْكُفَاةِ يُلِجُ فِي التَّشْكَابِ	جَاءَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ وَ سَيْفُهُ
إِلَّا عَلِيًّا هَا زِمُ الْأَحْزَابِ	لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَ لَا فَتَى

[علی] شیر خدا و شمشیر و نیزه اوست که در روز حمله و رشدنش [در برندگی و کوبندگی] همچون ناخن و دندان است. در حالی که شمشیرش به ریختن خون زره‌پوشان اصرار می‌ورزید، از آسمان ندا برخاست: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی، شکست‌دهنده احزاب، نیست.<sup>۱</sup>

ابوسعید رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و بارک و سلم - برای علی - رضوان الله تعالی علیه - برخی از رخدادهایی را که وی پس از وفات آن حضرت با آنها روبرو می‌شود، نقل فرمود؛ پس علی گریست و گفت: ای پیامبر، به حق خویشی و همراهی ام با شما، درخواست می‌کنم تا از خدا مرگ مرا بخواهی. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی! آیا از من می‌خواهی که خدا را برای تغییر آنچه حتمی است، بخوانم؟ علی گفت: ای پیامبر خدا، به کدام سبب با قوم بجنگم؟ فرمود: به سبب بدعت‌هایی که در دین پدید می‌آورند.

نیز ابوسعید رضی الله عنه از علی - کرم الله تعالی و جهة<sup>۲</sup> - نقل می‌کند که فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل، مخطوط.

۲. خدای ذات او را گرامی کند. دعایی است که اهل سنت پس از بردن نام علی بن ابی طالب رضی الله عنه آرند. این لقب خاص حضرت مرتضی است و در وجه خصوصیت این جمله گفته‌اند که جناب وی قبل از اسلام هیچ‌گاه پیش بتان سجده نکرده است. (لغت‌نامه دهخدا) (مترجم)

با من عهد بست که من با پیمان شکنان و بیدادگران و از دین بیرون‌روندگان (ناکثین و قاسطین و مارقین) بجنگم. بدو گفتند: ای امیرمؤمنان، پیمان شکنان چه کسانی اند؟ فرمود: پیمان شکنان همانانند که در جنگ جمل، در برابر من صف‌آرایی کردند و بیدادگران مردم شام‌اند و از دین بیرون‌روندگان خوارج‌اند.

دو حدیث بالا را صالحانی روایت کرده و گفته است: این دو حدیث را پیشوای مطلق در روایت و درایت، ابوبکر بن مردویه و خطیب خوارزم، موفّق، ابوالمؤید - که خدا زیبایی دانش را به سبب اسنادهای نقل شدهٔ ایشان و احادیث مسند آنان پایدار بدارد - نقل کرده‌اند.

**۹. سیوطی:** ابوالمؤید، موفّق بن احمد بن ابی سعید اسحاق، معروف به اخطب خوارزم: صفدی می‌گوید: خوارزمی در ادبیات عرب، توانا بود و دانشی سرشار داشت. وی فقیه و فاضل و ادیب و شاعر بود و نزد زمخشری درس خوانده بود. او صاحب خطبه‌ها و شعر و مناقب است. قفطی گفته است: ناصر مطرزی بر خوارزمی حدیث خوانده است. وی در حدود سال ۴۸۴ زاده شد و در سال ۵۶۸ درگذشت.<sup>۱</sup>

**۱۰. کفوی:** ابوالمؤید، موفّق بن احمد بن محمد مکی، خطیب خوارزم، استاد امام ناصر بن عبدالسید مغربی، در حدود سال ۴۸۴ چشم به جهان گشود. وی ادیب و فاضل بود و به فقه و ادب، شناخت کامل داشت. خوارزمی فقه حنفی را از طریق نجم‌الدین عمر نسفی، از صدر الاسلام ابوالیسر بزدوی، از یوسف سیاری، از حاکم نوقدی، از ابوبصیر هندوانی، از ابوبکر اعمش، از ابوبکر اسکاف، از ابوسلیمان جوزجانی، از محمد، از ابوحنیفه، دریافت کرده است. وی دانش عربی را از زمخشری آموخت و ناصر بن عبدالسید مغربی فقه و ادبیات عرب را از او فراگرفت. خوارزمی در سال ۵۶۸ چشم از گیتی فرو بست.<sup>۲</sup>

۱. بغية الوعاه في طبقات اللغويين والنحاه ۲ / ۳۰۸.

۲. کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار، مخطوط.

### کتاب «کتاب أعلام الأخیار»

نصّ سخن کفوی در خطبه کتابش چنین است:

«پس از ثنا و ستایش خدا؛ بی‌گمان، سنت جلیل و جاری خداوند در میان آفریدگانش و نعمت لطیف و روان او بر مخلوقاتش، آن است که در هر عصر و نسلی، در شهرها و سرزمینها، گروهی از دانشمندان را پدید آورد که در میدان دانش، همچون تاختن سواران حمله‌بر، بر یکدیگر بتازند و در رزمگاه نظر، بسان حمله‌ور شدن شیران پرتوان، بر هم یورش برند. خدای نیکی شان دهاد و تاخت و تازشان همیشگی باد!

پس خدا توفیق خود را همراه ایشان گرداند و راهشان را برای به دست آوردن دانش، آسان فرمود؛ بدان گونه که در هر یک از آنان، علم و عمل فراهم آمد و شیرینی فهم و اصالت هویدا شد. بدین ترتیب، خدای متعال خدمت داوری و فتوا را بدیشان واگذار و نعمت دنیا و عقبی را بر آنان فروبارید؛ چراکه با داوری و دانش آنهاست که حکم دین و امور مهمّ امت به انجام می‌رسد و با رأی و قلم اینان است که مصحلت خاصّ و عامّ سامان می‌یابد. و خدای متعال را در قضای پیشینی و تقدیر پسینی‌اش، حوادثی است شگفت که در زمان خود رخ می‌دهند و قضایایی است طرفه که به پایان خود روان‌اند؛ و اگر این گروه عالی مرتبت و آراسته به فضائل نیکو نبودند، چه کسانی پوشیدگیهای این رخدادها را می‌زدودند و مشکلات این پدیده‌ها را رفع می‌کردند؟ و این هدایتی است از جانب خدای تعالی. سپاس او را که ما را به این امر هدایت فرمود.

و ستایش خدای را بر فروریزش نعمتهای پی‌درپی و الطاف پرشمارش بر این بنده ناچیز و نیازمند به رحمت خدای بزرگ و توانا، خدمتکار دیوان شرع مصطفوی، محمود بن سلیمان، مشهور به کفوی - که خدا کاستیهای او را نمایانش سازد و فرجام کارش را به نیکی، پایان دهد و امروزش را بهتر از دیروزش گرداند - چراکه او را توفیق بخشید تا از میان عقاید گوناگون، راست‌ترین و استوارترین آنها را برگزیند و از بین مذاهب مختلف، درست‌ترین و وزین‌ترینشان را بپذیرد؛ همان

خدایی که شریف‌ترین دانشها را بدو بخشید و نیکوترین فنون را به وی عطا فرمود. از نیکوترین این نعمتهای بزرگ و پرشکوه‌ترین این دو لطف سترگ، آن است که خدای متعال وی را به گردآوری اخبار فقیهان هر عصری - که صاحبان فتوا و قضاوت بودند - از زمان پیامبرمان محمد ﷺ تا عصر مشایخمان در اکنون، بدان‌گونه که در دوره‌های گوناگون، داوری کردند و فتوا دادند و بهره‌مند ساختند و بهره‌مند شدند، رهنمون شد.»

نویسنده «کشف الظنون» درباره او می‌نویسد: «کتاب أعلام الأخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار» اثر مولی محمود بن سلیمان کفوی، متوفای سال ۹۹۰. ابو مهدی، عیسی ثعالبی، در کتاب «مقالید الأسانید» فراوان از کفوی نقل می‌کند؛ تا جایی که در نگارش شرح حال زین عراقی و تفتازانی و طحاوی و... بر وی تکیه می‌کند و به سخن او استناد می‌نماید. همچنین، غلام علی آزاد در «سبحة المرجان» و شاه ولی الله (پدر دهلوی) در «الانتباه فی سلاسل أولیاء الله» و «دهلوی» در کتاب «بستان المحدثین» در شرح حال طحاوی، همگی این‌گونه‌اند.

#### اعتبار «مناقب خوارزمی»

به یقین، کتاب «مناقب علی» اثر خطیب خوارزمی، در شمار کتب معتبری است که دانشمندان از آن کتابها نقل و بدانها استناد می‌کنند. و اینک برخی از مواردی که دانشمندان بزرگ اهل تسنن به این کتاب اعتماد کرده و در مؤلفات مشهور خود از آن نقل کرده‌اند:

- **حافظ گنجی:** ابواسحاق بن برکه کتبی مفری، در مسجدش در شهر موصل، از حافظ ابوالعلاء، حسن بن احمد بن حسن همدانی، از ابوالفتح عبدوس، از شریف ابوطالب، مفضل بن محمد بن طاهر جعفری، در خانه‌اش در اصفهان، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک، از احمد بن محمد بن سری، از



منذر بن محمد بن منذر، از پدرش، از عمویش حسین بن سعید، از پدرش، از اسماعیل بن زیاد بزاز، از ابراهیم بن مهاجر، از یزید بن شراحیل انصاری، کاتب علی علیه السلام نقل می‌کند: شنیدم که علی می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که من حضرتش را به سینه خود تکیه داده بودم، فرمود:

ای علی، آیا سخن خدا را که می‌فرماید: «هر آینه، آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند، آنها را بهترین آفریدگان اند.»<sup>۱</sup> نشنیده‌ای؟ بهترین آفریدگان تو و شیعیانت هستید و وعده‌گاه من و شما حوض است؛ آن‌گاه که امتها برای حسابرسی بیایند و شما پیشانی سپیدان خوانده شوید.

این حدیث را بدین شکل، حافظ ابوالمؤید، موفق بن احمد بن مکی خوارزمی، در مناقب علی یاد کرده است.<sup>۲</sup>

و به همین زنجیره سند، از ابن شاذان نقل شده است که گفت: ابومحمد، حسن بن احمد مخلصی در کتابش، از حسین بن اسحاق، از محمد بن زکریا، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی بن الحسین و او از پدرش و او از علی بن ابی طالب نقل می‌کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر آینه، خدائی تعالی برای برادرم علی فضائلی قرار داده است که از بسیاری، به شماره در نمی‌آید. از این رو، هر که فضیلتی از فضائل او را پذیرفته و نقل کند، خدا گناهان پیشین و پسینش را خواهد آمرزید؛ و هر که فضیلتی از فضائل وی را بنویسد، تا آن‌گاه که اثری از آن نوشته باقی است، فرشتگان همواره برایش آمرزش خواهند خواست؛ و هر که فضیلتی از فضائل او را بشنود، خدا گناهانی را که از راه گوش مرتکب شده است، خواهد بخشید؛ و هر آن که به فضیلتی از فضائل او بنگرد، پروردگار گناهان چشم او را عفو خواهد کرد.

و سپس فرمود:

۱. بینه (۹۸) / ۷.

۲. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۲۴۶.

نگریستن به رخسار علی عبادت است. یاد کردن علی عبادت است. و خدا ایمان هیچ بنده‌ای را جز به ولایت او و بیزاری از دشمنانش نمی‌پذیرد. این روایت را تنها بر اساس حدیث ابن شاذان نوشتیم؛ حدیثی که حافظ همدانی نقل کرده و خواریزمی در نقل آن وی را پیروی کرده است.<sup>۱</sup>

- **حافظ زرنندی:** خطیب ضیاءالدین، اخطب خواریزم، موفق بن احمد مکی -رحمه الله - سروده است:

كَالظُّفْرِ يَوْمَ صِيَالِهِ وَ النَّابِ	أَسَدُ الْإِلَهِ وَ سَيْفُهُ وَ قَنَاثُهُ
بِدَمِ الْكِمَاةِ يُلِحُّ فِي التَّسْكَابِ	جَاءَ النَّدَاءُ مِنَ السَّمَاءِ وَ سَيْفُهُ
إِلَّا عَلِيٌّ هَارِمٌ الْأَحْزَابِ	لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفِقَارِ وَ لَا فَتَى

[علی] شیر خدا و شمشیر و نیزه اوست که در روز حمله و رشدنش [در برندگی و کوبندگی] همچون چنگال و دندان است. در حالی که شمشیرش به ریختن خون زره‌پوشان اصرار می‌ورزید، از آسمان ندا برخاست: شمشیری جز ذوالفقار و جوانمردی جز علی، شکست‌دهندهٔ احزاب، نیست.<sup>۲</sup>

- **ابن وزیر در «الروض الباسم»:** ...بشر بن مالک کنندی عهده‌دار بردن سر حسین علیه السلام شد. وی سر را در حالی به نزد ابن زیاد برد که می‌خواند:

إِمْلَأْ رِكَابِي فِصَّةً وَ ذَهَبًا	أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبًا
قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمَّاً وَ أَبَا	

رکاب مرا از سیم و زر آکنده ساز؛ چراکه من پادشاهی را که [قدرش از مردمان] در پرده بود، کشتم؛ همو که در میان مردم، بهترین پدر و مادر را داشت.

بی‌گمان، این گویندهٔ فاسق در ستایش این سرور گلوبریده، راست گفت و خدای را با همین کار زشتش دیدار کرد. و عبیدالله بن زیاد دستور داد که به شتاب، سر حسین علیه السلام را ببرند و بر سر نیزه کنند تا مردمان از آن دوری جویند. پس طارق بن

۱. همان / ۲۵۲.

۲. نظم در السمطين / ۱۲۱.

مبارک برخاست و ابن زیاد را اجابت کرد و این کار پست را به انجام رسانید. سپس در میان مردمان فریاد برآورد و آنان را در مسجد جامع، گرد آورد و به منبر فراز شد و خطبه‌ای برخواند که ذکرش حرام است.

پس از آن، عبیدالله بن زیاد جریر بن قیس جعفی را فراخواند و سر مبارک حسین و خاندان و یارانش را بدو سپرد. جریر بن قیس آن سرهای مبارک را با خود به دمشق برد. جریر نیز خطبه‌ای خواند که سراسرش دروغ و ناسزا بود. سپس سر را بیاورد و در برابر یزید نهاد و سخن ناشایستی بر زبان راند.

این ماجرا را حاکم و بیهقی و بسیاری از مشایخ اهل نقل به طرق صحیح و ضعیف، نقل کرده‌اند. *اخطب الخطباء*، ضیاءالدین، ابوالمؤید، موفق‌الدین بن احمد خوارزمی نیز در کتابی که درباره شهادت حسین در دو جلد گردآورده و هم‌اکنون نزد من است، این رخداد را یاد کرده است.

### شرح حال ابن وزیر

العزّ، ابو عبدالله، محمد بن ابراهیم بن علی مرتضی بن هادی بن یحیی بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن علی بن ابی طالب حسنی یمانی صنعانی، برادر هادی‌ای که نامش در آینده می‌آید، در حدود سال ۷۶۵ چشم به جهان گشود. وی به شعر پرداخت و از همگنان پیش افتاد و کتاب «العواصم و القواصم فی الذبّ عن سنّة ابي القاسم» را در ردّ زیدیه نوشت و همان را در «الروض الباسم عن سنّة ابي القاسم» خلاصه کرد. تقی بن فهد هاشمی نام او را در معجمش آورده است.<sup>۱</sup>

- ابن صباغ مالکی: وی می‌نویسد: از کتاب «الآل» اثر ابن خالویه - که ابوبکر خوارزمی<sup>۲</sup> آن را در «المناقب» روایت کرده - از بلال بن حمامه نقل شده است:

۱. الضوء اللامع لاهل القرن التاسع ۶ / ۲۷۲.

۲. به نظر می‌رسد در یادکرد کنیه خطیب خوارزمی، خطایی رخ داده است؛ زیرا همان‌گونه که گذشت،

روزی رسول خدا ﷺ شاد و خندان به سوی ما آمد و رخسارش چون قرص ماه می درخشید. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده‌ای است از خداوندگارم درباره برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی در آورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طویی را تکان دهد و بدین‌گونه، بر آن درخت به شماره دوستان اهل بیت، برگهایی (صحیفه‌هایی که پیمان‌نامه‌هایی بودند) روید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هر یک صحیفه‌ای سپرد. پس آن‌گاه که قیامت اهل خود را دربرگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستان اهل بیت صحیفه‌ای داده می‌شود که نامه‌رهای آنان از آتش است. بدین‌گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد.<sup>۱</sup>

در مناقب ضیاءالدین خوارزمی، از ابن عباس نقل شده است: آن‌گاه که نبی اکرم ﷺ میان اصحابش، از مهاجر و انصار، پیوند برادری برقرار کرد، ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- عثمان و عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبیر، و ابوذر غفاری و مقداد -رضوان الله علیهم اجمعین- را برادر یکدیگر ساخت و میان علی بن ابی طالب و هیچ یک از یارانش، پیوند برادری برقرار نکرد. علی خشمگین، از آن جمع جدا شد و به زمین سختی رفت و سر بر بازوی خویش نهاد و بر آن زمین خوابید و باد بر بدن او خاک نشانید. پیامبر ﷺ علی را طلبید و او را بر آن زمین یافت و با پایش وی را از خواب بیدار کرد و فرمود:

برخیز، حقاً سزاواری که ابوتراب باشی. آیا از اینکه مهاجران و انصار را برادران یکدیگر قرار دادم و تو را با هیچ یک از ایشان برادر نساختم،

کنیة او ابوالمؤید است و ابوبکر کنیة محمد بن عباس خوارزمی (۳۲۳ - ۳۸۶)، خواهرزاده محمد بن جریر

طبری و از ادیبان عرب، یا کنیة شخص دیگری است. (مترجم)

۱. الفصول المهمه فی معرفة الائمه / ۲۸.

خشمگین شدی؟ آیا نمی‌پسندی که جایگاهت نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی باشد؛ جز آنکه پس از من پیامبری نخواهد بود؟ آگاه باش! هر که تو را دوست بدارد، امن و ایمان او را در برخواهند گرفت؛ و هر که تو را دشمن بدارد، خدا به مرگ جاهلی‌اش خواهد میراند.<sup>۱</sup>

و در کتاب مناقب ابوالمؤید از ابو بزره نقل شده است: روزی ما گرد رسول خدا ﷺ نشستیم که حضرتش فرمود:

سوگند به آن که جانم به دست اوست، آدمی در روز قیامت، قدمی بر نخواهد داشت تا اینکه خدا - تبارک و تعالی - درباره چهار چیز از وی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی‌اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر ﷺ دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشست بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است.<sup>۲</sup>

**- حافظ سمهودی:** وی پس از نقل حدیث «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: هر که من مولای اویم، علی مولای اوست.» می‌گوید: امام واحدی گفته است: این ولایتی که پیامبر ﷺ [برای علی] استوار گردانید، روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت؛ زیرا در تفسیر آیه «وَقِفُّهُمْ أَيْهَ» وَ قِفُّهُمْ أَيُّهُمْ مَسْئُولُونَ: آنان را نگاه دارید که مسئول‌اند.<sup>۳</sup> روایت

۱. همان / ۳۸.

۲. همان / ۱۲۵.

۳. صافات (۳۷) / ۲۴.

شده است که مردمان از ولایت علی و اهل بیت پرسیده خواهند شد؛ چرا که خدای متعال پیامبرش را دستور فرمود که برای رسالتش از مردمان اجری جز مودت خویشاوندانش نطلبد. معنای این سخن چنین است که خدا از مردم می‌پرسد که آیا ولایت ایشان را بدان‌گونه که سزا بود و پیامبر صلی الله علیه و آله بدان سفارش کرده بود، پاس داشتند یا آنکه آن را تباه و رها کردند؟ بنابراین، رعایت ولایت از آنان مطالبه خواهد شد و در صورت عدم رعایت، تبعات آن به زیانشان خواهد بود.

گواه این سخن، حدیثی است که ابوالحسن علی سفاقی و سپس مکی در «الفصول المهمّة» از کتاب «المناقب» ابوالمؤید خوارزمی از ابوبرزه -رضی الله عنه- نقل کرده است. وی می‌گوید: روزی پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که حضرتش فرمود:

سوگند به کسی که جانم به دست اوست، آدمی در روز قیامت، قدمی برنخواهد داشت تا اینکه خدا -تبارک و تعالی- دربارهٔ چهار چیز از وی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی‌اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسید: نشانهٔ دوستی شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی -که در کنار حضرتش نشسته بود- نهاد و فرمود:

نشانهٔ دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است.<sup>۱</sup>

نیز در کتاب «الآل» اثر ابن خالویه -که ابوبکر خوارزمی آن را در «المناقب» روایت کرده است- از بلال بن حمامه نقل شده است:

روزی رسول خدا ﷺ شاد و خندان در حالی که رخساره‌اش چون قرص ماه می‌درخشید، به سوی ما آمد. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده‌ای است از خداوندگارم دربارهٔ برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی درآورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طویی را تکان دهد و بدین‌گونه، بر آن درخت به شمارهٔ دوستاناران اهل بیت، برگهایی (صحیفه‌هایی که پیمان‌نامه‌هایی بودند) روید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هر یک صحیفه‌ای سپرد. پس آن‌گاه که قیامت اهل خود را دربرگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستاناران اهل بیت صحیفه‌ای داده می‌شود که نامهٔ رهایی آنان از آتش است. بدین‌گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد.<sup>۱</sup>

- **ابن حجر هیتمی مکی:** وی نیز این حدیث را از ابوبکر خوارزمی نقل کرده است.<sup>۲</sup>

- **ابن باکثیر:** ابوبکر خوارزمی از ابوالقاسم بن محمد، نقل می‌کند: در مسجد الحرام بودم. مردمان را دیدم که گرد مقام ابراهیم خلیل - که بر پیامبر ما و بر او نیکوترین درودها و سلامهای خدا باد - فراهم آمده‌اند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: راهبی نصرانی مسلمان شده و به مکه آمده است و داستانی شگفت باز می‌گوید. به سویش رفتیم. او شیخی بزرگ و با اندامی درشت بود که جامه و کلاهی پشمین بر تن داشت و کنار مقام نشسته بود و سخن می‌گفت و مردم به او گوش می‌دادند. او می‌گفت:

روزی در صومعهٔ خود نشسته بودم که ناگاه از بلندای آن بیرون را نگریدم. پرنده‌ای بزرگ، بسان کرکس دیدم که بر صخره‌ای در کنار ساحل افتاده بود و از

۱. همان / ۲۴۱.

۲. الصواعق المحرقة / ۱۰۳.

دهانش چیزی خارج می‌شد. پرنده از دهانش پاره‌ای از بدن انسانی را بیرون ریخت و سپس پرکشید و اندکی پنهان شد و دوباره آمد و پاره‌ای دیگر از دهانش بیرون ریخت و پرواز کرد و رفت. پس پاره‌های بدن آن انسان به یکدیگر نزدیک شدند و به هم پیوستند و انسان کاملی از آنها پدید آمد و من از آنچه می‌دیدم، در شگفت بودم که ناگاه همان پرنده آمد و بدن او را تکه تکه کرد و لاشه‌اش را در ربود و پرواز کرد. سپس آمد و پاره‌ای دیگر از لاشهٔ بدن آن مرد را به دهان گرفت و رفت و همین‌گونه آمد و رفت تا تمام پاره‌های آن بدن را با خود برد. من ماندم و با خود می‌اندیشیدم و حسرت می‌خوردم که چرا آن مرد را از قصه‌اش نپرسیدم.

چون روز دوم فرا رسید، همان پرنده را دیدم که آمد و مانند دیروز، کار خود را تکرار کرد. هنگامی که پاره‌های آن بدن به هم پیوستند و انسان کاملی پدیدار شد، از صومعهٔ خود پایین آمدم و به سوی او شتافتم و او را به خدا سوگند دادم که تو کیستی؟ آن مرد سکوت کرد. گفتم: به حق کسی که تو را آفرید، باید به من بگویی که کیستی. وی گفت: من ابن ملجم هستم. پرسیدم: داستان تو با آن پرنده چیست؟ گفت: من علی بن ابی طالب را کشتم و خدا این پرنده را بر من گمارده است و او هر روز، با من همان می‌کند که دیدی.

از صومعه‌ام بیرون آمدم و از مردمان پرسیدم که علی بن ابی طالب کیست؟ مرا گفتند: او پسر عموی پیامبر خداست. پس من مسلمان شدم و بدین‌گونه، به خانهٔ گرامی خدا آمدم تا حج گزارم و پیامبر ﷺ را زیارت کنم.<sup>۱</sup>

ابوالحسن علی سفاقی و سپس مکی در «الفصول المهمّة» از کتاب «المناقب» ابوالمؤید خوارزمی از ابوبرزه - رضی الله عنه - نقل کرده که وی گفته است: روزی پیرامون رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که حضرتش فرمود:

سوگند به آن که جانم به دست اوست، آدمی در روز قیامت، قدمی برنخواهد داشت تا اینکه خدا - تبارک و تعالی - دربارهٔ چهار چیز از وی

۱. وسیلة المآل فی مناقب الال، مخطوط.



پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی اش، که آن را از چه راه بدست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

عمر پرسید: نشانه دوستی شما چیست؟ پیامبر ﷺ دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانه دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است.<sup>۱</sup>

- **مطیری:** حدیث شصت و چهارم از کتاب «الآل» اثر ابن خالویه است که ابوبکر

خوارزمی آن را در «المناقب» از بلال بن حمامه، نقل کرده است:

روزی رسول خدا ﷺ شاد و خندان در حالی که رخساره اش چون قرص ماه می درخشید، به سوی ما آمد. عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: ای پیامبر خدا، این نور چیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

مژده ای است از خداوندگارم درباره برادر و پسرعمویم و دخترم. هر آینه، خدا فاطمه را به همسری علی درآورد و رضوان (خازن بهشت) را دستور داد که درخت طوبی را تکان دهد و بدین گونه، بر آن درخت به شماره دوستداران اهل بیت، برگهایی (صحیفه هایی که پیمان نامه هایی بودند) رویید و در زیر آن درخت، فرشتگانی را از نور پدید آورد و به دست هریک صحیفه ای سپرد. پس آن گاه که قیامت اهل خود را در برگیرد، فرشتگان در میان مردمان ندا دهند و به تمام دوستداران اهل بیت صحیفه ای داده می شود که نامه رهایی آنان از آتش است. بدین گونه، دوستی برادر و پسرعمویم، و دخترم سبب رهایی مردان و زنان از آتش خواهد شد.<sup>۲</sup>

۱. همان.

۲. الرياض الزاهره فی مناقب آل بیت النبی و عترته الطاهره، مخطوط.

- **ولی الله لکهنوی:** وی نیز حدیث فوق را از ابوبکر خوارزمی نقل و از رسول خدا ﷺ روایت کرده است:  
جز مؤمن با تقوا دوستدار ما اهل بیت نیست و جز منافق شقاوتمند ما را دشمن نمی‌دارد.<sup>۱</sup>

بالا تر از اینها همه، آن است که دهلوی با آنکه بسیاری از حقایق نقل شده از طریق دانشمندان اهل تسنن و موجود در کتابهایشان را نمی‌پذیرد، در کتاب خود بر نقل خطیب خوارزمی اعتماد می‌کند و او را در شمار پیشوایان مهم سنی، همچون ابن منده و ابن مردویه و مانند آن دو، یاد می‌کند. در این باره، مکیده شماره ۸۴ از باب «المکائد» کتاب او را ببینید.<sup>۲</sup>

همچنین دهلوی در جایی دیگر، به کتاب خوارزمی استشهاد می‌کند و وی را در ردیف کسانی همچون ابن ابی شیبه و احمد بن حنبل و نسائی و ابونعیم اصفهانی و مانند اینان، یاد می‌کند و همان‌گونه که پیشتر آمد، مدعی می‌شود که شیعه در اثبات فضائل امیرالمؤمنین و اهل بیت ﷺ به دانشمندان اهل سنت، نظیر خوارزمی و دیگران، نیازمند است.

## ۱۷. روایت حاکمی قزوینی

حافظ محب‌الدین طبری می‌نویسد: همانندی علی به پنج تن از پیامبران ﷺ در کمالاتشان، در حدیثی که حاکمی قزوینی آورده، آمده است:  
ابوالحرء از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ  
إِلَى يُحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى

۱. مرآت المؤمنین فی مناقب آل بیت سید المرسلین، مخطوط.

۲. التحفة الاثنا عشریة / ۷۰.

### عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

محبّ طبری در دیگر آثارش نیز این حدیث را از حاکمی قزوینی نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

### شرح حال ابوالخیر حاکمی

ابوالخیر حاکمی قزوینی پیشوایی بزرگ از پیشوایان اهل تسنن است:

۱. رافعی: ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن عباس طالقانی قزوینی، پیشوایی پرخیر و برکت بود و در فرمانبرداری خدای تعالی پرورش یافت و بالید. آن گونه که به من رسیده است وی در هفت سالگی قرآن را از برکرد و با طلبی فراوان، به تحصیل علوم دینی پرداخت تا آنکه در نقل و شناخت و آموختن و یاددهی و نگارش آنها از همگنان خود پیشی گرفت و فردی پر خیر و بهره شد. حاکمی پیوسته، در آمدن و رفتن و برخاستن و نشستن و در هر حالی از احوالش، به ذکر خدا و تلاوت قرآن می‌پرداخت. من از چند تن از کسانی که در نزدش حاضر شده بودند، شنیدم که لبه‌ایش پس از مرگ و پیش از آنکه او را نزد غسل برند، همچون زمانی که زنده بود و لبانش را به ذکر خدای متعال تکان می‌داد، حرکت می‌کرد. شاگردان، در حالی که وی نماز می‌خواند، دانش خود را بر او می‌خواندند و عرضه می‌کردند. وی همچنین، در حال خواندن قرآن به قرآن خواندن دیگری گوش فرامی‌داد و در همین حال، لغزش قاری را بدو گوشزد می‌کرد.

حاکمی در تفسیر و حدیث و فقه و دانشهای دیگر، کتابهای بلند و کوتاه فراوانی نگاشت و بدین روی، دانشمندان و عموم مردم از علم او بهره بردند. وی در قزوین و نیشابور و بغداد و سرزمینهای دیگر، احادیث بسیاری شنید و فهرست شنیده‌هایش متداول است. یکی از گزافه‌گویان، بر پایه پندارهای ناروایی که ویژه

۱. الریاض النضره فی مناقب العشرة المبشّرة (۳ - ۴) / ۱۹۶.

۲. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / ۹۳.

گرافه گویان است، در حدیث شنیدن حاکمی از ابو عبدالله، محمد فراوی، سخنانی بر زبان رانده است؛ لیکن من خود برخی از کتابهایی را که وی از فراوی سماع کرده است دیده‌ام؛ مانند:

- «الوجیز» اثر واحدی؛ که آن را به قرائت حافظ عبدالرزاق طبسی در شش مجلسی که در ماههای شعبان و رمضان سال ۵۳۰ تشکیل شده، شنیده است. این سماع به خط امام ابوالبرکات فراوی نقل شده و او نیز آن را از دستخط تاج الاسلام، ابوسعد سمعانی نقل کرده است.

- «الترغیب» اثر حمید بن زنجویه، به قرائت تاج الاسلام ابوسعد، در ذی حجه سال ۵۲۹.

- بخشی از حدیث یحیی بن یحیی به روایت وی از عبدالغافر فارسی، از ابوسهل بن احمد اسفراینی، از داوود بن حسین بیهقی، از یحیی بن یحیی، به قرائت حافظ ابوالقاسم، علی بن حسن بن هبه الله دمشقی، در سال ۵۲۹.

- «الأربعین» اثر محمد بن ایزدیار غزنوی، از شنیده‌های وی به قرائت سید ابوالفضل، محمد بن علی بن محمد حسینی، در ماه رجب سال ۵۲۹.

این دو سماع از دستخط مذکور بن محمد شیبانی بغدادی نقل شده است. همچنین من در نوشته‌ای به خط تاج الاسلام، ابوسعد سمعانی، دیدم که وی کتابهای «دلائل النبوة» و «البعث والنشور» و «الأسماء والصفات» و «الاعتقاد» حافظ ابوبکر بیهقی را به روایت فراوی از نویسنده و به قرائت تاج الاسلام، در ماههای سال ۵۳۰ شنیده است.

حاکمی همراه با دانش و عبادت فراوانش، در نزد خواص و عوام، مقبولیت یافت و جایگاهش بالا رفت و آوازه‌اش در آفاق زمین پیچید و حدود پانزده سال در نظامیه بغداد، تدریس کرد و در تمام این سالها در دستگاه خلافت گرامی بود و مرجع فردی فاضل به شمار می‌آمد و فتوهایش در مواقع اختلاف، پذیرفته بود. وی - که خدایش بیامرزاد - دایی مادرم و نیای مادر رضاعی من است. من در بامداد روز پنجشنبه، دوم ماه رجب سال ۵۸۲ در شهر همدان، به دست او خرقة

پوشیدم. شیخ او در طریقت، امام ابوالاسعد، هبة الرحمن بن عبدالواحد قشیری بود که حاکمی در کاروانسرای جدش، استاد ابوعلی دقاق، در مشهد امام محمد بن یحیی در شهر نیشابور، به دست او خرقه پوشیده بود. خدا همه شان را بیامرزد. من از وی احادیث پرشماری شنیدم و قرائتم او را به شگفتی و امی داشت تا جایی که حاضران را به گوش سپردن به آن دستور می داد. حاکمی - رحمه الله - در تفسیر قرآن، زبردست بود و اسباب نزول آیات و اقوال مفسران را در ذهن داشت و در معانی قرآن و حدیث از اندیشه ای بی نقص برخوردار بود.<sup>۱</sup>

**۲. ذهبی** (ضمن گزارش رخدادهای سال ۵۹۰): در این سال، علامه و واعظ، فقیه شافعی، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی درگذشت. وی در سال ۵۱۲ زاده شد و در [زادگاهش] نزد فقیه ملکداد عمرکی و در نیشابور از محمد بن یحیی، فقه بیاموخت تا جایی که سرآمد همگنان شد. او از فراوی و زاهر و دیگران حدیث شنید و سپس، پیش از سال ۵۶۰ به بغداد گام نهاد و در آن شهر به تدریس و وعظ پرداخت و بار دیگر قبل از سال ۵۷۰ به آن شهر رفت و موعظه کرد و به تدریس در نظامیه مشغول شد.

حاکمی در مذاهب گوناگون و در مواضع اختلاف و در اصول و تفسیر و وعظ، پیشوا بود. وی کتابهای بزرگی را روایت کرده است. کلام او به سبب روش نیکو و شیرینی سخن و فراوانی محفوظاتش، در نزد مردم رونق گرفت. او در عبادت، گامی استوار داشت و فردی بی نظیر و بزرگ منزلت به شمار می رفت. وی در سال ۵۸۰ به قزوین بازگشت و تاگاه مرگش در ماه محرم سال ۵۹۰، به عبادت پرداخت. خدایش بیامرزاد.<sup>۲</sup>

**۳. یافعی** (در گزارش حوادث سال ۵۹۰): در این سال، واعظ و فقیه و علامه شافعی مذهب، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل طالقانی قزوینی، چشم از جهان

۱. التدوین فی ذکر اهل العلم بقزوین ۲ / ۱۴۴ - ۱۴۸.

۲. العبر فی خبر من غیر ۴ / ۲۷۱.

فرویست. وی به بغداد گام نهاد و در نظامیه تدریس کرد و در مذهب و مسائل اختلافی و اصول و وعظ، پیشوای دیگران بود. او کتابهای بزرگی را روایت کرده است. کلام او به سبب روش نیکو و سخن شیرین و فراوانی محفوظاتش، در نزد مردم رونق یافت. وی در عبادت، قدمی استوار داشت و بی نظیر و بزرگ منزلت بود و سرانجام در سال ۵۸۰ به قزوین بازگشت و تاگاه مرگش در ماه محرم سال ۵۹۰، به عبادت پرداخت. خدایش بیامرزاد.<sup>۱</sup>

۴. **ابن جزری:** ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن عباس حاکمی طالقانی قزوینی، معلم قرآن و صدرنشین دانشیان و نیکوکار و اهل خیر بود و با دانشهای بسیاری آشنا بود. وی نویسندهٔ کتاب «التبیین فی مسائل القرآن» در ردّ حلولیه و جهمیّه است. حاکمی «الغایه» اثر ابومهران را نزد زاهر بن طاهر شحامی خواند و در محضر علی ابراهیم بن عبدالملک قزوینی (از ملازمان ابن معشر) حدیث آموخت. پسرش محمد و محمد بن مسعود بن ابی الفوارس قزوینی و الیاس بن جامع و عبدان بن سعید قصری نزد او حدیث خواندند. وی در ماه محرم سال ۵۹۰ در حدود نود سالگی، درگذشت.<sup>۲</sup>

۵. **اسنوی:** شیخ ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف قزوینی طالقانی، با علوم پرشماری آشنا بود. وی در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ در قزوین، زاده شد و نزد محمد بن یحیی درس خواند و مُعید<sup>۳</sup> ملکداد بن علی قزوینی - که پیشتر نامش آمد - شد و حدیث شنید و برای دیگران حدیث نقل کرد.

رافعی در امالی او را یاد می‌کند و می‌نویسد: حاکمی پیشوایی پرخیر بود و در حفظ و گردآوری و نشر دانشهای دینی، به وسیلهٔ آموزش آن به دیگران و موعظه و نگارش، بهرهٔ فراوان داشت. زبان او پیوسته از ذکر خدائی تعالی و تلاوت قرآن، تازه

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۵۹۰.

۲. طبقات القراء ۱ / ۳۹.

۳. کسی که درس مدّرس را برای شاگردان تکرار و اعاده کند تا بیاموزند. (لغت‌نامهٔ دهخدا) (مترجم)

بود. وی در سه روز هفته - که جمعه نیز از آنها بود - برای عموم مردم مجلس وعظ ترتیب می داد. روزی در یکی از مجالس وعظش - که روز دوازدهم محرّم سال ۵۹۰ بود - طبق عادت به سخن گفتن پرداخت و سخن را به آیه «وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ: از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، بترسید.»<sup>۱</sup> کشانید و یاد کرد که رسول خدا ﷺ پس از نزول این آیه تنها هفت روز زیست. پس آن گاه که از منبر پایین آمد، تب کرد و پس از آن، تنها هفت روز زنده ماند و در روز جمعه، از دنیا رفت و در روز شنبه، به خاک سپرده شد. و این از رخدادهای شگفت است. گویا وی می دانست که زمان رفتن نزدیک شده است.

رافعی می افزاید: بامداد همان روز به قصد تعزیت، از خانه بیرون شدم. به حاکمی می اندیشیدم و از مرگ او شکسته دل بودم که ناگاه بدون قصد قبلی و بدون هیچ فکر و اندیشه ای یک بیت شعر در ذهنم افتاد:

بَكَتِ الْعُلُومُ بَوَيْلِهَا وَعَوَيْلِهَا      لَوْفَاةٍ أَحْمَدِهَا ابْنِ إِسْمَاعِيلِهَا

دانشها همگی با ناله و فریاد، برای مرگ ابن اسماعیل، ستوده علوم، گریستند.

گویا این بیت را گوینده ای برایم خواند! سپس اندیشیدم و ابیاتی را بر آن افزودم.<sup>۲</sup>

۶. **ابن قاضی شهبه:** ابوالخیر، رضی الدین، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن عباس قزوینی طالقانی، در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ به دنیا آمد و نزد محمد بن یحیی حدیث خواند و معید درس ملکداد قزوینی شد و از علی ابراهیم بن عبدالملک قزوینی حدیث آموخت و کتاب «البيان في مسائل القرآن» را در ردّ حلولیه و جهمیّه به نگارش درآورد و سرآمد دانشیان شد. وی به بغداد رفت و در آن شهر به وعظ پرداخت و مقبولیت تمام یافت؛ به گونه ای که یک روز او و روز دیگر ابن جوزی به سخنرانی می پرداختند و خلیفه در پشت پرده می نشست و به سخنان

۱. بقره (۲) / ۲۸۱.

۲. طبقات الشافعیّه (اثر اسنوی) ۲ / ۳۲۲.

اینان گوش فرا می داد و مردمان نیز در این مجالس حاضر می شدند. حاکمی از سال ۵۶۹ تا ۵۸۰ در نظامیهٔ بغداد، تدریس کرد و سپس به شهر خویش بازگشت. امام رافعی در امالی او را یاد می کند و می نویسد: حاکمی پیشوایی پرخیر بود و در حفظ و گردآوری و نشر علوم دین، به وسیلهٔ آموزش و موعظه و نگارش، بهرهٔ فراوان داشت.

حافظ عبدالعظیم منذری می گوید: افراد بسیاری نقل کرده اند که زبان وی همواره به ذکر خدای متعال و خواندن آیات قرآن، مشغول بود.

وی در ماه محرم سال ۵۹۰ یا ۵۸۹ از دنیا رفت. سبکی در شرح منهاج می نویسد: ابوالخیر در کتاب «حظائر القدس» شصت و چهار نام برای ماه رمضان ذکر کرده است.<sup>۱</sup>

۷. سبکی: شیخ ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف بن محمد بن عباس قزوینی طالقانی، پیشوا و صوفی و واعظ و ملقب به رضی الدین، از دانشمندان سرشناس است. وی در سال ۵۱۱ یا ۵۱۲ در قزوین، چشم به جهان گشود و نزد علی محمد بن یحیی، فقه بیاموخت و از پدرش و از ابو عبدالله، محمد بن فضل فراوی و زاهر شحامی و عبدالمنعم بن قشیری و عبدالغافر فارسی و عبدالجبار خوارزمی و هبة الله بن بسری و وجیه بن طاهر و ابوالفتح بن بطی و دیگران، در نیشابور و بغداد و شهرهای دیگر، احادیث بسیاری شنید.

ابن قرشی و محمد بن علی بن ابی النهد واسطی و موفق، عبداللطیف بن یوسف، و امام رافعی و دیگران از وی حدیث شنیدند. مدتی در شهر خود و زمانی در بغداد، به تدریس پرداخت و سپس به شهر خویش بازگشت. بار دیگر به بغداد رفت و به تدریس در نظامیه مشغول شد و کتابهای بزرگی مانند: تاریخ حاکم و سنن ابی داوود و صحیح مسلم و مسند اسحاق و کتابهایی دیگر را روایت کرد و در مجالس متعدد، به املاي حدیث پرداخت.

---

۱. طبقات الشافعیه (قاضی شهبه) ۲ / ۸.



ابن نجّار می‌گوید: حاکمی سرآمد پیروان شافعی بود و در مذهب و مسائل مورد اختلاف و اصول و تفسیر و وعظ و زهد، پیشوا به شمار می‌آمد. امام رافعی در امالی اش از وی حدیث نقل کرده و درباره اش گفته است: ابوالخیر پیشوایی پربرکت بود و در حفظ و گردآوری و نشر علوم دین، به وسیله آموزش و موعظه و نگارش، بهره فراوان داشت و پیوسته به ذکر خدا و تلاوت قرآن، زبان می‌چرخانید. گاهی در حالی که وی نماز می‌خواند، بر وی حدیث می‌خواندند. او بدانچه قاری می‌خواند گوش فرا می‌داد و آن‌گاه که خطا می‌کرد، آگاهش می‌ساخت.

ابن نجّار زندگی نامه حاکمی را به شرح، نوشته و دانش و دینداری او را بسیار ستوده است. وی با اسناد خود، حکایت مبسوطی را درباره حاکمی نقل می‌کند و می‌گوید که او طیّ این رخداد، از ناآشنایی به عربی به آشنایی با آن رسید. اینک خلاصه داستان:

طالقانی درباره خود می‌گوید: آن زمان که نزد امام محمد بن یحیی در مدرسه به سر می‌برد، در حفظ، کند و ناتوان بود. عادت ابن یحیی آن بود که هر جمعه از فقیهان آزمون می‌گرفت و آنچه را در حفظ داشتند، پرسش می‌کرد و هر کس را که در حفظ، سست می‌یافت، از مدرسه بیرون می‌انداخت و بدین گونه، طالقانی را از مدرسه اخراج کرد. طالقانی شب هنگام، از مدرسه بیرون می‌آید و نمی‌داند که کجا برود؛ از این روی، به حمّام می‌رود و در تون آن می‌خوابد. وی پیامبر ﷺ را در خواب می‌بیند که دوبار آب دهان مبارکش را در دهان وی می‌ریزد و او را به بازگشت به مدرسه امر می‌کند. او به مدرسه بازمی‌گردد و می‌بیند که دروس گذشته را در حفظ دارد و ذهن او جدّاً تیز و توانا شده است. روز جمعه فرا می‌رسد. عادت امام محمد بن یحیی این بود که همراه برخی از شاگردانش به نماز جمعه می‌رفت و به شیخ عبدالرحمن اسکاف زاهد اقتدا می‌کرد. طالقانی می‌گوید: من نیز همراه او رفتم. هنگامی که ابن یحیی نزد شیخ عبدالرحمن نشست، شیخ درباره برخی از مسائل اختلافی، شروع به سخن گفتن کرد و حاضران همگی، از سر ادب خاموش بودند. من به سبب کمی سن و تندى ذهنم، شروع کردم به اعتراض و کشاکش با او و

فقیهان همه، به من اشاره می‌کردند که دست بردار! لیکن من توجهی نمی‌کردم. پس شیخ عبدالرحمن بدیشان گفت: او را وانهد؛ زیرا آنچه می‌گوید از نزد خود نیست، بلکه اینها از آن کسی است که او را دانش آموخته است. جماعت دریافتند که شیخ چه می‌گوید؛ لیکن من فهمیدم و دانستم که این سخن برخاسته از مکاشفه است. ابن نجار می‌گوید: گفته‌اند که حاکمی با وجود فراوانی اشتغالش، بر روزه مداومت می‌کرد و هر شب، تنها با قرصی نان افطار می‌نمود.

حکایت کرده‌اند: هنگامی که وی را برای تدریس به نظامیه فراخواندند، در حالی که فقیهان پیرامونش را گرفته و مدرّسان و صدرنشینان و سرشناسان در آنجا نشسته بودند، به حلقه درس درآمد. چون بر کرسی تدریس نشست و دعای «الختمه» را خواند، پیش از شروع درس، به حاضران روی کرد و گفت: دوست می‌دارید از کدامیک از کتابهای درس تفسیر، سخن بگوییم؟ شاگردان کتابی را نام بردند. وی گفت: کدام سوره را می‌خواهید. آنان سوره‌ای را معین کردند و او هر چه خواستند، برایشان گفت و درس داد. حاکمی در فقه و مسائل اختلافی نیز همین گونه عمل می‌کرد و جز درباره آنچه مستمعان تعیین می‌کردند، سخن نمی‌گفت و آنها از کثرت آنچه وی در حفظ داشت، شگفت زده می‌شدند.

همچنین، ابن نجار از استاد خود، ابوالقاسم صوفی، نقل می‌کند: شیخ ما قزوینی، در شبهای ماه رمضان با مردم نماز تراویح می‌خواند و خلق پرشماری نزد او حاضر می‌شدند. آن‌گاه که شب ختم [قرآن] فرا رسید، دعا کرد و از آغاز قرآن به تفسیر پرداخت و پیوسته به تفسیر مشغول بود تا سپیده طلوع کرد. وی با وضوی نماز عشاء، نماز صبح را با مردم خواند و در همان روز، به مدرسه نظامیه رفت. آن روز نوبت تدریس وی بود. چون طبق روش خود بر منبر نشست و سخن گفتن آغاز کرد، برای حاضران - که امیر قطب‌الدین قیماز و سرشناسان شهر نیز در شمار آنان بودند - یاد کرد که شب گذشته، تمام قرآن را در یک مجلس، تفسیر کرده است. قطب‌الدین پس از شنیدن این سخن گفت: پرداخت تاوان بر شیخ واجب است (یعنی باید برای ما نیز به تفسیر قرآن پردازی). پس شیخ روی گردانید و گفت: امیر

چیزی را بر ما واجب ساخت؛ اگر بر شما سخت و دشوار نمی آید، بدان وفا خواهیم کرد. ایشان گفتند: خیر! بر ما دشوار نیست؛ ما آن را برگزیدیم. پس وی شروع کرد و قرآن را از آغاز تا انجام - بدون آنکه سخنی را از آنچه شب گذشته بر زبان رانده بود، تکرار کند - تفسیر کرد و مردمان را از قوت حفظ و فراوانی دانشش به شگفت آورد و متحیر ساخت.

ابو احمد بن سکینه می گوید: زمانی که ابن صاحب، رفض را در بغداد آشکار ساخت، قزوینی، شب هنگام، نزد من آمد و با من وداع کرد و گفت که روی به سرزمین خود دارد. گفتمش: تو در اینجا مرد پاکی هستی که مردمان را [از دانش خود] بهره مند می سازی. پاسخ داد: به خدا پناه می برم از اینکه در شهری بمانم که آشکارا اصحاب رسول خدا ﷺ را ناسزا می گویند. سپس از بغداد بیرون شد و به سوی قزوین رفت. و این آخرین باری بود که در بغداد حضور یافت. وی بزرگ و محترم، در قزوین بماند تا از دنیا رفت.

رافعی در امالی می نویسد: قزوینی سه روز در هفته، مجالسی را برای عامه مردم برپا می کرد که یکی از آنها صبح روز جمعه بود. روزی در یکی از این مجالس - که روز دوازدهم محرم سال ۵۹۰ بود - طبق عادت، به سخن گفتن درباره آیه «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ: اگر روی گردانند، بگو: خدا مرا بس است، جز او معبودی نیست.»<sup>۱</sup> پرداخت و گفت که این آیه از فرجامین آیاتی است که فرو فرستاده شده و آیاتی را که پس از این آیه فرود آمده است، یاد کرد و در این باره به آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي: امروز دین شما را برایتان کامل و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم.»<sup>۲</sup> و سوره نصر و آیه «وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ: از روزی که در آن به سوی خدا بازگردانده می شوید، بترسید.»<sup>۳</sup> اشاره کرد و سپس افزود که رسول خدا ﷺ

۱. توبه (۹) / ۱۲۹.

۲. مائده (۵) / ۳.

۳. بقره (۲) / ۲۸۱.

پس از نزول این آیه، تنها هفت روز زیست. پس آن گاه که از منبر پایین آمد، تب کرد و تنها هفت روز پس از آن، زنده ماند و جمعه بعدی از دنیا رفت و روز شنبه، به خاک سپرده شد. این از رخدادهای شگفت است. گویا وی می دانست که زمان کوچیدن نزدیک شده است.

رافعی می افزاید: بامداد همان روز به قصد تعزیت، از خانه بیرون شدم. به حاکمی می اندیشیدم و از مرگ او شکسته دل بودم که ناگاه بدون قصد قبلی و بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای، یک بیت شعر در ذهنم افتاد:

بَكَتِ الْعُلُومُ بِوَيْلِهَا وَعَوِيلِهَا      لَوْفَاةٍ أَحْمَدِهَا ابْنِ إِسْمَاعِيلِهَا

دانشها همگی با ناله و فریاد برای مرگ ابن اسماعیل، ستوده علوم، گریستند.

گویا این بیت را گوینده‌ای برایم خواند! پس از آن اندیشیدم و ابیاتی را بر آن افزودم. این پایان سخنان رافعی است و خدا به حقایق امور داناتر است.<sup>۱</sup>

**۸. داوودی:** رضی الدین، ابوالخیر، احمد بن اسماعیل بن یوسف طالقانی قزوینی شافعی، از دانشمندان مهم و سرشناس است.

ابن نجار می نویسد: حاکمی مهتر شافعیان بود و در مذهب و مسائل مورد اختلاف و اصول و تفسیر و وعظ، پیشوا به شمار می آمد. وی محفوظات فراوانی داشت و حدیث املا می کرد و بر منبر وعظ می نشست. او از کسانی چون: ابو عبدالله فراوی و زاهر شحامی و هبة الله سندی و ابوالفتح بن بطی، احادیث بسیاری شنید و از ملکداد و محمد بن مکی، فقه بیاموخت و در سرزمین خود و در بغداد، به تدریس پرداخت و کتابهای بزرگی را روایت کرد و مدتی در نظامیه، عهده دار تدریس شد. حاکمی بسیار عبادت می کرد و نماز می گزارد. وی دائم الذکر بود و همیشه روزه داشت و هر روز، قرآن را ختم می کرد.

ابن مدینی می گوید: حاکمی در انواع علوم و شناخت حدیث، ید طولایی داشت و از اهل نظر و اطلاع به شمار می آمد.

۱. طبقات الشافعیة الكبرى ۶ / ۷.

موفق بن عبداللطیف بغدادی نیز گفته است: وی در شبانه‌روز، به اندازه‌ای عبادت می‌کرد که فرد کوشا از انجام آن در یک ماه، ناتوان بود. حاکمی در سال ۵۱۲ زاده شد و در ماه محرم سال ۵۹۰ درگذشت.<sup>۱</sup>

## ۱۸. روایت ملا اربلی

وی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup>

هر که می‌خواهد بر دباری ابراهیم و فهم نوح و جمال یوسف را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

در ادامه، سخن حافظ محب‌الدین طبری، دال بر نقل این حدیث توسط ملا اربلی، خواهد آمد.

## شرح حال ملا

ملا عمر بن محمد در میان دانشمندان و محدثان اهل تسنن، به ورع و نیکوکاری مشهور است تا آنجا که سلاطین و دانشمندان بزرگ و سرشناس سنی بدو اقتدا کرده‌اند. محمد بن یوسف شامی در «سیره» اش می‌نویسد:

باب سیزدهم: سخنان دانشمندان در اعمال زادروز شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و همداستانی ایشان در این مورد و آنچه در این باره پسندیده و آنچه نکوهیده است: حافظ ابوالخیر سخاوی در فتوهایش می‌گوید: اعمال این میلاد شریف از هیچ یک از گذشتگان نیک سه قرن نخست، نقل نشده و این چیزی است که بعدها پدید آمده است؛ لیکن پس از این سه قرن، همواره مسلمانان در سراسر سرزمینها و

۱. طبقات المفسرین ۱ / ۳۱.

۲. وسیلة المتعبدين فی سيرة سيد المرسلين ۵ / ۱۶۸.

شهرهای بزرگ، در ماه میلاد نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گرد هم می آیند و ضیافت‌های بدیعی که در بردارنده کارهای شادی بخش و عالی است، ترتیب می دهند و در شبهای این ماه، صدقه‌های گوناگون می دهند و اظهار شادمانی می کنند و در انجام کارهای نیک، فزونی می بخشند و تاریخ تولد گرامی حضرتش را بازخوانی می کنند و بدین گونه، از برکات این روز شریف، بهره بسیار می برند.

امام، حافظ ابو محمد، عبدالرحمن بن اسماعیل، معروف به ابوشامه، در کتاب «الباحث علی إنکار البدع و الحوادث» می نویسد: ربیع نقل می کند که شافعی -رحمه الله تعالی- گفته است:

نوپدید آمده‌ها دو گونه اند: آنهایی که مخالف کتاب و سنت و حدیث و اجماع اند که بدعت و گمراهی اند؛ و آنهایی که بر پایه امر نیکی پدید آمده‌اند و هیچ کس مخالف آنها نیست. اینها پدیده‌هایی پسندیده‌اند. عمر -رضی الله عنه- درباره نماز [تراویح] در ماه رمضان گفته است: این بدعتی نیکوست. مقصود وی این بوده که این نماز چیزی است که پیشتر نبوده و بعداً پدید آمده است و چون به وجود آمد، تعالیم گذشته را نقض نکرد. بنابراین، همگان در روایی بدعت‌های نیک و استحباب آنها و امید ثواب برای کسانی که با نیت خیر بدانها می پردازند، همدستانند. آری، بدعت‌های نیک بدعت‌هایی هستند که با بنیادهای شرعی سازگار بوده و با هیچ یک از آنها مخالف نباشند و انجام آنها حرامی شرعی را پیش نیاورد؛ مانند: ساخت منبرها و مهمانسراها و مدرسه‌ها و کاروانسراها و... و کارهای نیک دیگری که در صدر اسلام، رایج نبوده است؛ چرا که اینها با آموزه‌های سنت نظیر: انجام کارهای نیک و همکاری در نیکوکاری و پرهیزگاری، سازگار است.

از این رو، از نیکوترین بدعت‌ها اموری است از این قبیل که در عصر ما پدید آمده اند؛ همانها که همه ساله در شهر اربیل، در سالگرد میلاد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام می شود؛ مانند: صدقه‌ها و اعمال نیک گوناگون و زینت بستن و شادمانی کردن. زیرا این کارها، علاوه بر آنکه در بردارنده نیکی به تهیدستان است، نشان دهنده دوستی و بزرگداشت و شکوهمندی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دل انجام دهنده آنهاست و

سپاسگزاری از خدای متعال، به سبب منتی که با آفرینش فرستاده‌اش - که برای جهانیان رحمت است - بر جهانیان نهاده است، به شمار می‌آید.

نخستین کسی که در شهر موصل بدین کار نیک دست زد، ملا عمر بن محمد یکی از نیکان نامی است و حاکم شهر اربل و دیگران وی را در این کار نیک، پیروی کردند. خدای همه ایشان را پیامرزاد.<sup>۱</sup>

آری، این داستان به تنهایی، برای آگاهی از منزلت و بزرگی این مرد در نزد اهل تسنن، بسنده است؛ چرا که کردار او پیش آنان حجت و دلیل روایی و بلکه فضیلت فعلی است و اینها همه پس از گذشت سالیانی بس دراز است که دانشمندان و نیکان آمده‌اند و رفته‌اند و هیچ یک در سالگرد میلاد پیامبر ﷺ به این عمل دست نزده‌اند. بنابراین، پیروی از ملا عمر در انجام این عمل، تنها به دلیل باور بسیار سنیان به ورع وی و اطمینان فراوانشان به دینداری و صلاح اوست.

#### اعتبار کتاب «وسيلة المتعبدين»

کتاب «وسيلة المتعبدين» ملا عمر، نزد اهل سنت، از بهترین کتب فراهم آمده در سیره نبوی به شمار می‌رود. دهلوی این کتاب را در «أصول الحديث» ضمن کتابهای سیره، نام برده و آن را در ردیف سیره ابن هشام و سیره ابن اسحاق یاد کرده است. صدیق حسن خان قنوجی در کتاب «الخطبة في ذكر الصحاح الستة» می‌نویسد: احادیث تاریخ و سیره دو گونه‌اند: بخشی از آنها به آفرینش آسمان و زمین و حیوانات؛ و بخش دیگر به شخص رسول خدا ﷺ و یاران گرامی و خاندان بزرگ او از گاه زاده شدن تا دم رفتن، می‌پردازند که این را «سیره» می‌نامند؛ مانند: سیره ابن اسحاق و سیره ابن هشام و سیره ملا عمر؛ و کتابهای نوشته شده در این زمینه بسیار پر شمارند.

دیگر دانشمندان، فراوان، از «وسيلة المتعبدين» نقل و بدان اعتماد کرده‌اند. کابلی در «الصواعق» می‌گوید: بی‌گمان، نفی وجوب محبت اصحاب پیامبر ﷺ جز

۱. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد ۱ / ۳۶۲ - ۳۶۵.

علی، بر ساخته‌ای دروغین است؛ چرا که حافظ ابوطاهر سلفی در مشیخه‌اش<sup>۱</sup> از انس روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: دوستی ابوبکر و سپاسگزاری از وی بر امت من واجب است. ابن عساکر نیز مانند این حدیث را از انس و به طریقی دیگر، از سعد بن سهل ساعدی نقل کرده است. نیز حافظ ملاً عمر بن محمد بن خضر در سیره‌اش از آن حضرت روایت کرده است: هر آینه، خدای متعال همان گونه که نماز و زکات و روزه و حج را بر شما واجب گردانیده، دوستی ابوبکر و عمر و عثمان و علی را بر شما واجب ساخته است.

این نص سخن کابلی است که عیناً در تحفهٔ دهلوی نیز (در پاسخ به استدلال به آیهٔ مودت) مشاهده می‌شود. پس تحفه را بین تا دریابی که چگونه دهلوی سخنان کابلی را در بحثهای کتابش به خود بسته است.<sup>۲</sup>

حافظ محب طبری در کتاب «الریاض النضره فی مناقب العشرة المبشّرة» فراوان از کتاب ملاً عمر نقل کرده است. حافظ سمهودی نیز همین گونه است. وی می‌نویسد: جابر رضی الله عنه از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

جز مؤمن متقی ما اهل بیت را دوست نمی‌دارد و جز منافق شقی ما را دشمن نمی‌شمارد.

بنا بر گفتهٔ محب طبری، ملاً این حدیث را در کتابش آورده است.<sup>۳</sup>

نیز سمهودی می‌نویسد: ابوسعید و ملاً در سیره‌اش، این احادیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند:

– خیرخواه خاندان من باشید؛ زیرا بی‌گمان، فردای قیامت من از شما دربارهٔ آنان دادخواهی می‌کنم و هر که را در این دادخواهی مغلوب کنم، دشمن خواهم داشت و هر کس را که من دشمن بدارم، به آتش در خواهد افتاد.

۱. المشیخة: ...مجلّ ذکر الأشیاء و الأسانید: کتابی که نویسنده در آن، نام مشایخ و فهرست زنجیره‌های نقل

حدیثش را می‌آورد. (الرواشح السماویة / ۷۵) (مترجم)

۲. التحفة الاثنا عشریة / ۲۰۵.

۳. جواهر العقدين ۲ / ۲۴۲.



- هر که حقّ مرا با رعایت حقّ خاندانم پاس بدارد، نزد خدا برای خود، عهدی ستانده است.

- من و خاندانم درختی در بهشت هستیم که شاخه‌هایش در دنیا است تا هر که بخواهد، راهی به سوی خدایش در پیش گیرد. (این حدیث را تنها ابوسعید نقل کرده است)

- در هر نسلی از امت من، مردمان دادگری از خاندانم هستند که از این دین، تحریف از حد در گذرندگان و به خود بستنهای آنان که قصد نابودی دین را دارند و تفسیرهای نابجای نادانان را دور می‌کنند. آگاه باشید که پیشوایان راستین شما آنان‌اند که شما را به سوی خدا می‌برند؛ پس بنگرید که به سوی چه کسی می‌برندتان. (این حدیث را تنها ملاً عمر نقل کرده است)<sup>۱</sup>

نویسنده «کشف الظنون» نیز می‌گوید: «وسيلة المتعبدين» اثر شیخ صالح، عمر بن محمد بن خضر اربلی است. وی هموست که نورالدین شهید او را باور می‌داشت.<sup>۲</sup>

### یادکردی از ملک نورالدین شهید

سَنّیان ملک نورالدین را به بهترین اوصاف ستوده‌اند:

- این اثر (ضمن گزارش رخدادهای سال ۵۶۹): در این سال، نورالدین، محمود بن زکی بن افسنقر، حکمفرمای شام و سرزمینهای جزیره و مصر، در روز چهارشنبه یازدهم شوال، به سبب بیماری خوانیق<sup>۳</sup> درگذشت و در قلعه دمشق به خاک سپرده شد و از آنجا به مدرسه‌ای که خود در دمشق، نزدیک بازار خواصین ساخته بود، منتقل گشت.

از شگفتیهای احوال او این است که وی در روز دوم ماه شوال، به همراه برخی از

۱. همان / ۹۱.

۲. کشف الظنون ۲ / ۲۰۱۰.

۳. قسمی درد و ورم گلوست. (لغت‌نامه دهخدا) (مترجم)

امیران نیکویش، بر اسب سوار بود که یکی از امیران گفت: پاک و منزّه است کسی که می داند آیا ما در سال بعد نیز در این مکان گرد هم می آییم یا خیر! نورالدین وی را گفت: این گونه مگو، بلکه بگو: پاک و منزّه است کسی که می داند آیا ما در یک ماه دیگر نیز در اینجا فراهم می آییم یا خیر! پس نورالدین -رحمه الله- پس از یازده روز، درگذشت و امیر پیش از سپری شدن یک سال، از دنیا رفت و این گونه، هر یک از آنان بدان چه بر زبان رانده بود، گرفته شد.

دامنه فرمانروایی نورالدین جدّاً گسترده بود؛ بدان گونه که در مکه و مدینه و یمن -آن زمان که شمس الدوله بن ایوب بر آن شهر پای نهاد و آن را در تصرف خود درآورد- به نامش خطبه خواندند. وی در سال ۵۱۱ زاده شد و به سبب سیرت نیکو و دادگری، آوازه اش در زمین پیچید.

من سرگذشت فرمانروایان گذشته را خوانده‌ام. پس از خلفای راشدین و عمر بن عبدالعزیز، کسی را نیک سیرت‌تر و دادگسترتر از او ندیده‌ام. بسیاری از این امور، به سبب کتاب «الباهر» -که درباره دولت او نوشته شده- به دست ما رسیده است. ما پاره‌ای از این اخبار را در اینجا یاد می‌کنیم تا خردمندان از آنها آگاه شوند و از او پیروی کنند.

از جمله اوصاف نیکوی ملک نورالدین، دنیا پرهیزی و عبادت و دانش اوست؛ چرا که وی خوراک و پوشاک و دیگر احتیاجاتش را تنها از درآمدهای ملک شخصی اش -که از بهره خود از غنیمت خریده بود- و اموالی که برای مصالح مسلمانان آماده شده بود، تأمین می‌کرد. زمانی همسرش از تنگی معیشت از او گلایه کرد؛ او سه دگانی را که در حمص داشت و درآمد سالیانه اش به بیست دینار می‌رسید، به او بخشید و چون همسرش این پول را اندک شمرد، وی را گفت: چیزی جز این ندارم و تمام آنچه در دست من است، از آن مسلمانان است و من تنها پاسبان این اموال هستم و هرگز به آنها خیانت نخواهم کرد و به خاطر تو خود را در آتش دوزخ نخواهم افکند.

نورالدین شبها را به نماز می‌ایستاد و اوراد نیکویی در دل شب داشت. وی

این گونه بود که گفته اند:

جَمَعَ الشَّجَاعَةَ وَالْحُشُوعَ لِرَبِّهِ مَا أَحْسَنَ الْمِخْرَابِ فِي الْمِخْرَابِ  
دلیری و دلاوری را با فروتنی برای خدایش، یکجا فراهم آورد. [آری،] چه خوب در  
محراب، با نفس و شیطان جنگید.<sup>۱</sup>

وی با فقه حنفی آشنا بود؛ لیکن تعصبی در آن نمی ورزید. او حدیث شنید و  
برای پاداش اخروی، برای دیگران حدیث نقل می کرد.

اما دادگری اش؛ هر آینه در تمام سرزمینهای تحت فرمانش، با وجود گستردگی  
آنها، هیچ خراج و مالیاتی را فروگذار نمی کرد؛ بلکه [آنها را می گرفت] و همه را در  
مصر و شام و جزیره و موصل، به مصرف می رسانید. نورالدین شریعت را بزرگ  
می داشت و به دستورهایی آن گردن می نهاد.

زمانی کسی وی را به دادگاه کشانید. او همراه مدعی بدانجا شد و پیکی را به  
سوی قاضی کمال الدین بن شهرزوری گسیل داشت و بدو گفت: برای داوری نزد تو  
می آیم، با من همان گونه رفتار کن که با مدعی رفتار می کنی. داوری پایان یافت و  
روشن شد که حق با نورالدین است. نورالدین مدعی اش را - که به دادگاهش کشانده  
بود - بخشید و گفت: می خواستم آنچه را وی به زیان من دعوی کرده بود، به وی  
واگذارم؛ لیکن ترسیدم که انگیزه این کارم، کبر و عار از حضور در دادگاه باشد؛ از  
این رو، در دادگاه حاضر شدم و سپس آنچه را وی دعوی کرده بود، بدو واگذاردم.  
نورالدین در شهرهای تحت حاکمیتش، دادگاههایی بنا نهاده بود و به همراه  
قاضی، در آن دادگاهها می نشست و حق ستمدیده را - هر چند که فردی یهودی  
بود - از ستمگر - هر چند که فرزند یا بزرگترین امیرش بود - باز می ستاند.

وی دانشمندان و دینداران را گرامی و بزرگ می داشت و در پیش پایشان  
به احترام، برمی خاست و همنشین آنان می شد و با ایشان شادمانی می کرد و  
هیچ گاه سخن آنان را رد نمی کرد و با دست خود برایشان نامه می نگاشت. او با

۱. و یا: «چه نیکو در جنگ با دشمنان، با نفس و شیطان نیز جنگید.» (مترجم)

وجود فروتنی، بسیار با وقار و با هیبت بود. باری، اوصاف نیکوی او پرشمار و مناقبش فراوان است و این کتاب، گنجایش ذکر همهٔ آنها را ندارد.<sup>۱</sup>

**- ذهبی:** سلطان نورالدین، پادشاه دادگر، ابوالقاسم، محمود بن اتابک زنگی بن اقسنقر، پس از پدرش، حاکم حلب شد و سپس دمشق را به تصرف درآورد و بیست سال، آنجا را تحت فرمانروایی خود داشت. وی در ماه شوال ۵۱۱ به دنیا آمد و بزرگ‌ترین و دادگسترترین و دیندارترین و جنگجوترین پادشاهان در راه خدا و سعادت‌مندترین آنان در دنیا و آخرتش به شمار می‌رفت. او بارها فرنگیان را در جنگ، مغلوب کرد و تلخی شکست را در کام آنان ریخت.

خلاصه آنکه، خوبهایش از خورشید روشن‌تر و از ماه نیکوتر است. وی گندمگون و بلند قامت و نمکین بود و ریشی اندک<sup>۲</sup> داشت و بسیار با هیبت و فروتن و پاک زبان و خردمند و اندیشمند و خدا ترس و دور از تکبر بود. مانندش در نیکان بزرگ کم است، چه رسد به پادشاهان. خدا فرجامش را با شهادت رقم زد و پاداش نیک و فزونی بخشیدش. وی در یازدهم ماه شوال، به سبب بیماری خوانیق، درگذشت.<sup>۳</sup>

### ۱۹. روایت ابو حامد صالحانی

بنا بر آنچه در کتاب «توضیح الدلائل» آمده، ابو حامد، محمود صالحانی، نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است (در سلسلهٔ ناقلان، نام حافظ ابوسلیمان هم به چشم می‌خورد):

حارثِ أَعْوَر، پرچمدار امیرالمؤمنین - کَرَمَ اللهُ وَجْهَهُ - می‌گوید: این خبر به ما رسیده است که پیامبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ وَ بَارَكَ وَ سَلَّمَ - در میان گروهی از

۱. الکامل فی التاریخ، حوادث سال ۵۶۹.

۲. تَرْكِي اللَّحْيَةِ، نَقِيَّ الْحَدِّ.

۳. العبر فی خبر من غیر، حوادث سال ۵۶۹.

اصحاب بود که فرمود:

أُرِيكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

زمانی نگذشت که علی - کرم الله تعالی و جهه - سر رسید. ابوبکر - رضی الله عنه - گفت: ای رسول خدا، مردی را به سه تن از پیامبران همانند کردی! درود و آفرین بر او! این مرد کیست؟

پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوبکر، آیا او را نمی شناسی؟

ابوبکر عرض کرد: خدای تعالی و فرستاده اش داناترند.

پیامبر ﷺ فرمود: وی ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آفرین بر تو! آفرین بر تو!

### یادکردی از صالحانی

- شاه سلامتة الله هندی، در کتاب «معركة الآراء» از ابو حامد صالحانی نام برده و سخنانی گفته که نشان می دهد صالحانی از دانشمندان اهل سنت است.

- سید شهاب الدین، احمد، بسیار از صالحانی نقل کرده و احادیث وی را همراه با وصف او به صفات نیکو، آورده است. وی می نویسد:

امام دانشمند و ادیب خردمند و صاحب خویهای نیکو که در میان پیشوایان بزرگ به القاب «محبی السنه» و «ناصر الحدیث» و «مجدد الاسلام» نامبردار است، عالم ربّانی و عارف سبحانی، سعدالدین ابو حامد، محمود بن محمد بن حسین بن یحیی صالحانی، در عبارات برگزیده و اشارات ناب خود در کتاب... می نویسد....

همو می گوید: بر اساس اسناد یاد شده، از سفیان ثوری، از زید بن مره - که راوی ای پذیرفته است - نقل شده است که ابن مسعود رضی الله عنه آیه «وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ

۱. توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، مخطوط.

الْقِتَالِ: و خدا [زحمت] جنگ را از مؤمنان برداشت.<sup>۱</sup> را این گونه می خواند: خدا [زحمت] جنگ را به وسیلهٔ علی بن ابی طالب از دوش مؤمنان برداشت. مطلب بالا در روایت اعمش از ابووائل نیز آمده است و راوی این دو حدیث امام صالحانی است.

از محمد بن علی بن الحسین نقل کرده اند که ایشان به واسطهٔ پدرش از نیای خود روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

من و علی، چهارده هزار سال پیش از آنکه خدا آدم را بیافریند، نوری بودیم در پیشگاه وی. پس آن هنگام که خدا آدم را آفرید، این نور را در صلب او داخل کرد و همواره، آن را از صلبی به صلب دیگر منتقل می ساخت تا آنکه در صلب عبدالمطلب مستقرش ساخت. پس آن نور را دو بخش فرمود؛ بخشی در صلب عبدالله و بخشی در صلب ابوطالب. بنابراین، علی از من است و من از او هستم. گوشت وی گوشت من و خون او خون من است و هر که او را دوست بدارد، به سبب محبت من او را دوست می دارد و هر کس که با وی دشمنی کند، به سبب دشمنی با من، دشمن اوست.

از جابر رضی الله عنه نقل شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله در عرفات بود و در حالی که علی - کرم الله وجهه - روی در روی آن حضرت داشت، فرمود:

علی جان! نزدیک بیا و دستت را در دست من بگذار. ای علی، من و تو از درختی آفریده شده ایم که من ریشه و تو تنه و حسن و حسین شاخه هایش هستند؛ هر که به بخشی از آن در آویزد، خدای به بهشتش خواهد برد.

حدیث نخست را سعدالدین، ابوحامد، محمود بن محمد، همو که در طلب دانش، سفر کرد و کوچید و به حضور مشایخ رسید و حدیث شنید و نقل کرد و در هر علمی نوشته ای از خود بر جای نهاد و گروه پرشماری از وی روایت کرده اند و در عراق با امام ابوموسی مدینی و طبقهٔ او همراه بود، به اسناد مسلسل خود - که به

امام، حافظ ابوبکر بن مردویه، می انجامد - نقل و حدیث دوم را به اسنادی که به پیشوای پرهیزگار، حافظ ابونعیم اصفهانی، می رسد، روایت کرده است. حدیث نخست را امام شمس الدین، محمد بن حسن بن یوسف انصاری زرنندی نیز - که در حرم شریف نبوی محدث بود - از ابن عباس - رضی الله تعالی عنهما - نقل کرده است.

سید شهاب الدین درباره نامهای امیرالمؤمنین می نویسد:

از نامهای او مقیم الحجّة (برپای دارنده حجّت) است. از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده که وی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که حضرتش فرمود:

هر آینه، آن گاه که خدا آدم را بیافرید و از روح خویش در او دمید، آدم عطسه کرد؛ پس گفت: سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان. از این روی، خدای تعالی به او وحی کرد و مژده آمرزش بدو داد و فرمود: ای آدم، سر خویش بالا بگیر و بنگر. آدم سرش را بالا آورد و ناگاه دید که بر عرش نوشته شده است: معبودی جز خدا نیست؛ محمد پیامبر رحمت است؛ علی برپای دارنده حجّت است و هر که حقّ او را بشناسد و گردن نهد، پاک و پاکیزه خواهد شد و هر که حقّ وی را نشناسد و نپذیرد، از رحمت به دور و نومید خواهد گشت. به بزرگی و شکوهم سوگند یاد می کنم، هر که علی را دوست بدارد - هر چند مرا نافرمانی کرده باشد - به بهشتش درآورم و هر که او را نافرمانی کند - اگر چه مرا فرمان برده باشد - به دوزخش در افکنم.

این حدیث را جناب محیی السنّه، یعنی صالحانی، نقل کرده است.

## ۲۰. روایت ابن طلحه شافعی

از دیگر راویان حدیث تشبیه، کمال الدین، ابوسالم، محمد بن طلحه شافعی است. وی می گوید: از جمله مناقب علی بن ابی طالب، حدیثی است که امام بیهقی در کتابی که درباره فضائل صحابه نگاشته، به سلسله سندی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله

می انجامد، نقل کرده است. حدیث چنین است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ  
وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی  
و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

بدین گونه، پیامبر ﷺ با این سخن، برای علی عليه السلام دانشی مانند دانش آدم و تقوایی همچون تقوای نوح و بردباری ای بسان بردباری ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی و عبادتی همانند عبادت عیسی را اثبات فرموده است. در این حدیث، به روشنی، به دانش و تقوا و بردباری و هیبت و عبادت علی عليه السلام و به بلندی این ویژگیها در وی تا اوج همانندی با این پیامبران مرسل - صلوات الله عليهم أجمعين - در صفات یاد شده و مناقب بر شمرده شده، اشارت رفته است.<sup>۱</sup>

### شرح حال ابن طلحة شافعی

ابن طلحه از دانشمندان بزرگ و سرشناس سنیان است و اینک شرح حال او:

۱. **یافعی:** مفتی شافعی، کمال محمد بن طلحة نصیبی، سرور بزرگ دانشمندان عصر خویش و در فقه و شناخت مسائل اختلافی پیشتاز بود. یک بار عهده دار وزارت شد؛ لیکن [پس از مدتی آن را رها کرد و] به زهد گرایید و به نفس خود پرداخت. وی در ماه رجب و در شهر حلب، در حالی که بیش از هفتاد سال داشت، درگذشت. کتاب «دائرة الحروف» از آثار اوست.

شاید این ابن طلحه هموست که سید بزرگ مرتبت، شیخ ستوده، عبدالغفار، محدث شهر قوص، درباره اش گفته است: رضی بن اصمغ مرا گفت: در کوههای لبنان فقیری را دیدم که به من گفت: دوش در خواب کسی را دیدم که می گفت:

لِلَّهِ دُرُّكَ يَا بْنَ طَلْحَةَ مَا جِدِ تَرَكَ الْوِزَارَةَ عَامِدًا فَتَسَلَطْنَا

۱. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول / ۶۱.



لا تَعَجَّبُوا مِنْ زَاهِدٍ فِي زُهْدِهِ فِي دِرْهَمٍ لَمَّا أَصَابَ الْمَعْدِنَا

آفرین بر ابن طلحه بزرگ باد! همو که با اختیار خود، وزارت را رها کرد و به پادشاهی رسید. از زهد زاهدی که درهمی را فرونهاد و به کان دست یافت، در شگفت مشوید.

فردای آن روز، بامدادان به سوی شیخ ابن طلحه رفتم. دیدم که سلطان ملک اشرف بر درگاه او ایستاده است و اجازه ورود می طلبد. منتظر ماندم تا سلطان بیرون آمد. پس نزد شیخ شدم و آنچه را فقیر گفته بود، برایش بازگو کردم؛ پاسخ داد: اگر رؤیای او راستین باشد، من در طول یازده روز آینده خواهم مرد. و چنین شد.

تعبیر این خواب و شعر به مرگ و تعیین زمان آن به شکل فوق توسط ابن طلحه، جداً شگفت انگیز است. ممکن است - و الله أعلم - که وی این تعبیر را از حروف برخی از کلمات ابیات یاد شده، گرفته باشد. من چنین می پندارم - و خدا داناتر است - که آن کلمات «أصاب المعدنا» باشد؛ چرا که یازده حرف است و از جهت معنا نیز با تعبیر او مناسب است. زیرا معدنی که غنای مطلق و پادشاهی راستین است، همان سعادت بزرگ و نعمت سترگی است که پس از مرگ آن را درمی یابند.<sup>۱</sup>

### مأخذ شرح حال یافعی

شرح حال یافعی (در گذشته به سال ۷۶۸) را در کتابهای زیر می توان پیدا کرد:

۱. الدرر الكامنة ۲ / ۲۴۷؛

۲. طبقات الشافعية الكبرى ۶ / ۱۰۳؛

۳. النجوم الزاهرة ۱۱ / ۹۳؛

۴. البدر الطالع ۱ / ۳۷۸.

۲. اسنوی: ابوسالم، محمد بن طلحة بن محمد قرشي نصيبی، ملقب به کمال الدین، در فقه و شناخت مسائل اختلافی، پیشوا و پیشتاز بود و با اصول عقاید و اصول فقه، آشنایی کامل داشت و سرور بزرگ و باشکوهی به شمار می رفت و از

---

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۶۵۲.

جانب پادشاهان، نامه می نوشت. وی در مدرسهٔ امینیّه دمشق اقامت گزید و ملک ناصر، حاکم دمشق، او را به وزارت خود انتخاب کرد و وی را به پذیرش این منصب، دستور داد؛ لیکن ابن طلحه از دربار او بیرون رفت و عذرخواست و وزارت را از او نپذیرفت. پس تنها دو روز در لباس وزارت ماند و سپس اموال و دارایی اش را رها کرد و جامعهٔ خویش را تغییر داد و رفت و کسی از جایش آگاه نشد. ابن طلحه در طول حیاتش، به شنیدن و نقل حدیث پرداخت و سرانجام در بیست و هفتم ماه رجب سال ۶۵۲ در حالی که بیش از هفتاد سال داشت، در شهر حلب، چشم از جهان فرو بست. صاحب «العبر» او را یاد کرده است.<sup>۱</sup>

### شرح حال اسنوی

ابن قاضی شهبه در شرح حال اسنوی می نویسد:

پیشوای علامه، جمال الدین، ابو محمد، عبدالرحیم بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن ابراهیم، همو که الفاظ را پیراست و معانی را استوار ساخت، صاحب آثار مشهور و مفید، در ماه رجب سال ۷۰۴ در اسنازاده شد و در سال ۷۲۱ به قاهره پای نهاد و به یادگیری حدیث و انواع دانش پرداخت. وی فقه را از زنگلونی و سنباطی و سبکی و جلال الدین قزوینی و وجیزی و دیگران آموخت و نحو را از ابوحیان فراگرفت و «التسهیل» را نزد او خواند.

اسنوی خود در طبقات می نویسد: با شیخ فلان (نام کامل او را یاد می کند) بحث می کردم که سرانجام مرا گفت: هیچ کس را به سنّ و سال تو شیخ نخوانده بودم! وی دانشهای عقلی را از قونوی و شوشتری و دیگران بیاموخت و از سال ۷۲۷ بر کرسی تدریس و افاده نشست و در اقبغاویّه و ملکیه و فارسیه و فاضلیّه، درس داد و در مسجد جامع ابن طولون، تفسیر قرآن گفت. سپس عهده دار وکالت بیت المال و منصب حسبه (محتسبی) شد؛ لیکن پس از چندی آن را رها کرد و از وکالت نیز برکنار گشت و بدین گونه، به دانش و نگارش پرداخت و در شمار مشایخ مهم قاهره

---

۱. طبقات الشافعیّه ۲ / ۷۰.

قرار گرفت و پس از سی سالگی، کار نوشتن کتاب را آغاز نمود.  
شاگرد اسنوی، سراج الدین بن ملقن، در «طبقات الفقهاء» استادش را این گونه می ستاید: شیخ و مفتی و نویسنده و مدرّس شافعیان و صاحب علوم می چون: اصول و فقه و ادبیات عرب و... .

حافظ ولی الدین، ابوزرعه، در «وفیات»ش درباره اسنوی می نویسد: وی به تمام دانشها پرداخت تا آنجا که یگانه عصر خویش و شیخ شافعیان زمان خود شد. او همچنین، کتابهای سودمند و مشهور فراوانی، همچون «المهمّات» را نگاشت. پدرم درباره این کتاب شعری سروده است:

أَبَدَتْ مُهِمَّاتُهُ إِذْ ذَاكَ رُئِبَتْهُ  
إِنَّ الْمُهَمَّاتِ فِيهَا يُعْرَفُ الرَّجُلُ

کتاب «المهمّات» او آشکار و مشهور شد و این، به سبب رتبت والای نویسنده آن بود.  
آری! این کتاب مؤلفش را به نیکی می شناساند.

مردمان فراوانی از او دانش آموختند و بیشتر دانشمندان سرزمینهای مصر از شاگردان وی هستند. اسنوی مردی نیکو چهره، نرم خو، نسبت به دانشجویان پرمهر، نویسنده ای توانا و همواره در حال نگارش کتاب و آموختن دانش به دیگران بود. پدرم کتابی جداگانه در زندگی نامه او فراهم آورده و در آن مکاشفه ای از او نقل کرده است. اسنوی در ماه جمادی الآخره سال ۷۷۲ به مرگ ناگهانی، از دنیا رفت و در نزدیکی مقابر صوفیه به خاک سپرده شد. کتابهای مشهور وی عبارت اند از:

- جواهر البحرین فی تناقض الخبرین، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۳۵؛
- التنقیح علی التصحیح، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۳۷؛
- شرح «المنهاج» بیضاوی (که بهترین و سودمندترین شرحهای آن است)، تاریخ اتمام نگارش کتاب: اواخر سال ۷۴۰؛
- الهدایة فی أوهام الکفایة، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۴۶؛
- المهمّات، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۰؛
- التمهید، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۸؛
- طبقات الفقهاء، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۶۹؛

- طراز المحافل في ألبغاز المسائل، تاریخ اتمام نگارش کتاب: سال ۷۷۰؛  
- کافی المحتاج در شرح «المنهاج» نووی، در سه مجلد (شرحی است خوب و  
سودبخش و پیراسته و بهترین شرح منهاج که تا مبحث مساقات رسیده است)؛  
- الکوکب الدرئی (نویسنده در این کتاب به استخراج مسائل فقهی برپایه قواعد  
نحوی پرداخته است)؛

- تصحیح التنبیه؛

- الفتاوی الحمویة.

از دیگر آثار اوست: اللوامع و البوارق، الجوامع و الفوارق، نوشته‌ای در موضوع  
مثله‌ها، شرح عروض ابن حاجب، بخشی از مختصر «الشرح الصغیر» که بنابر آنچه  
گفته‌اند تا مبحث بیع رسیده است، شرح التنبیه (که حدود یک مجلد آن را نگاشت)  
و یک جلد از مجلدات «البحر المحيط».<sup>۱</sup>

زندگی نامه اسنوی را در کتابهای مهمی، مانند: «الدرر الكامنة ۲ / ۳۵۴» اثر حافظ  
ابن حجر و «حسن المحاضرة ۱ / ۲۴۲» حافظ سیوطی می‌توان یافت.

**۳. ابن قاضی شهبه:** شیخ کمال‌الدین، ابوسالم، محمد بن طلحة بن محمد بن  
حسن طوسی قرشی عدوی نصیبی، نویسنده «العقد الفرید» و در شمار سروران و  
مہتران بزرگ است. وی در سال ۵۸۲ زاده شد و فقه آموخت و از تمام دانشها بهره  
برد. او فقیه و سرآمد همگنان و با مذهب و اصول و مسائل مورد اختلاف، آشنا بود.  
وی از جانب پادشاهان، نامه می‌نگاشت و [در میان معاصرانش] به بزرگی رسید و  
از همگان پیش افتاد.

ابن طلحة فراوان حدیث شنید و در سال ۶۴۸ در شهرهای بسیاری، حدیث نقل  
کرد. حاکم وقت بدو وزارت را پیشنهاد کرد؛ لیکن وی عذرخواست و کناره‌گیری  
ورزید و نپذیرفت و بیش از دو روز، در این منصب نماند و سپس به پنهانی، گریخت  
و اموال و دارایی اش را رها کرد و جامه‌ای پنبه‌ای به تن کرد و به جایی نامعلوم رفت.

---

۱. طبقات الشافعیة ۳ / ۱۳۲.

گفته‌اند که ابن طلحه مدّتی به دانش حروف و اوافق اشتغال داشته و بدین وسیله، به برخی از امور غیبی دست یافته است. نیز گفته‌اند که وی از این علوم دست کشید. سید عزالدین درباره‌اش می‌نویسد: وی نویسنده و صاحب فتوا و در شمار دانشمندان نامی و پیشوایان مشهور است. او نزد پادشاهان منزلت داشت و از جانب ایشان، نامه می‌نوشت؛ لیکن در پایان عمر، به زهد روی آورد و دنیا را فرو نهاد و بدانچه برایش سودمند بود، پرداخت و روزگارش را به راستی و نیکویی، سپری کرد و سرانجام در ماه رجب سال ۶۵۲ در شهر حلب، درگذشت و در مقام، به خاک سپرده شد.<sup>۱</sup>

### مآخذ شرح حال ابن قاضی شهبه

شرح حال و زندگی نامه قاضی القضاة، ابن قاضی شهبه اسدی، در گذشته به سال ۸۵۱ و نویسنده «طبقات الشافعیة» در کتابهای زیر یافت می‌شود:

۱. الضوء اللامع ۱۱ / ۲۱؛

۲. البدر الطالع ۱ / ۱۶۴؛

۳. شذرات الذهب ۷ / ۲۶۹.

### اعتبار کتاب «مطالب السؤل»

دانشمندان اهل سنت بسیار از کتاب «مطالب السؤل» نقل کرده و بدان اعتماد ورزیده و نویسنده آن را به بزرگی یاد نموده‌اند. حافظ گنجی شافعی، مطالبی را از این کتاب نقل کرده و در پی آن، ابن طلحه، نویسنده آن را با عبارت «شیخ ما، حجّة الاسلام، شافعی زمان» ستوده است.<sup>۲</sup>

بدخشانی درباره ابن طلحه می‌نویسد: شیخ عالم، محمد بن طلحه شافعی.<sup>۳</sup>

---

۱. طبقات الشافعیة ۲ / ۱۵۳.

۲. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب / ۲۳۱.

۳. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، مخطوط.

همچنین صاحب «تفسیر شاهی» - که از جمله تفاسیر مشهور و متداول در میان دانشمندان هند است - از «مطالب السؤل» فراوان نقل کرده است.

## ۲۱. روایت گنجی شافعی

حافظ گنجی شافعی حدیث تشبیه را در کتاب «کفایة الطالب فی مناقب علی بن اَبی طالب» در بابی که بدین حدیث اختصاص داده، نقل کرده است. وی می نویسد: باب بیست و سوم در تشبیه پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب را به آدم در دانشش و به نوح در حکمتش و به ابراهیم خلیل الرحمن در بردباری اش: ابوالحسن بن مقیر بغدادی، در سال ۶۳۴ در دمشق، از مبارک بن حسن شهرزوری، از ابوالقاسم بن بسری، از ابو عبدالله عکبری، از ابوذر، احمد بن محمد باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی نهدی، از شریک، از ابواسحاق، از پدرش، از ابن عباس برای ما نقل کرد: رسول خدا ﷺ در میان گروهی از اصحاب خود نشسته بود که علی سر رسید. چون دیدگان حضرتش بدو افتاد، فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

نبی اکرم ﷺ علی را در دانش به آدم تشبیه فرمود؛ چرا که خدای متعال ویژگیهای هر چیزی را به آدم آموخت؛ و هیچ رخداد و پدیده ای نبود مگر آنکه نزد علی، نسبت بدان علمی بود و برای دریافت حقیقت آن، دانشی داشت. همچنین آن حضرت وی را در حکمت (در حدیثی به جای حکمت، داوری و حکم آمده که درست تر به نظر می رسد) به نوح همانند ساخته است؛ زیرا علی - همان گونه که خدای حکیم وی را با آیه «وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»<sup>۱</sup> ستوده است -

۱. «کسانی که با پیامبرند بر کافران سختگیر و در میان خویش مهربان اند.» فتح (۴۸) / ۲۹.

بر کافران سختگیر و نسبت به مؤمنان مهربان بود؛ و خدا درباره دلیری نوح بر کافران می فرماید: «لَا تَدْرُ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا»<sup>۱</sup> همچنین پیامبر ﷺ علی را در بردباری، به ابراهیم خلیل الرحمن مانند کرد؛ همان سان که خدا ابراهیم را به بردباری ستوده است: «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ»<sup>۲</sup> بنابراین، علی خلق و خوی پیامبران را داشت و به اوصاف برگزیدگان آراسته بود.<sup>۳</sup>

### گنجی شافعی و کتابش

ابو عبدالله، محمد بن یوسف گنجی شافعی، پیشوا و حافظی بزرگ بوده، کتاب «کفایة الطالب» او در شمار کتابهای مشهور و مورد اعتماد است. در کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة» اثر ابن صباغ مالکی چنین آمده است: [از منابع من در تألیف این نوشتار] کتاب «کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب» نوشته امام، حافظ ابو عبدالله، محمد بن یوسف گنجی شافعی است.<sup>۴</sup>

کاتب چلبی، نویسنده «کشف الظنون» نیز این کتاب را یاد کرده است: «کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب»، نوشته حافظ ابو عبدالله، محمد بن یوسف بن محمد گنجی شافعی، در گذشته به سال ۶۵۸ است.<sup>۵</sup>

کاتب چلبی (م ۱۰۶۷) - که گنجی را چنین یاد کرده - از دانشمندان اهل سنت است و عالمان سنتی به سخنان او در «کشف الظنون» اعتماد کرده اند؛ کسانی مانند: علامه غلام علی آزاد بلجرامی در «سبحة المرجان» و علامه حیدر علی فیض آبادی در «منتهی الکلام» و دیگران. اهمیت و بزرگی اوصاف حافظ، امام و شیخ - که در وصف گنجی به کار رفته است - بر خواننده پوشیده نیست.

۱. «و نوح گفت: خداوندا، هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار.» نوح (۷۱) / ۲۶.

۲. «بی گمان، ابراهیم بسیار نرم دل و بردبار بود.» توبه (۹) / ۱۱۴.

۳. کفایة الطالب في مناقب علي بن أبي طالب / ۱۲۱.

۴. الفصول المهمة في معرفة الأئمة / ۱۲۷.

۵. کشف الظنون ۲ / ۱۴۹۷.

## ۲۲. روایت محبّ الدین طبری

از دیگر روایان حدیث تشبیه، شیخ الحرم، حافظ محبّ الدین، احمد بن عبدالله طبری است. وی درباره این حدیث می نویسد:  
نبیّ خاتم صلی الله علیه و آله شباهت علی را به پنج تن از پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و سلم در فضائل و کمالات، یاد کرده و (بنابر نقل ابوالحمراء) فرموده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حُكْمِهِ  
وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن زکریّا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عباس - رضی الله عنهما - نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي  
جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را ملای اربلی، در سیره اش (وسیلة المتعبدين) آورده است.<sup>۱</sup>

### پیرامون کتاب «الریاض النضرة»

نویسنده کشف الظنون این کتاب را این گونه یاد می کند:

«الریاض النضرة فی فضائل العشرة»، نوشته محبّ الدین، احمد بن عبدالله بن محمّد طبری شافعی مکی، درگذشته به سال ۶۹۴ است. آغاز کتاب چنین است:  
«ستایش خدای را که هر که را خواهد، به رحمتش ویژه گرداند.» مؤلف کتاب، خود

۱. الریاض النضرة فی مناقب العشرة (۳ - ۴) / ۱۹۷.



گفته است هر حدیثی را که در کتابهای گوناگون دربارهٔ عشرهٔ مبشره<sup>۱</sup> روایت شده، با حذف اسناد آنها و ذکر مأخذ، یکجا در کتابی گرد آورده و الفاظ مشکل آنها را شرح داده است. نیز مقدمه‌ای دربارهٔ نامها و کنیه‌ها نوشته است. وی در آغاز، احادیثی را می‌آورد که نام همهٔ آنان را در بر دارد. سپس به نقل احادیث ویژهٔ چهار خلیفهٔ نخست می‌پردازد و پس از آن، به دیگران - به ترتیبی که نامشان در حدیث عشرهٔ مبشره آمده است - می‌رسد و ویژگیهای هر یک را یاد می‌کند و تمام اینها را در دو گروه جای می‌دهد: نخست: مناقب چندگانه؛ دوم: مناقب یکتا. شیخ زین الدین، احمد شماع حلبی، در گذشته به سال ۹۳۶، کتاب «الدرر الملتقط» خویش را از «الریاض النظرة» گلچین کرده است.<sup>۲</sup>

این کتاب همچنین، از منابع دیاربکری در «تاریخ الخمیس فی أحوال النفس و النفیس» است.

دهلوی نیز کتاب مذکور را در شمار کتابهایی که اهل سنت در موضوع مناقب و فضائل فراهم آورده‌اند، یاد می‌کند و به یکی از احادیثی که طبری در آن نقل کرده است، در می‌آویزد تا خوشنودی حضرت زهرای صدیقه<sup>علیها السلام</sup> را از ابوبکر بن ابی قحافه، نشان دهد؛ لیکن این بر خلاف حدیث صحیحی است که در صحیح بخاری و کتابهای دیگر آمده است و نشان می‌دهد که آن حضرت در حال خشم و نارضایتی از ابوبکر، چشم از جهان فرو بست.

پدر دهلوی هم در کتاب «إزالة الخفاء فی سیرة الخلفاء» به احادیثی که طبری در مناقب ابوبکر و عمر در این کتاب نقل کرده، چنگ در زده است.

حافظ محب طبری در دیباچهٔ کتابش می‌نویسد:

---

۱. ده تن از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که به باور اهل تسنن، حضرتش همگی را به بهشتی بودن، مژده داد. نام این ده نفر بنا بر نقل احمد بن حنبل چنین است: ۱. ابوبکر؛ ۲. عمر؛ ۳. عثمان؛ ۴. امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام؛ ۵. طلحه؛ ۶. زبیر؛ ۷. عبدالرحمن بن عوف؛ ۸. ابو عبیده جراح؛ ۹. سعد بن ابی وقاص؛ ۱۰. سعید بن زید. (فضائل الصحابه / ۲۸ - ۲۹) (مترجم)

۲. کشف الظنون ۱ / ۹۳۷.

«اما بعد؛ هر آینه، خدای عزّ و جلّ برای فرستاده‌اش یارانی را برگزید و آنان را بهترین مردمان قرار داد و از میان ایشان، ده تن گرامی را انتخاب کرد و برای زندگی با پیامبر ﷺ و دوستی و یاری وی گزین فرمود و به همراهی آن حضرت در تمام مدّت حیاتش با اینان، برتری‌شان بخشید و با دهشهای ویژه و گوناگونی که در حقّ آنان روا داشت، نعمت بزرگشان داد و با آنچه بر اساس دانش ازلی خویش برای آنان پیش فرستاد، سعادت‌مندشان ساخت؛ و گروهی را به سبب پیروی خواهشهای نفس در فرورفتن در امر آنها و گستاخی در فروکاستن از مرتبت ایشان و راندن سخنان ناروا در حقّ آنان (کاری که هیچ سودی برایشان نداشت) بدبخت کرد.

نادان کودن را با آنان چه کار، حال آنکه رسول خدا ﷺ فرموده است که همگی شان آمرزیده‌اند! و آن را که خود را به کوری زده، چه رسد که فضائلی را که در شأن ایشان روایت شده است، تحریف کند و به معنایی دیگر برگرداند؛ آن هم پس از این سخن پیامبر ﷺ دربارهٔ آنها: «اگر یکی از شما به اندازهٔ کوه احد طلا انفاق کند، به [ثواب] یک مدّ یا نیم نیم [انفاق] آنان نخواهد رسید»؟!

پس خدای را سپاس می‌گوییم و می‌ستاییم؛ چرا که ما را از فروافتادن در این درّهٔ ژرف تباهی، برکنار داشت و به سبب دوست داشتن همهٔ آنها، به رهروی در راه راست، موفقمان ساخت. باز هم خدای را می‌ستایم و سپاس می‌گوییم؛ از آن روی که به من الهام فرمود تا کتابی در مناقب آنان فراهم کنم و حسنهای بزرگشان را بر پایهٔ آنچه روایت شده، گرد آورم و برخی از شگفتیهای یاد شده پیرامون کارهای نیک و فراگیری را که برای خود پیش فرستادند، آشکار سازم و دیگران را بی‌گناهانم که ستایش منزلت شریف و مرتبت والای آنان، واجب است.

این تدوین و تألیف را از کتابهای گوناگون و به صورت مختصر و با حذف زنجیرهٔ راویان، به انجام رساندم تا دستیابی بدانها برای خوانندگان آسان شود و آنچه را جوینده، به کوشش، در پی آن است، بدو نزدیک سازد. نیز مأخذ هر حدیث را با ذکر نام نویسنده‌اش (و یادکرد مأخذ او در نقل حدیث) آوردم تا هرگونه تردیدی را در مستند بودن آن، بزدایم و بر دانشمندان و اهل فضل پیشین، تکیه کنم.

در آغاز، مناقبی را یاد کردم که به دلالت تضمّن، عشره مبشره را در برمی‌گیرد (یعنی مناقبی که تنها بعضی از این ده نفر نیز می‌شود) سپس بدانچه به دلالت مطابقی و بسیار روشن، ویژه ایشان است، پرداختم و آن‌گاه سراغ فضائلی رفتم که مربوط به برخی از این ده تن است؛ هر چند، افرادی خارج از آنان نیز واجد آن مناقب باشند. پس از اینها، نوبت به مناقب ویژه خلفای چهارگانه رسید و پس‌تر مناقبی را آوردم که علاوه بر خلفای چهارگانه، فرد دیگری از عشره مبشره را هم در برمی‌گرفت و در پایان، فضائلی را که هرکسی به گونه جداگانه، به خود اختصاص داده بود، آوردم و همه این فضائل و مناقب را در دو دسته جای دادم.»

حافظ محب طبری در کتاب دیگرش به نام «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می‌نویسد: یادکردی از همانندی علی به پنج تن از پیامبران: ابوالحمراء از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حُكْمِهِ  
وَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى  
عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و بی‌رغبتی یحیی بن زکریا به دنیا و استواری موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عباس نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي  
جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

این حدیث را ملّای اربلی، در سیره‌اش (وسيلة المتعبدين) آورده است.<sup>۱</sup>

### یادکردی از کتاب «ذخائر العقبی»

محبّ الدین طبری در خطبهٔ این کتاب می‌نویسد:

«پس از ستایش خدای یکتا؛ هر آینه، خدای متعال محمد را بر تمام آفریدگانش برتری بخشید و او را به سبب نعمتهایی که از فضل آشکار خود بهره‌مندش ساخت، ویژه گردانید و بالاترین جایگاهی را که کسی از حیث داشتن خویشاوندان نسبی و سببی، بدان پرکشیده است، بدو بخشید و مرتبت کسانی را که یار و همنشینش شدند، رفیع ساخت و دوستی با خویشاوندان وی را بر تمامی مردمان واجب گرداند و مهرورزی با همهٔ اهل بیت بزرگ و دودمان او را بر همگان فرض ساخت. از این روی، به خاطر رسیدن احادیثی را که در مناقب ایشان نقل شده، گردآورم و آنچه را دربارهٔ جایگاه شریف و مرتبت والای آنان، روایت شده است، بنمایم و مفاخر گرانمایه‌شان را بجویم و فضائل درخشان و گسترده‌شان را تدوین کنم. چرا چنین نکنم؟! در حالی که ایشان هالهٔ ماه هستی و دایرهٔ نورانی خورشید انسانها و اغصان درخت پر برگ و بار شرف و شاخه‌های ریشهٔ انوار نبوی‌اند و خدا همان گونه که ما را از نادانی نسبت به مرتبت والایشان نجات بخشیده، از برکت رخشنده و نمایانشان بر ما ارزانی کرده است و بدانسان که به احسان خود، دل‌های ما را غرق مهرشان ساخته، به حرمت آنان، گناهان ما را در دریای آمرزش خویش فروبرده است و همان طور که برآورده شدن آرزوهایمان را به توسّل ما بدیشان به درگاه خود، آویخته، فرجام ما را به سبب آبرویشان نزد خویش، نیکو قرار داده است.

[پس بدین کار دست یازیدم و کتابی نوشتم و] آن را «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» نامیدم. احادیث آن را به شکل مختصر و با حذف زنجیرهٔ راویان و با ذکر مأخذ هر یک و از کتابهای پرشماری، نقل کردم تا از شکّ و تردید در مستند

۱. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / ۹۳.

بودن، رهایی یابند و دسترسی بدانها برای جویندگان نشان آسان شود. نیز کتاب را دو بخش کردم؛ بخشی در بردارنده مناقبی که به شکل عمومی و اجمالی درباره آنان رسیده است و بخشی که این مناقب را به گونه مشخص و مفصل در بر دارد.»

کاتب چلبی درباره این کتاب می‌گوید: «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» در یک جلد، اثر محب‌الدین، احمد بن عبدالله طبری، در گذشته به سال ۶۹۴ است.<sup>۱</sup> صدیق حسن قنوجی نیز در «إتحاف النبلاء» از کتاب مورد سخن، یاد می‌کند: «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی»، در یک جلد، اثر محب‌الدین، احمد بن عبدالله طبری، متوفای سال ۶۹۴ بوده، موضوع آن از نامش هویدا است. همچنین، شوکانی آن را در شمار مرویاتش در کتاب «إتحاف الأكابر» آورده است.

دیاربکری نیز «ذخائر العقبی» را از مصادر تاریخ خود «الخمیس فی أحوال النفس و النفیس» ذکر می‌کند.

محمد امیر در معرفتی مأخذ کتابش «الروضة الندیة» می‌گوید: بزرگ‌ترین کتاب مورد اعتماد من «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» اثر امام و حافظ سنت، محب‌الدین، احمد بن عبدالله طبری - رحمه الله - است.

ابن باکثیر مکی در «وسيلة المآل فی عد مناقب الآل» می‌نویسد:

«دانشمندان آثار فراوانی را در این باره (مناقب اهل بیت علیهم‌السلام) از خود بر جای نهاده‌اند و گوهرهای شریف مناقب خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را از آنچه برگردن زمان آویخته است، گرد آورده‌اند. از نیکوترین آثاری که در این زمینه نگارش یافته و سودمندترین کتابهایی که در این باره به رشته نوشته در آمده است، «جواهر العقدين فی فضل الشرفین» اثر علامه مکه و مدینه، سید علی سمهودی است. خدای او را غرق رحمت خود کناد! کتاب دیگر «ذخائر العقبی فی فضل ذوی القربی» - که می‌سزد با آب طلا بنگارندش - نوشته دانای شریف حجاز و پژوهشگر روزگار و حافظ زمانه‌اش،

محبّ طبری است که ستایش همواره اش نامش را زنده نگاه می‌دارد. مدفنش پاکیزه باد! کتاب دیگر «استجلاء ارتقاء الغرف بحبّ أقرباء الرسول ذوی الشرف» اثر حافظ عصر خود، سخاوی است. خدا مزارش را نورانی کند و روح او را در قصرهای بهشت جای دهد! کتاب دیگر، «حسن السریره فی حسن السیره»، نوشته استاد و تکیه گاهمان، سیبویه زمان خود، یکتای وقت خویش، محقق عصر و یگانه روزگار، چکیده صاحبان فخر، همو که - بدان سبب که خداوند او را از کمالات ستوده و عطایای بزرگ بهره‌مند ساخته است - از ذکر طولانی القاب و صفات بی‌نیاز است، مولانا، امام، علامه، عبدالقادرین محمد طبری حسینی، خطیب و پیش‌نماز مسجد الحرام است؛ کسی که همواره به وجودش، مشکلات برطرف می‌شد و همیشه دانشهای نیکو با گوهرهای گردن‌بند علم او، آراسته می‌شد.»

دهلوی نیز «ذخائر العقبی» را در شمار کتابهایی که اهل تسنن درباره فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام نوشته‌اند، آورده است.

### شرح حال محبّ‌الدین طبری

۱. ذهبی: امام، محدث، مفتی و فقیه حرم، فقه آموخت و تدریس کرد و در دانش به کمال رسید و کتابها نوشت. وی شیخ شافعیان و محدث حجاز و پیشوایی صالح و زاهدی بزرگ مرتبت بود.<sup>۱</sup>

۲. ذهبی: وی پیشوا، حافظ، مفتی، شیخ مکه شریف، دانشمندی عامل و بلند قدر و با آثار نبوت، آشنا بود. هر که در فتاوی او بنگرد، جایگاهش را در فقه و دانش در خواهد یافت. تاریخ درگذشتش ماه رمضان (و بنا بر نظر برخی، جمادی الاخری) سال ۶۹۴ است.<sup>۲</sup>

۳. ذهبی: (در گزارش وقایع سال ۶۹۴): حافظ ابوالعبّاس، محبّ‌الدین، احمد بن

۱. تذکره الحفاظ ۴ / ۱۴۷۵.

۲. المعجم المختص ۲۲ / ۲۲.

عبدالله بن محمد بن ابی بکر بن محمد بن ابراهیم طبری مکی شافعی، شیخ مکه مکرمه بود. وی از ابن مقیر و گروهی دیگر، حدیث شنید و کتاب احکامی جامع و در چند مجلد، به رشته نوشته در آورد و در ماه ذی قعدة این سال، درگذشت.<sup>۱</sup>

۴. **ذهبی:** محب الدین، احمد بن عبدالله طبری، شیخ حرم و حافظ فقیه و نویسنده کتابی در احکام بود و در هفتاد و نه سالگی از دنیا رفت.<sup>۲</sup>

۵. **ابن الوردی:** طبری شیخ مکه و حافظ و... بود.<sup>۳</sup>

۶. **اسنوی:** محب الدین، ابوالعباس، احمد بن عبدالله بن محمد طبری و سپس مکی، شیخ حجاز بود. او عالمی عامل و بزرگ منزلت و آشنا با آثار اسلامی و فقه به شمار می رفت. در شهر قوص (در سرزمین مصر) نزد شیخ مجدالدین قشیری به دانش اندوزی پرداخت و «التنبیه» را شرح کرد و کتابی درباره مناسک حج و کتاب دیگری در موضوع الغاز (جمع چیستان) گرد آورد و اثر ارزشمندی در احادیث احکام بر جای نهاد. وی در روز پنجشنبه، هفدهم ماه جمادی الآخرة سال ۶۱۵ زاده شد و در ماه ذی قعدة یا ماهی دیگر از سال ۶۹۴ درگذشت.<sup>۴</sup>

۷. **سبکی:** طبری شیخ حرم و حافظ بلامنازع حجاز بود.<sup>۵</sup>

۸. **صفدی:** وی شیخ مکه، فقیه، زاهد و محدث بود و دیگران را درس آموخت و مردمان را فتوا داد. طبری بزرگ شافعیان و محدث حجاز به شمار می رفت.<sup>۶</sup>

۹. **سیوطی:** محب طبری، امام، محدث، فقیه حرم و شیخ شافعیان و

---

۱. العبر فی خبر من غیر ۵ / ۳۸۲، حوادث سال ۶۹۴.

۲. دول الاسلام، حوادث سال ۶۹۴.

۳. تنمة المختصر فی اخبار البشر، حوادث سال ۶۹۴.

۴. طبقات الشافعیة ۲ / ۱۷۹.

۵. طبقات الشافعیة ۸ / ۱۸.

۶. الوافی بالوفیات ۷ / ۱۳۵.

حدیث شناس حجاز و پیشوایی زاهد و نیکوکار و بزرگ مرتبت بود.<sup>۱</sup>

### راویان طبری

دانشمندان، بسیار و فراوان و با اعتماد بدو، احادیثش را نقل کرده‌اند. سید شهاب‌الدین احمد، نویسنده «توضیح الدلائل» پس از ذکر روایتی می‌نویسد: این حدیث را شیخ حرم و امام محترم، حافظ و محدث، مفتی و فقیه، سرآمد همگان، دانای پرهیزگار و مدرّس نام‌آور، پیشوای شافعیان حجاز، همو که منزلتی بزرگ داشت و مردی عزّتمند بود، نویسنده کتابهای پرشمار و صاحب فضائل بسیار، محبّ‌الدین، ابوالعبّاس، احمد بن عبدالله بن محمّد بن ابی بکر مکی طبری، در کتاب خویش «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» نقل کرده است. عبدالغفار بن ابراهیم عکّی شافعی در «عجالة الراكب» درباره طبری می‌گوید: محبّ‌الدین، احمد بن عبدالله طبری مکی، شیخ حرم بود. وی تدریس کرد و فتوا داد و «الأحكام المبسوط» از آثار اوست. او همچنین «جامع الأسانید» را مرتّب ساخت و «التنبیه» را شرح داد و در مناسک حجّ و بحث الفاظ، کتابهایی گرد آورد. دیگر مؤلفاتش عبارت‌اند از: «الریاض النضرة فی فضائل العشرة»، «السمط الثمین فی فضائل أمّہات المؤمنین» و «ذخائر العقبی فی فضائل ذوی القربی». محمّد بن اسماعیل امیر در پایان «الروضة الندیّة» می‌نویسد:

شاید کسی بگوید: چه بسیار از طبری نقل کرده‌اید! طبری کیست؟ و مشتاق آشنایی با پاره‌ای از اوصاف وی شود تا آنچه را از وی روایت شده است، بهتر بپذیرد. از این روی، می‌گوییم: وی پیشوای محدث و فقیه، محبّ‌الدین، ابوالعبّاس، احمد بن عبدالله بن محمّد بن ابی بکر طبری و سپس مکی شافعی، فقیه حرم شریف و نویسنده «الأحكام الكبرى» است. در سال ۶۱۵ زاده شد و از ابوالحسن بن مقبّر و ابن حمیری و شعیب زعفرانی و عبدالرحمن بن ابی حرمی و گروه دیگری از دانشمندان، حدیث شنید. او فقه آموخت و تدریس کرد و فتوا داد و کتابها نگاشت



و شیخ شافعیان و محدث حجاز و پیشوایی نیکوکار و زاهدی بزرگ مرتبت بود. دمیاطی از کتاب «النظم» وی و ابوالحسن بن عطار و ابومحمد برزالی و دیگران و همچنین پسرش، جمال‌الدین محمد، قاضی مکه، و نوه‌اش امام نجم‌الدین - که او هم قاضی مکه بود و مرویات خود را برای من نوشت و فرستاد - از او حدیث نقل کرده‌اند. طبری در ماه جمادی الآخره سال ۶۹۴ درگذشت.

### ۲۳. روایت سیّد علی همدانی

عارف شهیر و محدث کبیر، سیّد علی همدانی نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی از جابر رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى إِسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى مِيكَائِيلَ فِي رُتْبَتِهِ وَ إِلَى جِبْرَائِيلَ فِي جَلَالَتِهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي سَلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حُسْنِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ وَ إِلَى يَعْقُوبَ فِي حُزْنِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَ إِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَ إِلَى يُحْيَى فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي سُنَنِهِ وَ إِلَى يُونُسَ فِي وَرَعِهِ وَ إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جِسْمِهِ وَ خُلُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ؛ فَإِنَّ فِيهِ تِسْعِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ، جَمَعَهَا اللَّهُ فِيهِ وَ لَمْ يُجْمَعْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ.

هر که می‌خواهد هیبت اسرافیل و مرتبت میکائیل و جلالت جبرائیل و آشتی‌پذیری آدم و نیکویی نوح و خدا دوستی ناب ابراهیم و حزن یعقوب و جمال یوسف و راز و نیاز موسی و شکیبایی ایوب و دنیاپرهیزی یحیی و آیین و روش عیسی و پرهیزکاری یونس و خلقت نیکو و خلق نیک محمد را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که در وی نود خوی از خوبیهای پیامبران نهفته است که خدا آنها را در او و نه در کسی دیگر، گرد آورده است.

سیّد علی همدانی تمام این نود خوی پسندیده را در کتاب «جواهر الأخبار»

۱. در منابع المودّة ۲ / ۳۰۷، «لم يجمعها» ضبط شده که ترجمه حدیث، بر همین اساس است. (مترجم)

آورده است.<sup>۱</sup>

### شرح حال همدانی

۱. نورالدین جعفر بدخشانی: در بیان پاره‌ای از فضائل عروه و ثقی (دستاویز استوار)، برگزیده خدای رحمان و سپاسمند از آفریدگار چیره و نازنده بدو، نور دیده محمد رسول خدا ﷺ، میوه دل مرتضی و بتول، آگاه از حقایق احادیث و تفاسیر، همو که در رازها ژرف می‌اندیشید و چشم دیگران را نیز بدانها باز می‌کرد، راهنمای جویندگان در راه خدایی، کسی که روی آورندگان به زیبایی روحانی را به مقصد می‌رساند، عارفی که به نام سید علی همدانی - که خدای صاحب لطف وی را از الطاف خود بهره‌مند سازد و روشنایی جویی از نور حقانی را روزی هماره ماگرداند - شناخته شده بود...<sup>۲</sup>

۲. جامی: امیر، سید علی بن شهاب‌الدین بن محمد همدانی - قدس سره - جامع دانشهای آشکار و پنهان بود. او صاحب آثار مشهوری در علوم باطنی است؛ مانند: «النقطه» و «شرح الأسماء الحسنی» و «شرح فصوص الحکم» و «شرح القصیده الهمزیة الفارسیة». وی پیوسته شیخ شرف‌الدین، محمود بن عبدالله مزدقانی را همراهی می‌کرد (و مرید او بود)؛ لیکن به وسیله تقی‌الدین علی دوستی - که در میان اقطاب، دانای اسرار به شمار می‌رفت - وارد طریقت شد و چون تقی‌الدین علی درگذشت، باز به شیخ شرف‌الدین محمود روی آورد و وظیفه‌اش را در طی طریقت از او پرسید. شیخ نیز روی سوی او کرد و پاسخ داد: وظیفه آن است که در دورترین شهرهای جهان بگردی. بدین گونه، سید علی سه بار، همه شهرهای جهان را گشت و موفق شد هزار و چهارصد تن از اولیا را ببیند؛ تا بدانجا که در یک مجلس با چهار صد نفر از آنان دیدار کرد. وی در ششم ماه ذی‌حجه سال ۷۸۶ از دنیا رفت.<sup>۳</sup>

۱. الموده فی القربی؛ بنگرید به: ینابیع الموده ۲ / ۳۰۶، چاپ جدید.

۲. خلاصه المناقب، مخطوط.

۳. نفحات الانس من حضرات القدس / ۴۴۷.

۳. کفوی: زبان گویای عصر، سرور زمان، همو که از کالبدهای ناسوتی بیرون آمده و به انوار لاهوتی در آویخته بود، شیخ و عارف ربّانی و عالم صمدانی، میر سید علی بن شهاب‌الدین بن محمد بن محمد همدانی - قدس الله تعالی سرّه - دانشهای آشکار و پنهان را در خود گرد آورد و در تصوّف، نوشته‌های پر شماری از خود بر جای نهاد؛ نوشته‌هایی که پسینیان آنها را نقل کردند.

(وی پس از آوردن سخنان جامی از نفحات الانس، می‌نویسد:) سید علی همدانی اوراد بسیاری را از مشایخ معاصرش - که شرف دیدار آنها نصیبش شده و دستان مبارک آنان را بوسیده و از انوار قدسی شان پرتو برگرفته بود - آموخت و همه را فراهم آورد و از میان سخنان انسی آنان مجموعه‌ای برگزید و آن را «الأوراد الفتحیّة» نامید؛ همان که امروز اوراد برادران کبرویّه<sup>۱</sup> است.

شیخ جلیل، سید علی همدانی، طریقت را از تقی‌الدین علی دوستی و شیخ محمود مزدقانی گرفته است و آن دو از علاءالدوله سمنانی اخذ کرده‌اند.

از استاد و سرورمان، مولی، عارف ربّانی، شیخ محمد بن یوسف عرکتی سمرقندی، شنیدم که از استادش عبداللطیف الجامی، و او از استادش، مخدوم اعظم، حاجی محمد حبوشانی، از استادش، شاه بیدواری، از استادش، محمد - ملقب به رشید - از استادش، سید امیر عبدالله بردشبادی، از استادش، مرشد کامل و شیخ کمال بخش، اسحاق ختلانی، از پیشوای عارفان و راهنمای سالکان، چشمه جوشان معارف ربّانی و گنجینه اسرار الاهی، سید علی همدانی، حکایت می‌کرد: هنگامی که او «الأوراد الفتحیّة» را از میان مجموعه سخنان قدسی مشایخش - که بر حسب خویهای پسندیده انسانی شان بر زبان رانده بودند - برگزید و گرد آورد؛ در خواب دید که فرشتگان آنها را در شعبه جارگاه می‌خوانند و گرد عرش می‌چرخند و در دستانشان ظروفی نورانی و پر از مروارید و گوهر است که آنها را می‌پراکنند.

---

۱. ظاهراً «کبرویّه» صحیح است. کبرویّه سلسله‌ای از صوفیان‌اند که پیروان شیخ نجم‌الدین کبری هستند.  
ر.ک: لغت‌نامه دهخدا. (مترجم)

از همین روست که مشایخ ما این اوراد را در شعبه جارکاه می خوانند. کتاب «ذخیره الملوك» نیز از آثار اوست؛ اثری لطیف با نگارشی زیبا و استوار که در بردارنده پیش نیازها و ستونهای پادشاهی ظاهری و معنوی است که در ده باب تنظیم شده و به یادکرد دستورهای حکومت و فرمانروایی و چگونگی به دست آوردن سعادت دنیوی و اخروی پرداخته است.

۴. **مجدالدین بدخشانی** (در جامع السلاسل): یادکردی از فقیه همدانی، علی دوم: میر سید علی همدانی - قدس الله سره - که وی را علی دوم نام داده اند و مشایخ زمان او بدین گونه اش ستوده اند: پادشاه اولیای خدا و حجت برگزیدگان، پیشوای عارفان، چکیده به حق راه یافتگان، همو که اسما و صفات را در خود گرد آورد و تجلیها را در خویش فراهم آورد، زنده کننده شریعت و طریقت و حقیقت، پایان بخش پیشینیان و برگزیده پسینیان و وارث پیامبران و فرستادگان، او که با ابزار یقین، مرشد اولیا به طریقه حق بود، مرکز دایره وجود، راهنما به مقصود، قطب قطبها، کمال یافته و کمال بخش خدایی، امیر علی کبیر، سید علی همدانی.

به جز چهار تنی که نامشان گذشت، دیگران نیز همدانی را با اوصاف نیکو و پر شکوه ستوده اند؛ کسانی مانند: میبیدی در «الفواتح» (که شرح دیوان امیرالمؤمنین علیه السلام است)، شیخ احمد قشاشی در «السمط المجید»، ولی الله دهلوی در «الانتباه فی سلاسل اولیاء الله» و سید شهاب الدین احمد، در «توضیح الدلائل فی تصحیح الفضائل».

## ۲۴. روایت نورالدین جعفر

وی نورالدین جعفر بن سالار، معروف به امیر ملا و خلیفه سید علی همدانی یاد شده است. او حدیث تشبیه را در کتاب «خلاصه المناقب» ضمن نقل اشعار شیخ فریدالدین عطار نیشابوری<sup>۱</sup> - که در بردارنده حدیث تشبیه است - نقل کرده و

۱. بنابر آنچه در مجلد حدیث تشبیه عبقات الانوار (چاپ سنگی، ص ۳۳۶) ذکر شده، این اشعار در

هدفش یادکرد پاره‌ای از فضائل امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ بوده است.

### شرح حال امیر ملاً

زندگی نامه نورالدین امیر ملاً را در کتابهای زیر می‌توان یافت:

۱. «الانتباه في سلاسل أولياء الله»؛ کتابی است که شاه ولی الله دهلوی، پدر مخاطب ما، در شرح حال و بیان طریقه‌ها و سلسله‌های دانشمندان بزرگ سنی - که اهل عرفان و تصوّف بوده‌اند - نوشته است.
۲. «جامع السلاسل»؛ کتابی است که مجدالدین بدخشانی در همین موضوع گرد آورده است.

در جلالت قدر و بزرگی مرتبت وی همان بس که او خلیفه سید علی همدانی مذکور است و بی‌گمان، این امری است که نشان دهنده برتری و برجستگی اوست در میان اصحاب و شاگردان سید.

### ۲۵. روایت شهاب‌الدین احمد

سید شهاب‌الدین احمد حدیث تشبیه را در کتابش «توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل» روایت کرده است. وی می‌نویسد:

باب هجدهم: در اینکه علی صاحب ویژگیهای پیامبران بزرگ و دارای کمالات برگزیدگان گرامی بود: از ابوالحمراء - رضی الله تعالی عنه - نقل شده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ

مصیبت‌نامه عطار نیشابوری آمده است:

ای پسر تو بی‌نشانی از علی	عین و لام و یا بدانی از علی
از دم عیسی کسی گر زنده خاست	او به دم دست بریده کرد راست
مصطفی گفتش تویی آدم به علم	نوح فهم آن‌گاه ابراهیم حلم
همچو یحیی زهد و موسی بطش کیست	گر نمی‌دانی شجاع دین علی است

إِلَىٰ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَىٰ مُوسَىٰ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و بی‌رغبتی یحیی بن زکریا به دنیا و استواری و صلابت موسی را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد.

این حدیث را طبری نقل کرده و افزوده که ابوالخیر حاکمی آن را روایت کرده است. نیز از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ وَإِلَىٰ نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَإِلَىٰ يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دوستی ناب ابراهیم با خدا و حکمت نوح و زیبایی یوسف را بنگرد، علی بن ابی‌طالب را نظاره کند.

این روایت را طبری نقل کرده و گفته که ملا آن را در سیره‌اش آورده است.

### شرح حال سید شهاب‌الدین احمد

وی شهاب‌الدین احمد بن جلال‌الدین، عبدالله بن قطب‌الدین، محمد بن جلال‌الدین، عبدالله بن قطب‌الدین، محمد بن معین‌الدین، عبدالله بن هادی بن محمد، حسینی ایجی شافعی، از دانشمندان نامی قرن نهم و از خانواده فقه و حدیث و تصوف است. پدرش در سال ۸۴۰ و نیایش در سال ۷۸۵ و پدر نیایش در سال ۷۶۳ و نیای نیایش در سال ۷۱۴ از دنیا رفته است. سخاوای زندگی‌نامه او را به نگارش در آورده است.<sup>۱</sup>

### اعتبار اخبار کتاب «توضیح الدلائل»

سید شهاب‌الدین احمد در این کتاب، سخنانی دارد که نشان می‌دهد وی اخبار معتبر را در آن نقل کرده است؛ مثلاً می‌گوید: در این کتاب، احادیثی را از آثار و کتب

۱. الضوء الأملع لاهل القرن التاسع ۱ / ۳۶۷.

اهل تسنن که از آشفتگی به دور بوده‌اند، نقل کرده‌ام و به راه کسانی رفته‌ام که از قوانین نقل حدیث، منحرف نشده‌اند؛ احادیثی که خود نشان دهنده راستی آن اخبار است و روایات مسندی که پدیده ناراست جعل در آنها راه نیافته است.

وی در جایی دیگر می‌نویسد: هدف از این باب و زمینه سازی و یادکرد این قواعد آن است که کسی در مقام ردّ اخبار این کتاب بر نیاید؛ چرا که بخش اعظم آنها در کتابهای صحیح و سنن آمده است و آنچه نقل شده برگرفته از احادیثی است که نیکان در کتب سنن، به میراث نهاده‌اند.

همچنین می‌گوید: بدان که این کتابم - به خواست خدا - از احادیث ساختگی شیعه و سنی، تهی بوده، با تکیه بر آثار هر دو گروه تشیع و تسنن، به زیور راستی پویی و حق جویی، آراسته است.

## ۲۶. روایت ملک العلماء هندی

شهاب‌الدین بن عمر زاوی دولت آبادی، ملقب به ملک العلماء نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می‌گوید:

«بدان که احادیث مناقب علی - کرم الله وجهه - از احادیث صحیح است؛ لیکن احتجاج شیعه بدانها [در اثبات امامت او] نادرست است. مثلاً شیعیان به حدیث طبر - که تمامش را در جلوه یازدهم از هدایت نهم، یاد کرده‌ایم - احتجاج می‌کنند؛ به سخن رسول خدا ﷺ که فرموده است: «هر که می‌خواهد دانش آدم را و...» استناد می‌کنند؛ و همچنین آیاتی را دلیل باور خود قرار می‌دهند.

آنان می‌گویند: خدای متعال و پیامبرش ﷺ علی را همسنگ پیامبران قرار داده‌اند و همگان در برتری انبیا از اصحاب، همداستان‌اند و آن که با برترینها برابر است، از دیگران برتر است. اما اهل سنت پاسخ می‌دهند: سخن نبی اکرم ﷺ (در این حدیث) تشبیه محض است که همان برقراری پیوند میان ریشه و شاخه، به سبب اشتراکشان در حقیقت واحد است و هرگز به برابری، دلالت نمی‌کند.»

وی پس از این سخنان، این حدیث شریف را بدین عبارت یاد می‌کند: حضرت

رسول ﷺ فرموده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ.

هر که می خواهد دانش آدم و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی را بنگرد.

و بدین گونه، علی را به پیامبرانی تشبیه کرده است.<sup>۱</sup>

## ۲۷. روایت ابن صباغ مالکی

ابوالحسن، علی، ابن صباغ مالکی نیز حدیث تشبیه را در جایی که به یادکرد مناقب امیرالمؤمنین عليه السلام پرداخته، نقل کرده است. وی می نویسد: پانزدهم: نیکویی های زیبای او و آراستگی اش به هر فضیلتی: از جمله آنها حدیثی است که بیهقی در کتابی که پیرامون فضائل صحابه نگاشته، روایت کرده است. وی این حدیث را با سند خود، به رسول خدا ﷺ می رساند و از حضرتش نقل می کند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.<sup>۲</sup>

## شرح حال ابن صباغ

۱. عمر رضا کحاله: نورالدین، ابن صباغ، علی بن محمد بن احمد، فقیهی مالکی است که اصل او از سفاقس بوده؛ لیکن در مکه زاده شده و درگذشته است.

۱. هداية السعداء، مخطوط.

۲. الفصول المهمه في معرفة الائمه / ۱۲۳.



«الفصول المهمّة» از آثار اوست که آن را پیرامون شناخت پیشوایان و برتری شان و آشنایی با فرزندان و دودمان آنان نگاشته است.<sup>۱</sup>

۲. خیرالدین زریکلی: نورالدین، ابن صباغ، علی بن محمد بن احمد، فقیهی مالکی است. وی در شهر مکه به دنیا آمده و در همان شهر از دنیا رفته است؛ اما اصلاً از سرزمین سفاقس است. او صاحب آثاری است؛ مانند: «الفصول المهمّة لمعرفة الأئمة» - که به چاپ رسیده است - و «العبر فیمن شفه النظر». سخاوی گفته است: ابن صباغ به من اجازه روایت داد.<sup>۲</sup>

### اعتبار کتاب «الفصول المهمّة»

«الفصول المهمّة في معرفة الأئمة» در شمار کتابهای معتبر و مورد اعتماد است. ابن صباغ در دیباچه این کتاب می نویسد:

«مرا پیش آمد که در این نوشته، مطالب مهمی را درباره شناخت امامان دوازده گانه - که نخستین ایشان علی مرتضی و فرجامین آنان مهدی منتظر است - یاد کنم. این کتاب در بر دارنده بخشهایی از مناقب شریف و مراتب والا و بلند امامان، همراه با نام و ویژگیهای آنان و پدران و مادرانشان، تاریخ زاده شدن و درگذشت و مدت عمر و یادکردی از پرده داران (خادمان) و شاعرانشان است و بدون زیاده گویی خسته کننده و کوتاه نویسی کاستی بخش، [در راهی میانه] از بسیاری آزاردهنده سخن در می گذرد و به خلاصه ای از آن - که برای دریافت مقصود بس و برای شناخت آن بزرگان و شرافتشان واجب است - می رسد.

در این اثر، برای هر یک از امامان، بخشی را سامان دادم. هر بخشی، از فصلهای سه گانه تشکیل می شود که فصل نخست خود دارای فصولی است و... کتاب را «الفصول المهمّة في معرفة الأئمة» نامیدم و بدین گونه، ضمن آنکه آن را برای

۱. معجم المؤلفین ۷ / ۱۷۸.

۲. الاعلام ۵ / ۱۶۱.

آمزش گناہانی که پیش فرستاده و نافرمانیهای خُرد و کلانی که انجام داده بودم، پس انداز و مایهٔ امیدی نزد خدای متعال قرار دادم، پرسش یکی از یاران عزیز و دوستان ناب را پاسخ گفتم.

این امید و آرزوی آمزش بدان سبب است که این کتاب، مناقب مشهور اهل بیت و نیکویی‌های برگزیدهٔ آنان را در خود جای داده است؛ لیکن شاید فردی کوتاه‌بین و یا کسی که چشمانش از دیدن حقایق ناتوان است، درگردآوردهٔ من اندیشه کند و خواهان بازنگری در آنچه فراهم آورده و خلاصه کرده‌ام شود و دل و دیدهٔ بیمارش وی را بر آن وادارد که مرا در نگارش آن، به رفض منسوب کند...»

احمد بن عبدالقادر عجیلی حفظی شافعی در «ذخیرهٔ المال» دربارهٔ مسئلهٔ خنثی<sup>۱</sup> می‌نویسد:

«این مسئله، بنابر سخن سرورم، علامه نورالدین خلف حیرتی، در زمان ما در شهرهای حیره رخ داد. وی برایم گفت: فردی خنثی از دنیا رفت و دو فرزند به همراه اموالی فراوان، بر جای نهاد: فرزندی که او در حکم مادرش بود و فرزندی دیگر که وی حکم پدرش را داشت. دانشمندان آن سرزمین دربارهٔ میراث او سرگردان شدند و احکامشان گوناگون شد. دسته‌ای می‌گفتند: تنها، فرزندی که خنثی پدرش بوده است، ارث می‌برد و دستهٔ دیگر بر خلاف این حکم می‌کردند و رأی دستهٔ سوم آن بود که باید اموال را بخش بخش کرد و دستهٔ چهارم عقیده داشتند که باید در امر میراث درنگ شود تا آنکه فرزندان در نسبت ارث (برابری یا برتری یکی از دو طرف) با هم سازش کنند.

باری، نزاع باقی ماند و میراث از هر دو فرزند، باز داشته شد تا آنکه نورالدین از شهر بیرون رفت تا از دانشمندان مغرب، به ویژه عالمان مکه و مدینه، پاسخ این مسئله را بخواهد. پس از گذشت دو سال از این ماجرا، حکم امیرالمؤمنین در کتاب «الفصول المهمّة في فضل الأئمّة» اثر شیخ، امام علی بن محمد، مشهور به

---

۱. آن که هر دو آلت نری و مادگی را دارد؛ آن که هیچ یک از دو اندام را ندارد. (لغت‌نامهٔ دهخدا) (مترجم)

ابن صباغ، از دانشمندان مالکی مذهب، پیدا شد.»  
همچنین شیخ عبدالله مطیری مدنی شافعی در سرآغاز کتابش «الریاض الزاهرة في فضل آل بيت النبي و عترته الطاهرة» می نویسد:  
«ستایش خدای را، پروردگار جهانیان، و سپاس مر او را که الهام بخش راهیابی به راه پروا پیشگان است. درود و سلام بر سرور و پیامبرمان، محمد، بنده و فرستاده او، کسی که عرب و عجم پس از درگذشتش، وی را درود می گویند و همو که آیه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»: بگو: بر این پیام رسانی هیچ مزدی از شما نمی خواهم؛ مگر دوستی خویشاوندان.»<sup>۱</sup> بر وی فرود آمد. و درود و سلام بر خاندان و دمسازان او که ستارگان پیشوایی و ماه درخشان راهیابی اند؛ درود و سلامی که تا آن گاه که خدا - که از آغاز و انجام منزّه است - هست، بیاید.

اما بعد، بنده نیازمند به درگاه خدای تعالی، عبدالله بن محمد که شهرتش مطیری و ساکن شهر مدینه است، می گوید: این کتابی است که آن را «الریاض الزاهرة في فضل آل بيت النبي و عترته الطاهرة» نامیدم و هر آنچه را در این باره روایت شده است و دانشمندان مشهور به نقل آن توجه داشته اند، در آن گرد آوردم و [در میان آثاری که در این موضوع به نگارش در آمده است،] بیشتر از «الفصول المهمة» اثر ابن صباغ و «الجواهر الشفاف» خطیب، روایاتی را آوردم.»  
سمهودی گفته است:

«پیشتر، سخن پیامبر ﷺ (فردای قیامت، شما را درباره چگونگی کردارتان با اهل بیت، خواهم پرسید) همراه با شاهد آن، در یادکرد چهارم گذشت. در چهارمین یادآوری نیز سخن حافظ جمال الدین زرنندی پس از حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» یاد شد. امام واحدی می گوید: روز قیامت، از این ولایتی که رسول خدا ﷺ برای علی استوار ساخت، خواهند پرسید. وی حدیثی درباره آیه «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ: آنان را نگاه دارید که

مسئول‌اند.<sup>۱</sup> روایت کرده است که نشان می‌دهد مردمان را از ولایت علی و اهل بیت خواهند پرسید. زیرا خدا به پیامبرش فرمان داد تا مردم را آگاه سازد که او در برابر رساندن پیام خدا، هیچ پاداشی نمی‌خواهد؛ مگر دوستی خویشاوندان. یعنی از آنها می‌پرسند آیا همان‌گونه که نبی اکرم ﷺ آنان را سفارش کرده بود، اهل بیتش را به ولایتی شایسته، دوست و یار و فرمانبردار بودند یا آنکه ایشان را تباه کردند و وانهادند و سزاوار بازخواست و پیامد [بد عهدی] شدند؟

گواه این مدعا حدیثی است که - بنا بر نقل ابوالحسن، علی سفاقی و سپس مکی در «الفصول المهمّة» - ابوالمؤید خوارزمی در «المناقب» از ابوهریره - رضی الله عنه - آورده است. او می‌گوید: روزی کنار پیامبر ﷺ نشسته بودیم که ایشان فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، در روز قیامت، قدمی از قدم برداشته نخواهد شد تا اینکه خدای متعال دربارهٔ چهار چیز از آدمی پرسش کند:

- از عمرش، که آن را در چه راهی به پایان رسانده است؛

- از بدنش، که آن را چگونه فرسوده است؛

- از دارایی‌اش، که آن را از چه راه به دست آورده و در چه کارهایی خرج کرده است؛

- و از دوستی ما اهل بیت.

پس عمر پرسید: نشانهٔ دوستی شما چیست؟ پیامبر ﷺ دست بر سر علی - که در کنار حضرتش نشسته بود - نهاد و فرمود:

نشانهٔ دوستی من، دوست داشتن این مرد پس از من است.»

حلبی در داستان هجرت می‌نویسد:

در «الفصول المهمّة» آمده است: «رسول خدا ﷺ در پیش چشمان مردمان، به علی - رضی الله تعالی عنه - سفارش کرد که پیمان او را با مشرکان نگاه دارد و امانت وی را بگزارد و بدو فرمان داد که برای فاطمه‌ها (فاطمه دخت پیامبر ﷺ و فاطمه

دختر زبیر بن عبدالمطلب) و کسانی که با او هجرت می‌کنند (افرادی از بنی هاشم و از مؤمنان ناتوان) مرکبهایی خریداری کند.» لیکن خرید مرکب توسط علی - رضی الله تعالی عنه - با آنچه در اصل آمده است که پیامبر ﷺ جامه‌ای برای علی فرستاد و بدو فرمود که آن را به عنوان روسری میان فاطمه‌ها (فاطمه دختر حمزه و فاطمه دختر عتبه و فاطمه مادر علی و فاطمه دختر نبی اکرم ﷺ) تقسیم کند، مخالف است؛ چرا که فرستادن جامه توسط رسول خدا ﷺ پس از رسیدن حضرتش به مدینه بوده است. پس نیک بیندیش!

نیز نویسنده «الفصول المهمة» می‌گوید: «آن حضرت به علی فرمود: «آن‌گاه که فرمانم را به استواری، انجام دادی، آماده هجرت به سوی خدا و رسولش باش که نامه من به دستت خواهد رسید و چون ابوبکر به نزدت آمد، او را در پی من، روانه چاه ام میمون ساز.» اینها همه در تاریکی شب و در کمین قریش - که خانه پیامبر ﷺ را محاصره کرده و چشم به راه نیمه شب و خوابیدن مردمان بودند - رخ داد. پس ابوبکر در حالی که می‌پنداشت کسی که در خانه پیامبر است، رسول خداست، به خانه آن حضرت داخل شد. علی بدو گفت: رسول خدا ﷺ به سوی چاه ام میمون رفت و فرمود که تو به حضرتش بیبندی. پس ابوبکر به پیامبر ﷺ پیوست و هر دو با هم به حرکت ادامه دادند تا به کوه ثور رسیدند و درون غار رفتند.»

اکنون در جمع بین این روایت و آنچه پیشتر آمد، اندیشه کن.<sup>۱</sup>

حلبی در جایی دیگر، از «الفصول المهمة» نقل می‌کند:

چون در روز دوم برون شدن از غار، خبر رفتن نبی اکرم ﷺ به سوی مدینه، به مشرکان رسید، ابوجهل مردمان را گرد آورد و گفت: مرا خبر رسیده که محمد به همراه دوتن و از راه ساحل، به سوی یثرب رفته است. کیست که خبر دقیقی از او برآیم بیاورد؟ سراقه برخاست و گفت: ای ابوالحکم، محمد را به من واگذار. سراقه اسبش را کنار زد و بر شترش سوار شد و برده‌ای سیاه چرده را - که از

۱. انسان العیون فی سیرة الامین المأمون ۲ / ۲۰۴.

شجاعان نامدار بود - همراه خود ببرد. آن دو به سختی، ردّ پای پیامبر ﷺ را پی گرفتند تا آنکه بدو رسیدند. ابوبکر چون آنها را بدید، به پیغمبر ﷺ گفت: ای رسول خدا، گیر افتادیم! این سراقه است که برای گرفتن ما بدین سو می آید و غلام سیاه مشهورش نیز با اوست.

هنگامی که سراقه آنها را دید، از شترش پیاده و بر اسبش سوار شد و نیزه اش را به دست گرفت و به سوی آنان تاخت. چون به نزدیکی آنان رسید، پیامبر ﷺ گفت: خدایا، ما را به هر وسیله و هرگونه و هرکجا که می خواهی، از شرّ سراقه مصون دار. در پی این دعا، دست و پای اسب سراقه در زمین فرو رفت، به گونه ای که دیگر قادر به حرکت نبود. سراقه چون این وضعیّت را بدید، سخت هراسید و خود را از اسب به زمین افکند و نیزه اش را به سویی پرتاب کرد و گفت: ای محمد! تو و یارانت از جانب من در امان هستید، پس خداوندت را بخوان تا اسب تندروی مرا رها کند و من پیمان می بندم که دست از تو بردارم و بازگردم.

پیغمبر ﷺ دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خدایا! اگر سراقه در آنچه می گوید صادق است، اسبش را رها فرما. پس خدا دست و پای فرو شده در زمین اسب را آزاد فرمود تا جایی که اسب، به سلامت، برخاست و بر زمین ایستاد. سراقه به مکه بازگشت. مردمان پیرامون او گرد آمدند؛ لیکن او دیدن رسول خدا ﷺ را انکار کرد. پس ابوجهل پیوسته به سراغش می رفت تا اینکه وی اعتراف کرد که پیامبر ﷺ را دیده است و ماجرا را برای آنان بازگو کرد و خطاب به ابوجهل گفت:

أَبَاحِكُمْ وَ اللَّهُ لَوْ كُنْتَ شَاهِدًا      لِأَمْرِ جَوَادِي إِذْ تَسُوخُ قَوَائِمُهُ  
عَلِمْتُ وَ لَمْ تَشْكُكْ بِأَنَّ مُحَمَّدًا      رَسُولٌ بَرُّهَانَ قَسْنُ ذَا يُقَاوِمُهُ

ای اباحکم! سوگند به خدا، اگر آنچه را برای اسب من، آن گاه که دست و پایش در زمین فرو رفت، رخ داد، دیده بودی، یقین می کردی و تردید روا نمی داشتی که محمد بر اساس حجّت آشکار، فرستادهٔ خداست؛ پس کیست که بتواند در برابر او ایستادگی کند؟<sup>۱</sup>

صفوری گفته است:

در مکه مکرمه - که خدا شریفش گرداند - در کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة» نوشته ابوالحسن مالکی، خواندم که مادر علی او را در دل کعبه - شرفها الله تعالی - به دنیا آورد.

اکرام‌الدین دهلوی «الفصول المهمة» را در شمار مصادر کتابش «سعادة الكونین فی فضائل الحسنین» نام برده و در این کتاب، بسیار فراوان از آن نقل کرده است. وی از دانشمندان کبیر هند و از بزرگانی است که با مخاطب ما دهلوی، معاصر است. او در نزد علمای اهل سنت بسیار بزرگ است؛ چرا که او را با شکوه و احترام زیادی یاد می‌کنند تا بدانجا که مولوی حیدر علی فیض آبادی در «إزالة الغین» او را از همگنان شیخ عبدالحق دهلوی و شاه ولی الله دهلوی و عبدالعزیز دهلوی و دیگر پیشوایان نامدار اهل تسنن که به زوایی لعن یزید بن معاویه - نفرین خدا بر او و بر پدرش باد - فتوا می‌دهند، یاد کرده است.

رشیدالدین خان دهلوی نیز - که برترین شاگردان دهلوی است - کتاب «الفصول المهمة في معرفة الأئمة» را در شمار آثار سنیان در فضائل اهل بیت عليهم السلام یاد می‌کند. همچنین شیخ حسن عدوی حمزاوی در «مشارك الأنوار» خود - که در آن، به التزامش به نقل احادیث صحیح تصریح کرده - به «الفصول المهمة» اعتماد کرده است.

## ۲۸. روایت میبدی

حسین میبدی یزدی در «الفواتح» (شرح دیوان علی عليه السلام) حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می‌نویسد: بیهقی از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل کرده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی

و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

### شرح حال میبدی

۱. **غیاث‌الدین**، مشهور به خواندمیر، در تاریخ «حبیب‌السیر» (کتابی که کاتب چلبی به اعتبارش، تصریح کرده است و دهلوی و حسام‌الدین، صاحب «المرافض»، بدان اعتماد کرده اند) دربارهٔ میبدی می‌نویسد:

قاضی کمال‌الدین، میر حسین یزدی، از برترین دانشمندان عراق، بلکه از بزرگ‌ترین عالمان سراسر گیتی است. وی با امانتداری، در یزد، عهده‌دار منصب قضاوت شد. نوشته‌هایش عبارت‌اند از: شرح دیوان امیرالمؤمنین، کتابی که سرشار از دانش بوده، مطلوب فضلاست؛ شرحهایی بر «الکافیة» و «الهدایة فی الحکمة» و «الطوالع» و «الشمسیة» و...

۲. **کفوی**: وی در کتاب طبقاتش «أعلام الأخیار فی طبقات مذهب النعمان المختار» - که مخاطب ما دهلوی، در «بستان‌المحدثین» بدان استناد کرده - به میبدی اعتماد کرده است.

۳. **کاتب چلبی** ضمن سخن پیرامون حکمت و حکما، میبدی را در شمار حکمای مسلمان یاد می‌کند.

۴. **ولی‌الله دهلوی** نیز در «رسالة النوادر» مطالبی را از وی نقل کرده است.

### ۲۹. روایت صفوری

صفوری شافعی نیز حدیث تشبیه را در «نزهة المجالس» نقل می‌کند. وی می‌نویسد: رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي هِمَّتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُحَمَّدٍ فِي بَهَائِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و همت نوح و بردباری ابراهیم و زهد موسی و



زیبایی و نیکویی محمد را ببیند، علی را بنگرد.  
سپس می‌افزاید: ابن جوزی این حدیث را ذکر کرده است.

### سخن صفوری در خطبه کتابش

وی در مقدمه «نزهة المجالس» می‌نویسد:

«چنین پسندیدم که بنا بر سخن پیامبر اکرم ﷺ (هنگام یادکرد صالحان، رحمت فرود می‌آید) تا جای ممکن، اخبار نیکان و شرح حال عباداتشان را در شب و روز، گرد آورم و آن را با سخنهای لطیف و فواید بلند و درخشان و پندهای استواری که دل‌های گمراه را از نافرمانی باز می‌دارد، بیارایم و همراه اینها، پاره‌ای از مسائل فقهی و نکات سودبخش طبّی و قطره‌ای از مناقب بهترین آفریدگان - هموکه در مدفنش به حیات حقیقی زنده و در ضریح پاکش در عرش، شاداب و سرزنده است - و شرح احوال همسران و اصحاب و امت برگزیده‌اش را یاد کنم.

[چنین کردم] و نوشته‌ام را در ابواب و فصولی در بردارنده معانی استوار، سامان دادم و آن را «نزهة المجالس و منتخب النفائس» نامیدم و با یادکردی از بهشت، پایان بخشیدم.»

علامه محمد حسین خشاب بر این کتاب، تقریظی نوشته است.

### ۳۰. روایت وصابی یمانی

ابراهیم بن عبدالله وصابی یمانی شافعی، حدیث تشبیه را در «أسنى المطالب في مناقب علي بن أبي طالب»<sup>۱</sup> - که نام چهارمین باب از کتاب «الاكتفاء في فضل الأربعة الخلفاء» اوست و هر باب نامی ویژه دارد - از انس، از پیامبر ﷺ نقل کرده است:

---

۱. شمس‌الدین، محمد بن محمد بن محمد جزری شافعی (م ۸۳۳) به همین نام، کتابی در مناقب امیر مؤمنان علیه السلام نوشته است. (مترجم)

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ،  
فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که را نگرستن به دانش آدم و فهم نوح و خوی ابراهیم، شادمان می‌کند،  
علی بن ابی طالب را نظاره کند.

ابونعیم این حدیث را در فضائل صحابه آورده است.<sup>۱</sup>

### کتاب وصابی

محمد محبوب عالم در «تفسیر شاهی» و شهاب‌الدین عجیلی در «ذخیره المال»  
به کتاب وصابی اعتماد کرده‌اند و این نشان می‌دهد که کتاب او نزد اهل تسنن، در  
شمار کتابهای سودبخش و معتمد است.

### ۳۱. روایت جمال‌المحدث

جمال‌الدین، عطاء الله بن فضل الله، معروف به محدث، حدیث تشبیه را از  
ابوالحمراء، از پیامبر ﷺ روایت کرده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ (وَ فِي رِوَايَةٍ: إِلَى نُوحٍ فِي  
تَقْوَاهُ) وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ (وَ فِي  
رِوَايَةٍ: وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ) وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ.<sup>۲</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح (در روایتی دیگر آمده است: تقوای  
نوح) و زهد یحیی بن زکریا و استواری موسی بن عمران (روایت دیگر:  
شکوه موسی) و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۱. اسنی المطالب، اثر وصابی، مخطوط.

۲. الاربعین فی مناقب امیرالمؤمنین.

### شرح حال جمال المحدث

سید جمال‌الدین محدث شیرازی از مشایخ اجازة دهلوی است. وی در آغاز کتاب «الأربعین» گوشزد می‌کند که احادیث نوشته‌اش را از کتابهای معتبر نقل می‌کند. کتاب «روضة الأحاباب في سيرة النبي و الآل و الأصحاب» نیز از آثار اوست.

۱. **خواندمیر:** نویسنده «حبيب السير» درباره جمال المحدث شیرازی می‌نویسد: میر جمال‌الدین بن عطاءالله - خدا به او تندرستی دهد و پایدارش کند - همچون عموی بزرگوارش، میر سید اصیل‌الدین، در دانش حدیث و دیگر علوم دینی و فنون یقینی، یگانه عصر خویش گشت و از همه محدثان زمانش پیشی گرفت. اثر وی «روضة الأحاباب في سيرة النبي و الآل و الأصحاب» در سراسر گیتی مشهور است و بی‌گمان، نظیری برایش یافت نمی‌شود.

۲. **شیخ علی قاری:** نسخه‌های مصححی را که نزد استاد خوانده و شنیده شده و شایسته اعتماد است و رواست که هنگام اختلاف بدانها استناد شود، گرد آوردم؛ مانند: نسخه‌ای که اصل محدثان نامی، سید اصیل‌الدین و سید جمال‌الدین و فرزند سعادت‌مندش، میرک شاه بوده است. سپس برخی از احادیث «المشکاة» را بر سرچشمه دریای عرفان، مولانا عطاءالله شیرازی، مشهور به میرکلان، خواندم. وی نیز آن را نزد چکیده پژوهشیان و ستون ژرف‌بینان، میرک شاه خوانده بود و میرک شاه آن را از پدرش، سید ارجمند، مولانا جمال‌الدین محدث، صاحب «روضة الأحاباب» آموخته بود و جمال المحدث، این نسخه را از عمویش، سید اصیل‌الدین، فراگرفته بود. و برای اعتماد، اسنادی بالاتر از این پیدا نمی‌شود.<sup>۱</sup>

شیخ علی قاری در «المرقاة» در شرح حدیث «لَا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَ لَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تُحَابُّوا: پای به بهشت نخواهید گذاشت مگر اینکه ایمان آورید؛ و مؤمن نخواهید شد مگر آنکه با یکدیگر دوستی کنید.» می‌نویسد: این حدیث در نسخه‌های

---

۱. المرقاه فی شرح المشکاه، مقدمه کتاب.

مصحح و معتمد «المشكاة» - که بر مشایخ بزرگی همچون جزری و سید اصیل الدین و جمال الدین محدث، خوانده شده - و دیگر نسخه‌های موجود، همگی، بدون «ن» آمده است (یعنی به شکل: تدخلون، تؤمنون و تحابون).

۳. **شنوائی:** وی سید جمال الدین را در سند روایت خود از کتاب «المشكاة»، در کتابش «الدرر السنیة فی الأسانید الشنوائیة» یاد کرده است.

۴. **دهلوی:** وی در «أصول الحدیث» درباره کتاب «مشكاة المصابیح» چنین می‌گوید: این کتاب را شیخ ابوطاهر، از شیخ ابراهیم کردی، از شیخ احمد قشاشی، از شیخ احمد بن عبدالقدوس شناوی، از سید غضنفر، فرزند سید جعفر نهروانی، از شیخ محمد سعید، معروف به میرکلان - که شیخ وقت خویش در شهر مکه بود - از سید نسیم الدین میرک شاه، از پدر بزرگوارش، سید جمال الدین محدث، روایت کرده است.

۵. **ابو علی صفوی:** در زنجیره راویانی که «المشكاة» خطیب تبریزی را برای شیخ ابوعلی، محمد ارتضاء عمری صفوی، نقل کرده‌اند نیز نام جمال المحدث آمده و این مطلبی است که از مراجعه به کتاب او «مدارج الإسناد» به دست می‌آید.

۶. **شیخ عبدالحق دهلوی:** وی نیز به سید جمال الدین اعتماد کرده و در کتاب «أسماء رجال المشكاة» مطالبی را از او نقل کرده است.

۷. **صدیق حسن خان قنوجی:** او در کتاب «الحطّة» می‌نویسد: «روضة الأحباب» نوشته سید جمال الدین محدث، نیکوترین کتابهای سیره است.

### ۳۲. روایت ابن باکثیر مکی

احمد بن فضل بن باکثیر شافعی مکی، حدیث تشبیه را از حاکمی و از ملا نویسنده وسیلة المتعبدين که این حدیث را در همین کتابش نقل کرده است) روایت می‌کند. وی می‌نویسد:

از ابوالحمراء - رضی الله عنه - نقل شده است که گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و دنیاپرہیزی یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عباس - رضی الله عنهما - نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داوری) نوح و جمال یوسف را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را ملای اربلی، در سیره اش (وسيلة المتعبدين) آورده است.<sup>۱</sup>

### شرح حال ابن باکثیر

محبی در شرح حال او می نویسد: شیخ احمد بن فضل بن محمد بن باکثیر مکی شافعی، از ادیبان و فاضلان توانای حجاز بود. وی علاوه بر فضل و ادب، از مرتبتی بلند و برتری آشکاری برخوردار بود و در دانشهای فلکی و علم الآفاق و زایجه<sup>۲</sup> نیز دست داشت. ابن باکثیر نزد اشراف مکه، دارای منزلت و شهرت بود و در موسم حج، به جای شریف مکه، در حرم مبارک، در جایی که سکه شاهی میان مردمان

۱. وسیلة المآل فی عد مناقب الال، مخطوط.

۲. لوحه مربع یا دایره واری است که برای نشان دادن مواضع ستارگان در فلک، ساخته می شود.

(لغت نامه دهخدا) (مترجم)

پخش می شود، می نشست. «حسن المال في مناقب الال» از آثار اوست.<sup>۱</sup>

ابن باکثیر در سرآغاز کتاب یاد شده می نویسد:

«چنین اندیشیدم که در این کتاب، فواید گرانسنگ مرواریدسان و احادیث صحیح و حسن گوهرینی را که به عترت نبوی و نسل فاطمی اختصاص دارد، به شکل خلاصه، گرد آورم و سپس به مناقب ویژه اصحاب کساء - که چکیده خاندان پیامبر ﷺ هستند - پردازم و نامهای ایشان را هویدا سازم و پس از آن، فضائل تک تک آنان را با ذکر نام شریفشان، یاد کنم.

بدین گونه، گزیده آنچه را دانشمندان در این باره تدوین کرده اند و بخش اعظم احادیثی را که صحیح دانسته و استوار داشته و در آثار خود نگاشته و فراهم آورده اند، به بهترین روش و شیوه و به قدری که مطلوب را برساند و در دسترس قرار دهد، در نوشته خود آوردم و در نگارش آن، راهی استوار را پیمودم و به نقل آنچه هدف را برآورد، بسنده کردم... و احادیث بسیار ضعیفی را که شاهی بر تقویت آنها نیافتم، فروگذاردم و آنهایی را که در سندشان، حرف و سخنی بود و حافظان آنها را در شمار روایات ساختگی - که پرهیز از آنها واجب است - آورده اند، رها کردم و احادیث مشهور را از کتابهای تاریخ، نقل کردم... و روایاتی را جستجو کردم که دل مؤمنان را گشاده می سازد و چشم متقیان را روشن می گرداند و سینه منافقان به سبب آنها تنگ می شود.»

### ۳۳. روایت بدخشانی

از دیگر روایان حدیث تشبیه، میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی است. وی این حدیث شریف را از بیقهی نقل کرده، می نویسد: بیقهی در فضائل صحابه از انس روایت می کند که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ

۱. خلاصه الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۱ / ۲۷۱.

وَإِلَىٰ مُوسَىٰ فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَىٰ عِيسَىٰ فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

### شرح حال بدخشانی

۱. محمد رشید: بدخشانی در شمار آن دانشمندان اهل سنت است که محمد رشید، شاگرد دهلوی، به گردآوری کتابهای ویژه‌ای به دست آنان در فضائل اهل بیت علیهم‌السلام فخر می‌کند و می‌گوید: عالمان سنی نه‌کینه‌اهل بیت را در دل دارند و نه با ایشان دشمن‌اند.

۲. مولوی حیدر علی فیض آبادی: وی بدخشانی را در شمار دانشمندان بزرگ اهل تسنن که به روایی لعن یزید بن معاویه فتوا داده‌اند، یاد می‌کند.

۳. دهلوی: او خود در پاسخ به پرسشی که درباره سبب نامگذاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مصطفی و امیر مؤمنان علیه‌السلام به مرتضی، برایش رخ می‌دهد، به بدخشانی اعتماد می‌کند و می‌گوید: میرزا محمد بن معتمد خان حارثی، تاریخ‌نگار نامدار این سرزمینها، در دو رساله‌ای که در فضائل خلفا و در برتریهای اهل بیت نگاشته و از بزرگ‌ترین آثارش به شمار می‌رود، علی را به مرتضی لقب داده است.

### ۳۴. روایت محمد صدرالعالم

شیخ محمد صدرالعالم نیز حدیث تشبیه را روایت کرده است. وی می‌گوید: ابونعیم در فضائل صحابه، حدیثی نقل کرده است که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌رسد:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَىٰ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَىٰ نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ،

---

۱. مفتاح النجا فی مناقب آل العبا، مخطوط.

### فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ<sup>۱</sup>

هر که را دیدن دانش آدم و فهم نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدای متعال، شادمان می‌سازد، علی بن ابی طالب را بنگرد.

### اشعار ولی الله دهلوی در ستایش محمد صدر العالم

شیخ ولی الله، پدر مخاطب ما و پیشوا و مقتدای او، در «التفهيمات الإلهية» می‌نویسد: محمد صدر العالم کتابی - که «معارج العلی» باشد - نگاشت و در آن، علی را به کلی، بر سایر خلفا برتری داد و از جمله چیزهایی که در آن درباره علی - کرم الله وجهه - آورد، داستان شق القمر بود. سپس کتابش را برای من فرستاد. من کتاب را خواندم و ابیات زیر را سرودم:

رَعَاكَ اللَّهُ يَا صَدْرَ الْعَوَالِي	وَ طُولُ الدَّهْرِ كَانَ لَكَ الْبَقَاءُ
لَقَدْ أُوتِيَتْ فِي الْأَبَاءِ فَخْرًا	وَ بِالْأَبْنَاءِ يَزْتَفِعُ الْعُلَاءُ
وَ جَدُّكَ آيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا	وَ بَجْرٌ لَا تُكْذِرُهُ الدَّلَاءُ
وَ فِي كَشْفِ الْمَعَارِفِ كَانَ فَرْدًا	وَ مَا فِي الْقَوْمِ كَانَ لَهُ كِفَاءُ
لَقَدْ كُوشِفَتْ مَا كُوشِفَتْ حَقًّا	وَ فَضْلُ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ أَنْتِهَاءُ
أَتَاكَ الثَّلْجُ وَ الْإِنْتِقَانُ لَمَّا	رَأَيْتَ الشَّقَّ وَ انْكَشَفَ اللُّوَاءُ
وَ إِذَا أَدْنَاكَ سَيِّدُنَا عَلِيٌّ	بِإِكْرَامٍ وَ عِلْمٍ مَا يَشَاءُ
تَوَلَّفُ فِي مَنَاقِبِهِ كِتَابًا	وَ عِنْدَ اللَّهِ فِي ذَاكَ الْجَزَاءُ
وَ مُكَثِّرُ مَدْحِ مَوْلَانَا عَلِيٍّ	مُقِلٌّ لَا يَكُونُ لَهُ وَفَاءُ
فَمَا مِنْ مَشْهَدٍ إِلَّا وَ فِيهِ	لَهُ فَخْرٌ كَبِيرٌ وَ أَرْدِهَاءُ
وَ مَا مِنْ مَنَهْلٍ إِلَّا وَ فِيهِ	لَهُ شُرْبٌ عَظِيمٌ وَ ارْتِوَاءُ
وَ لِقُرْآنِ تَنْزِيلٍ وَ ظَهْرٍ	يُقَاتِلُهُمْ عَلَيْهِ الْأَنْبِيَاءُ
وَ لِقُرْآنِ تَأْوِيلٍ وَ بَطْنٍ	يُخَاصِمُهُمْ عَلَيْهِ الْأَوْصِيَاءُ

۱. معارج العلی فی مناقب المرتضی، مخطوط.



قَبُولُ النَّاسِ لِلتَّنْزِيلِ فِيهِ  
فِيهَا رَدُّ تَحْرِيفٍ وَمَدُّ  
وَصُلْحٌ وَاخْتِصَامٌ وَائْتِلَافٌ  
هَذَا الْقِسْمِ أَسْرَارٌ عِظَامٌ  
وَفِي عِلْمِ التُّبُوءَةِ إِنَّ هَذَا  
وَمَا زَالَ الصَّحَابَةُ عَارِفِيهِ  
فَأَثَبَتْ ذَلِكَ لِلشَّيْخَيْنِ وَاخْتَرُ  
سَيَاسَاتٌ لَهُ مِنْهَا نِمَاءٌ  
لِأَسْبَابٍ لَهُ مِنْهَا انْتِشَاءٌ  
بِأَقْوَامٍ قُلُوبُهُمْ هَوَاءٌ  
وَلِلشَّيْخَيْنِ فِيهِ اغْتِيَاءٌ  
مَلَائِكُ الْأَمْرِ لَيْسَ بِهَا خِفَاءٌ  
يَقِينًا مِثْلَ مَا طَلَعَتْ ذُكَاءٌ  
مِنَ الْأَوْصَافِ مَدْحًا مَا تَشَاءُ

ای صدرنشین والامرتبه گان، خدا نگهدارت باد و به بلندی روزگار، پایدار بمانی!

از جانب پدران، تو را فخر داده‌اند و مرتبتت به پسران، بلند می‌شود.

بی‌گمان، نیای تو آیتی بود و دریایی که دلوها [بی‌ی که برای به دست آوردن گوهرهای معانی در آن فرو می‌شدند] از زلالی اش نمی‌کاستند.

وی در پرده برداشتن از معارف، یگانه بود و در میان مردمان، همتایی نداشت.

آنچه بر تو نمایان شد، به حق نمایان شد؛ و فضل خدای را پایان نیست.

آن‌گاه که آیت شکافته شدن ماه و آشکار شدن پرچم را دیدی، شادمانی و استواری به سویت آمدند.

و هنگامی که سرور ما علی، با کرم و دانشی که خود خواسته بود، نزدیک تو آمد،

در مناقبش کتابی فراهم آوردی؛ و پاداش این کار، نزد خداست.

و آن که مولایمان علی را بسیار بستاید نیز او را کم ستوده و حق ستایشش را نگزارده است.

چرا که هیچ صحنه‌ای نیست، مگر آنکه وی را در آن، بزرگی و فخری است.

و هیچ چشمه‌ای [از چشمه‌های کمال] نیست، جز آنکه وی از آن بسیار نوشیده و سیراب شده است.

قرآن را تنزیل و ظاهری است که پیامبران بر پایه آن با مردمان نبرد می‌کنند.

نیز تأویل و باطنی دارد که جانشینان ایشان، بر اساس آن می‌جنگند.

پذیرش تنزیل از سوی مردمان، بر بنیاد سیاستهایی، چون فزونی مؤمنان است.

نیز سیاستهایی مانند تحریف‌زدایی و گسترده‌گی اسباب دین که موجب افزایش شمار

مسلمانان می شود.

و همچنین، آشتی و دشمنی و گرد هم آمدن مردمانی که دلهایشان [از ایمان] تهی بوده است.

این قسم را رازهای بزرگی است که شیخین (ابوبکر و عمر) در آن مرتبتی بلند دارند. و در دانش نبوت آمده بود و پنهان نبود که ملاک امر همین است.

و صحابه پیوسته آن را از سر یقین، می شناختند؛ بدان سان که خورشید بر می آید. بنابراین، این امر را برای شیخین اثبات کن و آنها را با اوصافی که خود می خواهی، بستای.

### ۳۵. روایت ولی الله دهلوی

ولی الله دهلوی، پدر مخاطب ما عبدالعزیز دهلوی، در «قرّة العینین» پس از پاسخ به سخن خواجه نصیرالدین طوسی در افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد: «پس از همه اینها، تمام آنچه معتزلیان پسین - آن گونه که امام فخر رازی در «الأربعین» (کتابی که خواجه نصیر خلاصه اش کرده است) از آنان نقل می کند - در افضلیت حضرت مرتضی یاد کرده اند، حجتهای ماست به برتری وی نسبت به کسانی که در روزگار خلافت او می زیستند (و این سخنی است که ما به اصل آن معترف و در جای خود به ثبوت آن متمسکیم) نه نسبت به شیخین.»

این سخن ولی الله دهلوی است و هر کس به «الأربعین» رازی و سخن خواجه نصیر مراجعه کند، حدیث تشبیه را خواهد یافت.

فخر رازی می نویسد: حجّت نوزدهم: احمد و بیهقی در فضائل صحابه، از [پیامبر صلی الله علیه و آله] چنین روایت کرده اند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي جَلْمِهِ  
وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی  
و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

ظاهر حدیث به اینکه علی در این ویژگیها با این پیامبران برابر است، دلالت می‌کند و شکی نیست که این پیامبران در این ویژگیها از ابوبکر و دیگر صحابه، برتر هستند و مساوی با افضل، افضل است؛ پس علی از همه صحابه افضل است.<sup>۱</sup>

### ۳۶. روایت محمد امیر

علامه محمد امیر صنعانی در «الروضة الندیة» - که شرح «التحفة العلویة» است - می‌نویسد: «فائده: آن گونه که محب طبری - رحمه الله - گفته، رسول خدا ﷺ را به پنج تن از پیامبران مانند ساخته است. وی می‌گوید: یادکرد تشبیه علی - رضي الله عنه - به پنج تن از انبیا: ابو الحمراء از پیامبر ﷺ نقل کرده است که حضرتش فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث را حاکمی قزوینی روایت کرده است.

از ابن عباس - رضي الله عنهما - نیز نقل شده است که رسول خدا فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد بردباری ابراهیم و حکمت (یا داورى) نوح و جمال یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

این حدیث را ملای اربلی، در سیره‌اش (وسيلة المتعبدين) آورده است.

نبی اکرم ﷺ علی را در به دست آوردن خوبیهای نیکو، بدین پنج فرستاده‌الاهی

همانند ساخته است.»

### شرح حال امیر

۱. **حفظی شافعی:** فرزندان امام متوکل دانشمندانی نقاد و در شمار نیکان بودند. بزرگ‌ترین آنان، پسرش، امام المؤید بالله، محمد بن اسماعیل است. وی کتب حدیث را بخواند و در دانش آن بر همگنان پیشی گرفت. او در زهد و ورع پیشوا بود و سنی و شیعه باورش داشتند. از سرشناسان خاندان امام، مجتهد شهیر و محدث کبیر و چراغ نورانی، امیر محمد بن اسماعیل، تکیه‌گاه [مردم] شهرها و زنده‌کننده دین در سرزمینهاست. وی بیش از صد کتاب نگاشت. امیر محمد به هیچ مذهبی منسوب نبود؛ بلکه مذهبش حدیث بود.<sup>۱</sup>

۲. **شوکانی:** پیشوای بزرگ، مجتهد مطلق، نویسنده کتابهای پرشمار، امیر محمد صنعانی... در همه دانشها بر دیگران پیشی گرفت و سرآمد اقران شد و یگانه دانشمندان سرزمین یمن گشت. وی اجتهاد را آشکار ساخت و به ادله عمل کرد و از تقلید گریخت و آرای فقهی بی دلیل را ناروا شمرد. در مجموع، او در شمار دانشمندانی است که آموزه‌های دین را نو و زنده کردند.<sup>۲</sup>

۳. **قنوجی:** او امام کبیر و محدث اصولی و متکلم نامی، امیر محمد صنعانی است. وی کتابهای حدیث را خواند و در دانش بدانها از همگان پیش افتاد. او سروری ارجمند و در بی‌رغبتی به دنیا و پرهیزگاری، پیشوای مردمان بود و دانشی بسیار داشت. امیر محمد در سرودن شعر بسیار توانا بود. وی همچنین به مرتبه اجتهاد مطلق رسید بدانسان که از هیچ‌یک از صاحبان مذاهب، تقلید نمی‌کرد؛ چرا که خود پیشوایی بی‌نقص و کامل بود.<sup>۳</sup>

۱. ذخیره المال، مخطوط.

۲. البدر الطالع ۲ / ۱۳۳.

۳. ابجد العلوم، التاج المکمل.

### ۳۷. روایت حفظی شافعی

شهاب‌الدین حفظی عجیلی شافعی نیز از راویان حدیث تشبیه است. وی می‌نویسد: بیهقی این حدیث را به رسول خدا ﷺ می‌رساند و روایت می‌کند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي تَفَوَّاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۱</sup>  
هر که می‌خواهد تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بی‌رغبتی عیسی به دنیا را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

### شرح حال حفظی شافعی

صدیق حسن قنوجی در شرح حال حفظی می‌نویسد:  
وی مناقب و فضائل مشهوری داشت و این‌گونه بود که نام هر کس را که در امری از امور فضیلتی داشت می‌شنید، درباره‌اش پژوهش می‌کرد و راستی فضیلت او را می‌کاوید. وی روزگاری دراز بر این روش بماند و سپس، خلوت و عزلت را برگزید تا آنکه به سوی رحمت خدای متعال، رخت برکشید.<sup>۲</sup>

### ۳۸. روایت ولی‌الله لکهنوی

مولوی ولی‌الله لکهنوی حدیث تشبیه را این‌گونه نقل کرده است: رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَفَوَّاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ  
وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ.<sup>۳</sup>

۱. ذخیره‌المآل فی عدّ مناقب الآل، مخطوط.

۲. التاج المکمل / ۵۰۹.

۳. مرآت المؤمنین فی مناقب اهل بیت سید المرسلین، مخطوط.

هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و دنیاپرہیزی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

### نتیجه

خوانندهٔ گرامی! از آنچه بر تو خواندیم و برایت از سخنان ارکان و پیشوایان و حافظان بزرگ اهل تسنن و دانشمندان نامی ایشان در علوم گوناگون نقل کردیم، دریافتی که حدیث تشبیه، با الفاظ و عبارات گوناگون و با زنجیره‌های نقل و اسنادهای مختلف، حدیثی صحیح است و هیچ تردیدی در آن روا نیست و بی‌گمان، سخنی است که دانشمندان سنی به گونهٔ مستند، از شماری از صحابه، از پیامبر گرامی و فرستادهٔ بزرگ الاهی ﷺ نقل کرده‌اند.

آری! ایشان حدیث تشبیه را در کتابهای خود روایت کرده و آورده‌اند و در سخنان خود بدان استشهاد نموده و در اشعار خود سروده‌اند؛ پس دهلوی چگونه درستی‌اش را بر نمی‌تابد و وجود آن را در کتابهای اهل سنت نمی‌پذیرد و می‌پندارد که آنها این حدیث را قبول نکرده‌اند؟! خدای بدانچه او بر زبان رانده، رسیدگی خواهد کرد؛ چرا که وی برای حسابرسی بس است؛ لیکن آنچه ما در پی آن هستیم و بدان امید داریم، این است که کسی بر جایی که او گام نهاده، گام نهد و فریب سخنان و برساخته‌های وی را نخورد؛ زیرا: «هر کسی در گرو دستاورد خویش است»<sup>۱</sup> و «خدا از همه سو ایشان را فراگرفته است»<sup>۲</sup>.

آنچه گذشت، دربارهٔ سند حدیث تشبیه بود و از همین جا، ناروایی سخنان دهلوی را دربارهٔ دلالت این حدیث نیز دریاب؛ حقیقتی که به زودی، بر تو نمایان خواهد شد. و خدا شایستهٔ اعتماد و پشتگرمی است.

۱. مدثر (۷۴) / ۳۸.

۲. بروج (۸۵) / ۲۰.

## پاسخ به سخنان دهلوی پیرامون سند حدیث تشبیه

### اشکال و پاسخ - ۱

یادآوری سخن دهلوی: «حدیث ششم آن است که امامیه به طور مرفوع، از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند:

هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و توانمندی موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.»

در پاسخ می‌گوییم: امامیه حدیث تشبیه را در کتابهای حدیث و مناقب خود، با اسناد و عبارات گوناگون، روایت می‌کنند و به نقل آن از دیگران نیازی ندارند؛ لیکن بنا بر قوانین مناظره و از باب الزام، این حدیث را از کتب اهل سنت نیز می‌آورند.

### حدیث تشبیه در کتابهای امامیه

۱. وزیر علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی رحمته الله: وی می‌نویسد:

فصلی پیرامون مناقب و دانش فراوان امیر مؤمنان علیه السلام و اینکه وی داناترین اصحاب به امر داورى بوده و آنچه خدای متعال برای دوستداران او آماده گردانیده است: در مناقب خوارزمی آمده که مجاهد از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

لَوْ أَنَّ الرَّيَّاضَ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرَ مِدَادٌ وَالْجَنَّ حُسَابٌ وَالْإِنْسَ كُتَّابٌ، مَا أَحْصَوْا فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

اگر درختان همه بوستانها، قلم و آب همه دریاها، جوهر و جویان شمارنده و آدمیان نویسنده می شدند، قادر به شمارش فضائل علی بن ابی طالب نبودند.

وی پس از نقل حدیث دیگری می گوید: از جمله این مناقب، حدیثی است که ابوالحمرء از رسول خدا ﷺ نقل کرده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و دنیاپر هیزی یحیی بن زکریا و استواری موسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

احمد بن حسین بیهقی گفته است: این حدیث را تنها با این اسناد [ثبت و ضبط کرده و] نوشته ام. همو در کتابی که پیرامون فضائل صحابه نوشته است با سند خود - که به نبی اکرم ﷺ می انجامد - حدیث دیگری نیز نقل می کند:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

آری! رسول خدا ﷺ خویهای نیکوی انبیاء ﷺ را برای علی علیه السلام اثبات فرموده و هر آنچه را در دیگران به طور پراکنده وجود دارد، در او یکجا گرد آورده است.<sup>۱</sup>

### شرح حال اربلی

دانشمند سنی، ابن شاکر کتبی در کتاب «فوات الوفيات» در شرح حال علی بن عیسی اربلی می نویسد:  
صاحب، بهاء الدین، علی بن عیسی بن ابی الفتح، فرزند امیر فخر الدین اربلی

۱. كشف الغمه في معرفة الأئمة ۱ / ۱۱۳ - ۱۱۴.



است. وی منشی و نویسنده دیوان و سرآمد همگان و صاحب منصب بود و اشعار و رساله‌هایی از خود بر جای نهاد. او در آغاز، کاتب والی اربل بود و سپس در روزگار علاءالدین صاحب دیوان، به استخدام دیوان انشای بغداد درآمد و پس از آنکه بازار او در زمان چیرگی یهود کساد شد، از دولتیان روی گرداند و منصبش را واگذارد و تا وقت مرگش در سال ۶۹۲، بدان بازنگشت. وی مردی آراسته و با شکوه و نکوخواهی بود و رگه‌هایی از تشیع داشت. پدر وی والی اربل بود. بهاءالدین صاحب آثاری ادبی مانند «المقامات الأربع»، «رسالة الطیف»، «المشهوره» و غیره است. وی به هنگام مرگ، میراث فراوانی، نزدیک به دو میلیون درهم، بر جای گذارد که پسرش ابوالفتح آن را دریافت کرد و همه را نابود کرد و در فقر و درویشی درگذشت.<sup>۱</sup>

ابن شاکر نزد اهل سنت مقام والایی دارد و ارزش و اعتبار کتب او روشن است.<sup>۲</sup>

۲. **ابن شهر آشوب مازندرانی:** زین‌الدین، محمد بن علی بن شهر آشوب سروری مازندرانی - آن گونه که پیشتر گذشت - حدیث تشبیه را از احمد بن حنبل و ابن بطه نقل کرده است.

۳. **ابن بطریق حلّی:** ابو الحسن، یحیی بن حسن بن بطریق حلّی رحمته الله حدیث تشبیه را از ابوالحسن، ابن مغازلی روایت می‌کند. وی می‌نویسد:  
ابن مغازلی با ذکر زنجیره راویان، نقل کرده است: احمد بن محمد بن عبدالوهاب، از حسین بن محمد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از ابراهیم بن سلیمان بن رشید، از زید بن عطیه، از ابان بن فیروز، از انس بن مالک برای ما روایت کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِلْمِ آدَمَ وَفِقِهِ نُوحٍ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.<sup>۳</sup>

۱. فوات الوفيات ۲ / ۶۶.

۲. بنگرید به: الدرر الكامنه ۳ / ۴۵۱: كشف الظنون / ۲۹۳، ۱۱۸۵، ۱۲۹۲، ۲۰۱۹.

۳. عمدة عيون صحاح الاخبار / ۳۶۹.

هر که می‌خواهد دانش آدم و معرفت ژرف نوح را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

۴. شیخ حسن بن محمد بن علی سهمی حلی - طاب ثراه - : وی حدیث تشبیه را از «وسيلة المتعبدين» اثر عمر بن محمد بن خضر، معروف به ملای اردبیلی (اربلی) نقل کرده است.<sup>۱</sup>

۵. علامه، شیخ محمدباقر بن محمدتقی مجلسی - طاب ثراه - : وی در «بحار الأنوار» عبارت ابن شهر آشوب را - که طی آن حدیث تشبیه را از احمد و ابن بطه، نقل کرده - آورده است.

بنابراین، سخن دهلوی در انتساب روایت حدیث تشبیه، تنها به شیعه ونفی نقل آن توسط اهل سنت نارواست؛ چرا که شیعیان علاوه بر اینکه این حدیث را با سندهای شیعی روایت می‌کنند، برای بستن زبان سنیان، آن را از کتابهای ایشان نیز نقل می‌کنند. همچنین، شایسته بود که دهلوی همه یا بیشتر طرق این حدیث را یاد می‌کرد یا دست کم، به پرشماری نقلها و راویان آن اشارتی می‌داشت و تنها به نقل یک طریق آن بسنده نمی‌نمود.

## اشکال و پاسخ - ۲

یادآوری سخن دهلوی: «ناراستی و نادرستی این استدلال و مقدماتش، از آغاز تا انجام و از سر تا به پا، بر هر فرد آگاهی روشن است.»

پندار ناراستی و نادرستی این استدلال، تنها از کسی که بنیادهای خردش به سبب وسوسه‌های اهریمنی تباه شده است، سر می‌زند و دانشمند آگاهی که سرشت استوار و عقل سلیم دارد، به تشکیکات دهلوی و سخنان بیهوده وی گوش نمی‌دهد. از خدا می‌خواهیم که ما را به راه راست و درست رهنمون شود؛ زیرا اوست که آدمی را از اینکه از سر تا به پا از کینه و ستیزه با فضائل جانشین شفیع امته

---

۱. الانوار البدیة فی دفع شبه النواصب و القدریة، مخطوط.

پر شود و از راه میانه دور گردد، نگاهدار و نگاهبان است.

### اشکال و پاسخ - ۳

یادآوری سخن دهلوی: «این حدیث از احادیث اهل سنت نیست.»  
 شگفت از این مرد! آیا عبدالرزاق صنعانی، احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، ابن شاهین، ابن بطه، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، ابو نعیم، بیهقی، ابن مغزلی، شیرویه دیلمی، سنایی، عطّار، شهردار دیلمی، خوارزمی، ابوالخیر حاکمی، صالحانی، ابن طلحه، گنجی، محبّ طبری، سید علی همدانی، امیر ملا، شهاب دولت آبادی هندی، ابن صباغ، حسین میدی یزدی، عبدالرحمن صفوری، ابراهیم وصابی، جمال‌الدین محدّث، احمد بن باکثیر مکی، میرزا محمد بدخشی، محمد صدرالعالم، محمد بن اسماعیل امیر و امثال اینان از بزرگ‌ترین ارکان اهل سنت و مفاخر آنها در هر عصر و زمانی نیستند؟!

اگر اینان از زمره سنّیان بیرون‌اند و در دسته گمراهان و بدعتگزاران جای دارند، آیا پدر دهلوی (ولی الله دهلوی) - همو که به باور فرزندش آیتی از آیات الهی و معجزه‌ای از معجزات نبوی است - نیز از اهل سنت نیست؟! اگر هیچ یک از اینان از اهل تسنن نیستند و همه در شمار بدعتگزاران و تباه شدگان‌اند، هیچ مانعی ندارد که این سخن در حقّ معاصران دهلوی، مانند: احمد بن عبدالقادر عجیلی و مولوی ولی الله بن حبیب الله لکهنوی و... نیز بر زبان آورده شود.

هرگاه اینان همه، از دایره اهل سنت بیرون باشند، شکی نیست که ستاینندگان و ثناگویان و توثیقرانشان نیز سنی نیستند؛ زیرا علّت و سبب در هر دو گروه، مشترک است. بنابراین، تسنن منحصر در شخص دهلوی است! اما نه، دهلوی نیز در شمار کسانی است که گروهی از افراد یاد شده را ستایش کرده و آفرین گفته است؛ از این روی، او نیز از جماعت سنّیان بیرون می‌رود و سنی‌ای در جهان نمی‌ماند! و این گونه، مذهب تسنن از میان می‌رود و از سر تا پا نابود می‌شود! «و نیرنگ زشت تنها

دامن صاحبش را می‌گیرد.»<sup>۱</sup>

#### اشکال و پاسخ - ۴ (انکار روایت بیهقی و پاسخ بدان)

دهلوی می‌گوید: «این حدیث از احادیث اهل سنت نیست و ابن مطهر حلّی آن را در کتابهایش نقل کرده و یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ در حالی که در آثار ایشان اثری از این حدیث نیست.» همان‌گونه که گذشت، پیش از علامه حلّی، گروهی از دانشمندان ما نظیر: اربلی، مؤلف «کشف الغمّة»، ابن شهر آشوب سروری، نویسنده «مناقب آل اَبی طالب» و ابن بطریق، صاحب «العمدة» حدیث تشبیه را روایت کرده‌اند؛ بنابراین، جز تقلید از کابلی، هیچ دلیلی وجود ندارد که نقل این حدیث، تنها به علامه حلّی نسبت داده شود.

علامه حلّی حدیث تشبیه را در «منهاج الکرامه فی الإمامة» در بحث اعلمیّت امیر مؤمنان علیه السلام از بیهقی نقل می‌کند. وی می‌نویسد: بیهقی در کتاب خود، با ذکر سند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْظَرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي تَقْوَاهُ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِيهِ وَإِلَى مُوسَى فِي هَيْبَتِهِ وَإِلَى عِيسَى فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و دوستی ناب ابراهیم با خدا و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

و بدین‌گونه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه در دیگران پراکنده است، در او فراهم آورده است. علامه در «نهج الحق» نیز این حدیث را از بیهقی روایت کرده است. این حدیث، قطعاً و یقیناً، در کتاب بیهقی آمده است. این را گروهی از بزرگان اهل تسنن تصریح کرده‌اند؛ مانند:

- موفق بن احمد مکی، اخطب خطبای خوارزم؛

- محمد بن طلحه نصیبی شافعی؛
- نورالدین علی، ابن صباغ مالکی؛
- حسین میدی یزدی؛
- میرزا محمد بن معتمدخان بدخشانی؛
- احمد بن عبدالقادر عجیلی شافعی.

میرزا محمد بدخشانی نزد دهلوی، فرد مقبولی است و شاگرد دهلوی، محمد رشیدخان دهلوی، وی را در شمار دانشمندان بزرگ اهل سنت یاد کرده و ستوده است. بنابراین، اگر دهلوی و پیروانش به نقل دیگران از بیهقی اعتماد ندارند، چاره‌ای جز پذیرش نقل کسی چون بدخشانی را نخواهند داشت. سپس و ستایش خدای را که باطل را از ریشه نابود کرد و حق درخشان را آشکار ساخت و حجت بسنده و بینة قاطع [هویدا شد و پذیرشش بر مخالفان] لازم آمد.

#### پذیرش روایت بیهقی توسط ابن تیمیه

بر خلاف ادعای دهلوی مبنی بر تسلط و گسترده‌گی شناختش از کتابهای شیعه و سنتی، وی کتب حدیثی را ندیده و بر آنها آگاهی کامل نداشته است؛ بلکه در انکار قاطع و جزم‌اندیشانه‌اش به وجود حدیث تشبیه در آثار بیهقی، تیری در تاریکی رها کرده و از کابلی تقلید نموده است. ای کاش می‌گفت: من این حدیث را در کتب بیهقی ندیده‌ام؛ یعنی: بدان سبب که من آثار بیهقی را ندیده‌ام، از وجود این حدیث در آنها آگاهی ندارم؛ لیکن نفی واقعی و اخبار حقیقی از نبود این حدیث در کتابهای بیهقی، دروغی است آشکار که بر زبان راندنش در امور دینی، از نادان‌ترین مردمان بعید است، چه رسد به اهل فضل. مگر آنکه طرفداران دهلوی عذر آورند که وی وجود «اثری»<sup>۱</sup> از این حدیث را در آثار بیهقی نفی کرده است و نفی وجود اثر، با وجود «عین» آن منافاتی ندارد!

---

۱. چرا که دهلوی گفته است: در آثار سنّیان «اثری» از این حدیث نیست. (مترجم)

ما هیچ بعید نمی دانیم که جانبداران دهلوی به چنین عذری واهی پناه برند؛ چرا که می بینند ابن تیمیّه، پیشوای آنان در ستیزه جویی و دشمنی و انکار حقایق و فضائل استوار، وجود این حدیث را در آثار بیهقی انکار نمی کند؛ زیرا می داند که این حدیث در آثار وی آمده است و به همین سبب، ناچار می شود که به تضعیف بیهقی بپردازد. ابن تیمیّه در پاسخ به سخن علامه حلّی در استناد به حدیث تشبیه برای اثبات افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام می نویسد:

پاسخ: اولاً: سند این حدیث کجاست؟ زیرا بیهقی - آن گونه که عادت وی و دیگر اهل حدیث است - در موضوع فضائل، احادیث ساختگی و ضعیفی را نقل می کند. ثانیاً: بی گمان، این حدیث نزد حدیث شناسان، دروغی است که به رسول خدا صلی الله علیه و آله بسته اند و از همین روست که آنان، با آنکه برگردآوری فضائل علی حریص بوده اند، این حدیث را یاد نکرده اند. کسانی مانند: نسائی که فضائل علی را در کتاب جداگانه ای به نام «الخصائص» گرد آورد و ترمذی که احادیث پرشماری را در فضائل وی یاد کرده است - که در میان آنها احادیث ضعیف و ساختگی نیز وجود دارد - این حدیث و مانند آن را ذکر نکرده اند.<sup>۱</sup>

می بینید که ابن تیمیّه با اتهام ضعف و ساختگی بودن، حدیث تشبیه را می راند و بیهقی و همگنانش را به روایت احادیث ضعیف و ساختگی، متهم می کند. بنابراین، اگر علامه حلّی در نسبت دادن این حدیث به بیهقی صادق نبود، ابن تیمیّه در ردّ سخن او بر همین امر تأکید می کرد و پای می فشرد؛ لیکن وی با تمام تعصب و دشمنی، وجود این حدیث را در آثار بیهقی می پذیرد و نیز دلالت آن را به افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام نفی نمی کند و آن را در شمار تشبیهاتی که شاعران برای ستایش افراد به کار می برند، قرار نمی دهد. دهلوی امّا، وجود این حدیث را در کتابهای بیهقی و بلکه در دیگر آثار اهل سنت، هر چند با سندی ضعیف، انکار می کند و آن را در ردیف زیاده گویی های شاعران و تشبیهات شاعرانه می نهد.

آری، واقعیتی که هر فرد منصفی آشکارش می‌سازد و هر شخص آگاهی بدان اعتراف می‌کند، صحّت این حدیث و ثبوت صدور آن از رسول خدا ﷺ و وجودش در کتابهای معتبر و پرآوازه اهل تسنّن و کتب و آثار بیهقی است. بنابراین، ادّعی این تیمیه بر ضعف و ساختگی بودن این حدیث، ادّعی است بدون دلیل؛ زیرا بیهقی عهد کرده حدیثی را که می‌داند ساختگی است، نقل نکند و بدین سبب است که دانشمندان احادیثی را که وی روایت کرده است، ساختگی نخوانده‌اند.

### سخنانی درباره بیهقی و آثارش

از سخن ابن تیمیه (حدیث شناسان این حدیث را ذکر نکرده‌اند) بوی تحقیر شدید بیهقی به مشام می‌رسد. به یقین، هیچ کس بیهقی را بدان گونه که ابن تیمیه وی را توصیف کرده، وصف نکرده و این تنها به هدف ردّ احادیث فضائل اهل بیت ﷺ و طعن در آنهاست. اینک برخی از سخنان دانشمندان اهل تسنّن درباره بیهقی:

۱. پیشتر یاد کردیم که صاحب «المشکاة» درباره گروهی از عالمان سنّی که بیهقی نیز در شمار آنان است، گفته بود: به راستی، هرگاه حدیثی را به یکی از اینان نسبت می‌دهم، گویا آن را به پیامبر ﷺ نسبت داده‌ام.

۲. یاقوت حموی: از این سرزمین (بیهق) فاضلان، دانشمندان، فقیهان و ادیبانی که به شماره در نمی‌آیند، برخاسته‌اند؛ با این همه، بیشتر مردمانش از رافضیان و غالیان‌اند. از پرآوازه‌ترین پیشوایان مردم این مرز و بوم، امام ابوبکر، احمد بن حسین بن عبدالله بن موسی بیهقی، اهل خسروجرد و صاحب آثار مشهور است. وی پیشوا، حافظ، فقیه اصولی، دیندار پرهیزگار، یگانه عصر در حفظ و اتقان، و دینداری استوار بود. بیهقی در شمار بزرگ‌ترین اصحاب حاکم نیشابوری است. وی احادیث فراوانی از حاکم روایت کرد و حتّی در برخی از علوم بر وی پیشی گرفت و یگانه عصر خود در آنها شد. او به عراق کوچید و سراسر زمین را گشت و کتابهای

بی مانند بسیاری نوشت که شماره اجزای آنها به هزار می‌رسد.<sup>۱</sup>

**۳. سمعانی:** بیهقی پیشوا و فقیه و حافظ بود و بین معرفة الحدیث و فقه را جمع کرد. وی نصوص شافعی را دنبال می‌کرد و کتابی در این باره فراهم آورد و آن را «المبسوط» نامید. استاد حدیث او حافظ، حاکم ابو عبدالله، محمد بن عبدالله؛ و معلم فقهش ابو الفتح، ناصر بن محمد عمری مروزی بود. وی احادیث فراوانی شنید و در این فن، کتابهای پر شماری - که نظیرش پیش از او نوشته نشده بود - به نگارش در آورد؛ کتابهایی که اکنون در میان مردمان، مشهور و متداول است. من برخی از آنها را شنیده‌ام و با ده تن از شاگردان او - که از وی برایم حدیث نقل کردند - دیدار کرده‌ام. بیهقی در ماه شعبان سال ۳۸۴ زاده شد و در سال ۴۵۸ درگذشت.<sup>۲</sup>

**۴. ابن خلکان:** بیهقی فقیهی شافعی، حافظی بزرگ و نامی، یگانه زمان خود و کسی است که در دانشهای گوناگون یکتای همگانش بود. وی در شمار بزرگ‌ترین اصحاب حاکم نیشابوری در علم حدیث است و در علوم دیگر از حاکم نیز بالاتر قرار دارد. او نخستین کسی است که نصوص امام شافعی - رضی الله تعالی عنه - را در ده مجلد گردآورد. بیهقی به اندکی از دارایی دنیا قانع بود. امام الحرمین درباره‌اش گفته است: «شافعی بر همه شافعیان منت دارد مگر بیهقی؛ به راستی این بیهقی است که بر شافعی منت دارد.» وی بر روش پیشینیان بود و گروهی از بزرگان از او حدیث آموختند.<sup>۳</sup>

**۵. ذهبی:** وی حافظ، علامه، دقیق در ثبت و ضبط اخبار، فقیه و شیخ الاسلام بود. حافظ عبدالغافر بن اسماعیل در تاریخش می‌نویسد: بیهقی شیوه دانشمندان را در پیش گرفت و به اندکی قناعت کرد و در عین زهد و ورع، نکو حال می‌نمود. کنیه بیهقی ابوبکر است. وی فقیه، حافظ، اصولی، دیندار و پرهیزگار و در حفظ

۱. معجم البلدان ۱ / ۵۳۸؛ ۲ / ۳۷۰.

۲. الانساب ۲ / ۳۸۱.

۳. وفيات الاعیان ۱ / ۷۵.



احادیث، یگانه عصر خویش و در اتقان و ضبط، یکتای اقرانش بود. او از بزرگ‌ترین شاگردان حاکم نیشابوری است و در دانشهای گوناگونی، از حاکم برتر است. وی از کودکی به نگارش و حفظ حدیث پرداخت و سپس فقه و دانش اصول را بیاموخت و سرآمد همگنان شد.

بیهقی [برای فراگیری علم] به عراق و جبال و حجاز کوچید و کتابهای فراوانی نوشت. شماره آثارش - که پیش از او مانند آنها وجود نداشت - به هزار جزء می‌رسد. وی دانش حدیث و فقه و مشکلات احادیث و وجوه جمع میان آنها را در خودگرد آورد. پیشوایان از او خواستند که برای شنیدن کتابهای حدیث از وی، از بیهقی به نیشابور بیاید. او در سال ۴۴۱ به نیشابور رفت و نیشابوریان برایش مجلسی جهت تدریس کتاب «المعرفة» ترتیب دادند که امامان مذهب در آن حاضر می‌شدند.

شیخ القضاة، ابوعلی، اسماعیل بن بیهقی از پدرش نقل می‌کند که وی گفت: آن‌گاه که نگارش کتاب «المعرفة من السنن و الآثار» را آغاز کردم و برخی از بخشهای آن را به پایان بردم، از فقیه، محمد بن احمد - که از شاگردان نیک من و راستگوترین آنان بود و از همه ایشان بیشتر قرآن می‌خواند - شنیدم که می‌گفت: «شافعی - رحمه الله - را در خواب دیدم. وی بخشهایی از این کتاب را در دست داشت و آن را ستایش می‌کرد و می‌گفت: امروز هفت جزء از کتاب فقیه را نوشتم (یا خواندم) و دیدمش که به آن کتاب، توجه ویژه داشت.» وی همچنین گفته است: «در پگاه همان روز، به فقیه دیگری از برادران شافعی ام برخورددم که بر تختی در مسجد جامع نشسته بود و چنین می‌گفت: امروز احادیث فلان و فلان را از کتاب فقیه آموختم.» همو از پدرش آورده است: پدرم به ما گفت: شنیدم که فقیه محمد بن عبدالعزیز مروزی می‌گفت: «در خواب دیدم که تابوتی به آسمان می‌رفت و نور آن را فراگرفته بود. پرسیدم: این چیست؟ گفتند: کتابهای احمد بیهقی.» شیخ القضاة در ادامه می‌افزاید: این سه داستان را خود نیز از سه تن یادشده شنیدم.

آری، این رؤیا راست است؛ چرا که نوشته‌های بیهقی بسیار ارجمند و پرفایده است و کم کسی یافت می‌شود که به خوبی امام بیهقی، کتابهایی نگاشته باشد. پس

سزاوار است که فرد عالم به آثار وی، به ویژه به سنن کبیرش، توجه کند. بیهقی یک سال یا اندکی بیشتر، پیش از مرگ، به نیشابورگام نهاد و جویندگان پرشماری نزدش حاضر شدند و کتابهایش را از او شنیدند و آموختند. آثار بیهقی به عراق و شام و سرزمینهای دیگر رفت و حافظ ابوالقاسم دمشقی توجه خاصی بدانها مبذول داشت و آنها را از شاگردان بیهقی سماع کرد. او و ابوالحسن مرادی نوشته‌های بیهقی را به دمشق بردند.

از ابوالمعالی، امام الحرمین جوینی، برای ما چنین نقل شده است: شافعی بر همهٔ فقیهان مذهب منت فراوان دارد مگر بیهقی؛ چرا که وی با نگارش آثاری در یاری مذهب شافعی، حق بزرگی بر او دارد.

ابوالمعالی درست گفته است. زیرا اگر بیهقی می‌خواست برای خود مذهبی بسازد، می‌توانست؛ چرا که دانشی گسترده داشت و با اختلافات مذاهب آشنا بود و از همین روست که وی آشکارا به دفاع از مسائلی که بر پایهٔ احادیث، درست‌اند، پرداخته است.<sup>۱</sup>

**۶. ذهبی:** امام، علامه، شیخ خراسان، حافظ بیهقی... (در ادامه نام مشایخ، آثار، کسانی که از وی روایت کرده‌اند، تاریخ وفات و سخنان امام الحرمین و عبدالغافر را دربارهٔ او به همراه رؤیاهایی که فرزند او نقل کرده است، یاد می‌کند).<sup>۲</sup>

**۷. ذهبی:** بیهقی امام، دانشمند و... بود. شمارهٔ آثار وی به هزار جزء می‌رسد. خدا به وسیلهٔ او مسلمانان خاور و باختر جهان را بهره‌مند ساخت؛ چرا که وی مردی امانتدار و دیندار و فاضل و محکم‌کار بود. خدایش بیامرزد.<sup>۳</sup>

**۸. یافعی:** پیشوای کبیر، حافظ چیره‌دست و فقیه شافعی، احمد بن حسین بیهقی، یگانهٔ عصر خویش و در فنون گوناگون، یکتای همگنان بود. وی از اصحاب

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۱۶۳.

۲. تذکرة الحفاظ ۲ / ۱۱۳۲.

۳. العبر فی خبر من غیر ۳ / ۲۴۲۱.

بزرگ حاکم نیشابوری در علم حدیث است و در انواع دانشها بر او برتری دارد. وی دارای مناقبی مشهور و آثاری فراوان است که به هزار جزء می‌رسد (سپس ستایشهای دیگران را در حق او یاد کرده است).<sup>۱</sup>

۹. سبکی: امام بیهقی در شمار پیشوایان مسلمین و راهنمایان مؤمنین و دعوت‌کنندگان به ریسمان استوار الاهی است. وی فقیهی شکوهمند، حافظی بزرگ، اصولی‌ای ماهر، زاهدی پرهیزکار و فرمانبردار خدا، برخاسته‌ای به یاری مذهب در اصول و فروع و کوهی از کوههای دانش بود. او یگانه عصر خویش و تک‌سوار میدان علم و چیره‌دست‌ترین محدّثان در فهم و سریع‌ترین آنان در دریافت و نیکو قریحه‌ترین آنها شد و شماره آثارش به هزار جزء رسید؛ آثاری که نگارش آنها برای احدی میسر نگشت؛ مانند: «السنن الکبیر»: کتابی که همانندش در دانش حدیث از حیث پیراستگی و ترتیب و نیکویی، نوشته نشده است؛ «معرفة السنن و الآثار»: کتابی که هیچ فقیه شافعی مذهبی از آن بی‌نیاز نیست. همه آثار او نوشته‌هایی لطیف و خوش‌ترتیب و پیراسته و پرفایده‌اند و هر فرد آگاهی که آنها را ببیند، گواهی می‌دهد که نگارش چنین کتابهایی برای پیشینیان او میسر نشده است. در سخن شیخ ما ذهبی، آمده است که بیهقی نخستین کسی است که نصوص شافعی را گردآورد؛ لیکن این گونه نیست، بلکه او آخرین فردی است که نصوص شافعی را جمع کرد و از همین روست که گردآورده او بیش از آنچه در کتب پیشینیان است، نصوص را فراگرفته است. من کسی را نمی‌شناسم که پس از وی به گردآوری نصوص پرداخته باشد؛ چرا که او این راه را برای کسان پس از خود بست. وی در بیهقی می‌زیست؛ سپس والی نیشابور از او خواست که به این شهر برود تا کتاب «المعرفة» را بر او بخواند. (در دنباله، سخنان امام الحرمین و عبدالغافر و شیخ القضاة، فرزند بیهقی، و ذهبی آمده است).<sup>۲</sup>

۱. مرآت الجنان، حوادث سال ۴۵۸.

۲. طبقات الشافعیة ۴ / ۸.

۱۰. ابن اثیر: بیهقی در حدیث و فقه، پیشوا بود.<sup>۱</sup>

۱۱. ابوالفداء: پیشوای حدیث و فقه شافعی، زاهد، یگانه عصر خویش و...<sup>۲</sup>

۱۲. ابن الوردی: بیهقی در حدیث و فقه و... پیشوا بود و در جستجوی حدیث به عراق و جبال و حجاز سفر کرد. وی نخستین کسی است که نصوص شافعی را در ده مجلد گردآورد. آثار او عبارت‌اند از: ... امام الحرمین درباره‌اش می‌گوید: ... بیهقی به اندکی از دارایی دنیا قناعت می‌ورزید.<sup>۳</sup>

۱۳. اسنوی: حافظ، فقیه، اصولی، زاهد پرهیزکار، یار و یاور مذهب و...<sup>۴</sup>

۱۴. ابن قاضی شبهه: امام، حافظ کبیر، ابوبکر بیهقی خسروجردی، برای فراگیری دانش، کوچید و احادیث فراوانی شنید و آموخت و جمع کرد و به رشته نوشته درآورد. وی فراوان پژوهش کرد و بسیار منصف بود و نیکو می‌نگاشت. عبدالغافر درباره‌اش گفته است: ... امام الحرمین او را این‌گونه ستوده است: ...<sup>۵</sup>

۱۵. خطیب تبریزی: بیهقی یگانه روزگار خویش در حدیث و نگارش و آشنایی با فقه بود. وی در شمار اصحاب بزرگ حاکم نیشابوری است. گفته‌اند: هفت تن از حافظان‌اند که بسیار نیکو کتاب نوشته‌اند و بهره‌وری از آثارشان بسیار فراوان بوده است: ابوالحسن، علی بن عمر دارقطنی، سپس حاکم ابوعبدالله نیشابوری، سپس ابومحمد عبدالغنی ازدی، حافظ مصر، سپس ابونعیم، احمد بن عبدالله اصفهانی، سپس ابو عمرو، ابن عبدالبرّ نمری، حافظ اهل مغرب، سپس ابوبکر، احمد بن حسین بیهقی و سپس ابوبکر، احمد، خطیب بغدادی.<sup>۶</sup>

۱. الکامل فی التواریخ ۱۰ / ۵۲، حوادث سال ۴۵۸.

۲. المختصر فی اخبار البشر ۲ / ۱۵۸، حوادث سال ۴۵۸.

۳. تتمّة المختصر فی اخبار البشر ۱ / ۵۵۹، حوادث سال ۴۵۸.

۴. طبقات الشافعیّه ۱ / ۱۹۸.

۵. طبقات الشافعیّه ۱ / ۲۲۶.

۶. الاکمال فی اسماء الرجال، چاپ شده به همراه المشکاه.

۱۶. سیوطی: بیهقی امام و حافظ و علامه و شیخ خراسان بود. وی حاکم نیشابوری را همراهی کرد و از او دانش آموخت و احادیث بسیاری نقل نمود. او در شمار یاران بزرگ حاکم قرار داشت و حتی در برخی دانشها از او سر بود. بیهقی احادیث بسیاری در حافظه داشت و حفظ حدیث را از کودکی آغاز کرد و بر همگان فائق آمد و سپس به اصول پرداخت و در اتقان و ضبط و حفظ، یگانه دوران خود شد. او سفرهای بسیاری کرد... و کتابهایی نوشت که پیش از وی نوشته نشده بود و به سبب هدف نیکو و توان فهم و حفظش، دانشش فزونی یافت. بیهقی به روش دانشمندان می‌زیست و به اندکی از دارایی دنیا قانع بود. وی در روز دهم ماه جمادی الاولی، در سال ۴۵۵ در نیشابور، درگذشت. جنازه او را پس از طی راهی به مدت دو روز، به بیهق بردند.<sup>۱</sup>

به همین گونه، ستایش بیهقی و آثارش را توسط دانشمندان سنی، در کتابهایی دیگر می‌توان یافت؛ کتابهایی مانند: «فیض القدير» و «المراقبة» و «شرح المواهب اللدنیة» و «مقالید الأسانید» و «التاج المکمل» و... که اگر بیم بلند شدن سخن در این باره نمی‌رفت، همه آنها را می‌آوردیم؛ لیکن ما می‌کوشیم تا اندازه ممکن، اختصار را رعایت کنیم.

بی‌گمان، بر هر کتابی که شرح حال بیهقی در آن آمده است، دست نهی، جز ستایش او و نوشته‌هایش را نخواهی یافت. همه شرح حال نویسان وی را با اوصافی چون حفظ و اتقان و پیشوایی و امانتداری و دینداری و پرهیزکاری ستوده‌اند و آثارش را به نیکویی و پیراستگی در نگارش و اعتبار یاد کرده‌اند. نیز خواهی دید حافظانی که در روزگار او می‌زیستند و آنان که در پی او آمدند، چگونه به کتابهایش روی آوردند و آنها را نقل کردند و از یکدیگر شنیدند. در این باره، رؤیایی که یکی از دانشمندان مهم و سرشناس همزمان وی نقل کرده، تو را بس است؛ همان که ذهبی و دیگران درباره‌اش گفته‌اند: «رؤیایی است راست و درست.»

بنابراین، ثابت شد که بیهقی - آن گونه که ابن تیمیه پنداشته - در موضوع فضائل، احادیثی ضعیف و ساختگی روایت نکرده است؛ لیکن حقیقت آن است که هر کس حدیثی در مناقب علی علیه السلام نقل کند، توسط ابن تیمیه به تهمت‌های گوناگون متهم خواهد شد؛ هر چند که نقل او را افراد بسیار و گروه پرشماری از دانشمندان مهم و پرآوازه تصدیق کرده باشند. داستان حدیث تشبیه نیز همین است؛ حدیثی که عالمان نامی سنی - که با ایشان آشنا شدید - روایت کرده‌اند و عبدالرزاق صنعانی آن را با سندی صحیح در کتاب خود آورده است.

علاوه بر این، در سخن ابن تیمیه تناقضی آشکار وجود دارد؛ چرا که او پس از آنکه بیهقی را به سبب نقل این حدیث - که به پندار وی ساختگی است - از گروه حدیث شناسان بیرون رانده است، می‌گوید: حدیث شناسان این حدیث را بدان سبب که ساختگی است، نقل نکرده‌اند و آن‌گاه از نسائی و ترمذی به عنوان افرادی حدیث شناس نام می‌برد. معنای این سخن ابن تیمیه آن است که کتاب‌های این دو از احادیث ضعیف و ساختگی، تهی است؛ لیکن از آنجایی که می‌دانسته برخی از مناقب در آثار این دو نیز یافت می‌شود، تعصبش وی را به تناقض‌گویی واداشته است تا جایی که ادعا می‌کند در کتب آن دو نیز احادیث ضعیف و بلکه ساختگی وجود دارد. پناه بر خدا از تعصب و ستیزه‌جویی!

آری، چون ثابت شد که حدیث تشبیه در شمار احادیثی است که بیهقی نقل کرده، تردیدی نمی‌ماند که نسبت دادن این حدیث به او توسط علامه حلی، درست است و بنابراین، نادرستی سخن دهلوی - که به دنباله‌روی از کابلی بر زبان رانده است - روشن می‌شود. قاضی ثناء الله هندی نیز در این ادعای ناروا از کابلی پیروی کرده و وجود این حدیث را در کتاب‌های بیهقی انکار نموده است. وی در «السیف المسلول» پس از ذکر این حدیث می‌نویسد: «پاسخ: به یقین، این حدیث از احادیث اهل سنت نیست و ابن مطهر حلی [از پیش خود] آن را در کتاب‌هایش آورده و یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ در حالی که چنین حدیثی در کتاب‌های این دو وجود ندارد.»

ناراستی این دعوی روشن شد. خدای را سپاس!

### کج فهمی سخن علامه حلی توسط معترضان

دعوی دهلوی مبنی بر اینکه علامه حلی حدیث تشبیه را به بغوی نسبت داده است، از بدفهمی سرچشمه می‌گیرد. نخستین کسی که دچار این بدفهمی و اشتباه شد، فضل بن روزبهان (نویسنده ردیه بر «نهج الحق» علامه حلی) است. سپس کابلی (صاحب «الصواعق») و دهلوی و قاضی ثناء الله هندی، او را در این سخن پیروی کردند.

برای آنکه حقیقت امر آشکار شود، سخن علامه حلی - طاب ثراه - را در «نهج الحق و کشف الصدق» می‌آوریم. وی می‌نویسد:

«مطلب دوم: دانش. مردمان همه، بدون استثنا، در معارف حقیقی و علوم یقینی و احکام شرعی و قضایای نقلی، ریزه‌خوار علی ع هستند؛ چرا که وی در کمال هوشمندی، به فراگیری دانش اشتیاق می‌ورزید و همراهی شبانه‌روزی او با رسول خدا ص - در حالی که حضرتش مهربان‌ترین مردم بدو بود - به هم نمی‌خورد. بنابراین، علی ع باید از دیگران داناتر باشد.

پیامبر ص در حق او فرموده است: داناترین شما به داوری، علی است؛ و داوری به دانش و دین، نیازمند است. ترمذی در صحیحش نقل می‌کند که نبی اکرم ص فرمود: منم شهر علم و علی‌ام در است. بغوی در صحاح می‌نویسد: رسول خاتم فرمود: من سرای حکمت هستم و علی در آن است. نیز درباره او از ابوالحمراء نقل شده است که پیغمبر ص فرمود: هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی‌طالب را بنگرد. همچنین، بیهقی با اسناد خود از رسول خدا ص چنین روایت کرده است: هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و بردباری ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را بنگرد، علی بن ابی‌طالب را نظاره کند.»

این نص سخن علامه، ابن مطهر حلی است و در آن به هیچ وجه، به صراحت یا

به اشارت، از نسبت دادن حدیث به بغوی، اثری نیست. بله! آنان پنداشته‌اند که مرجع ضمیر در عبارت و فيه عن أبي الحمراء (درباره او از ابوالحمراء) بغوی است و در نیافته‌اند که مرجع ضمیر علی عليه السلام است همان‌گونه که ضمیر در عبارت في حقه (در حق او) بدو باز می‌گردد.

حدیث ابوالحمراء همان حدیثی است که دانشمندان اهل تسنن، مانند خواریزمی در «المناقب»، نقل کرده‌اند و شیخ اربلی رحمته الله این حدیث را در «کشف الغمّة» به نقل از خواریزمی آورده است. اینها همه در زدودن این پندار نادرست بود. اینک سخنان عالمان سنّی در ستایش علامه حلی:

### شرح حال علامه حلی

علامه حلی رحمته الله در سخن برخی از مردان دانش اهل سنّت با اوصاف نیکو و نامهای بلند، ستوده شده است:

۱. اکمل الدین، محمد بن محمود بابرته حنفی: وی در کتاب «نقود و ردود» می‌نویسد: «اما بعد؛ از آنجایی که استنباط احکام شرعی از راههای آن و استخراج دستورهای شنیداری (دستورهایی که باید از شارع مقدّس شنید) از مدارکش، بر شناخت کردگار و تصدیق صفات او و نگرش در امر نبوت و پژوهش در معجزات آن استوار است، نخست به علم کلام پرداختم و «الکواشف البرهانیة فی شرح المواقف السلطانیة» را نگاشتم؛ چرا که علم کلام عهده‌دار چنین مباحثی است. پس از فراغت از نگارش این کتاب، ناگزیر، به دانش اصول فقه و شناخت مدارک احکام فرعی روی آوردم؛ دانشی که برای جوینده چنگ در زننده و علاقه‌مند متمسک، ریسمانی محکم و سعادت‌ی است بزرگ و هر اندیشمندی که از آن روشنایی جست، به درستی رسید و راه یافت و هر صاحب بصیرتی که از آن نور طلبید، رستگار شد و بالا رفت. بهترین کتاب گردآمده در این رشته، در نزد اصحاب و صاحبان این علم «منتهی السؤل و الأمل» نوشته علامه، شیخ جمال‌الدین، ابو عمرو، ابن حاجب - خدای او



را به بالاترین مراتب رساند - است که آن را در دانش اصول و جدل به نگارش در آورده است. از همین روی، این کتاب مانند خورشید نیمروز در آسمان، در خاور و باختر سرزمینها پرآوازه گشت و پیروان فقیهان چهارگانه و صاحبان مذاهب، بسیار بدان حریص شدند؛ آن هم چه حریص شدند!

بهترین شرح این کتاب - که همچون اصل آن نامی و مشهور است و تمام موارد مورد نیاز این فنّ و ویژگیهای آن را فراهم آورده - شرح استادام و استاد همگان در همه علوم، پیشوایی که پدر و نیایش نیز پیشوا بودند، برترین دانشمندان مسلمان، بازوی آیین و دین، عبدالرحمن صدیقی است - همو که خدای حکیم با سخنان او سخن دین را بلند گردانید و ایمان و مؤمنان را به وسیله او یاری فرمود؛ خداوند بهترین پاداش را بدو دهد و مرتبتش را در اعلا علیین بالا برد - چرا که وی پرده از پوشیده‌های این کتاب برداشت و ریزه کاریهای آن را کاوید و مطالب گوه‌رینش را بیان کرد و حقایق آن را غوررسی نمود و مشکلات پنهانش را آشکار ساخت و اهداف آن را استوار کرد و به مفضلاتی که به کنایه آمده بود، اشاره نمود و فواید بی‌ماندش را پیراست تا جایی که کتاب او مجموعه‌ای گشت که سزاوار است تا بر سرگذارند و بر دیده نهند.

فریاد که این کتاب چه محاسنی دارد و جایگاهش در میان کتابها چه نیکوست! و این را تنها آن که در این دانش، پُر و بسیار داناست و دستی بلند در آن دارد و شروح دیگران را به ژرفی پژوهیده و بارها در عرصه این کتاب گردیده و اندیشه‌اش در آن ریشه دوانیده است، درمی‌یابد؛ زیرا صاحبان فضل، فرد فاضل را می‌شناسند.

من با ده شرح دیگر - که شایسته‌اند بر چشم نهاده شوند - آشنا هستم. مشهورترین آنها هفت شرح است که در سراسر آفاق گردیده‌اند و به کسانی که به حق، فاضلانی بزرگ هستند، منسوب‌اند. اینک نامهای ایشان:

سرور اعظم، شیخ دنیا، قطب‌الدین شیرازی روحش پاک باد؛ سرور و آقا، رکن‌الدین موصلی مدفنش خوش و پاکیزه باد؛ سرور و شیخ، جمال‌الدین حلّی تربتش پاک باد؛ سرور و پیشوا، زین‌الدین خنجی درجه‌اش افزون باد؛ سرور و علامه، شمس‌الدین اصفهانی خدای

گور او را نورانی کند؛ سرور برتر، بدرالدین شوشتری آرامگاش عطرآگین باد؛ و سرور داناتر، شمس‌الدین خطیبی مدفنش پاکیزه باد. نام این دانشمندان نیک و گرامی و بزرگ، به ترتیب شرحهای موجود - که به صحیفه‌های مکرم می‌مانند - یاد شد. مرا دست داد که شرح عبدالرحمن صدیقی را یک بار بر وی بخوانم و بار دیگر از او بشنوم و از پرتو انوار فواید آن، به اندازهٔ توان اندک خویش، بهره‌گیرم؛ پس هر چند که این کتاب شرح کتابی دیگر است؛ لیکن من آن را کتابی مستقل دیدم و گرچه شاخه‌ای برای درختی قرار داده شده؛ اما خود تنه‌ای ریشه‌دار است که بیشتر الفاظش و بلکه همهٔ آن، به شرحی که راههای سختش را آسان گرداند و پرده از فواید بی‌مانند آن بردارد، نیازمند است.

بنابراین، به سوی شهر شرح آن روانه شدم و مرکب اندیشه را به سوی توضیحش راندم و آن را تار بافتهٔ بحثها قرار دادم و مطالب شروح هفتگانه و بلکه سه شرح دیگر را بود این بافته نهادم و آنچه را با سخنان استاد سازگار بود، به حال خود گذاشتم (تغییری ندادم) - آفرین بر این سازگاری! - و به ریز و درشت سخنان ناسازگار با مطالب استاد، اشاره کردم؛ اشارتی گاه اندک و گاه بسیار.

در یادکرد نام شارحان هفتگانه بدانچه به آن مشهور بودند، بسنده کردم و این برای رعایت اختصار بود نه برای فروکاستن از مراتب بلندشان و نه برای خوار داشت آنان؛ چرا که: بزرگش نخوانند اهل خرد / که نام بزرگان به زشتی برد<sup>۱</sup>.

می‌نگرید که بابرته علامه حلی و کتابش را می‌ستاید؛ هر چند آنچه او دربارهٔ وی یاد کرده، اندکی از مناقب ایشان است. بابرته خود از دانشمندان نامی و محققان سرشناس اهل سنت است. اینک برخی از ستایشهای او در سخنان عالمان سنی:

### شرح حال بابرته، ستایندهٔ علامه حلی

الف) سیوطی: اکمل‌الدین، محمد بن محمد بن محمود بابرته، علامهٔ پسینیان و

---

۱. گلستان سعدی.

پایان بخش پژوهندگان است. وی از همگنان پیشی گرفت و سروری یافت و دیگران را درس آموخت و بهره بخشید و «شرح الهدایة» و «شرح المشارق» و «شرح المنار» و «شرح البزدوی» و «شرح مختصر ابن حاجب» و «شرح تلخیص المعانی و البیان»، و «شرح الفیة ابن معطی» و «حاشیة علی الکشاف» و کتابهایی دیگر را به رشته نوشتن در آورد. او نخستین شیخ مدرسه شیخونیه مصر پس از تأسیس آن بود. مسند داوری را نیز بدو عرضه داشتند؛ لیکن نپذیرفت. بابرته در ماه رمضان سال ۷۸۶ چشم از جهان فرو بست.<sup>۱</sup>

**ب) سیوطی:** بابرته مردی بسیار دانشمند و فاضل، ذوالفنون، خردمند، قوی النفس، پرشکوه و باعظمت بود.<sup>۲</sup>

**پ) داوودی:** بابرته از ابوحیان و اصفهانی، دانش آموخت و از ابن عبدالقادر و دلاصی، حدیث شنید و شیخون او را در شمار مشایخ مدرسه اش در آورد. وی جداً در نزد شیخون و پسینیانش، بزرگ بود؛ به گونه ای که ظاهر برقوق (سلطان وقت) سواره، به کنار پنجره شیخونیه می آمد و با او سخن می گفت و منتظرش می ماند تا از مدرسه بیرون آید و همراه او سوار مرکب شود. وی علامه ای فاضل بود.<sup>۳</sup>

**ت) قاری** از او در «الأثمار الجنیة فی طبقات الحنفیة» یاد کرده است.

**ث) کمال پاشا زاده** نیز در «طبقات الحنفیة» به شرح حال او پرداخته است.

**۲. حافظ، شیخ الاسلام ابن حجر:** ابن مطهر حلّی در سال ششصد و چهل و اندی، زاده شد و مدّتی ملازم نصیر طوسی بود. وی به دانشهای عقلی پرداخت و در آنها چیره دست گشت و در اصول و حکمت، کتابهایی نوشت. او اموال و غلامان و خدمتکارانی (یا پسران و نوادگانی) داشت و در حلّه، رهبر شیعه بود. نوشته هایش پر آوازه شد و افراد بسیاری از او دانش آموختند. وی بر «المختصر» ابن حاجب، در

۱. حسن المحاضره ۱ / ۴۷۱.

۲. بغیة الوعاه فی طبقات اللّغویین و النحاه ۱ / ۲۳۹.

۳. طبقات المفسرین ۲ / ۲۵۱.

کمال نیکویی، شرحی نگاشت و پیچیدگیهای عبارات آن را گشود و معانی اش را روشن ساخت. او همچنین کتابهایی در فقه امامیه نوشت؛ مکتبی که به نشر آن برخاسته بود و مردمان را بدان فرامی خواند.

ابن مطهر در موضوع امامت، کتابی دارد که ابن تیمیه با کتاب مشهور خود به نام «الرد علی الرافضی» ردش کرده است؛ کتابی که نویسنده اش در آن، سخن را به درازا و بسیارگویی کشانده و به نیکی، سخنان ابن مطهر حلی را رد نموده است؛ لیکن در مواضع پرشماری، دچار غرض ورزی شده و احادیث موجود را - گر چه ضعیف بوده اند - تحت عنوان حدیث ساختگی، رد کرده است.<sup>۱</sup>

۳. **ابن روزبهان:** وی که نسبت به شیعه بسیار متعصب و ستیزه جوست، در دیباچه کتابی که در رد «نهج الحق» علامه حلی نوشته، وی را با عناوین سرور و فاضل ستوده است.

### اشکال و پاسخ - ۵

یادآوری سخن دهلوی: «با نسبتی دروغین، نمی توان اهل تسنن را به پذیرش سخنی وادار کرد.»

آری! گرچه روا نیست کسی را که به هیچ آیینی پای بند نبوده و بی دین است، با سخنی که به دروغ بدو نسبت داده شده، به پذیرش چیزی واداشت؛ لیکن از آنجایی که نزد اهل تسنن، افترا و دروغ و سایر زشتیها و بدکاریها از افعال خدا به شمار می آیند - خدا از آنچه ستمکاران می گویند، بسی بالاتر است - چه مانعی دارد که ایشان را با فعلی از افعال خدا به پذیرش چیزی وادار کرد؟

همچنین، [چگونه است که] تلاش دهلوی برای آنکه اهل حق را با بافته ها و دروغها به پذیرش سخنی وادارد، این اندازه بسیار است؟! ای کاش وی چنین سخنی را در اینجا و در چنین مباحثی بر زبان نمی راند و از گفتنش باز می ایستاد.

حق آن است که برخی از کرامیه و بعضی از صوفیان سنی، به پندار خود، ساختن احادیث دروغین و نسبت دادن آنها را به پیامبر ﷺ به قصد بیم دادن مردمان از انجام کارهای ناروا و برانگیختن آنان به کارهای نیک، روا می دانند!

حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد: اموری که حدیث سازان را به حدیث سازی وامی دارد، عبارت اند از: بی دینی، در زندیقان؛ چیرگی نادانی، در برخی دینداران؛ شدت تعصب، در پاره‌ای از مقلدان؛ پیروی از خواهشهای نفس، در بعضی از سران؛ عجیب و غریب گویی، به قصد مشهور شدن؛ و اینها همه، به اجماع همه کسانی که سخنان را وزنی هست، حرام است؛ مگر برخی از کرامیه و متصوفه که بنا بر آنچه از ایشان نقل شده، حدیث سازی را برای بیم دادن و برانگیختن مردمان روا می دانند؛ لیکن این خطایی است که از نادانی گوینده چنین سخنی، سرچشمه می گیرد. زیرا بیم دادن و برانگیختن در شمار احکام شرعی اند [و دروغ در احکام شرع روا نیست] و دانشمندان همگی بر این باورند که دروغ بستن عمدی به نبی اکرم ﷺ از گناهان کبیره است.<sup>۱</sup>

سیوطی هم گفته است: حدیث سازان، بنا بر انگیزه حدیث سازی، چند گونه اند: زیان رسان ترین آنان گروهی اند که زاهد پنداشته می شوند. اینان به پندار ناروای خود، برای به دست آوردن پاداش الهی حدیث ساخته‌اند و ساخته‌هایشان به سبب اعتماد و اطمینانی که به آنها می رفته، پذیرفته شده است؛ چرا که به زهد و صلاح منسوب بوده‌اند.<sup>۲</sup>

### نمونه‌هایی از دروغهای دهلوی

یادکرد همه دروغهای دهلوی یا بیشتر آنها، هر چند به طور مختصر، به درازا می انجامد و برون رفت از بحث را در پی دارد. خواننده گرامی، خود می تواند برخی از آنها را از لابه لای مجلدات کتاب ما به دست آورد. ما در اینجا به نقل سخنان او از

۱. شرح قاری بر «نزهة النظر في توضیح نخبة الفكر» / ۴۴۵.

۲. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ۱ / ۲۳۸.

باب یازدهم «التحفة» - که دروغهای پرشماری را در بردارد - پسندیده می‌کنیم: «هرگاه ما نیک بنگریم، خواهیم دید که سران اهل سنت، علم خویش را در فقه و اصول و سلوک و حتی تفسیر و حدیث، از اهل بیت فراگرفته‌اند و به شاگردی در نزد ایشان نامبردار بوده‌اند. اهل بیت نیز همواره با نرمی و گشاده‌رویی با اینان رویرو می‌شدند و حتی آنان را بشارت می‌دادند. اینها همه، در کتابهای امامیه مذکور است و دانشمندان بزرگ شیعه این حقایق را بر زبان آورده‌اند؛ بدان سبب که دیده‌اند پنهان ساختنشان ممکن نیست. ابن مطهر حلی در «نهج الحق» و «منهج الكرامة» اعتراف کرده که ابوحنیفه و مالک از [امام] صادق دانش آموخته‌اند و شافعی شاگرد مالک است و احمد حنبل شاگرد شافعی و... همچنین ابوحنیفه نزد [امام] باقر و زید شهید، درس آموخته است.

شیعیان بر این باورند که در عصر غیبت امام، باید از مجتهدان فرمان بُرد. پس چگونه است که مذهب مجتهدی که نزد امامان حاضر شده و از ایشان اجازه اجتهاد و فتوا گرفته است، شایسته پیروی نیست؟! بی‌گمان، بنابر اعتراف شیخ حلی، [امام] باقر و زید شهید و [امام] صادق به ابوحنیفه اجازه فتوا داده‌اند. بنابراین، ابوحنیفه به سخن صریح امام، همه شرایط فتوا را در خود فراهم آورده است. از این رو، به ویژه در زمان غیبت، هر که او را رد کند، امام معصوم را رد کرده و این کفر است. پس مذهب این مجتهد به اخذ و پیروی از مذهب ابن بابویه و ابن عقیل و ابن معلّم (= شیخ مفید) شایسته‌تر است.

اگر اخبار اهل سنت در این باره، نزد شیعیان پذیرفته نیست، از پذیرش اخبار خود در این زمینه، گریزی نخواهند داشت. ابوالمحاسن، حسن بن علی، با اسنادش از ابوالبحتری نقل می‌کند که وی گفت: ابوحنیفه به نزد حضرت صادق عليه السلام آمد؛ چون حضرتش بدو نگرست، فرمود: «گویا می‌نگرم تو سنت جدم را پس از فرسودگی، زنده می‌گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می‌شوی. سرگردانان، آن‌گاه که نمی‌دانند کدام سوی روند، به وسیله تو راه می‌پویند و به هنگام سرگستگی، تو آنان را به راه روشن، رهنمون خواهی شد. این کمک و

توفیق خداست تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بیمایند.»

نیز امامیه، همگی روایت کرده‌اند: وقتی که ابوحنیفه بر خلیفه وقت، ابو جعفر، منصور عباسی وارد شد، عیسی بن موسی که نزد خلیفه بود، گفت: ای امیر مؤمنان، امروز، این مرد دانای جهان است. منصور گفت: ای نعمان، این علوم را از که فراگرفته‌ای؟ گفت: از علی به واسطه اصحابش و از عبدالله بن عباس به وسیله اصحاب او. پس منصور گفت: ای جوانمرد، مرا به خودت مطمئن ساختی.

همچنین، در کتابهای شیعه آمده است: ابوحنیفه در مسجد الحرام نشسته بود. انبوهی از مردمان - که از سراسر گیتی آمده بودند - پیرامونش را گرفته بودند و درباره هر چیزی از وی می پرسیدند و او پاسخ می گفت. گویا پاسخ سؤالات در آستینش بود و از آن بیرون می آورد و به دست پرشگر می داد. امام صادق علیه السلام سر رسید و نزد او ایستاد. ابوحنیفه که از آمدن آن حضرت آگاه شد، برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، اگر همان گاه نخست که آمدی، متوجه حضورت می شدم، درنگ نمی کردم و برمی خاستم؛ خدا نیند که من نشسته باشم و شما ایستاده باشید. حضرت صادق علیه السلام بدو فرمود: «بنشین ای ابوحنیفه و مردمان را پاسخ گو؛ چرا که برای انجام همین کار محضر پدران مرا درک کردی.»

این دو خبر در شرح تجرید ابن مطهر حلّی، در مسئله برتری حضرت امیر، آمده است.

هرگاه شیطان شیعیان را وسوسه کند و آنان بگویند: اگر ابوحنیفه و دیگر مجتهدان اهل سنت شاگردان حضرات ائمه اند، چرا در مسائل بسیاری بر خلاف ایشان فتوا داده اند، خواهم گفت: پاسخ این پرسش در «مجالس المؤمنین» قاضی نورالله شوشتری آمده است. وی می نویسد: ابن عباس شاگرد حضرت امیر بود. او به مرتبه اجتهاد رسیده بود و در پیشگاه امیر مؤمنان، اجتهاد می کرد و در برخی مسائل، با آن حضرت مخالفت می نمود؛ لیکن ایشان در آن امور، اعتراضی بدو نمی کرد.»

این سخنان دهلوی، به تنهایی، دروغهایی شگفت و بافته‌هایی عجیب

در بر دارد:

**نخست:** آنچه او به کتب امامیه نسبت داده است که بر اساس آنها بزرگان شیعه اعتراف کرده‌اند که ائمه علیهم‌السلام با پیشوایان اهل سنت به نرمی رفتار کرده‌اند و به آنان فقه و اصول و عقاید و سلوک و تفسیر و حدیث آموخته‌اند؛ به ویژه که این امر همیشه و پیوسته رخ می‌داده و بر پایه اخبار صحیح، سخنی است که نزد شیعه، استوار و پابرجاست!

**دوم:** آنچه او به کتب امامیه نسبت داده است که بر اساس آنها ائمه علیهم‌السلام با پیشوایان اهل سنت با گشاده‌رویی روبرو می‌شدند؛ به ویژه که این امر همیشه و پیوسته واقع می‌شده است و در نزد بزرگان شیعه، امری است راست و درست!

**سوم:** آنچه او به کتب امامیه نسبت داده است که ائمه علیهم‌السلام پیشوایان اهل سنت را مژده داده‌اند و اعتراف دانشمندان بزرگ شیعه بدین امر و صحت آن نزد ایشان. تردیدی نیست که دعوی راست و درست بودن نرمی و گشاده‌رویی پیوسته و همیشگی ائمه علیهم‌السلام با پیشوایان اهل سنت و همچنین بشارت ایشان به آنها و مذکور بودن این سخنان در کتابهای امامیه، دروغ و ساختگی است.

**چهارم:** آنچه او به علامه حلی نسبت داده که وی در «نهج الحق» اعتراف کرده است امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام و زید شهید به ابوحنیفه اجازه فتوا داده‌اند. شگفت آنکه دهلوی این سخن را به دروغ، به علامه می‌بندد و با این حال، در پی آن است که دروغگویی علامه را در نقل حدیث تشبیه، به اثبات برساند! خدای ما را از بی‌آزرمی و گمراهی برکنار دارد!

**پنجم:** این دعوی که روایت ابوالمحاسن، حسن بن علی، به اسنادش از ابوالبحتری، از روایات امامیه است، کذب محض است. ریشه این دروغ، روایتی است که ابوالمؤید خوارزمی، نویسنده «جامع مسانید ابي حنيفة» از طریق اخطب خوارزم، نقل کرده است. کابلی هم آن را از «جامع المسانيد» گرفته و سند آن را تا ابوالمحاسن، بریده است. اینک نص آنچه در «جامع مسانيد ابي حنيفة» آمده است: سرور واعظان، اسماعیل بن محمد حجی، در شهر خوارزم و به طریق اجازه، از



صدرنشین دانشیان، علامه، صدرالائمّه، ابوالمؤید، موفّق بن احمد مکی، از امام ابوالمحاسن، حسن بن علی، در کتابش، از ابواسحاق، ابراهیم بن اسماعیل زاهد صفّار، از ابوعلی، حسن بن علی صفّار، از ابونصر، محمّد بن مسلم، از ابو عبدالله، محمّد بن عمر، از استاد ابومحمّد، عبدالله بن محمّد بن یعقوب حارثی بخاری، به اسنادش از ابوالبحتری برای من نقل کرد که او چنین گفت: ابوحنیفه به نزد جعفر صادق - رضی الله عنه - آمد؛ چون جعفر بدو نگرست، گفت: «گویا می‌نگرم تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی، زنده می‌گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می‌شوی. سرگردانان، آن‌گاه که نمی‌دانند کدام سوی روند، به وسیله تو راه می‌پویند و به هنگام سرگشتگی، تو ایشان را به راه روشن رهنمون خواهی شد؛ پس یاری و توفیق خدا ارزانی تو باد تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بیمایند.»<sup>۱</sup>

این هم عبارت کابلی در «الصواعق»: ابوالمحاسن، حسن بن علی، با اسنادش از ابوالبحتری نقل می‌کند: ابوحنیفه به نزد جعفر بن محمّد صادق آمد؛ ایشان گفت: «گویا می‌نگرم تو سنّت جدّم را پس از فرسودگی، زنده می‌گردانی و بدین گونه، پناهگاه بیچارگان و فریادرس غمزدگان می‌شوی. سرگردانان، آن‌گاه که نمی‌دانند کدام سوی روند، به سبب تو راه می‌پویند و به هنگام سرگشتگی، تو ایشان را به راه روشن رهنمون خواهی شد. این کمک و توفیق خداست تا الاهیان به وسیله تو راه راست را بیمایند.»

**ششم:** نسبت دادن آنچه در مدح ابوحنیفه از عیسی بن موسی نقل شده و سخنانی که میان او و منصور عبّاسی ردّ و بدل گشته است به تمامی شیعیان. این روایت را نووی با اندک اختلافی، در «تهذیب الأسماء واللغات» آورده است. با این همه، میان سخنان عیسی بن موسی و منصور عبّاسی با مقبول و پذیرفته بودن ابوحنیفه در نزد اهل بیت علیهم‌السلام هیچ ارتباطی وجود ندارد؛ چرا که این سخنان

۱. جامع مسانید ابی‌حنیفه ۱ / ۱۹.

در بردارنده هیچ ستایشی از اهل بیت علیهم السلام در حق ابوحنیفه نیست.

**هفتم:** نسبت دادن روایتی که در آن امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه دستور می دهد: «بنشین و مردمان را پاسخگو باش» به کتب امامیه، تردیدی نیست که این روایت، سراسر دروغ است. این روایت و روایت وارد شدن ابوحنیفه بر منصور عباسی را کابلی نیز یاد کرده؛ لیکن جرئت نکرده است که آن را به شیعه نسبت دهد.

**هشتم:** نسبت دادن هر دو روایت به شرح تجرید علامه حلی.

**نهم:** اینکه این دو خبر در شرح تجرید علامه حلی در مسئله تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است. و این از دروغهای شگفت انگیز است! چگونه به دروغ، دو روایت را به کتابی نسبت می دهد و حتی جای آنها را هم در آن کتاب معین می کند؛ در حالی که نسخه های کتاب شرح تجرید علامه در همه جا پراکنده است و می توان مبحث تفضیل آن را ژرف و موشکافانه نگریست!

**دهم:** نسبت دادن داستان اجتهاد ابن عباس در پیشگاه امیر مؤمنان و اجازه امام به وی و اینکه گاهی ابن عباس با آن حضرت مخالفت می کرد و ایشان اعتراضی بدو نمی کرد، به کتاب «مجالس المؤمنین»؛ نسبتی دروغ و ساختگی.

مخاطب ما دهلوی، درباره حدیث تشبیه دروغهای ویژه ای دارد:

۱. پندار نادرستی بنیاد و پایه های این استدلال از آغاز تا انجام.

۲. نفی این حدیث از روایات اهل سنت.

۳. اثری از این حدیث در کتابهای بیهی نیست.

۴. قاعده پذیرفته شده در نزد اهل سنت، آن است که: احتجاج به حدیثی که پیشوایان حدیث آن را در کتابی که تعهدی به صحّتش داده اند (مانند بخاری و مسلم و صاحبان صحاح) روایت نکرده اند و یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به ویژه از جانب مؤلف آن کتاب یا محدثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.

۵. دیلمی، خطیب و ابن عساکر احادیث را به گونه پیش نویس گرد آوردند تا

سپس در آنها بنگرند؛ اما به سبب کمی فرصت و کوتاهی عمر، به انجام این مهم

دست نیافتند.

۶. این سه تن خود در مقدمه آثارشان بدین امر تصریح کرده‌اند.
۷. حدیث تشبیه، حتی با سندی ضعیف، در میان احادیث روایت شده در کتابهای اهل سنت نیست.
۸. این حدیث تشبیهی محض است.
۹. برداشت برابری و همسانی از مشبه و مشبه‌به، از غایت بی‌خردی است.
۱۰. افضلیت دلیل رهبری و پیشوایی نیست.
۱۱. برتری حضرت امیر از خلفای سه‌گانه بر اساس این حدیث، آن‌گاه اثبات می‌شود که خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یادشده برابر نباشند.
۱۲. اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین (ابوبکر و عمر) با پیامبران دلالت می‌کند جستجو کنیم، به حدی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.
۱۳. امامتی که در فرزندان وصی باقی ماند (امامتی که در آن برخی از ایشان جانشین برخی دیگر هستند) تنها در قطبیت و ارشاد سالکان است.
۱۴. نقل نشده است که ائمه اطهار، اعتقاد به امامت را بر همه مردم، واجب کرده باشند.

اینها همه، با وجود آن است که روشن شد: حدیث تشبیه در کتابهای اهل سنت و نوشته‌های بی‌هقی آمده است و گروه بزرگی از پیشوایان پرآوازه سنتی، این حدیث را روایت و اثبات کرده‌اند و پدر دهلوی خود در شمار کسانی است که بدین امر اعتراف کرده است. بنابراین، نه تنها دروغ دهلوی در تک‌تک این موارد، بلکه گستاخی وی بر تکذیب شمار بسیاری از دانشمندان مذهب خود، به ویژه پدرش، هویدا می‌شود.

## اشکال و پاسخ - ۶

یادآوری: «قاعده پذیرفته شده در نزد اهل سنت، آن است که: احتجاج به حدیثی که پیشوایان حدیث آن را در کتابی که تعهدی به صحّتش داده‌اند (مانند

بخاری و مسلم و صاحبان صحاح) روایت نکرده‌اند و یا اینکه صحّت آن حدیث، به صراحت و روشنی، به‌ویژه از جانب مؤلف آن کتاب یا محدّثان مورد وثوق دیگر، بیان نشده است؛ روا نیست.»

گویا دهلوی از خواب بیدار شده و از غفلت دست برداشته است! زیرا پس از آنکه حدیث تشبیه را از شمار روایات بیهقی و دیگر سنّیان بیرون دانست - برای اینکه از رسوایی بگریزد و نادانی یا تجاهلش آشکار نگردد - باز گشت و از چنین قاعده‌ای یاد کرد؛ لیکن آوردن این قاعدهٔ پنداری در اینجا نکوهش گروه بسیاری از محدّثان سرشناس اهل سنّت را - که این حدیث را در آثار خود نقل و اثبات کرده و آن را مسلم دانسته‌اند - در پی خواهد داشت.

صاحب اصلی دعوی وجود چنین قاعده‌ای کابلی است. دهلوی هم بر آهنگ نواخته شده توسط وی، نغمه‌ای افزوده و آن را به همهٔ اهل تسنّن نسبت داده و از آن به عنوان قاعده‌ای پذیرفته در میان آنان نام برده است. اینک نصّ سخن کابلی:

ششم: حدیثی است که از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند که حضرتش فرموده است:

هر که می‌خواهد دانش آدم و تقوای نوح و خدا دوستی ناب ابراهیم و شکوه موسی و بندگی عیسی را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

و بدین‌گونه، برابری علی با پیامبران را در فضائلشان اثبات کرده است. پیامبران هم که از دیگران برترند، پس علی از همگان برتر است. لیکن این سخنی باطل است؛ چرا که این حدیث در شمار احادیث اهل سنّت نیست. [بله،] ابن مطهر حلّی آن را در کتابش نقل کرده، یک بار آن را به بیهقی و بار دیگر به بغوی نسبت داده است؛ حال آنکه این حدیث در کتابهای این دو یافت نمی‌شود و حلّی کسی است که نمی‌توان سخنش را راست شمرد. همچنین نشاید به خبری که توسط برخی از پیشوایان حدیث در کتابی که تعهدی به صحّت تمام مطالبش نداده‌اند، روایت شده است و نویسندگان آن کتب یا دیگر محدّثان به صحّت آن حدیث گواهی نداده‌اند، احتجاج کرد.

**حدیث صحیح حجّت است؛ هر چند در کتاب «صحیح» نیامده باشد.**

دعوی دهلوی به وجود چنین قاعده‌ای، به وجوه گوناگون، باطل است:

**نخست:** تردیدی نیست که پیش از بخاری و مسلم و دیگر نویسندگانی که کتابی با نام صحیح نگاشته‌اند، احادیث موجود و میان دانشمندان، رایج بوده است و آنان به آن احادیث استناد و احتجاج می‌کرده‌اند و احتجاج بدانها در گرو آن نبوده است که کسی آشکارا بگوید یا بنویسد که این حدیث صحیح است! بلکه هر حدیثی که شروط اعتبار و حجّیت را در بر داشته باشد، حجّت است. بنابراین، این دعوی که «نمی‌توان به خبری که در کتابی که نویسنده‌اش صحّت آن کتاب را عهده‌دار نشده، آمده است یا اینکه به صحّت آن حدیث ویژه، تصریح نشده باشد، احتجاج کرد» هرگز درست نیست و عملکرد فقیهان و محدّثان پیشین آن را باطل می‌گرداند.

**دوم:** بنا بر این قاعده، هر حدیثی که همه شرایط حجّیت را در خود جای داده؛ لیکن در کتابی که نویسنده عهده‌دار صحّت تمام مطالب آن نشده و هیچ محدّثی هم آشکارا صحّت آن را اعلام نداشته است، از اعتبار می‌افتد و شایستگی استناد و احتجاج را از دست می‌دهد. این دعوی باطلی است؛ چرا که ملاک صحّت حدیث بر پایه قواعد و موازین پذیرفته شده است و احتجاج به هر حدیثی که راویانش توثیق شده باشند و شرایط صحّت را در خود گرد آورده باشد، رواست؛ هر چند هیچ یک از نویسندگانی که عهده‌دار صحّت مطالب کتابشان شده‌اند، آن را روایت نکرده و احدی از محدّثان تصریح نکرده باشند که این حدیث صحیح است.

**سوم:** دیگر پی‌آمد این سخن، ناکارآمدی حدیث «حسن» برای احتجاج است؛ گر چه پیشوایان حدیث، حسن بودنش را آشکارا بر زبان رانده باشند؛ حال آنکه حدیث حسن حدیثی است که می‌توان بدان احتجاج کرد.

**به حدیث «حسن» نیز احتجاج می‌شود.**

**چهارم:** بی‌گمان، به هر حدیثی که همه شرایط حُسن را داشته باشد، احتجاج می‌شود؛ گر چه هیچ یک از پیشوایان حدیث به حسنش تصریح نکرده باشد. و این

نه تنها سخنی است که پژوهندگان بزرگ اهل تسنن، آشکارا بر زبان آورده‌اند، بلکه از خطابی نقل شده است که بیشتر احادیث بر مدار حدیث حسن می‌گردند. از این رو، این قاعدهٔ موهوم کابلی و دهلوی، تباهی و نابودی بسیاری از احادیث اهل سنت را موجب خواهد شد. آری، این دو بسان کسی هستند که خانه‌ای ساخت و شهری را ویران کرد!

اینک برخی از سخنان آشکاری که در حجیت حدیث حسن گفته شده است:

### ۱. زین عراقی:

وَ الْحَسَنُ الْمَعْرُوفُ مَخْرَجاً وَقَدْ  
 إِشْتَهَرَتْ رِجَالُهُ بِذَاكَ حَدُّ  
 حَمْدٌ وَقَالَ التِّرْمِذِيُّ مَا سَلِمَ  
 مِنَ الشُّذُوزِ مَعَ رَأْوِ مَا أَتَاهُمْ  
 بِكَذِبٍ وَ لَمْ يَكُنْ فَزْدًا وَرَدُّ  
 قُلْتُ وَقَدْ حُسِّنَ بَعْضُ مَا انْفَرَدُ  
 وَقِيلَ مَا ضَعْفٌ قَرِيبٌ مُحْتَمَلٌ  
 فِيهِ وَ مَا يَكُلُّ ذَا حَدٍّ حَصَلُ

حدیث حسن حدیثی است که نقل آن شناخته شده بوده، روایانش پرآوازه باشند. «حمد» حدیث حسن را این گونه تعریف کرده است. ترمذی در تعریف حدیث حسن گفته است: «حدیثی است که از شذوذ (مطالب نادر و بی‌قاعده) تهی است و راوی آن به دروغ‌گویی متهم نیست و به طریقهٔ منفرد نیز نقل نشده است. می‌گوییم: لیکن برخی از احادیث منفرد، حسن شمرده شده‌اند. همچنین گفته‌اند: حدیث حسن حدیثی است که در آن، ضعف اندک و احتمالی باشد؛ و نیز آنچه همهٔ این تعریف را در بر بگیرد.

سخنان حدیث شناسان در تعریف حدیث حسن، گوناگون است. ابوسلیمان خطابی - که مقصود از «حمد» در بیت دوم اوست - در تعریف حدیث حسن گفته است: حسن حدیثی است که ناقل آن شناخته شده بوده، روایانش پرآوازه باشند. بیشتر احادیث بر مدار حدیث حسن می‌گردند و اکثر دانشمندان آن را پذیرفته‌اند و عموم فقیهان آن را [در استنباطهای فقهی] به کار برده‌اند.

وَ الْفُقَهَاءُ كُلُّهُمْ تَسْتَعْمِلُهُ  
 وَ الْعُلَمَاءُ الْجُلُ مِنْهُمْ تَقْبِلُهُ  
 وَ هُوَ بِأَقْسَامِ الصَّحِيحِ مُلْحَقٌ  
 حُجِّيَّةٌ وَ إِنْ يَكُنْ لَا يُلْحَقُ

همهٔ فقیهان حدیث حسن را به کار گرفته‌اند و بیشتر دانشمندان آن را پذیرفته‌اند.

حدیث حسن، از نظر حجّیت داشتن، به اقسام صحیح می‌پیوندد؛ هر چند از حیث رتبه بدان نمی‌رسد.

بیت نخست برگرفته از سخن خطّابی است که پیشتر نقل شد؛ جز آنکه عبارت وی «عامّة الفقهاء» است و عامّة چیزی هم به معنای «بیشتر» آن و هم به معنای «همه»ی آن است و ظاهراً مقصود خطّابی «همه» است؛ چرا که اگر «بیشتر» را در نظر داشت، در سخنش، میان عالمان و فقیهان تفاوتی نمی‌گذاشت. «حجّیّة» به سبب تمییز بودن، منصوب شده است؛ یعنی: حدیث حسن در احتجاج مانند اقسام حدیث صحیح است؛ گر چه از حیث رتبه بدان نمی‌رسد.<sup>۱</sup>

۲. **ابن حجر عسقلانی:** خبر آحادی که ناقلش تامّ الضبط، سندش پیوسته، سند و متن آن بدون ضعف، و غیر شاذّ باشد، به خودی خود، صحیح است و نخستین قسم از اقسام چهارگانه احادیث پذیرفته به شمار می‌رود. اگر حدیث صحیح ویژگیهای پذیرش را در بالاترین درجه آن داشته باشد، «الصّحیح لذاته» (حدیثی که به خودی خود صحیح است) خوانده می‌شود. اگر حدیث صحیح این گونه نباشد، لیکن چیزی در آن یافت شود که این کاستی را بزداید (مانند: پرشماری طرق نقل) آن نیز صحیح است؛ اما نه به خودی خود بلکه به سبب چیزی دیگر. اگر چیزی نباشد که این کاستی را بر طرف کند، حدیث را «الحسن لذاته» (حدیثی که به خودی خود حسن است) می‌نامند و اگر قرینه‌ای یافت شود که کفّه آنچه را پذیرش حدیث بدان وابسته است، سنگین گرداند، آن نیز حسن است؛ اما نه به خودی خود.<sup>۲</sup>

وی همچنین پس از شرح تعریف حدیث صحیح می‌نویسد:

اگر ضبط راوی (دقّت او در شنیدن و نگاه داشتن و روایت حدیث) سبک (اندک) باشد، گویند: ضبط راوی سبک و اندک است. مقصود آن است که چنین حدیثی به همراه شروطی که پیشتر آمد، در حدّ حدیث صحیح است. پس چنین حدیثی

۱. شرح الفیة الحدیث، نوشته عراقی؛ نیز بنگرید به: فتح المغیث فی شرح الالفیة ۱ / ۷۱، اثر سخاوی.

۲. شرح قاری بر «نزهة النظر فی توضیح نخبة الفکر» / ۲۴۳.

«الحسن لذاته» است و حسن آن به سبب امری خارجی نیست؛ مانند حدیث پوشیده که حسن آن به سبب پرشماری طرق نقل است. شرط «به همراه شروط پیشین» حدیث ضعیف را از تعریف خارج می‌کند. این قسم از حدیث حسن در کارآمدی برای احتجاج، بسان حدیث صحیح است؛ گرچه از نظر رتبه پایین‌تر از آن قرار می‌گیرد. همچنین حدیث حسن از حیث بخش‌بخش شدن به اقسامی که برخی از برخی بالاترند، به حدیث صحیح می‌ماند.<sup>۱</sup>

۳. محمد بن محمد بن علی فارسی (در جواهر الأصول): حدیث حسن، همانند حدیث صحیح، حجّت است؛ گرچه رتبتاً پایین‌تر از آن است. از این روی، بعضی از اهل حدیث آن را در گونهٔ حدیث صحیح جای داده‌اند و بخش جداگانه‌ای برای آن نگشوده‌اند.

۴. جلال‌الدین سیوطی (پس از یادکرد حدیث حسن و تعریف آن می‌نویسد): بدر (= ابن جماعه) گفته است: «در این تعریف دور وجود دارد؛ چراکه در آن حدیث حسن به حدیثی که شایستگی به کار بستن داشته باشد، تعریف شده است؛ حال آنکه شایستگی به کار بستن، خود به شناخت اینکه حدیث حسن است، بستگی دارد؛ لیکن جملهٔ «و به کار بسته می‌شود» جزء تعریف نیست؛ بلکه افزون بر آن است تا بفهماند به کار بستن حدیث حسن، مانند حدیث صحیح، واجب است. دلیل این سخن آن است که وی بین تعریف و جملهٔ فوق، جدایی افکنده است؛ بنگرید: «حدیث حسن حدیثی است که در آن، ضعفی اندک و محتمل وجود دارد؛ و اعتماد و عمل بدین حدیث رواست.»<sup>۲</sup>

همو در جایی دیگر می‌گوید: حدیث حسن در احتجاج، همچون حدیث صحیح است؛ گرچه از نظر قوّت اعتبار از آن پایین‌تر است؛ و به همین سبب، گروهی مانند: حاکم و ابن حبان و ابن خزیمه، حدیث حسن را در انواع حدیث

۱. همان / ۲۹۱.

۲. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی ۱ / ۱۲۲.



صحیح جای داده‌اند و خاطر نشان کرده‌اند که این گونه حدیث از حیث رتبه، پایین دست حدیث صحیح آشکار قرار می‌گیرد. همچنین، احتجاج به حدیثی که از دو طریق - که هر یک به تنهایی حجّیت ندارند - نقل شده است، تازگی ندارد؛ مانند حدیث مرسلی که از طریقی دیگر، به گونهٔ مسند روایت گشته است یا اینکه حدیث مرسل دیگری - با رعایت شرطی که گفته خواهد شد - با آن سازگار باشد. ابن صلاح و صاحب «الاقتراح» گفته‌اند: اینکه گفته می‌شود: «با حدیث حسن می‌توان احتجاج کرد» اشکالی دارد. زیرا در حدیث صحیح [که شایستگی احتجاج را دارد] ویژگیهایی هست، که با وجود آنها پذیرش روایت واجب است. بنابراین، اگر حدیثی را که حسن نامیده‌اند، از احادیثی است که کمترین ویژگی لازم - که با وجود آن باید حدیث را پذیرفت - در آن هست، پس حدیث صحیح است؛ و اگر این گونه نباشد، احتجاج بدان روا نیست؛ هر چند حدیث حسن نامیده شده باشد. مگر آنکه این به امری اصطلاحی بازگردد؛ یعنی گفته شود: این ویژگیها را مراتب و درجاتی است و حدیثی که بالاترین و میانه‌ترین این ویژگیها را دارد، صحیح خوانده می‌شود و حدیثی که دارای پایین‌ترین درجهٔ این خصوصیات باشد، حسن نام می‌گیرد. در این صورت، امر به یک امر قراردادی برمی‌گردد و در حقیقت، همهٔ اینها صحیح‌اند.<sup>۱</sup>

سیوطی نیز پس از یادکرد حدیث صحیح گفته است: اگر ضبط راوی (دقت او در شنیدن و نگاه‌داشتن و روایت حدیث) اندک باشد، لیکن دیگر شروط در روایت موجود باشد، حدیث را «حسن» نامند و در شایستگی احتجاج، همسان حدیث صحیح است؛ گرچه از حیث رتبه پایین‌تر از آن است و با آن تفاوت دارد. بنابراین، بالاترین درجهٔ ضبط، حدیث صحیح است مانند: روایت عمرو بن شعیب از پدرش از جدّش، و محمد بن اسحاق از عاصم بن عمر از جابر...<sup>۲</sup>

آری، این سخنان در اثبات مدّعا بسنده‌اند.

---

۱. همان / ۱۲۸.

۲. اتمام الدرایه لقراء النقایه / ۵۵؛ چاپ شده در حاشیة مفتاح العلوم.

**پنجم:** بی‌گمان - همان‌گونه که در مجلد «حدیث ولایت» گفتیم - هرگاه طرق نقل حدیث ضعیفی پرشمار شود، به درجه‌ای که بتوان بدان احتجاج کرد، خواهد رسید. بنابراین، دلیلی ندارد که در این حالت، احتجاج به آن ناروا شمرده شود. همچنین، پوشیده نیست که کابلی و دهلوی - که مخترعان این قاعده‌اند - در موارد بسیاری، آن را فراموش کرده و وانهادند و به اخبار کتابهایی که نویسندگانشان عهده‌دار صحت تمامی مندرجات آنها نشده‌اند یا اینکه حدیث شناسان صحت آن اخبار را گواهی نکرده‌اند، احتجاج نموده‌اند. چرا اینان برخلاف قاعده‌ای که به پندار دهلوی، همهٔ اهل سنت آن را پذیرفته‌اند، عمل کردند؟ برای اینکه به وسیلهٔ این اخبار، در برابر شیعهٔ امامیه ایستادگی کنند! و آیا این جز دوگانه‌گویی و یک بام و دو هوا داشتن است؟!

ناپسندتر از این، استناد این دو به احادیثی است که پیشوایان اهل تسنن در حدیث و رجال، به ساختگی و دروغین بودن آنها تصریح کرده‌اند. لیکن هرگاه بحث پیرامون فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است، به قاعدهٔ مردودی که خود ساخته‌اند، پای‌بند نبوده و اخباری همچون حدیث ولایت و حدیث طیر و حدیث مدینه‌العلم را دروغ بر شمرده‌اند؛ احادیثی که حدیث شناسان صحت آنها را آشکارا اعلام داشته‌اند و احتجاج بدانها و پذیرش آنها بر پایهٔ قاعدهٔ یاد شده، روا و واجب است. از آنچه گذشت، نادرستی این قاعدهٔ ساختگی و کاستیهای نظری آن و تناقضات عملی سازندگانش هویدا شد. امری شگفت‌انگیز که خرده‌ها را به حیرت وامی‌دارد!

## اشکال و پاسخ - ۷

### نظر دهلوی دربارهٔ آثار دیلمی، خطیب بغدادی و ابن عساکر

یادآوری سخن دهلوی: «گروهی از محدثان پسین اهل سنت، مانند دیلمی، خطیب و ابن عساکر، هنگامی که دیدند پیشینیان، احادیث صحیح و حسن را فراهم آورده‌اند، به گردآوری احادیث ضعیف و ساختگی و به هم ریخته، در جایگاهی واحد، علاقه‌مند شدند تا بتوانند در آنها بنگرند و بیندیشند و احادیث ساختگی را

از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا و شناسایی کنند.»

این دلیل سست از افزوده‌های دهلوی به سخنان کابلی است و به چند وجه مردود است:

**نخست:** این سخن هیچ ربطی به مدّعا ندارد. مدّعا چنین بود: حدیثی که در کتابی که نویسنده‌اش عهده‌دار صحّت مندرجات آن نشده و هیچ یک از حدیث شناسان به صحّت آن تصریح نکرده‌اند، آمده است، قابلیت احتجاج ندارد. میان این مدّعا و اینکه محدّثان پسین احادیث ضعیف و ساختگی و به هم ریخته را در آثارشان گردآورند تا... چه پیوندی وجود دارد؟ [و چون پیوندی میان این دو سخن نیست] ثابت شدن این سخن، اثبات مدّعا را در پی نخواهد داشت و نفی آن نیز به نفی مدّعا نمی‌انجامد.

بنابراین، اگر سخن دهلوی درباره آثار محدّثان پسین، درست باشد، سخن وی هرگز به این مدّعا نمی‌انجامد که تنها به احادیث کتبی می‌توان احتجاج کرد که نویسندگان‌شان عهده‌دار صحّت مندرجات آنها شده‌اند و یا اینکه حدیث شناسان بر صحّت آن احادیث گواهی داده‌اند؛ و اگر سخن او درباره آثار آنان نادرست باشد، عدم حصر یاد شده را در پی نخواهد داشت و این بسیار روشن است.

**دوم:** این دلیل نشان دهنده اعتبار آثار محدّثان پیشین و قابلیت احتجاج احادیث کتب آنهاست و پیشتر گذشت که عبدالرزاق (م ۲۱۱)، احمد بن حنبل (م ۲۴۱)، ابو حاتم (م ۲۷۷)، ابن شاهین (م ۳۸۵)، ابن بطّه (م ۳۸۷)، حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)، ابن مردویه (م ۴۱۰)، ابونعیم (م ۴۳۰) و بیهقی (م ۴۵۸) - که همگی پیش از خطیب (م ۴۶۳)، دیلمی (م ۵۰۹) و ابن عساکر (م ۵۷۱) می‌زیسته‌اند - حدیث تشبیه را روایت کرده‌اند. از این رو، حدیث تشبیه قابلیت احتجاج و استناد را دارد. اگر در نظر دهلوی، وضعیّت آثار دیلمی و خطیب و ابن عساکر این چنین [اسفناک] است، چگونه است که وی به تقلید از کابلی، در پاسخ به دهمین نکوهشی که در حق عثمان آمده است، به برخی از اخبار کتاب دیلمی - که قطعاً دروغ است - استناد می‌کند و در دفاع از او به خرافات این نویسنده در فضیلت

عثمان، تکیه می‌کند؛ به ویژه آنکه بعضی از بزرگان اهل سنت به ساختگی بودن آنها تصریح کرده‌اند؟!

همچنین، اگر حال آثار ابن عساکر آنی است که او یاد کرده، چرا در پاسخ به آیهٔ مودت<sup>۱</sup> به حدیثی ساختگی<sup>۲</sup> - که ابن عساکر در وجوب محبت و سپاسداری از ابوبکر آورده است - استدلال می‌کند؟!

**سوم:** ظاهر این سخن نشان می‌دهد که احادیث حسن بسان احادیث صحیح، شایستگی احتجاج را دارند و اگر چنین نبودند، برای تلاش پیشینیان در گردآوری آنها، به مانند کوشش آنان در جمع‌آوری احادیث صحیح، دلیلی وجود نداشت؛ لیکن دهلوی، خود پیشتر بر عدم شایستگی احادیث حسن برای احتجاج، سخن رانده است و این تناقضی آشکار است!

**چهارم:** ظاهر سخن «تا احادیث ساختگی را از احادیثی که از آنها نیکوترند، جدا کنند» بیانگر آن است که احادیث پسینیان یا ساختگی اند یا نیکوتر از ساختگی؛ و با آگاهی به اینکه احادیث ضعیف - که کتابهای پسینیان آنها را نیز در خود جای داده‌اند - هم احادیث نیکوتر از ساختگی را در بر دارند و هم احادیث غیر نیکوتر از ساختگی ای که به حدّ ساختگی بودن نرسیده‌اند؛ چرا باید احادیث گونهٔ سوم را که همان احادیث ضعیفی اند که غیر نیکوتر از ساختگی بوده، لیکن ساختگی نیستند، فرو نهاد؟!

**پنجم:** تمامی بزرگان بر حرام بودن نقل احادیث ساختگی، بدون اشاره به ساختگی بودن آنها، همدستان‌اند. بنابراین، سخن گفتن از اینکه دیلمی و خطیب و ابن عساکر و مانند آنها، آگاهانه احادیث ساختگی را روایت کرده‌اند، در حقیقت، تفسیق و خوارداشت این بزرگان است.

---

۱. قل لا أسألكم عليه أجرًا إلا المودة في القربى: بگو بر این پیام‌رسانی هیچ مزدی از شما نمی‌خواهم؛ مگر دوستی خویشاوندان. (شوری (۴۲) / ۲۳).

۲. دوست داشتن ابوبکر و عمر بخشی از ایمان و کینهٔ آن دو نفاق است.

**ششم:** سمعانی در ذیل تاریخ بغداد می‌نویسد: «خطیب در مرتبت حافظان و پیشوایان بزرگ پیشین، مانند: یحیی بن معین، علی بن مدینی، احمد بن ابی خثیمه و طبقه اینان است. وی علامه عصر خود بود و دانش حدیث به سبب او، جامه نیکویی و سرور و شکوفایی به تن کرد.» این سخن، گفتار دهلوی را مبنی بر اینکه خطیب در شمار محدثان پسینی است که احادیث را به هم آمیخته‌اند، باطل می‌گرداند. پس در آن نیک بیندیش!

### اشکال و پاسخ - ۸

یادآوری سخن دهلوی: «...لیکن به سبب فرصت کم و کوتاهی عمر، به انجام این مهم دست نیافتند.»

بله! جناب دهلوی عمر دراز خویش را در راه شهرت‌اندوزی و جاه‌طلبی و فریفتن توده‌ها سپری کرد و بدین سبب، فرصتی برایش نماند تا بار دیگر در کتابی که بر پایه خرافات کابلی ساخته بود، بنگرد و برساخته‌های آشکار و دروغهای رسوا را از سخنان نیک و درست جدا نماید. لیکن کسانی که پس از او آمدند، به ویژه شاگرد وی، رشید دهلوی، کوشیدند تا از راهی که او پیموده بود، کناره بگیرند تا بسان وی در پرتگاه هلاکت سقوط نکنند و به دره ژرف تباهی نیفتند؛ جز اینکه هر یک از اینان را پندارهایی شگفت و دروغهای هویدایی است و این بر کسانی که در پاسخها و ردیه‌هایی که بر آثار اینها نوشته شده نگریسته، روشن است.

باری، سخنان دانشمندان سرشناس اهل تسنن در وصف دیلمی و خطیب و ابن عساکر و کتابهای حدیثی شان، پرده از ناروایی آنچه دهلوی درباره آنان یاد کرده است، بر می‌دارد. حافظ ذهبی در شرح حال خطیب می‌نویسد:

«رئیس الوزرای وقت به خطیبان و واعظان دستور داده بود که هر حدیثی را می‌خواهند روایت کنند، بر خطیب بغدادی عرضه نمایند و هر چه را او صحیح دانست، نقل کنند و هر چه را نپذیرفت، وانهند.»<sup>۱</sup>

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۸۰؛ تذکره الحفاظ ۳ / ۱۱۴۱.

دهلوی خود نیز این سخن را در کتاب «بستان المحدثین» در شرح حال خطیب بغدادی آورده است.

آیا خرید پذیر است که خطیب برای نگرش در احادیثی که خطیبان و واعظان و دیگر دانشمندان روزگار او و محدثان معاصرش، بر وی عرضه می‌کردند تا احادیث ساختگی و مطالب ناروا را برای مردمان بازگو نکنند، فرصت داشته باشد؛ لیکن آثار خود را که در بر دارندهٔ احادیث ساختگی و دروغین بوده، بدون جدا کردن احادیث صحیح و معتبر، وانهد و مصداق «آیا مردمان را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید؟!»<sup>۱</sup> و «نزد خدا سخت ناپسند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید.»<sup>۲</sup> بشود؟!!

## اشکال و پاسخ - ۹

### دیدگاه دهلوی دربارهٔ آثار ابن جوزی، سخاوی و سیوطی

یادآوری سخن دهلوی: «سپس بعد از ایشان (دیلمی و خطیب و ابن عساکر) کسانی آمدند و احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند؛ مانند: ابن جوزی در «الموضوعات» و سخاوی - که احادیث حسن را در «المقاصد الحسنة» گرد آورد - و سیوطی در تفسیر «الدر المنثور».

این سخن که آنان «احادیث ساختگی را از دیگر احادیث جدا کردند» به زیان دهلوی است و سودی برایش ندارد! چرا که این دانشمندان پسینی بسان پیشینیانسان، احادیث پرشماری را که مؤید شیعه است و نظر ایشان را اثبات می‌کند، نقل کرده‌اند.

حافظ سخاوی در کتاب «المقاصد الحسنة في الأحاديث المشتهرة على الألسنة» حدیث «أنا مدينة العلم و عليُّ بأبهما: من شهر دانش هستم و علی در آن است.» را نقل کرده و آن را صحیح دانسته و بر صحت آن، سخن حافظ علایی را گواه

۱. بقره (۲) / ۴۴.

۲. صف (۶۱) / ۳.

آورده است؛ بر خلاف کسی که دهلوی دنباله‌رو اوست و در پی باطل شمردن این حدیث رفته است. بنابراین، هرگاه بر پایه سخن دهلوی در اینجا، سخاوای احادیث حسن را از دیگر احادیث جدا ساخته باشد، سخن او در ابطال حدیث مدینه‌العلم در جایی دیگر، ردّ و باطل خواهد شد.

همچنین، اگر سیوطی در شمار ناقدان حدیث است و بر اساس آنچه از گفته دهلوی بر می‌آید، در تفسیر «الدر المنثور» احادیث حسن را از دیگر احادیث جدا ساخته، پس کتاب «الدر المنثور» او در بردارنده احادیث بسیاری است که باور شیعه را تصدیق می‌کنند و پندارهای مخالفانشان را باطل می‌گردانند. این بر هر آن کس که به عنوان نمونه، به سخن سیوطی درباره آیه: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ: وَلِيَّ شِمَا، تنها خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند؛ همانان که نماز برپای می‌دارند و رکوع‌کنان، زکات می‌دهند.»<sup>۱</sup> و آیه «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ: تو تنها، بیم دهنده هستی و هر قومی را راهنمایی است.»<sup>۲</sup> و تفسیر سوره براءت و... نگریسته باشد، روشن است.

اما اینکه دهلوی، ابن جوزی را نیز در شمار ناقدان حدیث و جداسازان درست و نادرست آن به شمار آورده، بدان سبب است که وی بسیاری از مناقب امیرالمؤمنین (علیه السلام) را باطل شمرده و احادیثی چون حدیث طبر و حدیث مدینه‌العلم را در «الموضوعات» از روایات ساختگی دانسته است. دهلوی اما، با ستودن ابن جوزی و نقل آرای او پیرامون مناقب امام (علیه السلام) به هدف خود دست نمی‌یابد؛ چرا که این دو حدیث یاد شده، به تصریح پیشوایان بزرگ اهل سنت، صحیح‌اند.

همچنین دانشمندان بزرگ اهل سنت در دانش حدیث، آشکارا گفته‌اند و نوشته‌اند که «الموضوعات» ابن جوزی احادیث صحیح و حسن را نیز در بر دارد. حتی برخی گفته‌اند که این کتاب ششصد حدیث غیرساختگی را به عنوان حدیث

۱. مائده (۵) / ۵۵.

۲. رعد (۱۳) / ۷.

ساختگی، در خود جای داده است که بعضی از آنها را بخاری و مسلم و دیگر نویسندگان کتابهای صحیح و مسند و سنن، نقل کرده‌اند. از این رو، محققان سنی به سخن ابن جوزی و داوری‌اش به ساختگی بودن شماری از احادیث، وقعی نمی‌نهند.

اگر ابن جوزی از ناقدان حدیث است، باید دانست که وی شمار بسیاری از مناقب ابوبکر و عمر و دیگران را در «الموضوعات» از احادیث ساختگی برشمرده و با این همه، تصریح کرده است که روایات ساختگی فراوان و رایج در زبان توده‌ها را وانهاده است. اینک برخی از احادیث این کتاب:

- همه دانشی را که خدا در سینه من نهاد، به سینه ابوبکر ریختم.

- پیامبر ﷺ بر سر جنازه مردی حاضر شد و بر آن نماز نگذارد. پرسیدند: ای رسول خدا، تاکنون ندیده بودیم که شما نماز بر جنازه کسی را فروگذارید. آن حضرت پاسخ فرمود: این مرد کینه عثمان را در دل داشت.

- حدیث «خواب» که آن را ساخته‌اند و به ابن عباس نسبت داده‌اند. در این حدیث به نقل از نبی اکرم ﷺ آمده است: دیدم که عثمان بن عفان در بهشت، عروس شده است و من به عروسی او خوانده شده‌ام.

ابن جوزی ناقد حدیث (بر پایه سخن دهلوی) تمام این احادیث را در «الموضوعات» آورده و آنها را ساختگی دانسته است؛ لیکن دهلوی در کتاب تحفه، به هدف ایستادگی در برابر شیعه، بدین بافته‌ها و ساخته‌ها چنگ زده است!

شایسته است یاد کنیم که هر آنچه دهلوی پیرامون دیلمی و خطیب و ابن عساکر و سخاوی و ابن جوزی و سیوطی گفته، از سخنان پدرش در «قرّة العینین» برگرفته و با تغییراتی در آنها مانند حذف نام حاکم نیشابوری از طبقه بخاری و مسلم و ترمذی، در کتاب خود آورده است. شاید سبب حذف نام حاکم، آن است که وی احادیثی همچون حدیث ولایت و حدیث طبر و حدیث مدینه‌العلم را صحیح دانسته است و از همین روست که نامش از طبقه بخاری و مسلم و... افتاده است؛ زیرا اعتراف به اینکه حاکم نیز بسان بخاری و مسلم، در شمار ناقدان حدیث است،



با تلاش برای ردّ و ابطال این احادیث نمی خواند!!

### اشکال و پاسخ - ۱۰

یادآوری سخن دهلوی: «گردآورندگان این احادیث (دیلمی و خطیب و ابن عساکر) خود در مقدمه کتابهایشان، به هدف پیش گفته تصریح کرده اند.»  
معنی این سخن آن است که این گردآورندگان احادیث در مقدمه آثارشان، تصریح کرده اند که این روایات را با آنکه در بردارنده احادیث ساختگی و ضعیف اند، در کتابهای خود آورده اند تا در مرحله بعدی، برخی را از برخی دیگر جدا سازند و احادیث حسن را از میان آنها بیرون کشند.

این دعوی، هرگز درست نیست و حتی کابلی جرئت نکرده است که چنین سخنی بر زبان آورد. پس این دعوی از اختصاصات دهلوی است!  
نادرستی این مدّعا با سخن دیلمی در مقدمه کتاب «الفردوس» آشکار می شود؛ چرا که وی راویان داستانهای ساختگی و اخبار دروغین را به سختی، نکوهیده است. احتجاج کابلی در جاهای گوناگون، بدانچه دیلمی و ابن عساکر در آثار خود آورده اند نیز ناروایی این دعوی را هویدا می کند. حتی خود دهلوی به احادیث این دانشمندان و حافظان، احتجاج می کند؛ جز آنکه وی برای ردّ شیعه و به هدف برتری یابی بر ایشان در بحث، می کوشد تا کتابهای این عالمان را کوچک کند و اخبار آنها را از اعتبار بپندازد.

بنابراین، اگر آنچه دهلوی درباره اینان یاد کرده، صحیح باشد و اخباری که از کتب اینها نقل کرده است، درست باشد، میان او و ستایشهای با شکوهی که دانشمندان بزرگ در حق آنان روا داشته اند - که نمونه هایی از آن درباره کتاب «الفردوس» پیشتر گذشت - دوگانگی و تناقض پیش خواهد آمد.

### ستایش آثار خطیب بغدادی

اینک سخنان عالمان مهمّ اهل تسنّن در ستایش نوشته های خطیب بغدادی:  
۱. ابن جزله: وی ضمن سخنی پیرامون علم الحدیث می نویسد: مردمان در این

علم و در شناخت راویان، کتابهای پر شماری نگاشتند و بسیار کوشیدند و تلاش کردند و راوی ثقه را از راوی متهم و ضعیف را از قوی جدا کردند؛ کاری بسیار سودمند و ستوده. زیرا بی دینان و زندیقان، احادیث ساختگی زشت و نفرت‌انگیز پر شماری را در میان احادیث جای داده‌اند؛ احادیثی که شنیدنش مردمان را تباه کرد و شخص فریب‌خورده، با این پندار که اینها سخنان صاحب دین است، به هلاکت افتاد و به سوی دروغ شتافت و به هرزگی گرایید. از بدبختی و گرفتاری به خدا پناه می‌بریم!

این کتابی که شیخ ابوبکر، حافظ احمد بن علی بن ثابت خطیب بغدادی -رحمه الله- نگاشته و «تاریخ بغداد» نامیده است، در این دانش، کتاب شکوهمند و ارجداری به شمار می‌آید. وی برای نگارش آن، خود را به رنج افکند و بی‌خوابی کشید و زمان درازی را صرف کرد. خدای متعال او را پاداش و جزای نیک دهد! جز آنکه این کتاب، بسیار طولانی است و طولانی بودن، آفاتی دارد که نخستین آن ملال‌آوری آن است و ملول شدن خواننده، انگیزه وانهادن کتاب است. از این رو، از خدا طلب خیر کردم و آن را خلاصه نمودم.<sup>۱</sup>

۲. **سمعانی**: خطیب نزدیک به صد کتاب نوشت که تکیه‌گاه محدثان شدند. «التاریخ الکبیر لمدينة السلام بغداد» یکی از آنهاست.<sup>۲</sup>

۳. **ابن خلکان**: احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن یحیی بن مهدی، ابن ثابت بغدادی، معروف به خطیب، صاحب تاریخ بغداد و دیگر نوشته‌های سودمند، از حافظان استوارکار و دانشمندان چیره‌دست است که تنها «تاریخ بغداد»ش برای اثبات دانش او بس است؛ چرا که نشان دهنده آگاهی عظیمی است.<sup>۳</sup>

۴. **ذهبی**: حافظ ابن عساکر گفته است: شنیدم که حسین بن محمد از ابن خیرون

---

۱. مختار تاریخ بغداد، اثر ابن جزله بغدادی، مخطوط.

۲. الانساب ۵ / ۱۵۱.

۳. وفیات الاعیان ۱ / ۹۲.

یا شخصی دیگر، حکایت می‌کرد که خطیب به وی گفته است که وقتی حج گزارد، سه جرعه از آب زمزم نوشید و از خدا سه حاجت طلبید. نخست آنکه تاریخ بغداد را در مکه، برای مردمان بازگوید؛ دوم آنکه در مسجد جامع منصور، به املائی حدیث پردازد و سوم آنکه در کنار بُشر حافی به خاک سپرده شود. پس این سه حاجت، همگی برای وی برآورده شدند.<sup>۱</sup>

ذهبی در سخن دیگری درباره خطیب، می‌گوید: بنا بر نقل غیث آرمنازی، مکی رمیلی گفته است: در ماه ربیع الاول سال ۴۶۳، در شهر بغداد، خواب دیدم که مطابق عادت همیشگی، برای خواندن تاریخ بغداد در منزل خطیب گرد آمده‌ایم. گویا خطیب نشسته بود و شیخ ابوالفتح، نصر بن ابراهیم مقدسی، در جانب راست او جای گرفته بود و در سمت راست نصر، مردی نشسته بود که من او را نشناختم. من درباره آن مرد پرسیدم، گفتند: این رسول خدا ﷺ است که برای شنیدن تاریخ بغداد آمده است. با خود گفتم: این نشانه بزرگی خطیب است؛ چراکه پیامبر ﷺ در مجلس وی حاضر شده است و این ردی است بر سخن کسانی که از تاریخ او عیب‌جویی می‌کنند و می‌گویند که در آن نسبت به برخی از مردمان، غرض‌ورزی وجود دارد.<sup>۲</sup>

نیز ذهبی می‌نویسد: حافظ ابوالحسین از جعفر بن منیر، برایم نقل کرد که سلفی اشعاری این چنین سروده بود:

تَصَانِيفُ ابْنِ ثَابِتِ الْخَطِيبِ	أَلَدُّ مِنَ الصَّبَا الْعَصِّ الرَّطِيبِ
تَرَاهَا إِذْ رَوَاهَا مَنْ حَوَاهَا	رِبَاضاً لِفَتَى الْيَقِظِ اللَّسِيبِ
وَ يَأْخُذُ حُسْنَ مَا قَدْ ضَاعَ مِنْهَا	بِقَلْبِ الْحَافِظِ الْفَطِينِ الْأَرِيبِ
وَ أَيَّةَ رَاحَةٍ وَ نَعِيمِ عَيْشٍ	يُوَاوِزِي كُتُبَهَا بَلْ أَيُّ طَيْبِ

نوشته‌های خطیب ابن ثابت، از باد شمالی ترو تازه، خوشگوارتر است. وقتی کسی که

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۷۹، شرح حال خطیب بغدادی.

۲. همان / ۲۸۸؛ تذکرة الحفاظ ۳ / ۱۱۴۵.

این آثار را فرا گرفته است به روایت آنها می‌پردازد، آنها را مرغزاری برای جوان بیدار خردمند می‌یابی که بوی خوش برخاسته از آن را با دلی هوشیار و دانا و نگهدار، بر می‌گیرد. راستی! کدام آسودگی و کدام نعمت زندگی و بلکه کدام پاکی و پاکیزگی با کتابهای او برابری می‌کند؟

این را سمعانی در تاریخش از یحیی بن سعدون، از سلفی، نقل کرده است.<sup>۱</sup>

**۵. سبکی:** ابوالفرج اسفراینی می‌گوید (حافظ ابن عساکر نیز این داستان را در «التبیین» از اسفراینی آورده است): ابوالقاسم، مکی بن عبدالسلام مقدسی گفته است: در خانه شیخ ابوالحسن زعفرانی در بغداد، خوابیده بودم که سحرگاهان در خواب دیدم مطابق عادت همیشگی، برای خواندن تاریخ بغداد در منزل خطیب گرد آمده‌ام. گویا خطیب نشسته بود و شیخ نصر مقدسی، در جانب راست او جای گرفته بود. در سمت راست وی، مردی نشسته بود که او را نمی‌شناختم. گفتم: این مرد کیست که پیشتر در جمع ما حاضر نشده است؟ مرا گفتند: ایشان رسول خدا ﷺ است که برای شنیدن تاریخ بغداد آمده است. من با خود گفتم: این نشانه بزرگی خطیب است؛ چرا که پیامبر ﷺ در مجلس وی حاضر شده و این ردی است بر سخن کسانی که به تاریخ او خرده می‌گیرند و می‌گویند در آن نسبت به برخی از مردمان، غرض ورزی شده است. این اندیشه مرا از برخاستن و رفتن به نزد نبی اکرم ﷺ و پرسیدن سؤالاتی - که در پیش خود آمده بودم - از ایشان، باز داشت. پس در آن حال، از خواب برخاستم و با آن حضرت سخنی نگفتم.<sup>۲</sup>

شگفت آنکه دهلوی، خود فراوان، تاریخ بغداد و دیگر نوشته‌های خطیب را می‌ستاید! وی در «بستان المحدثین» می‌نویسد: «نوشته‌های خطیب افزون بر شصت کتاب است. آثاری چون: «تاریخ بغداد»، «الکفایه» و کتابهای سودمند دیگری که سرمایه محدثان و ریسمان استوار آنان در این دانش‌اند.» سپس سروده

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۸ / ۲۹۲.

۲. طبقات الشافعیه ۴ / ۳۴.

حافظ ابوطاهر سلفی را - که پیشتر آورده شد - می آورد و داستان نوشیدن خطیب از آب زمزم و خوابی را که ذهبی آن را یاد کرده است، نقل می کند.

### ستایش آثار حافظ ابن عساکر

۱. **ابن خلکان:** ابن عساکر آثار مفیدی نگاشت و روایات فراوانی فراهم آورد. وی نسبت به احادیث، نیکو سخن می گفت و در گردآوری و تألیف، دقیق بود. او تاریخ کبیر دمشق را - که به شیوه تاریخ بغداد است - در هشتاد مجلد به رشته نوشته درآورد و مطالب شگفت آوری در آن نقل کرد. شیخ ما، حافظ و علامه، ابو محمد، عبدالعظیم منذری، حافظ مصر - که خدا بهره بخشی اش را مستدام بدارد - زمانی که از این تاریخ گفتاری به میان آمد، مجلدی از آن را به من نشان داد و در بزرگداشت آن، بسیار سخن راند و گفت: «جز این نمی اندیشم که این مرد از زمان بلوغ، تصمیم بر نگارش این تاریخ گرفته و از همان روزگار به گردآوری مطالب پرداخته است؛ چرا که عمر کوتاه تر از آن است که آدمی پس از اشتغال و تنبّه، به نوشتن چنین کتابی بپردازد.» الحقّ که سخن درستی گفت! و هر که با این کتاب آشنا شود، حقیقت این سخن را در خواهد یافت. کی زمان برای آدمی فراخ می شود تا چنین کتابی بنگارد؟! [درباره مطالب کتاب تاریخ دمشق] من نیز بر همانم که بر ابن عساکر روشن شده است؛ چرا که این اخبار پس از فراهم آمدن پیش نویسهایی که به شماره در نمی آید، نزد وی به درجه صحت رسیده اند. وی غیر از تاریخ دمشق، کتابها و آثار نیکو و سودمند دیگری نیز دارد.<sup>۱</sup>

۲. **یافعی:** برخی از دانشمندان حدیث و تاریخ درباره وی گفته اند: ابن عساکر در حدیث و رجال، سرور مردم روزگار خود بود و در این دو علم، به بلندترین قله رسید و هر کس تاریخ دمشق را به دقت بنگرد، جایگاه این مرد را در حفظ اخبار خواهد شناخت. من می گویم: بلکه هر کس اندکی در آثار وی بیندیشد، منزلت او را در

حفظ و ضبط علم و آگاهی و خوش فهمی و بلاغت و پژوهش و گسترده‌گی دانش و دیگر فضائل سودمند و نیکویی‌های مفید، در می‌یابد.<sup>۱</sup>

۳. سبکی: وی صاحب تاریخ شام در بیش از هشتاد جلد است. او در این کتاب از مطالبی پرده برداشته است که دیگران آنها را پوشیده نمی‌داشتند؛ لیکن از نگارش آنها ناتوان بوده‌اند. هر که این کتاب را بخواند، در خواهد یافت که این امام به چه مرتبتی رسید که خوشه پروین را در بلندی اندک شمرد و در اوج‌گیری به ماه شب چهارده، راضی نشد. دیگر آثار وی عبارت‌اند از: «الأطراف»، «تبیین کذب المفتری فیما نسب إلى الإمام أبي الحسن الأشعري» و دیگر نوشته‌ها و مستندسازیها و فوایدی که حافظان سخت بدانها نیازمندند و مجالسی املا شده از حافظه که اگر بخاری در آن حضور می‌یافت، سر تعظیم فرود می‌آورد و مسلم تسلیم مطالب آنها می‌شد و از آن مجالس، پای بیرون نمی‌نهاد مگر آنکه در سفر برای حضور دوباره در آنها شتران نه ساله تیزرو به کار می‌گرفت.<sup>۲</sup>

### اشکال و پاسخ - ۱۱

یادآوری سخن دهلوی: «با دانستن حال این کتابها - که نویسندگانشان نیز بدان تصریح کرده‌اند - چگونه احتجاج بدین احادیث رواست؟»  
ما هرگز به سخنی که دهلوی به نویسندگان این کتابها نسبت داده، دست نیافتیم و از دیگر دانشمندان سنی هم کلامی که در بر دارنده ادّعی او باشد، پیدا نکردیم؛ بلکه بر عکس پندار وی، مشاهده کردیم که دانشمندان «الفردوس» و «تاریخ بغداد» و «تاریخ دمشق» را ستوده‌اند و به اخبار این کتابها استدلال و بدانها تکیه کرده‌اند. حتی دیدیم که خود دهلوی در «بستان المحدثین» آثار خطیب را به نیکی توصیف و در «التحفة» به روایات دیلمی و ابن عساکر استناد کرده است. با این وصف، چرا روا

۱. مرآت الجنان ۳ / ۳۹۳.

۲. طبقات الشافعیه ۷ / ۲۵۱.

نیست که شیعه به احادیث این دانشمندان بزرگ اهل سنت احتجاج کند؟!

### اشکال و پاسخ - ۱۲

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، صاحب «جامع الأصول» نقل کرده است که خطیب تنها برای نیل به همین هدف (بررسی این احادیث پس از گردآوری آنها و اینکه آیا اصلی دارند یا خیر) احادیث شیعه را از سید مرتضی روایت کرده است.»  
اولاً: وی مرجعی را که سخن نویسنده «جامع الأصول» را از آن برگرفته، یاد نکرده است تا ما بدان مراجعه کنیم.

ثانیاً: صرف روایت احادیث شیعه از سید مرتضی توسط خطیب، موجب قدح «تاریخ بغداد» و یا کتابی دیگر نمی شود. زیرا ممکن است که خطیب احادیث شیعه را در نوشته ویژه دیگری آورده باشد و آنها را در کتاب «تاریخ بغداد» - که نزد دانشمندان مهم مقبول و پذیرفته است - جای نداده باشد. بنابراین، مانعی برای احتجاج به روایات «تاریخ بغداد» و دیگر کتب رایج، وجود ندارد؛ همان گونه که دهلوی در باب یازدهم کتابش، به تقلید از کابلی، چنین کرده است.

ثالثاً: این سخن نشان دهنده شکوه و بزرگی سید مرتضی رحمته الله علیه است؛ چرا که خطیب بغدادی با آن اعتباری که نزد اهل سنت دارد، از وی حدیث نقل کرده است. بنابراین، روشن می شود که خوارداشت سید مرتضی توسط دهلوی در باب نبوت «التحفة» وزن و ارزشی ندارد.

### اشکال و پاسخ - ۱۳

دهلوی می گوید: «در مجموع، این حدیث حتی در شمار آن احادیث نیز نیست و بی گمان، اثری از آن در کتب اهل سنت، هر چند به طریقی ضعیف، وجود ندارد.»  
دهلوی این پندار دروغین را پی در پی، بازگو می کند! خدایا تو خود می دانی که این بهتانی بزرگ است! لیکن خواننده دقیق دانست که این حدیث شریف در کتابهای زیر آمده است:

۱. کتاب السنه، اثر ابن شاهین بغدادی؛

٣٠٠ / خلاصة عبقات الانوار (حديث تشبيه)

٢. تاريخ نيشابور، اثر حاكم نيشابورى؛
٣. ابانه، اثر ابن بطّة عكبرى؛
٤. فضائل الصحابه، اثر ابونعيم اصفهاني؛
٥. فضائل الصحابه، اثر ابوبكر بيهقى؛
٦. مناقب على بن ابي طالب، اثر ابن مغازلى واسطى؛
٧. فردوس الاخبار، اثر شيرويه بن شهردار ديلمى؛
٨. زين الفتى فى تفسير سورة هل اتى، اثر عاصمى؛
٩. الخصائص العلوية، اثر ابوالفتح نطنزى؛
١٠. مسند الفردوس، اثر شهردار بن شيرويه ديلمى؛
١١. مناقب على بن ابي طالب، اثر خطيب خوارزمى؛
١٢. معجم الادباء، اثر ياقوت حموى؛
١٣. وسيلة المتعبدين، اثر ملا عمر؛
١٤. مطالب السؤل، اثر ابن طلحة نصيبى؛
١٥. كفاية الطالب فى مناقب على بن ابي طالب، اثر گنجى؛
- ١٦ و ١٧. الرياض النضره و ذخائر العقبي، اثر محب الدين طبرى؛
١٨. المودّة فى القربى، اثر سيّد على همدانى؛
١٩. توضيح الدلائل، اثر سيّد شهاب الدين احمد؛
٢٠. هداية السعداء، اثر شهاب الدين هندى؛
٢١. الفصول المهمّة، اثر ابن صبّاغ مالكى؛
٢٢. الفواتح (شرح ديوان امير المؤمنين)، اثر حسين ميبدي؛
٢٣. زينة المجالس، اثر صفورى؛
٢٤. الاكتفاء، اثر ابراهيم وصّابى يمنى؛
٢٥. الاربعين، اثر جمال الدين محدث شيرازى؛
٢٦. وسيلة المآل، اثر احمد بن فضل مكّى؛
٢٧. سير الاقطاب، اثر شيخ الله ديا؛



۲۸. مفتاح النجا، اثر میرزا محمد بدخشانی؛

۲۹. معارج العلی، اثر محمد صدر العالم؛

۳۰. الروضة الندیة، اثر محمد بن اسماعیل یمانی؛

و دیگر کتب اهل سنت.

پس این انکار و نپذیرفتن از چه روست؟ چرا این مرد از بازخواست افراد آگاه از

کتب اخبار، باکی به دل راه نمی دهد؟

باری، وجود این حدیث شریف در کتابهای اهل سنت، بسان آشکار شدن

خورشید در نیمروز، هویدا گشت. بنابراین، انکار منکران و ستیزه جویی

ستیزه جویان، راه به جایی نخواهد برد و سپاس مر یزدان پاک راست، خداوندگار

جهانیان.



## دلالت حدیث تشبیه

### اشکالات دهلوی به دلالت حدیث تشبیه و پاسخهای آن

خواننده گرامی، دانستی که حدیث تشبیه در شمار آن دسته از احادیث اهل سنت است که در تعدادی از آثار معتبر آنان ثبت و ضبط شده است و دریافتی که اشکال تراشی های دهلوی پیرامون سند این حدیث و کتابهایی که آن را نقل کرده اند، بنیاد درستی ندارد.

دهلوی پس از مناقشه در سند این روایت، به اشکال تراشی در دلالت آن پرداخته است. در ادامه، ناروایی تمامی این اشکال تراشی ها برای خوانندگان روشن خواهد شد.

### اشکال و پاسخ - ۱

دهلوی: «آنچه در این حدیث یاد شده، تنها تشبیه پاره ای از ویژگیهای حضرت امیر به ویژگیهای این پیامبران است.»

### برخی از وجوه دلالت حدیث تشبیه به برابری

بی گمان، نزد هر که به اسلوب سخن آشناست، نفی دلالت این حدیث شریف به برابری امیر المؤمنین علیه السلام در ویژگیهای یاد شده، با پیامبرانی که نام ایشان در حدیث آمده است و حمل حدیث تنها بر تشبیه طرفین، ستیزه جویی آشکاری است. برای روشن تر شدن این برابری، برخی از وجوه نشان دهنده آن را یاد می کنیم:

### ۱. ترکیب سخن در حدیث، این همانی را می‌رساند.

اصل ترکیب «هر که می‌خواهد به... نظاره کند» رسانای این همانی و یکسانی کسی که نگرستن بدو خواسته شده با کسی است که نگرستن به او امر شده است. این سخن درست مانند آن است که گفته شود: هر که می‌خواهد به برترین مرد شهر بنگرد، فلانی را نظاره کند. تردیدی نیست که در این سخن، جایی برای تشبیه وجود ندارد. یعنی مقصود این نیست که کسی که نگرستن بدو امر شده، حقیقتاً برترین مرد شهر بوده، بلکه مشابه برترین مرد شهر است. در چنین سخنی، جایی برای آنکه مرادگوینده تنها مشابهت باشد، نیست؛ بلکه مقصود آن است که شخص مورد نظر حقیقتاً همان برترین مرد شهر است.

آری، بدان سبب که در این حدیث شریف، این همانی و عینیت ممکن نیست، چاره‌ای نیست جز آنکه حدیث بر نزدیک‌ترین معنا به عینیت که همان برابری است، حمل شود. از این رو، معنای حدیث چنین است: هر که می‌خواهد آدم را ببیند و دانش او را نظاره کند، علی بن ابی طالب را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، همانند آدم و با او برابر است و همهٔ دانشهای گردآمده در آدم، در علی عليه السلام جمع است. دیگر ویژگیهای یاد شده در حدیث نیز همین گونه‌اند. بنابراین روشن شد که مراد حدیث، تنها برابری در ویژگیهاست؛ و در غیر این صورت، سخن نبوی از بلاغتی که شایستهٔ آن است، فرو می‌افتد.

سخن محبّی در شرح حال عیسی بن محمّد مغربی، نویسندهٔ «مقالید الأسانید» به آنچه یاد کردیم، گواهی می‌دهد. وی می‌گوید: «مردمان اعتقاد بزرگی بدو داشتند؛ تا آنجا که عارف حقیقی، سید محمّد بن باعلوی، در شأن او می‌گفت: وی زروق عصر خویش است. سید عمر باعلوی نیز می‌گفت: هر که می‌خواهد کسی را ببیند که شکی در ولایتش نیست، مغربی را بنگرد. همین فخر او را بسنده است و کسی که [این مقام را] برای او گواهی می‌کند، خزیمه است.»<sup>۱</sup>

---

۱. خلاصهٔ الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر ۳ / ۲۴۰.

ظاهر سخن باعلوی در حقّ عیسیای مغربی، همان است که گفتیم. زیرا اگر مفاد این سخن تنها تشبیهی بسان تشبیه سنگریزه به مروارید بود، به ولایت پابرجا و قطعی مغربی دلالت نمی‌کرد و کلام محبّی (همین فخر او را بسنده است و کسی که [این مقام را] برای او گواهی می‌کند، خزیمه است) هیچ وجهی نمی‌داشت.

## ۲. آنچه از تشبیه به ذهن متبادر می‌شود، برابری است.

بی‌گمان، نخستین معنایی که از سخنی همچون «زید در دانش یا زیبایی یا دارایی، مانند عمرو است» به ذهن می‌رسد، برابری میان آن دو در این ویژگیهاست و هیچ کس، جز آن که منکر واضحات و بدیهیات است، در این باره تردید نمی‌کند. پس اگر در این حدیث شریف، به جای لفظ «برابری» حرف تشبیه را در تقدیر می‌گرفتیم، باز هم به سبب تبادر یاد شده، بی‌هیچ شکّی، برابری را می‌رساند. همچنین، درستی سلب تشبیه در حالتی که میان طرفین رابطه تساوی برقرار نیست، این تبادر را روشن‌تر می‌کند؛ چراکه اگر زید در زیبایی مساوی عمرو نباشد، می‌توان گفت: زید در زیبایی مانند عمرو نیست. و اگر تشبیه دلیل برابری نبود، سلب تشبیه در حال نابرابری نادرست می‌بود.

نیز دانشمندان در گفتگوهای خود پیرامون نماز و روزه و حجّ و زکات و... می‌گویند: کذا فی الآیة الکریمة (مانند این در فلان آیه کریمه)؛ و کذا فی الحدیث الشریف (و مانند این در آن حدیث شریف)؛ و اگر به حدیثی از احادیث احتجاج کنند، خواهند گفت: مسلم نیز مانند این را یاد کرده است؛ بخاری نیز مانند این را نقل کرده است. و هرگاه سخنان درباره برخی از احکام فرعی فقهی باشد، می‌گویند: شافعی مانند این گفته است؛ ابوحنیفه مانند این گفته است و... نمونه‌هایی که از بی‌شماری، به شماره در نمی‌آیند.

تردیدی نیست که مقصود ایشان از چنین سخنانی، تساوی و برابری است و آنچه به ذهن شنوندگان این سخنان متبادر می‌شود، همین است و اگر مطابقت تامّ وجود نمی‌داشت، گوینده خود را در معرض انتقاد و مؤاخذه‌ای سخت نهاده بود.

پس ضرورت حمل تشبیه به برابری، در چنین عباراتی، روشن شد. همانندی امام علیه السلام با پیامبران در ویژگیهایی که در حدیث شریف یاد شده، همین گونه است و حمل این همانندی بر مطابقت تام و یکسانی کامل و برابری دقیق، واجب است و غیر این، هرگز روا نیست.

### برتری پیامبر ما از دیگر پیامبران در قرآن کریم

دانشمندان بزرگ با آیه‌ای که نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به پیروی از هدایت انبیا فرمان می‌دهد، به برتری آن حضرت از همه پیامبران و فرستادگان، استدلال کرده‌اند. این حدیث هم - که نشان دهنده وجود ویژگیهای پیامبران علیهم السلام در امیر مؤمنان علیه السلام است - همین گونه است و به برتری حضرتش از ایشان، دلالت می‌کند. و آن‌گاه که برتری وی از انبیای گرامی ثابت شود، گمان تو درباره ثبوت برتری او از سه تنی که دارای ویژگیهایی محیرالعقول اند، چیست؟!

بر ماست که نخست، آیات کریمه مورد نظر را یاد کنیم و سپس بخشهایی از سخنان مفسران را در بیان آنچه بدان اشارتی کردیم، بیاوریم. اینک آیات مورد نظر:

وَاهْبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوًّا بِهَا بِكَاْفِرِينَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدَهُ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ<sup>۱</sup>

و به او (ابراهیم) اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم. و نوح را پیشتر، راه نمودیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. \* و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند؛ \* و اسماعیل و یسع و یونس و لوط، که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم؛ \* و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. \* این است هدایت خدا که هر کس از بندگانش را بخواهد، بدان رهنمون می‌شود. و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند از دستشان می‌رفت. \* ایشان‌اند کسانی که به آنان کتاب و داوری و نبوت دادیم و اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند. \* اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس هدایت آنان را پی‌گیر. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی‌طلبم. این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست.

فخر رازی در تفسیر «فَبِهَدَاهُمْ أَفْتَدَهُ» می‌نویسد: در این آیه مسائلی مطرح است: **مسئله نخست:** تردیدی نیست که مقصود از «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ: اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده است» پیامبرانی‌اند که پیشتر از آنان یاد شده است و شک نیست که «فَبِهَدَاهُمْ أَفْتَدَهُ: پس هدایت آنان را پی‌گیر» دستوری است خطاب به محمد ﷺ. آنچه می‌ماند، تنها، تعیین چیزی است که خدا محمد را دستور می‌دهد تا در آن، به این پیامبران اقتدا کند.

برخی از مردم گفته‌اند: مراد آیه این است که پیامبر در امری که تمامی پیامبران در آن همداستان‌اند (یعنی اعتقاد به توحید و تنزیه خدا از هر آنچه سزاوار ذات و صفات و افعال او نیست و سایر عقلیات) به آنان اقتدا کند.

برخی دیگر می‌گویند: مراد پیروی از ایشان در شرایع است؛ جز آنچه با دلیل، تخصیص می‌خورد. بنا بر این سخن، این آیه دلیلی است بر اینکه شرایع ادیان

پیشین، ما را نیز در بر می‌گیرد و اجرای آنها بر ما واجب است. دیگران گفته‌اند: خدای متعال تنها از آن رو در آیه پیشین از پیامبران نام برده است که روشن کند آنان از شرک به دور بودند و برای نابودی آن می‌کوشیدند؛ چرا که آیه با «وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند از دستشان می‌رفت» پایان می‌پذیرد و در ادامه، خدای متعال پافشاری ایشان را بر توحید و نپذیرفتن شرک، با عبارت «فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هُؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُؤْثِرُوا بِهَا كَافِرِينَ: اگر اینان (مشرکان) بدان کفر ورزند، بی‌گمان، گروهی [دیگر] را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند» مورد تأکید قرار می‌دهد و سپس می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ: اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده است»؛ یعنی خدا آنان را به ابطال شرک و اثبات توحید و تحمّل بی‌خردی نادانان در این راه، هدایت فرموده است.

دسته‌ای دیگر می‌گویند: لفظ آیه مطلق است؛ از این رو، پیروی در همه امور را بر می‌تابد؛ مگر آنچه را دلیل جداگانه، تخصیص بزند.

قاضی در این باره گفته است: «به چند دلیل، حمل آیه بر امر به رسول اکرم ﷺ در پیروی پیامبران پیشین در همه شرایعشان، بعید است. دلیل اول آنکه: شرایع آنان گوناگون و متناقض است و بدین سبب، درست نیست که پیامبر به پیروی از ایشان در احکام متناقض، مأمور باشد. دوم اینکه: بی‌گمان، مقصود از «هدی» دلیل است نه نفس عمل؛ از این رو، می‌گوییم: دلیل اثبات شریعت آنان به روزگار ایشان اختصاص دارد نه روزگاری دیگر و بنابراین، پیروی از آنان در این «هدی» تنها این است که وجوب انجام افعالی ویژه را در روزگار ایشان، معتقد شویم. پس چگونه می‌توان به چنین چیزی بر لزوم پیروی از آنان در شرایعشان در هر روزگاری، استدلال کرد؟ سوم آنکه: پیروی پیامبر ﷺ از انبیای گذشته در شرایعشان، پایین‌تر بودن جایگاه حضرتش را از جایگاه آنان در پی دارد و این سخنی است که همگان بر ناروایی اش همداستان‌اند. بر پایه این سه دلیل، ثابت شد که حمل آیه بر وجوب پیروی از پیامبران پیشین در شرایعشان، روا نیست.»



پاسخ دلیل سوم قاضی این است که خدای متعال فرستاده خاتم را به پیروی از همه پیامبران پیشین در تمامی اوصاف نیک و خوبیهای شریف، دستور داده است و این نه تنها پایین تر بودن مرتبت حضرتش را از ایشان به دنبال ندارد، بلکه - بر اساس آنچه پس از این و به زودی بیان خواهد شد - والاتر بودن مرتبت آن حضرت را از همه پیامبران، در پی خواهد داشت.

بنابراین، بر پایه آنچه گفتیم، دلالت این آیه به اینکه شریعت پیامبران پیشین ما را ملزم می‌کند، ثابت می‌شود.

**مسئله دوم:** دانشمندان به همین آیه احتجاج کرده‌اند که پیامبر ما از همه پیامبران، برتر است. اینک استدلال ایشان:

پیشتر گفتیم که خصال کمال و ویژگیهای شرف در همه پیامبران پراکنده است؛ به گونه‌ای که:

داوود و سلیمان از سپاسگزاران نعمت بودند؛

ایوب از شکیبایان در گرفتاری بود؛

یوسف این هر دو ویژگی را در خود گرد آورده بود؛

موسی شریعت استوار و چیره و معجزات آشکار و روشن داشت؛

زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، در شمار زاهدان بودند؛

اسماعیل قرین صدق و راستی بود؛

و یونس از اصحاب ناله و زاری به درگاه خدا به شمار می‌رفت؛

و خدای متعال تنها از این رو از تک تک این پیامبران نام برده که در هر یک ایشان صفت معینی از اوصاف ستوده و شریف، چشمگیر بوده است و پس از یادکرد همه آنان، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به پیروی از تمامی ایشان دستور داده است. گویا خدای حکیم به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمان می‌دهد که همه خوبیهای پرستش و فرمانبری را - که در همه پیامبران به گونه پراکنده موجود است - در خود گرد آورد. و وقتی خدای تعالی چنین دستوری به پیامبر داده، محال است که آن حضرت در انجام آن و به دست آوردن آنچه بدان مأمور شده است، کوتاهی کند. بنابراین، ثابت می‌شود که

پیامبر ﷺ آنچه را فرمان یافته تا به دست آورد، به دست آورده است. حال که چنین است، ثابت می‌شود که خصال نیکی که در همه پیامبران پراکنده است، در رسول خدا ﷺ جمع است و بدین سبب، واجب است که گفته شود: آن حضرت از همه انبیا برتر است. والله اعلم.<sup>۱</sup>

بر پایه همین سخنی که دانشمندان در احتجاج به این آیه کریمه به برتری پیامبر ما ﷺ از دیگر پیامبران، بر زبان رانده‌اند، ما با حدیث تشبیه به برتری سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبران، احتجاج می‌کنیم. بنابراین، هیچ شکی در دلالت حدیث تشبیه به مذهب شیعه، بر جای نمی‌ماند.

بله! اثبات برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیا بر اساس حدیث تشبیه، از اثبات برتری رسول خدا ﷺ از دیگر فرستادگان، روشن‌تر است. زیرا وقتی فرمان پیروی از هدایت پیامبران پیشین - که درود خدا بر آنان باد - نشان دهنده افضلیت نبی اکرم ﷺ است، وجود ویژگیهای انبیای گذشته در حضرت امیر علیه السلام - که حدیث تشبیه به روشنی به آن دلالت می‌کند - به طریق اولی، به افضلیت امام علیه السلام از آنان دلالت خواهد کرد.

ضمن اینکه احتجاج به آیه شریفه، به مقدماتی نیازمند است: نخست: وقتی رسول خدا ﷺ به پیروی فرمان یابد، ترک فرمان پیروی از جانب آن حضرت محال باشد. دوم: مراد از هدایت انبیای پیشین، همه خصال نیکویی باشد که به تک تک ایشان اختصاص دارد. سوم: پیروی نبی اکرم صلی الله علیه و آله از پیامبران گذشته، مانع برتری حضرتش از ایشان نباشد. لیکن در حدیث تشبیه، به هیچ یک از این مقدمات نیازی نیست و حدیث خود، بی هیچ مقدمه‌ای، ویژگیهای پیامبران پیشین را برای امام اثبات می‌کند. زیرا در حدیث، سخنی از فرمان پیروی نیست تا اثبات برتری، به اینکه حضرتش قطعاً این فرمان را خواهد گزارد، وابسته باشد.

همچنین در حدیث تشبیه، به روشنی، اوصاف انبیا نظیر: دانش و بردباری و

بندگی و تقوا و شکوه و توانمندی، یاد شده است و واژه «هدی» در آن وجود ندارد تا برای دلالت به برتری، نیاز به مقدمه‌ای باشد که می‌گوید: مراد از «هدی» صفات است. نیز در این حدیث شریف، نیازی نیست که نشان دهیم پیروی با برتری منافات دارد؛ چرا که در اینجا سخنی از پیروی به میان نیامده است.

اینها همه، نشان دهنده آن است که دلالت حدیث تشبیه به برابری ویژگیهای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ با اوصاف انبیای گذشته، از دلالت فرمان پیروی از اوصاف این پیامبران، به برتری نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از ایشان، روشن تر است.

نیشابوری نیز از احتجاج یاد شده بر افضلیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اقوال دانشمندان در تفسیر «هدی» سخن رانده، پس از آوردن گفته قاضی و آنچه در پاسخ به دلایل او گفته‌اند، تصریح می‌کند: آنچه گذشت شکوهمندی افزون جایگاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از جایگاه پیامبران گذشته، واجب می‌گرداند؛ چرا که آن حضرت فرمان یافته تا تمام خصال کمال و ویژگیهای بزرگی پراکنده در ایشان را (مانند: سپاسگزاری در داوود و سلیمان، شکیبایی در ایوب، زهد در زکریا و یحیی و عیسی، راستی در اسماعیل، تضرع در یونس و معجزات درخشان در موسی و هارون) در خود گرد آورد؛ و از همین روست که حضرتش فرموده است: «اگر موسی در روزگار من زنده می‌بود، باید از من پیروی می‌کرد.»<sup>۱</sup>

خطیب شربینی پس از آوردن این احتجاج می‌نویسد: با این بیان، ثابت شد که فرستاده خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برترین پیامبران است؛ زیرا اوصافی که در همه ایشان پراکنده است، در وی گرد آمده است.<sup>۲</sup>

### ۳. استدلال در پرتو سخن فخر رازی

هرگاه فرمان پیروی نشان دهنده وجود همه اوصاف پیامبران پیشین در پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و به سبب آنکه حضرتش به تنهایی، دارای جمیع ویژگیهای

۱. تفسیر نیشابوری ۷ / ۱۸۵.

۲. السراج المنیر ۱ / ۴۳۵.

پراکنده در ایشان است، آیه شریفه به برتری وی از آنان دلالت کند، حدیث تشبیه، دست کم، به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنان دلالت خواهد کرد. بنابراین، این حدیث بر پایه همان مقدماتی که در احتجاج به آیه شریفه بر افضلیت پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شد و با چشم پوشی از آنچه در وجه پیشین بدون به کار بستن این مقدمات در اثبات برتری حضرت امیر گفته آمد، نشان دهنده افضلیت امام علیه السلام خواهد بود.

پس در این صورت، نتیجه سخن دلالت حدیث تشبیه به برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیای گذشته است. زیرا وی خصال نیک پراکنده در آنان را در خود گرد آورده است و هرگاه وی از پنج پیامبر یاد شده برتر باشد، برتری او از همه پیامبران، جز فرستاده خاتم صلی الله علیه و آله، به اجماع مرکب، ثابت خواهد شد (در برخی از نقلهای حدیث تشبیه، از وجود اوصاف یعقوب و یوسف و ایوب و یونس علیهم السلام و شکوه اسرافیل و مرتبت میکائیل و بزرگی جبرائیل در سرورمان علی علیه السلام سخن به میان آمده است).

#### ۴. در علی نود ویژگی گرد آمده است که در غیر او وجود ندارد.

سید علی همدانی - که از مشایخ پدر دهلوی است - در کتابی که رشیدالدین دهلوی آن را در شمار آثار نگارش یافته در مناقب اهل بیت علیهم السلام توسط اهل سنت بر شمرده، از جابر روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِسْرَافِيلَ فِي هَيْبَتِهِ وَ إِلَى مِيكَائِيلَ فِي رُتْبَتِهِ وَ إِلَى جِبْرَائِيلَ فِي جَلَالَتِهِ وَ إِلَى آدَمَ فِي سَلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي حُسْنِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ وَ إِلَى يَعْقُوبَ فِي حُزْنِهِ وَ إِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَ إِلَى أَيُّوبَ فِي صَبْرِهِ وَ إِلَى يَحْيَى فِي زُهْدِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي سُنَّتِهِ وَ إِلَى يُونُسَ فِي وَرَعِهِ وَ إِلَى مُحَمَّدٍ فِي جِسْمِهِ وَ خُلُقِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ؛ فَإِنَّ فِيهِ تِسْعِينَ خَصْلَةً مِنْ خِصَالِ الْأَنْبِيَاءِ، جَمَعَهَا اللَّهُ فِيهِ وَ لَمْ يَجْمَعْ فِي أَحَدٍ غَيْرِهِ.

هر که می خواهد هیبت اسرافیل و مرتبت میکائیل و جلالت جبرائیل و دانش آدم و نیکویی نوح و خدا دوستی ناب ابراهیم و حزن یعقوب و جمال

یوسف و راز و نیاز موسی و شکیبایی ایوب و دنیاپر هیزی یحیی و آیین و روش عیسی و پرهیزکاری یونس و خلقت نیکو و خُلق نیک محمد را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که در وی نود خوی از خوبیهای پیامبران نهفته است که خدا آنها را در او و نه در کسی دیگر، گرد آورده است.

سید علی همدانی تمام این نود خوی پسندیده را در کتاب «جواهر الأخبار» آورده است.<sup>۱</sup>

آری، این حدیث صرف تشبیه نیست؛ بلکه بر مجرای حقیقت روان است. دیگر آنکه، گرد آمدن همه این اوصاف تنها در علی و نه در کسی دیگر، نصی است بر افضلیت او.

### ۵. دلالت حدیث در کلام ابن روزبهان

متعصب ستیزه‌گر، فضل بن روزبهان، به دلالت حدیث تشبیه بر افضلیت تصریح کرده است و نزد او، دلالت این حدیث به مذهب امامیه درست است؛ جز آنکه وی حدیث را با اتهام ساختگی بودن، رد می‌کند. اینک سخن او:

نشانه ساختگی بودن، بر پیشانی این حدیث هویدا است و با آنکه به بیهقی نسبت داده شده، شکی نیست که حدیثی منکر<sup>۲</sup> است؛ زیرا موهم آن است که علی بن ابی طالب از این پیامبران برتر است و این سخنی است باطل؛ چرا که غیر نبی از نبی برتر نیست. دلیل آنکه این حدیث موهم چنین معنایی است، آن است که بر پایه آن، فضائل پراکنده در پیامبران در علی گرد آمده و کسی که همه فضائل را در خود دارد، از کسانی که این فضائل در ایشان پراکنده است، برتر است. همچون حدیثی از بر ساخته‌های غلات است.<sup>۳</sup>

تعصب این قوم را ببین! یکی شان مانند ابن روزبهان، به دلالت حدیث به مذهب

۱. مودّة القربی؛ بنگرید به: ینابیع المودّه ۲ / ۳۰۶، چاپ محقق.

۲. منکر خبری است که فقط یک نفر غیر تقه آن را نقل کرده باشد. (درایة الحدیث / ۶۹) (مترجم)

۳. ابطال الباطل؛ بنگرید به: دلائل الصدق ۲ / ۵۱۸.

شیعه اعتراف می‌کند، سپس بر آن برچسب ساختگی بودن می‌نهد و آن را رد می‌کند و دیگری مثل کابلی و دهلوی، دلالت حدیث را بر نمی‌تابد! و این گونه به رد و بدل کردن سخنان دروغ میان خود می‌پردازند. اینان جز فرو افکندن حدیث از اعتبار، هدفی ندارند تا آنکه شیعه نتواند بدان بر مذهب راستین خود احتجاج کند؛ حال هر چه می‌خواهد بشود، بشود!

اما سخن ابن روزبهان در ابطال برتری امیر مؤمنان علیه السلام از انبیای یاد شده - بدان سبب که حضرتش پیامبر نیست و غیر پیامبر نمی‌تواند از پیامبر برتر باشد - با آیه مباهله و احادیثی که ذیل آن آمده‌اند و نیز دیگر احادیث صریحی که نشان می‌دهند علی نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است و روایتی که دربارهٔ توسل آدم علیه السلام به وی<sup>۱</sup> نقل شده و اینکه انبیا بر ولایت او بر انگیخته شدند<sup>۲</sup> و حدیث «من و علی، پیش از آنکه آدم آفریده شود، از نوری واحد آفریده شدیم»<sup>۳</sup> و... باطل می‌شود.

بنابراین، دلالت حدیث به افضلیت روشن می‌گردد؛ پس احتجاج شیعه بدان درست است و مناقشهٔ دهلوی در این باره، رد می‌شود.

#### ۶. سخن امیر محمد بن اسماعیل پیرامون حدیث تشبیه

علامهٔ آزموده، محمد بن اسماعیل، سخنی لطیف و تقریری متین دربارهٔ حدیث تشبیه دارد که روش احتجاج شیعه را روشن و شیوهٔ استدلال آنان را تأیید می‌کند. بنگرید:

فایده: حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله علی را به پنج تن از پیامبران همانند ساخته است. محب الدین طبری در این باره می‌نویسد:

۱. بنگرید بدانچه اهل سنت در تفسیر آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ: پس آدم از خداوندگارش کلماتی را فراگرفت.» (بقره (۲): ۳۷) روایت کرده‌اند. (الدرر المثنور ۱ / ۶۰)
۲. بنگرید بدانچه راویان سنی در تفسیر «وَ اسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا: و از فرستادگانمان که پیش از تو گسیل داشتیم، جو یا شو.» (زخرف (۴۳) / ۴۵) نقل کرده‌اند؛ و نیز شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام در تاریخ دمشق ۲ / ۹۷. ما در جلد بعدی کتابمان به تفصیل، بدین بحث خواهیم پرداخت.
۳. جلد پنجم کتاب ما را ببینید.

«یادکردی از تشبیه علی - رضی الله عنه - به پنج تن از پیامبران: ابوالحمرء نقل کرده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

ناقل این حدیث ابوالخیر حاکمی قزوینی است.

نیز از ابن عباس - رضی الله عنهما - نقل شده است که نبی اکرم ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حُكْمِهِ وَإِلَى يُوسُفَ فِي جَمَالِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر کس که می خواهد بردباری ابراهیم و حکمت نوح و جمال یوسف را بنگرد، علی بن ابی طالب را نظاره کند.

ناقل این حدیث ملای اربلی است در «وسيلة المتعبدين».

آری، فرستاده خاتم ﷺ علی را در فراگیری خوبیهای نیک از خصال پسندیده پنج پیامبر یاد شده، بدیشان همانند ساخته است.

وی صفت دانایی را از آدم ابوالبشر فرا گرفته است؛ چرا که خدای متعال آدم را با آموختن همه نامها بدو ویژه ساخت و سپس برتری او را بدین سبب، هویدا کرد و او را بلند آوازه فرمود. خدای متعال نامیده شدگان را بر فرشتگان عرضه کرد و از آنان خواست تا از نامهای آنان خبر دهند؛ لیکن نتوانستند. آنگاه خدا از آدم خواست تا چنین کند و آدم فرشتگان را از نامهای نامیده شدگان آگاه کرد. این از برترین فضائل آدم ﷺ است که به سبب آن در ملاء اعلا بزرگی یافت.

پیامبر ﷺ فهم علی را به فهم نوح، همانند کرده است. زیرا خدای بلند مرتبه نوح را به ساخت کشتی فرمان داد. صنعتی که ریزه کاریهای محکم کاری و استوار سازی،

بسیار در آن نهفته است؛ بدان گونه که قلمها از شمارش و افکار از درک آنها ناتوان است. صنعت کشتی سازی، پیش از این، ناشناخته بود و اندیشهٔ پیشینیان بدان راه نیافته بود. چه بسیار محکم‌کاریهایی که در این فن وجود دارد! نوح مکانهایی را در دل کشتی، برای اسکان خود و همراهانش و چهارپایان و درندگان پدید آورد؛ با آنکه اندازه و حجم آنها بسیار با هم متفاوت بود و کشتی به شکل سینهٔ پرنده، ساخته شد. خدا سوار شدن در آن کشتی را از آیات خود بر شمرده است؛ آنجا که فرموده است: «وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ: و نشانه‌ای [دیگر] برای آنان اینکه ما نیاکانشان را (که اینان فرزندان آنان‌اند) در کشتی انباشته، سوار کردیم.»<sup>۱</sup> همچنین خداوند در قرآن کریم، این نعمت عظیم را در شمار نشانه‌های خود یاد کرده است. همین تو را بس که خدای حکیم روان ساختن آن را بر آب با آفرینش آسمان و زمین و آمد و شد شب و روز، قرین ساخته است. بنابراین، مراد از فهم نوح، فهم ساخت کشتی است که خدا بدو الهام فرمود. از همین رو، حضرت پروردگار ساخت آن را با واژهٔ «بِأَعْيُنِنَا: زیر نظر من»<sup>۲</sup> مقید و همراه کرده است. در برخی از نقلهای حدیث تشبیه، به جای فهم نوح، «حکم» نوح آمده است که مقصود حکم ناشی از حکمت و استواری و درستی اوست. البته احتمال دارد که مراد از فهم نوح، فهم وی در همهٔ مسائل، اعم از ساخت کشتی و دیگر امور باشد؛ فهمی که وی از خدای متعال و امر او آموخته بود.

حضرت رسول ﷺ بردباری علی را به بردباری ابراهیم، تشبیه کرده است. بردباری از شریف‌ترین ویژگیهاست؛ از همین رو، گفته‌اند که خدا بسیار کم پیامبران را به بردباری ستوده و این به سبب ارجمندی این ویژگی است. خدا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را بدین صفت ستوده است:

۱. یس (۳۶) / ۴۱.

۲. وَ اصْطَعِ الْفُلْكَ يَا عِيسَى: زیر نظر ما کشتی را بساز. (هود (۱۱) / ۳۷)



إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ<sup>۱</sup>

به راستی، ابراهیم مهربان و بردبار بود.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ<sup>۲</sup>

هر آینه، ابراهیم بردبار و نرم دل و بازآینده [به درگاه ما] بود.

و در آیات چندی، جانبداری او از لوط، با عبارت «إِنَّ فِيهَا لُوطًا» آمده است.

از نمونه‌های بردباری ابراهیم - که کوههای استوار تاب آن را ندارند - پذیرش فرمان خدای متعال در بریدن سر فرزندش است. وی فرزندش را به پهلو بر زمین خوابانید و دستان او را بست و چند بار چاقو را برگلوی او کشید که اگر خدا آن را از بریدن باز نمی داشت...! به همین سبب، خدا ابراهیم و فرزندش را به بردباری ستوده است.

نبی اکرم ﷺ علی را در زهد، به یحیی بن زکریا عليه السلام همانند ساخته است. یحیی عليه السلام در میان پیشینیان و پسینیان فرزندان آدم، نمونه زهد و دنیاپرہیزی است و اندکی از ویژگیهای زهد او کتابها را آکنده کرده است.

پیامبر ﷺ علی را در استواری و توانمندی، به موسای کلیم تشبیه کرده است. موسی بسیار توانمند بود. در این باره، داستان آن قبطی که موسی تنها مشتی بر وی کوفت و او جان داد و خواست تا با دیگری نیز نبرد کند، برای آگاهی تو بس است. این در حالی بود که موسی در سرزمین فرعون و زیر دست او بود و بنی اسرائیل به خواری، تحت قدرت فرعون می زیستند و قبطیان صاحب شکوه و جاه و فرمانروایی بودند.

در نقل دیگری از حدیث تشبیه، رسول خدا ﷺ علی را در زیبایی و جمال، به یوسف مانند کرده است. یوسف در زیبایی، خورشیدی است که ستایش او جز بر پوشیدگی جمالش نمی افزاید؛ چرا که زیبایی او آشکار است و نیازی به آشکار

۱. توبه (۹) / ۱۱۴.

۲. هود (۱۱) / ۷۵.

ساختنش نیست. پیشتر در وصف امیرالمؤمنین یاد کردیم که گردن مبارکش به آبریزی سیمین می ماند و بدنی نرم داشت و...

بردباری و دانش و فهم و زهد و توانمندی و زیبایی، شریف ترین ویژگیها هستند و علی به کامل ترین مرتبه این صفات دست یافته بود؛ چرا که بردباری پیامبران کامل ترین بردباری و دانش انبیا بی نقص ترین دانش و فهم ایشان تمام ترین فهم و زهد آنان رفیع ترین زهد و توانمندی شان بالاترین توانمندی است.

تو را بس است آشنایی با مردی که خدا او را با این صفات، کامل کرد و پیامبرش همگان را آگاهانید که او بدین ویژگیها دست یافته است و او را با کامل ترین کسانی که بدین اوصاف آراسته بودند، همانند کرد و فرمود: هر که می خواهد پیامبرانی را که بدین ویژگیها متصف بودند ببیند و به نحوی که گویا زنده اند، به آنان بنگرد، بدین مرد که تمام آن صفات را در خود گرد آورده است، نظاره کند. لذا گفته اند:

يَدُلُّ لِمَعْنَىٰ وَاحِدٍ كُلُّ فَاخِرٍ      وَ قَدْ جَمَعَ الرَّحْمَنُ فِيكَ الْمَعَالِيَا

هر انسان گرانمایه ای تنها نشان دهنده یکی از اوصاف کمال است؛ لیکن خدای رحمان تمام بزرگیها و مقامات بلند را در تو گرد آورده است.

اگر بخواهیم همه ثمرات این صفات کمال را که از وجود وصی روان شده و تمام دریاهاى سخنی را که از دل و زبان او جوشیده است، پی در پی بیاوریم، از هدف خود در بیان معنی این ابیات و شیوه کوتاه نویسی، دور می افتیم. در آینده، در اثنای یادکرد ویژگیهای او، آنچه نشان دهنده کمالات حضرتش باشد، خواهد آمد.

یادآور می شویم که پیامبر ﷺ برخی دیگر از صحابه را نیز در پاره ای از این صفات به فرستادگان الهی تشبیه کرده، لیکن برای هیچ یک از اصحاب نام پنج یا سه تن از انبیا را نیاورده است؛ آن هم به صورت: «هر که می خواهد...» که نشان دهنده وجود کامل این صفات در وصی اوست.<sup>۱</sup>

آنچه گذشت سخن پژوهشگری بزرگ در معنای حدیثی پرآوازه بود. حَقًّا که به

۱. الروضة النديه، شرح التحفة العلوية.

نیکویی، از معانی حدیث پرده برداشته و حقایق آن را در عبارات کوتاه، آشکار کرده است. با سخنان وی، وجه احتجاج شیعه روشن می‌گردد و نهایت تعصب دهلوی هویدا می‌شود. همو که پنداشته است این حدیث تنها در بردارنده تشبیهی محض است؛ بسان تشبیه خاک و سنگریزه به مروارید و یاقوت، همچون تشبیهات پوشالی و تمثیلات گزاف.

علاوه بر این، نباید سخنان ابن طلحه و گنجی شافعی و شهاب‌الدین احمد را در بیان معنی این حدیث از یاد برد؛ چرا که گفتار اینان، همانند سخن محمد بن اسماعیل، روش امامیه را می‌رساند و اثبات می‌کند.

### ۷. اعتراف ابوبکر به دلالت حدیث

اگر طرف مقابل ما هیچ یک از دلایل یاد نشده را نپذیرد، باید بداند که برخی از نقلهای حدیث تشبیه، اعتراف ابوبکر را به دلالت این حدیث به برابری امیرالمؤمنین علیه السلام با پنج پیامبر یاد شده - که درود خدا بر آنان باد - و برتری وی از ایشان، در بردارد. در مناقب خوارزمی آمده است:

شهردار به طریق اجازه، برای من روایت کرد: ابوالفتح، عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، در شهر اصفهان، از شریف ابوطالب، مفضل بن محمد بن طاهر جعفری، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اصفهانی، برای ما نقل کرد: محمد بن احمد بن ابراهیم، از حسن بن علی بن حسین سلوی، از سوید بن مسعر بن یحیی از حارث أعور، پرچمدار علی، روایت کرد: این خبر به ما رسیده است که پیامبر صلی الله علیه و آله در میان گروهی از اصحاب خود فرمود:

أُرِيكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ نُوحًا فِي فَهْمِهِ وَ إِبْرَاهِيمَ فِي حِكْمَتِهِ.

دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

زمانی نگذشت که علی به آن جمع وارد شد. پس ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟

پیامبر ﷺ پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی شناسی؟  
ابوبکر گفت: خدا و فرستاده اش داناترند که او کیست.  
پیامبر ﷺ فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب، است.  
ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برایت یافت می شود؟<sup>۱</sup>  
در کتاب «توضیح الدلائل» نیز آمده است: حارث أعور، پرچمدار امیر مؤمنان  
- کرم الله وجهه - می گوید: این خبر به ما رسیده است که نبی اکرم ﷺ در میان گروهی  
از اصحاب بود که فرمود:

أَرَيْكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ.  
دانش آدم و فهم نوح و برابری ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

پس از زمانی اندک، علی - کرم الله تعالی وجهه - سر رسید. ابوبکر - رضی الله عنه  
- گفت: ای رسول خدا، مردی را به سه تن از پیامبران همانند کردی! درود و آفرین بر  
او! این مرد کیست؟ حضرتش پاسخ فرمود:

ای ابوبکر، آیا او را نمی شناسی؟  
ابوبکر عرض کرد: خدای تعالی و فرستاده اش داناترند.  
پیامبر ﷺ فرمود: وی ابوالحسن، علی بن ابی طالب است.  
ابوبکر گفت: ای ابوالحسن، آفرین بر تو! آفرین بر تو!  
ناقل این خبر صالحانی است و در زنجیره روایان آن، نام حافظ ابوسلیمان نیز به  
چشم می خورد.<sup>۲</sup>

در این حدیث، اعتراف آشکار ابوبکر به دلالت حدیث تشبیه به برابری امام علی (ع)  
و پیامبران یاد شده و تصدیق سخن او توسط رسول خدا ﷺ آمده است و نیک  
می دانیم که تصدیق و تأیید آن حضرت حجت است.  
گفتیم که ابوبکر از این حدیث، برابری را دریافته است؛ چرا که او به حضرت

۱. مناقب علی بن ابی طالب / ۴۴ - ۴۵.

۲. توضیح الدلائل علی تصحیح الفضائل، مخطوط.

رسول ﷺ عرض کرد: مردی را با سه تن از فرستادگان الهی مقایسه کردی؟ و معنای قِشَتَ ( =مقایسه کردی) ساوِیْتَ (برابر ساختی) است؛ زیرا قیاس کسی با دیگری به معنای برابر ساختن آن دوست.

شریف جرجانی در این باره می‌گوید: قیاس در لغت، به معنای اندازه‌گذاری است. گفته می‌شود: نعل را با نعل قیاس کردی؛ یعنی: آن را اندازه‌گذاری و برابر ساختی. همچنین قیاس به معنای بازگردانیدن چیزی به مانند خود است.<sup>۱</sup>

جوهری نیز می‌نویسد: هرگاه چیزی را به مانندش اندازه‌گذاری کنم، می‌گویم: چیزی را به دیگری یا با دیگری قیاس کردم. این فعل اجوف یائی و مصدر آن قیس و قیاس است؛ البته به گونه‌ی اجوف واوی و با مصادر قوس و قیاس نیز به کار رفته است. مقدار و مقیاس هم معنی‌اند. این ماده به باب افعال نمی‌رود؛ لیکن به باب مفاعله می‌رود (برای سنجش دو امر). مفاعله این ماده، گاه به معنای ثلاثی مجرد است. باب افتعال از این ماده، به معنای پیروی و اقتداست.<sup>۲</sup>

در قاموس فیروزآبادی نیز قیاس چیزی به چیزی یا با چیزی، به معنای اندازه کردن آن با همانندش آمده است.<sup>۳</sup>

ابن اثیر می‌گوید: در حدیث ابوالدرداء آمده است: «خَيْرُ نِسَائِكُمْ الَّتِي تَدْخُلُ قَيْسًا وَ تَخْرُجُ مَيْسًا.» مقصود آن است که در هنگام راه رفتن، گامهای زنان با هم مقایسه می‌شوند؛ پس بسان زنان احمق گام نزنند و خیلی کند نیز قدم برندارند؛ بلکه معتدل و میانه‌رو، راه بروند؛ به گونه‌ای که گامهایشان برابر باشند.<sup>۴</sup>

شگفتا از دهلوی! چگونه حدیث را بر تشبیه حمل می‌کند؟! آیا این جز ردّ ابوبکر و منسوب کردن او به بی‌خردی است؟! بله! دهلوی به صراحت - در سخنی که به زودی از او نقل خواهد شد - هر که را از این حدیث، برابری بفهمد، سفیه

۱. التعریفات / ۷۸.

۲. صحاح، موادّ قوس و قیس.

۳. قاموس، ماده قیس.

۴. نهایه، ماده قیس.

خواننده است. پس این، آشکارا، سفیه و بی‌خرد خواندن ابوبکر است. همان‌گونه که در باب یازدهم تحفه، ابوبکر را از شمار کودکان ممیز خارج و در عداد صبیان غیر ممیز داخل کرده است!

خواننده گرامی! نیک می‌دانی کسی که در «کمال سفاهت» و در شمار «کودکان غیر ممیز» است، به هیچ وجه، شایستگی جانشینی رسول خدا ﷺ را ندارد؛ چراکه مسلمانان همه، بدون هیچ تردیدی، عقل و بلوغ را از شرایط خلیفه بر می‌شمارند! و این اشکالی است بزرگ که دهلوی و پیروانش راگریزی از آن نیست.

همچنین روشن است که سخن ابوبکر خطاب به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که «کجا همانندی برای تو یافت می‌شود؟» نشان دهندهٔ آن است که وی برابری یاد شده در حدیث را دلیل آن دانسته است که همانندی برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ وجود ندارد و این خود دلیلی دیگر بر افضلیت آن حضرت است؛ به ویژه آنکه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن ابوبکر را تصدیق و تأیید فرموده است. بنابراین، پندار عدم دلالت برابری با پیامبران به افضلیت، جداً نارواست.

#### ۸. ابن تیمیّه: شبیه‌ترین فرد به نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ افضل و جانشین اوست.

متعصب ستیزه‌جو، ابن تیمیّه، می‌نویسد: بی‌گمان، فرستادهٔ خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برترین مردمان است و هر که شبیه‌ترین مردم بدو باشد، از دیگرانی که این‌گونه نیستند، برتر است. خلافت جانشینی نبوت است، نه پادشاهی؛ از این رو، هر که جانشین نبی شود و بر جای او بنشیند، شبیه‌ترین مردمان به وی خواهد بود و شبیه‌ترین فرد به نبی از همگان برتر است. بنابراین، هر که جانشین پیامبر شود، از دیگران بدو شبیه‌تر است و شبیه‌ترین، برترین است؛ پس خلیفه برترین فرد خواهد بود.<sup>۱</sup>

این سخن که «شبیه‌ترین فرد به نبی از همگان برتر است» گفته‌ای پذیرفته و درست است. زیرا شک و تردیدی نیست که نبی، برترین مردمان است و شبیه‌ترین فرد به افضل از همگان افضل است. حدیث تشبیه مصداق حقیقی این واقعیت

درست را معین می‌کند. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام شبیه‌ترین مردمان به پیامبرانی است که بی‌گمان، از خلفای سه‌گانه برترند و هر که شبیه‌ترین فرد به آنان باشد، افضل خواهد بود؛ پس امام علیه السلام از خلفای سه‌گانه و غیر اینان افضل است.

همچنین، ظاهر سخن «هر که جانشین نبی شود و بر جای او بنشیند، شبیه‌ترین مردمان به وی خواهد بود و شبیه‌ترین فرد به نبی از همگان برتر است.» نشان می‌دهد که ابن تیمیّه به جانشینی پیامبر و نشستن در جای او، استدلال می‌کند که هر کسی بر مسند نبی تکیه کند، شبیه‌ترین فرد به وی و در نتیجه، از دیگران برتر خواهد بود. لیکن دلالت حدیث تشبیه به شبیه‌تر بودن به نبی، از مجرد خلافت غیر منصوصی که بر گمان - که به هیچ وجه، آدمی را از حقیقت بی‌نیاز نمی‌کند - بنا نهاده شده، استوارتر است. اما شبیه‌تر بودن امیر مؤمنان علیه السلام بر بنیاد نص صریح معتبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم استوار است و ظن غیر معتبر کجا و نص صریح معتبر کجا؟ «بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا!»<sup>۱</sup>

گفتیم «خلافت غیر منصوص»؛ چرا که دهلوی و دیگران به نبود نص بر خلافت خلفای سه‌گانه معترف‌اند و بدین سبب، اثبات شبیه‌تر بودن به نبی در خلافت منصوص، هیچ اثر و سودی برای ایشان ندارد (زیرا خلافت خلفای سه‌گانه منصوص نیست). لذا بی‌تردید، مقصود ابن تیمیّه خلافت غیر منصوص است.

با چشم‌پوشی از آنچه گفته شد، می‌گوییم: اگر شبیه‌تر بودن کسی که بر جای نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشیند، با نص یا دلیل عقلی ثابت شود، غایت این امر، برابری و یکسانی اشبهیت (= شبیه‌تر بودن) او با اشبهیت امیرالمؤمنین علیه السلام - که با حدیث شریف اثبات شده است - می‌باشد که این برابری نیز برای اثبات مطلوب شیعه، بسنده است. زیرا هر دلیلی که نشان دهد نتیجه اشبهیت خلیفه به نبی، برتری او از دیگران است، همان نشان‌دهنده آن است که اشبهیت امام علیه السلام برتری وی را از همه افراد امت، پس از پیامبر، در پی دارد.

۱. دیوان حافظ، نسخه غنی - قزوینی، غزل شماره ۲. (مترجم)

همچنین، هرگاه اشبهیت خلیفه شرط جانشینی پیامبر ﷺ باشد، لازم است که خلیفه، همچون نبی، معصوم باشد و چون خلفای سه گانه عصمت نداشتند، جانشینی آنان منتفی خواهد شد.

#### ۹. تشبیه غیر معصوم به معصوم، جایز نیست.

بی گمان، تشبیه امام علیؑ به پیامبران، نشان دهنده عصمت و افضلیت است و اگر این گونه نبود، پیامبر ﷺ چنین سخنی نمی فرمود. سخن سبکی در شرح حال ابو داوود، این حقیقت را روشن تر می کند. وی می نویسد:

شیخ ما ذهبی گفته است: ابو داوود نزد احمد بن حنبل، فقه آموخت و مدتی او را همراهی کرد. ابو داوود را به احمد بن حنبل تشبیه می کنند؛ همان گونه که احمد را به استادش وکیع. و وکیع به استادش سفیان تشبیه می شود و سفیان به شیخش منصور و منصور به استادش ابراهیم و ابراهیم به شیخش علقمه و علقمه به استاد خود، عبدالله بن مسعود رضی الله عنه تشبیه می شود.

نیز ذهبی می نویسد: ابومعاویه، از اعمش، از ابراهیم، از علقمه نقل می کند: هر آینه، عبدالله بن مسعود را در روش و سیره اش، به نبی اکرم ﷺ تشبیه می کنند؛ لیکن من درباره ابن مسعود دهان می بندم [چراکه] نمی توانم کسی را در هیچ امری، به رسول خدا ﷺ تشبیه کنم و چنین کاری را نیکو نمی شمارم و روانی دارم. نهایت آنچه دلم بدان خرسند می شود آن است که بگویم: عبدالله تنها در آنچه توان و توفیقش را از خدای عزّ و جلّ دریافت کرده بود و نه در همه چیز، بدان حضرت اقتدا می کرد؛ چراکه نه ابن مسعود و نه صدیق و نه حتی آن که خدا به عنوان خلیل خود برگزید، بدان پایه اند که با فرستاده خاتم، همانند شوند. خدا ما را در شمار ایشان محشور کند.<sup>۱</sup>

می نگرید که تاج الدین سبکی تشبیه ابن مسعود (با آنکه دانشمندان اهل تسنن - همان گونه که در «کنز العمال» و دیگر آثار ایشان آمده است - فضائل و مناقب



پزشماری را برای او یاد می‌کنند) و ابوبکر بن ابی قحافه را به پیامبر ﷺ روا نمی‌دارد. بنابراین، اگر سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم و برترین مردمان پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، نبی اکرم صلی الله علیه و آله وی را در این ویژگیهای پرشکوه، به پیامبران پیشین تشبیه نمی‌فرمود؛ زیرا این تشبیه قطعاً بدون عصمت و افضلیت نارواست. بدین گونه، دلالت تشبیه امام علیه السلام به انبیا در اوصافشان، به عصمت و افضلیت او ثابت شد و روشن است که اگر حمل تشبیه علی علیه السلام به پیامبران، به تشبیهات شعری و مجازی، روا می‌بود، نه تنها تشبیه ابن مسعود، بلکه تشبیه خلیفه اول و حتی خلفای دوم و سوم، بدون هیچ سختگیری و درنگی، به فرستاده خاتم جایز می‌بود. باری، در جایی که سبکی از تشبیه ابن مسعود و بلکه خلیفه نخست و دیگران، به نبی اکرم صلی الله علیه و آله باز می‌ایستد، چگونه دهلوی به خود جرئت می‌دهد که تشبیهی ناروا و مجازی را - آن هم در سخنی که صدورش از آن حضرت ثابت شده است - به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهد؟!

همچنین، سخن سبکی نشان دهنده بطلان دعوی برابری خلفای سه گانه با انبیا در اوصاف آنان است. زیرا اگر خلفا در این اوصاف، با پیامبران برابر و یا همانند بودند، سبکی دیگران را از تشبیه خلیفه اول به حضرت رسول صلی الله علیه و آله باز نمی‌داشت. نیز ناروایی تشبیه خلیفه اول به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله بطلان احادیث پنداری و ساختگی تشبیه خلفای اول و دوم را به انبیا، روشن می‌کند و بدین گونه، نادرستی این دعوی که شیخین دارای کمالات پیامبران بوده‌اند، آشکار می‌شود.

#### ۱۰. تحریم تشبیه برخی از احوال غیر نبی به نبی، توسط قاضی عیاض و دیگران

قاضی عیاض تشبیه غیر نبی را به نبی، بلکه برخی از احوال غیر نبی را به نبی، با تأکید بسیاری که زندانی شدن و تعزیر را در پی دارد، حرام شمرده و برای سخن خود، دلایل چندی آورده و شواهدی از تاریخ و حدیث و گفتار و سیره پیشینیان، یاد کرده است. اینک سخن او از باب نخست کتاب «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» در بیان حکم کسی که به روشنی یا به کنایه، به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا گوید یا

سخنی که موجب کاهش مرتبت اوست، بر زبان آرد:

فصل: وجه پنجم: نقصی را برای پیامبر هدف نگیرد و عیب و ناسزایی را درباره‌اش یاد نکند؛ بلکه آن هنگام که ستمی بر او رفته یا به خواری گرفتار آمده است، به یادکرد برخی از اوصاف نیک او پردازد و برخی از احوال آن حضرت را - که در زندگی دنیا بر وی روا بوده است - به گونهٔ ضرب‌المثل و برای دفاع از خویش، یا با تشبیه خود به او، گواه آورد؛ نه به طریق تأسی و تحقیق، بلکه به هدف آنکه خود یا دیگری را بالا برد؛ یا اینکه بر سبیل تمثیل، بدون پاسداشت بزرگی پیامبر ﷺ یا با هدف شوخی و زیاده‌روی، چنین سخنانی گوید: اگر دربارهٔ من سخن بدی گفته‌اند، دربارهٔ پیامبر نیز گفته‌اند؛ اگر مرا دروغگو شمرده‌اند، پیامبران را نیز دروغگو خوانده‌اند؛ اگر من گناه کردم، آنان نیز گناه کرده‌اند؛ من از زبان مردم در امان بمانم! حال آنکه پیامبران و فرستادگان خدا از زبان مردم در امان نماندند؛ بسان پیامبران اولوالعزم یا همانند ایوب، شکیبایی ورزیدم؛ پیامبر خدا بیش از آنچه من صبوری کردم صبر و بردباری کرد. یا مانند متنبی بگوید:

أَنَا فِي أُمَّةٍ تَدَارَكَهَا اللَّهُ      لَهُ غَرِيبٌ كَصَالِحٍ فِي ثَمُودٍ

من در میان امتی که خدا آن را فراهم آورده است، همچون صالح در ثمود، غریبم.  
و مانند آن از سروده‌های کسانی که در سخن گفتن تکبر می‌ورزند و همه چیز را ساده می‌انگارند. مانند سرودهٔ معری:

كُنْتُ مُوسَى وَاقْتَهُ بِنْتُ شُعَيْبٍ      غَيْرَ أَنْ لَيْسَ فِيكُمَا مِنْ فَاقِرٍ

من موسایم که دختر شعیب نزد او آمد؛ جز آنکه در میان شما دو تن، فقیری نیست.  
حقیقت آن است که پایان بیت - که نگرش ژرف در آن، شدت ناروایی اش را می‌نماید - فروکاستن و کوچک شمردن موسی عليه السلام و برتری دیگری را بر او در پی دارد. همو سروده است:

لَوْلَا انْقِطَاعُ الْوَحْيِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ      قُلْنَا مُحَمَّدٌ مِنْ أَبِيهِ بَدِيلُ  
هُوَ مِثْلُهُ فِي الْفَضْلِ إِلَّا أَنَّهُ      لَمْ يَأْتِهِ بِرِسَالَةٍ جِبْرِيلُ

اگر وحی پس از محمد ﷺ پایان نمی‌یافت، می‌گفتیم که محمد<sup>۱</sup> همتای پدرش است. او در فضل مانند پیامبر است؛ لیکن جبرئیل برای او پیامبری نیاورد.

آغاز بیت دوم در بردارنده فضیلت بسیار بزرگی است؛ چرا که غیر نبی را در فضل، به نبی تشبیه کرده است. بیت دوم دو معنا را بر می‌تابد: نخست آنکه این فضیلت، از مرتبت ممدوح می‌کاهد و یا آنکه وی بدین فضیلت نیازی ندارد؛ که دعوی بسیار گزافی است. دیگری سروده است:

وَإِذَا مَا رُفِعَتْ رَايَاتُهُ      صُفِّقَتْ بَيْنَ جَنَاحِي جَبْرَيْنِ<sup>۲</sup>

و آن‌گاه که پرچمهای او بالا رفت، میان دو بال جبریل به جنبش در آمد.

و سروده شاعری معاصر:

فَرَّ مِنَ الْخُلْدِ وَ اسْتَجَارَ بِنَا      فَصَبَّرَ اللَّهُ قَلْبَ رِضْوَانِ

او از بهشت جاودان گریخت و به ما پناه آورد؛ پس خدا دل رضوان را به شکیبایی فرا خواند.

و مانند شعر حسان مصیصی، از شاعران اندلس، در ستایش محمد بن عبّاد، معروف به «المعتمد» و وزیرش ابوبکر بن زیدون:

كَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَبُو بَكْرٍ الرِّضَا      وَ حَسَّانَ حَسَّانُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ

گویای ابوبکر [وزیر] ابوبکر برگزیده و حسان، حسان بن ثابت و تو محمدی.

و سخنانی مانند اینها.

ما تنها بدین سبب شواهد این بحث را - با آنکه نقلش بر ما دشوار بود - فراوان آوردیم تا نمونه‌هایش را بشناسانیم و آسان‌انگاری شمار بسیاری از مردم را در ورود به این درگاه تنگ و سبک‌شماری آنان را نسبت به این بارگران و کمی دانش ایشان را به بزرگی گناهی که در آن نهفته است، بنماییم و سخنانی را که بدون هیچ علمی در این باره بر زبان می‌رانند، و نماییم. «و آن را ساده می‌انگارید؛ حال آنکه در پیشگاه

۱. مقصود امام محمد باقر علیه السلام است. ر.ک: مناقب ابن شهر آشوب ۳ / ۳۱۵ - ۳۱۶. (مترجم)

۲. جبرین، جبرین، جبریل و جبرئیل، همگی نامهای روح القدس اند. (لسان العرب ۱۳ / ۸۵) (مترجم)

خدا پس بزرگ است.»<sup>۱</sup>

شاعران به ویژه، بسیار در این وادی گام نهاده‌اند و از میان آنان، کسانی که آشکارتر و با زبانی ولنگارتر از دیگران، سخنانی این چنین گفته‌اند، ابن هانی اندلسی و ابن سلیمان معری هستند. کلام این دو تن، در بسیاری از موارد، از این هم فراتر رفته و به حدّ استخفاف و فروکاستن و کفر صریح رسیده است که ما از آوردن آنها پرهیز کردیم.

هدف ما اکنون، سخن گفتن پیرامون مطلبی است که نمونه‌هایش را آوردیم. بی‌گمان، اینها همه، هر چند ناسزایی را در بر نداشتند و نقصی را به فرشتگان و پیامبران، نسبت ندادند (و من نمی‌گوییم که دومین پاره‌های ابیات معری و هدف سراینده‌اش، خوارداشت و کاهش مرتبت پیامبران است)؛ لیکن گویندهٔ چنین سخنانی، نبوت را بزرگ نشمرده و رسالت را تعظیم نکرده و حرمت‌گزینش الهی و جایگاه گرامی‌اش را پاس نداشته و حتی ممدوحش را در کرامتی که بدان دست یافته، به کسی همانند ساخته که خدا جایگاهش را بزرگی و قدرش را شرافت بخشیده و بزرگداشت و نکویی بدورا، واجب گردانیده و از بانگ برداشتن و فریاد بر آوردن در نزد او نهی فرموده است؛ یا اینکه سخن ناروایی را به هدف بهره‌وری از آن، بر زبان آورده یا برای خوش داشتن مجلسش، مثلی زده یا در ستایش خود [از ممدوحش] زیاده‌روی کرده تا سخنش را نیکو شمارند.

سزای چنین کسی - اگر از کشتن او چشم‌پوشی شود - تأدیب و زندان و تعزیر سخت است؛ چرا که اولاً: گفته‌اش زشت و نتیجهٔ آن قبیح است؛ ثانیاً: این چنین سخن گفتنی عادت وی شده است؛ ثالثاً: سخنان نادری گفته است؛ رابعاً: قرینهٔ کلامش نادرست است؛ خامساً: از آنچه پیشتر از او سر زده است، پشیمان شود. پیشینیان همواره، چنین سخنانی را از هر که گفته می‌آمد، ناروا می‌داشتند. هارون الرشید ابونواس را برای سرودن بیت زیر نکوهید و بدو گفت: ای پسر زنی که

شرمگاهی بزرگ داشت<sup>۱</sup>، آیا عصای موسی را ریشخند می‌کنی؟ و فرمان داد تا همان شب او را از لشکرگاهش بیرون کنند.

فَإِنْ يَكُ يَأْتِي<sup>۲</sup> سِحْرُ فِرْعَوْنَ فِيكُمْ فَإِنَّ عَصَا مُوسَى بِكَفِّ خَصِيبٍ

اگر جادوی فرعون در دست شما مانده، باکی نیست؛ چرا که عصای موسی در دست خصیب<sup>۳</sup> است.

قاضی قتبی می‌گوید: از دیگر سروده‌های ابونواس که به سبب آن بازخواست شد و مورد تکفیر (یا چیزی نزدیک به آن) قرار گرفت، سخن او دربارهٔ محمد امین (خلیفهٔ عباسی) و تشبیه او به پیامبر ﷺ است:

تَنَارَعَ الْأَحْمَدَانِ الشَّبَبَةَ فَاشْتَبَهَا خَلْقًا وَ خُلُقًا كَمَا قَدَّ الشَّرَاكَانَ

دو احمد در شباهت با یکدیگر کشمکش کردند؛ پس بسان دو بند کفش که از درازا بریده شوند، در آفرینش و خوی، مانند هم شدند.

از دیگر سروده‌های او که به سبب آن وی را نکوهیده‌اند، این است:

كَيْفَ لَا يُدْنِيكَ مِنْ أَمَلٍ مَنْ رَسُوْلُ اللهِ مِنْ نَفِيْرِهِ

چگونه هیچ آرزویی به تو نزدیک نشود؟ حال آنکه، تو کسی هستی که رسول خدا در شمار مردان توست.

زیرا حق پیامبر ﷺ و سبب بزرگداشت و بالا بردن جایگاه وی آن است که همگان بدو منسوب شوند و حضرتش به دیگری منسوب نگردد.

حکم این چنین سخنان و صاحبان آنها همان است که در فتواهای خود، به شرح، بازگفته ایم. فتاویٰ پیشوای ما، مالک بن انس - رحمه الله - و اصحاب او نیز همین گونه است. در نوادر، به نقل یحیی بن ابی مریم از او آمده است:

مردی، مرد دیگری را به سبب فقرش، سرزنش کرد. مرد فقیر پاسخش گفت: آیا

۱. عبارت عربی چنین است: «یا بن اللّخناء». ابن اثیر در معنای «لخناء» می‌نویسد: هي المرأة التي لم تُخْتَن. (النهاية ۴ / ۲۵۳) (مترجم)

۲. در متن کتاب «الشفاء بتعريف حقوق المصطفى» به جای یأتی، باقی آمده است. (مترجم)

۳. عامل هارون الرشید در مصر. (لغت‌نامهٔ دهخدا) (مترجم)

مرا به سبب فقرم سرزنش می‌کنی؛ حال آنکه رسول خدا ﷺ گوسفندان را شبانی می‌کرد؟ مالک با شنیدن این سخن گفت: او پیامبر را در جایی که نمی‌باید، یاد کرد؛ رأی من این است که ادب شود.

همو گفته است: گناهکاران را نمی‌سزد که چون عتابشان کنند، بگویند: پیامبران نیز پیش از ما خطاهایی کرده‌اند.

عمر بن عبدالعزیز به مردی گفت: برای ما کاتبی که پدرش عربی باشد، جستجو کن. کاتب وی گفت: پدر پیامبر کافر بود. عمر گفت: آیا این را به عنوان مثل ذکر کردی؟! پس او را عزل کرد و گفت: دیگر هیچ چیزی برای من ننویس.

سحنون صلوات بر نبی اکرم ﷺ را در هنگام شگفتی، نکوهیده می‌داشت؛ مگر برای پاداشش و آنکه نزد خدا به عنوان کاری نیک، به شمار آید؛ آن هم از سر بزرگداشت و تعظیم حضرتش. و فرمان خدا نیز به ما همین است.

از قابسی دربارهٔ کسی که به فردی زشت سیما بگوید: چهره‌اش به نکیر می‌ماند؛ و به شخص ترشرو بگوید: رخسارش شبیه فرشتهٔ خشمناک است؛ پرسیدند. وی در پاسخ گفت:

مقصودش از این گفتار چیست؟! نکیر یکی از دو فرشتهٔ زیبای مأمور سؤال و جواب از مردگان است. هدف گویندهٔ این سخن چیست؟! آیا از دیدن رخسارهٔ فرشته، هراسی در او پدید آمده یا اینکه به سبب زشترویی او، نگریستن به وی را ناپسند داشته است؟ اگر این‌گونه است، سخن درشتی بر زبان آورده؛ چرا که چنین گفتاری مصداق کوچک شمردن و خوارداشت است و بنابراین، کیفر سختی خواهد داشت؛ با اینکه، در سخن او آشکارا دشنامی به فرشته نیامده است و ناسزایش تنها به مخاطب بر می‌گردد. و کم‌خردان را در تأدیب سخت و زندان، مجازاتی درخور است. اما یادکرد فرشتهٔ مأمور دوزخ؛ به تحقیق، هر آن کس که در هنگام ناپسند داشتن ترشرویی دیگری، آن فرشته را یاد کند، ستم کرده است؛ مگر آنکه آن فرد ترشروی دستی بر وی داشته باشد و با ترشرویی اش وی را بترساند و فرد ترسیده، با این تشبیه قصد نکوهش عمل او و همواره متّصف شدن به صفت فرشتهٔ مأمور دوزخ

را - که در فعلش فرمانبردار خداوند خویش است - داشته باشد و بگوید: گویا مانند فرشته مأمور آتش، برای خدا به خشم آمده است. چنین سخنی سبک‌تر است. با این همه، روا نیست که فرد ترسیده چنین گفتاری را بر زبان آرد - هر چند که قصد او از نكوهش شخص ترشرو بدان سبب باشد که وی قصد جان‌ش را کرده باشد - اگرچه در حقیقت، با چنین سخنی، شخص ترشرو را به سبب ترشروی اش ستوده و او را به وصف فرشته‌ای که در این صفت شدیدتر است و سخت‌تر کیفر می‌دهد، متّصف کرده است و در این سخن، نکوهشی نسبت به فرشته نیست.

جوانی نامبردار به نیکویی، به مردی سخنی گفته بود و مرد پاسخ داد: خاموش! تو درس ناخوانده‌ای. جوان در پاسخ گفته بود: مگر پیامبر هم درس ناخوانده نبود؟! مرد گفتار جوان را بسیار زشت شمرد و مردم نیز وی را تکفیر کردند و آن جوان از گفته خود بیمناک شد و اظهار پشیمانی کرد. ابوالحسن درباره آن جوان گفت: اما اطلاق کفر بر او نادرست است؛ لیکن وی در استشهادش به صفت رسول خدا ﷺ خطا کرده است؛ زیرا درس ناخوانده بودن پیامبر، برای حضرتش، آیتی بود و درس ناخوانده بودن این جوان، نشانه کاستی و بازگوکننده جهل اوست و استشهادش به صفت آن حضرت نیز نادانی وی را می‌نماید؛ ولی اگر آمرزش خواهد و توبه کند و به زشتی کارش، اقرار نماید و به خدا پناه برد، باید رهایش کرد؛ چرا که سخنش به حدّ مجازات قتل نمی‌رسد و از عملی که کیفرش تأدیب است و انجام دهنده‌اش فرمانبرانه اظهار ندامت می‌کند، چشم می‌پوشند.<sup>۱</sup>

بنابراین، اگر امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم نبود و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردمان به شمار نمی‌رفت و بسان دیگر صحابه می‌بود و نسبت به خلفای سه‌گانه، در مرتبتی فروتر جای می‌داشت - پناه بر خدا از همه اینها - تشبیه وی به آدم و دیگر پیامبران، ناروا و بلکه زشت و ناپسند بود. لازم این سخن (عدم تشبیه حضرت امیر به پیامبران) [بر اساس حدیث تشبیه] باطل است، پس ملزوم آن (معصوم نبودن آن

۱. الشفا بتعريف حقوق المصطفى ۲ / ۵۲۱ - ۵۲۹.

حضرت) نیز چنین است.

بنا بر سخنان قاضی عیاض و دیگر دانشمندان سرشناسی که او سخنهایشان را نقل کرد، دلالت این تشبیه به افضلیت و عصمت امیر مؤمنان علیه السلام آشکارا و به روشنی، نمایان شد. آری، گفتار قاضی عیاض بنیاد هر شبهه و اعتراضی را ویران کرد. سپاس و ستایش خدای را، پروردگار جهانیان!

#### ۱۱. تشبیه موجب عموم است.

دانشمندان علم اصول گفته‌اند که هر جا ممکن باشد، تشبیه بر عموم حمل می‌شود. در «أصول الفقه» بزدوی آمده است:

اصل در کلام، سخن صریح است و در کنایه، نوعی نارسایی وجود دارد؛ زیرا کنایه بدون در نظر گرفتن نیت متکلم، از رساندن مراد او قاصر است و روشن است که هدف از سخن گفتن، رساندن مراد است. بدین گونه، تفاوت سخنی که با وجود شبهات، دفع می‌شود، روشن می‌گردد و نوع کنایات به منزله قضایای ضروری می‌شوند. بنابراین می‌گوییم: اجرای حدّ قذف، جز به تصریح زنا واجب نیست. حتی اگر کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری بدو بگوید: راست گفتی، تصدیق کننده را حد نمی‌زنند. نیز هرگاه بگوید: تو زناکار نیستی؛ و مرادش تعریض مخاطب باشد (یعنی قصدش این باشد که تو زناکار هستی)، بر او حد جاری نمی‌شود. بر اساس آنچه گفتیم، هر تعریضی این گونه است؛ بر خلاف وقتی که کسی مردی را به زنا نسبت دهد و دیگری بگوید: او همان گونه است که تو گفتی. در این حالت، این مرد حد می‌خورد و این سخن - همان گونه که در کتاب حدود دانسته شد - به منزله تصریح است.<sup>۱</sup>

عبدالعزیز بن احمد بخاری، شارح «أصول الفقه» [در شرح عبارت: «او همان گونه است که تو گفتی» - به نحوی که در کتاب حدود دانسته شد - به منزله تصریح است.] می‌نویسد: شمس الاثمه درباره عبارت «او همان گونه است که تو گفتی»

---

۱. اصول الفقه.



می‌گوید: کاف تشبیه نزد ما، در جایی که ممکن باشد، رسانای عموم است. از این رو، سخن علی -رضی الله عنه-: «تنها بدان سبب به آنان زنهار دادیم و آنها جزیه پرداختند تا دارایی شان همچون اموال ما و خونشان بسان خون ما [محترم] باشد» نزد ما، در آنچه مانند حدود، به سبب شبهات دفع می‌شود و در آنچه مانند اموال، به سبب شبهات ثابت می‌گردد، جاری مجرای عموم است. کاف در «هو کما قلت: او همان گونه است که تو گفتی» نیز مفید عموم است. زیرا در جایی آمده است که این معنا را بر می‌تابد و قطعاً در بردارنده نسبت زنا به شخص مورد نظر است؛ همانند سخن نخست که نزد ما، مفید عموم بود.<sup>۱</sup>

بر این اساس، تشبیه امام عليه السلام به پیامبران در اوصافشان، مفید عموم و فراگیر است و قطعاً برابری حضرتش را با انبیا اثبات می‌کند.

## ۱۲. احکام منزل علیه بر منزل بار می‌شود.

هرگاه کسی را در جایگاه کسی دیگر بنشانند، احکام جایگاه (منزل علیه) بر وی بار می‌شود و میان او و صاحب جایگاه، برابری برقرار می‌گردد. برای این سخن، در کتب علمی، موارد بسیاری می‌توان یافت. شیخ جمال‌الدین، ابن هشام، در بیان وجوه «إلا» می‌نویسد:

دوم: آنکه إلا بسان «غیر» صفت باشد. در این حالت، جمع نکره یا شبیه آن با إلا و آنچه در دنبالش می‌آید، وصف می‌شود. مانند: «لَوْ كَانَ فِيهَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا: اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز خدای یکتا می‌بود، قطعاً آن دو تباه می‌شدند.»<sup>۲</sup>

روا نیست که این إلا از جهت معنا برای استثنا باشد؛ چرا که در این صورت، معنای آیه این گونه می‌شود: اگر در آسمان و زمین، خدایانی که خدای یکتا در میانشان نباشد، وجود داشتند، قطعاً آن دو تباه می‌شدند. مفهوم این سخن آن است که: بی‌گمان، اگر در آسمان و زمین خدایانی بودند که خدای یکتا نیز در میانشان بود،

۱. کشف الاسرار فی شرح اصول الفقه ۲ / ۳۸۹ - ۳۹۱.

۲. انبیا (۲۱) / ۲۲.

قطعاً آن دو تباه نمی‌شدند. روشن است که مراد آیه این نیست. از جهت لفظ نیز این سخن درست نیست؛ چرا که «آلهة» جمع نکره در سیاق اثبات است و از این رو، مفید عموم نیست و بنابراین، استثنا از آن صحیح نمی‌باشد. و همگان بر نادرستی سخنی چون «قَامَ رِجَالٌ إِلَّا زَيْدٌ» همداستان‌اند.

مبرّد پنداشته که اِلَّا در این آیه، برای استثناست و آنچه در پی آن آمده، بدل است. دلیل وی این است که «لو» به امتناع دلالت می‌کند و امتناع چیزی، نفی آن است. نیز گمان کرده تھی ساختن آنچه پس از اِلَّا می‌آید از حکم استثنا، رواست و سخنی چون «لَوْ كَانَ مَعَنَا إِلَّا زَيْدٌ» کلامی نیکوتر است.

این سخن مردود است؛ چرا که عرب‌زبانان نمی‌گویند: «لو جاءني ديّار اكرمته.» نیز نمی‌گویند: «لو جاءني من احد اكرمته.» و اگر «لو» به منزله ادات نفی می‌بود، چنین ترکیبی از سخن جایز بود؛ همان‌گونه که رواست گفته شود: «ما فيها ديّار و ما جاءني من احد.» حال که این نحو از سخن جایز نیست، روشن می‌شود که گفته درست، سخن سیبویه است که گفته است: «اِلَّا و آنچه پس از آن می‌آید، صفت است.»<sup>۱</sup>

بنابراین، روشن می‌شود که بودن چیزی به منزله چیز دیگر، برابری آن دورا در پی دارد و معلوم است که سخن «این به منزله این است» از باب تشبیه است؛ همان‌گونه که پیشوایان اهل سنت درباره حدیث «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی است.» به این حقیقت تصریح کرده‌اند و دهلوی نیز خود بدان معترف است.

از آنچه گفته آمد، ثابت شد که تشبیه، اثبات‌کننده برابری میان مشبّه و مشبّه به است و بی‌هیچ سخنی، احکام مشبّه به بر مشبّه جاری می‌شود. پس بدین‌گونه، برابری امیر مؤمنان با آدم عليه السلام در دانش، اثبات می‌شود و احکام علم آدم بر علم امیرالمؤمنین مترتب می‌گردد. دیگر صفات یاد شده در این حدیث شریف نیز همین‌گونه‌اند و این همان است که ما به دنبال اثباتش بودیم.

### ۱۳. آمدن تشبیه در قرآن کریم برای نشان دادن برابری

در سوره احقاف می خوانیم:

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ.<sup>۱</sup>

پس شکیبایی کن، همان گونه که فرستادگان اولوالعزم شکیبایی کردند.

روشن است که هدف از این تشبیه، برابری شکیبایی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فرستادگان اولوالعزم است؛ نه اینکه - پناه بر خدا - شکیبایی وی از شکیبایی آنان کمتر است. بنابراین، سخن: «برداشت برابری از تشبیه، از غایت کم خردی است» از اعتقاد گوینده اش نسبت به کلام بلند مرتبه خدا، پرده بر می دارد.

آری، بی گمان، دلیل ما بر اثبات برابری از حدیث تشبیه، همان دلیل مفسران بر برداشت برابری از این آیه است. ابوالسعود می نویسد:

آیه «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» جواب شرطی محذوف است. یعنی: هر گاه سرانجام کافران همان است که پیشتر یاد شد، بر سختیهایی که از آنان به تو می رسد، شکیبایی کن؛ همان گونه که فرستادگان پایدار و استوار شکیبایی ورزیدند؛ چرا که تو در شمار همانها بلکه از بلند مرتبگانشان هستی. «من» (در من الرسل) برای تبیین است؛ لیکن برخی گفته اند برای تبعیض است. مقصود از اولوالعزم صاحبان شرایع اند که در بنیاد نهادن و تبلیغ شریعتها بسیار کوشیدند و در تحمل سختیهایی که از مردمان بدیشان رسید و دشمنیهای خرده گیران بر رسالت آسمانی شان، شکیبایی ورزیدند. بلند آوازه ترین ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی عليه السلام هستند. برخی درباره فرستادگان اولوالعزم گفته اند: آنان کسانی اند که در آزمایشهای خدای تعالی شکیبایی کردند؛ همچون نوح که در برابر آزار قومش، صبوری کرد. آنها او را می زدند تا اینکه حضرتش از هوش می رفت. و ابراهیم، آن گاه که قومش او را در آتش افکندند، بردباری اش را از کف نداد و آزمون سر بریدن فرزندش را، سر بلند، پشت سر نهاد. نیز ذبیح که با شکیبایی، گردن خود را تسلیم پدر کرد. و یعقوب که بر

دوری پسرش و از دست دادن بینایی اش، صبر کرد. و یوسف، آن هنگام که او را در چاه و سپس در زندان افکندند. و ایوب، برگزندی که بدورسید. و موسی، آن هنگام که قوم او به وی گفتند: «إِنَّا لَكُدْرُكُونَ: بی‌گمان، گرفتار خواهیم شد.»<sup>۱</sup> و موسی پاسخ داد: «كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِين: هرگز، چرا که خداوند من است و مرا راه خواهد نمود.»<sup>۲</sup> و داوود که چهل سال بر خطیئه اش گریست. و عیسی که خشتی بر خشتی نهاد. درود خدای متعال و سلامش بر همگی آنان باد.<sup>۳</sup>

### احتجاج به سخنانی که دهلوی در جاهایی دیگر گفته است.

به راستی، دلایل یاد شده‌ای که نشان دهندهٔ دلالت حدیث تشبیه به مطلوب ماست، برای هر فرد منصفی - که خود را وقف پی‌جویی حقیقت و آگاهی از آنچه بر پایهٔ ادلهٔ عقلی و نقلی اثبات می‌شود، کرده - بسنده است؛ اما اگر دوستان و پیروان دهلوی، به جانبداری از او، تعصب ورزند و از پذیرش حق و گردن نهادن بدان، سر باز زنند، ما در دلایل پسین، به سخنان شخص دهلوی احتجاج می‌کنیم تا مایهٔ هشیاری بی‌خبران گردد و حجّت بر ستیزه‌جویان، تمام شود.

۱. دهلوی در پاسخ به حدیث «أَنْتَ مِثِّي بِمَثْرَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: جایگاه تو نسبت به من، همان جایگاه هارون نسبت به موسی است» می‌نویسد: «همچنین، نتیجهٔ تشبیه امیر به هارون - که به هنگام حیات موسی و در زمان غیبت وی، جانشین او بود؛ ولی پس از مرگ موسی، جانشین وی، یوشع بن نون بود و این بر همگان معلوم است - آن است که هرگاه پیامبر ﷺ در زمان حیاتش غیبت کند، امیر جانشین وی باشد، نه آنکه پس از درگذشت آن حضرت نیز امیر جانشین اوست؛ بلکه پس از مرگ، دیگران خلفای وی خواهند بود. بدین گونه، تشبیه او بی‌نقص است و حمل سخن حضرت رسول ﷺ بر تشبیه ناقص، با دینداری ناسازگار است.»

۱. شعراء (۲۶) / ۶۱.

۲. شعراء (۲۶) / ۶۲.

۳. تفسیر ابوالسعود (ارشاد العقل السلیم) ۸ / ۹۰.

دهلوی این سخن را از تفسیر فخر رازی برگرفته است تا خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی کند. وی گفته خود را مصداق تشبیه کامل امیر مؤمنان علیه السلام به هارون، قرار داده است.

در پرتو گفتار دهلوی، می‌توانیم حدیث تشبیه را بر تشبیه کامل میان امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبران، حمل کنیم و روشن است که تشبیه کامل، برابری بین مشبه و مشبه به را در همه جهات می‌رساند. از این رو، حضرت امیر در اوصاف همه پیامبران یاد شده، با ایشان، برابر است و این همان است که ما در پی نشان دادنش بودیم! اکنون می‌گوییم حمل حدیث تشبیه توسط دهلوی و برخی از پیشینیانش بر تشبیه ناقص، با دینداری سازگار نیست. آری، چگونه است که دهلوی آنجا سخن از تشبیه کامل می‌گوید و اینجا آن را فراموش می‌کند؟!

۲. دهلوی در حاشیه گفتاری که در پاسخ به حدیث ثقلین دارد، می‌گوید: «ملا یعقوب ملتانی - که از دانشمندان اهل سنت است - گفته است: بی‌گمان، در تشبیه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیتش را به کشتی و صحابه‌اش را به ستارگان، اشارتی است که باید شریعت را از صحابه و طریقت را از اهل بیت فراگرفت. زیرا رسیدن به حقیقت و به دست آوردن معرفت، جز با پیروی طریقت و نگاهداشت شریعت، ممکن نیست؛ همان‌گونه که پیمودن دریاها تنها با سوار شدن بر کشتی و راهیابی با ستارگان، هر دو، میسر است؛ چرا که هر چند بر کشتی نشستن، ما را از غرقه شدن می‌رهاند؛ لیکن جز با راهیابی به وسیله ستارگان، رسانا به مقصد نیست؛ بدان سان که جهت یابی با ستارگان، به تنهایی و بدون نشستن بر کشتی، سودی ندارد. این نکته‌ای است دقیق؛ پس در آن نیک بیندیش.»

اولاً: اگر تشبیه نشان دهنده برابری نباشد، نه تنها در این نکته، امر شایسته دقتی نخواهد بود؛ بلکه سخن قابل ذکر هم به شمار نخواهد آمد. البته بر اساس تفسیر شیعه از حدیث «أصحابي كالنجوم: همراهان من چون ستارگان‌اند»، مقصود از اصحاب، همان اهل بیت است و این بر هر که به کتابهای «بصائر الدرجات» و «معانی الأخبار» مراجعه کرده باشد، روشن است. پس قطعاً، این اهل بیت‌اند که

باید در شریعت، از ایشان پیروی کرد.

ثانیاً: حدیث «أصحابي كالنجوم» نزد شمار بسیاری از پیشوایان و پژوهندگان سنی، باطل و ساختگی است. این سخن، بر آنان که بخش حدیث ثقلین کتاب ما را خوانده‌اند، روشن است.

۳. دهلوی در سخن از فرمایش «حَرْبُكَ حَرْبِي: ستیزه‌گر با تو ستیزه‌گر با من است» پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین عليه السلام می‌نویسد: «زیرا هر که از سر کینه و دشمنی، با امیرالمؤمنین ستیزه کند، کافر است؛ چرا که این حدیث بر مجاز حمل می‌شود. گویی رسول خدا ﷺ فرموده است: هر که با تو در ستیزه باشد، گویا با من در ستیزه است. بنابراین، این فرموده تشبیه است و جنگ با امیر به منزلهٔ جنگ با نبی است و روا نیست که تشبیه در سخن آن حضرت، بر مبالغه و گزافه‌گویی یا تشبیه محض، مانند تشبیه خاک و سنگریزه به مشک و یاقوت، حمل شود.»

بنابراین، معنای تشبیه دانش علی به دانش آدم توسط پیامبر، احاطهٔ علی است بر همهٔ دانشی که آدم دارد. دربارهٔ دیگر پیامبران و اوصافشان نیز سخن همین است و اینها همه، به افضلیت دلالت می‌کنند.

۴. بر خلاف اینکه دهلوی در اینجا، در انکار دلالت این حدیث به برابری با انبیا، سخت می‌کوشد، آنچه را اهل تسنن دربارهٔ شباهت ابوبکر و عمر به پیامبران در پاره‌ای از اوصافشان روایت کرده‌اند، به برابری حمل می‌کند. وی می‌نویسد: «بی‌گمان، آن‌گاه برتری امیر از خلفای سه‌گانه، بر اساس این حدیث، اثبات می‌شود که آن خلفا در ویژگیهای مذکور یا مانند آنها، با پیامبران یادشده مساوی نباشند؛ و این برتری، بدون نفی آن ویژگیها از سایر خلفا، به دست نمی‌آید. و اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین با پیامبران دلالت می‌کند جستجو کنیم، به حدی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.»

۵. وی پس از این سخن می‌گوید: «از این رو، شیخین، به نیکوترین شکل، به انجام وظایف پیامبران، همچون جهاد با کافران و نشر احکام شریعت و به سامان

آوردن امور رعیت، پرداخته‌اند.»

سخن بالا فرع بر آن است که شیخین دارای کمالات انبیا باشند و این خود بر تمام بودن تشبیه آن دو به پیامبران، مبتنی است. بنابراین، تشبیه سرور ما امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبران، به وجود اوصاف ایشان در آن حضرت، به همان اندازه‌ای که در آنان است، دلالت می‌کند.

## اشکال و پاسخ - ۲

یادآوری سخن دهلوی: «تشبیه همان‌گونه که با ادات شناخته شده‌اش - مانند: ک و کأ و مثل - انجام می‌گیرد، بدین اسلوب هم صورت می‌پذیرد. در علم بیان نیز مثالهایی از این دست آمده است: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى وَجْهِ فَلَانٍ: هر که می‌خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند. و این از اقسام تشبیه است.»

چون عینیت (این همانی) محال است، حدیث تشبیه به برابری حمل می‌شود. در کجا می‌توان یافت که این سخن و مانند آن، در شمار تشبیه آمده باشد؟ ما در کتابهای علم بلاغت، مانند: «مفتاح» و شرواحش و «تلخیص المفتاح» و شروح آن، چیزی را که مؤید این دعوی باشد، پیدا نکردیم. پس این دعوی بی‌دلیلی است. پیشتر نیز گذشت که آنچه از این سخن و مانند آن به ذهن می‌رسد، عینیت است. آری، بدان سبب که در این حدیث شریف، این همانی و عینیت ممکن نیست، چاره‌ای نیست جز آنکه حدیث به نزدیک‌ترین معنا به عینیت که همان برابری است، حمل شود. گویی پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: هر که می‌خواهد دانش آدم را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، با آدم برابر است؛ یا اینکه: در علم همانند اوست. پس با تقدیر گرفتن واژه «مثل» و مانند آن، معنای کامل حدیث روشن و مقصود آن، به نیکی، آشکار می‌شود.

تفتازانی می‌گوید: ادات تشبیه عبارت‌اند از:

۱. ک و کأ: گاهی این ادات در هنگام ظنّ به ثبوت خبر، بدون آنکه مقصود

تشبیه باشد، به کار می‌روند؛ خواه خبر جامد باشد و خواه مشتق. مانند: کَانَ زِيداً  
أَخْوَك: گویا زید برادر توست. و کَأَنَّهُ قَدَم: گویا او وارد شد.

۲. «مثل» و آنچه به معنای آن است: مقصود هر چه از مماثله و مشابهه مشتق  
شده و آنچه این معنا را می‌رساند، است.

اصل در «ک» و واژگانی مانند «نحو» و «مثل» و «شبه»، بر خلاف «کَانَ» و «یماثله»:  
مثل آن است» و «یشابه: شبیه آن است»، آن است که مشبّه به، لفظاً یا تقدیراً، بدون  
فاصله، پس از آن بیاید؛ مانند: «زید كالأسد: زید همچون شیر است.» و نمونه  
تقدیری آن، مانند: «أَوْ كَصَيِّبٍ مِّنَ السَّمَاءِ: یا همچون رگباری از آسمان.»<sup>۱</sup> بر تقدیر:  
«كَمَثَلِ ذَوِي صَيِّبٍ: بسان داستان کسانی که دچار رگباری از آسمان شدند.»

گاهی پس از ک و مانند آن، واژه‌ای جز مشبّه به می‌آید؛ مثلاً: «اضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا  
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا: زندگی دنیا را همچون آبی که از آسمان فرو فرستادیم، مثل بزن.»<sup>۲</sup>  
زیرا مقصود، نه تشبیه حال دنیا به آب است و نه به واژه مفرد دیگری که تقدیر آن  
جایز است؛ بلکه مقصود تشبیه حال دنیا در تازگی و شکفتگی و سپس تباهی و  
نابودی، به گیاهی است که محصول این آب است و در آغاز، سبز و آبادار بوده، بعد،  
خشک می‌شود و بادها آن را با خود می‌برند؛ گویی که هیچ وقت، نبوده است. در  
این نمونه، نیازی نیست که واژه‌ای مانند آب را در تقدیر بگیریم؛ چرا که هدف این  
سخن چگونگی پدید آمده‌ای است که کلام پس از ک در بر دارندهٔ آن است و این ما  
را از در تقدیر گرفتن چیزی، بی‌نیاز می‌کند. و هر که بپندارد «کمثل ماء» را باید در  
تقدیر گرفت و آنچه در پی ک آمده، مشبّه به نیست و بنا را بر حذف آن نهد، سهو  
آشکاری را مرتکب شده است. زیرا - بر اساس سخن صریح مصنف در «الایضاح» -  
مشبّه به‌ای که پس از ک می‌آید، گاه مذکور است و گاه محذوف.

گاه فعلی در کلام می‌آید و تشبیه را می‌رساند؛ به شرط آنکه با آن فعل، تشبیه

۱. بقره (۲) / ۱۹.

۲. کف (۱۸) / ۴۵.



مشبّه به مشبّه به، نزدیک باشد و کمال مشابهت ادّعا شود یا اینکه فعل به معنایی باشد که تشبیه آن دو به یکدیگر، به سبب کوچکترین دلیلی، دور بنماید. حالت نخست، مانند: «عَلِمْتُ زَيْدًا أَسَدًا: زید را شیر دانستم»؛ زیرا در «عَلِمْتُ: دانستم» معنای تحقیق (یقین) نهفته است و حالت دوم، مانند: «حَسِبْتُ زَيْدًا أَسَدًا: زید را شیر پنداشتم»؛ چرا که در پنداشتن، اشارتی به عدم یقین نهفته است. در اینکه این افعال نشان دهنده تشبیه باشند، پوشیدگی وجود دارد و روشن تر آن است که فعل چگونگی تشبیه را در دوری و نزدیکی، می‌رساند.<sup>۱</sup>

همو در «المطوّل» می‌نویسد:

اگر تشبیه دو چیز به یکدیگر [به ذهن] نزدیک باشد، [برای تشبیه،] فعلی به کار می‌رود که معنای تشبیه را می‌رساند؛ مانند: «علمت زیداً أسداً: زید را شیر دانستم.» مراد گوینده آن است که زید شباهت بسیاری با شیر دارد؛ چرا که «علمت» به تحقیق تشبیه و یقینی بودن آن دلالت می‌کند. همچنین، اگر تشبیه دو چیز کمی دور بنماید، از فعل استفاده می‌شود؛ مانند: «حسبت یا خلّت زیداً أسداً: پنداشتم یا خیال کردم که زید شیر است.» پنداشتن به گمان و نه به یقین، دلالت می‌کند و به شنونده می‌فهماند که شباهت زید به شیر به گونه‌ای نیست که گوینده یقین داشته باشد که این همان است؛ بلکه گوینده می‌پندارد و خیال می‌کند که زید شیر است. اینکه افعالی این چنین رسانای تشبیه باشند، محلّ تأمل است. زیرا قطعاً دانستن و پنداشتن هیچ دلالتی به تشبیه ندارند و آنچه به تشبیه دلالت می‌کند، تنها دانش ما به این است که نمی‌توان شیر را به شکل حقیقی، بر زید حمل کرد و این حمل، تنها با تقدیر گرفتن ادات تشبیه، درست خواهد بود؛ خواه فعلی بیاید و خواه نیاید. مانند: «زید أسد.» بله، اگر گفته می‌شد که این افعال از نزدیکی و دوری تشبیه خبر می‌دهند، درست تر می‌بود.<sup>۲</sup>

۱. المختصر فی شرح تلخیص المفتاح / ۱۴۳.

۲. المطوّل فی شرح تلخیص المفتاح / ۳۳۰.

بنابراین، دلالت به تشبیه یا به برابری در حدیث شریف، با در نظر گرفتن جمله‌ای مقدر، باید همین گونه باشد.

تقتازانی می‌گویند:

هدف از تشبیه، در بیشتر موارد، به مشبه باز می‌گردد. هدف بیان این حقیقت است که مشبه امری است ممکن الوجود و این در هر امر شگرفی که احتمال برود با آن مخالفت کنند یا محالش بیندارند، رخ می‌دهد. مانند سرودهٔ ابوالطیب:

فَإِنْ تَفَقَّى الْأَنَامَ وَ أَنْتَ مِنْهُمْ      فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ

اگر با آنکه تو در شمار مردمانی، سرآمد همهٔ آنان شده‌ای، شگفت نیست؛ چرا که مشک بخشی از خون آهوست.

وی می‌خواهد بگوید: بی‌گمان، ممدوح به گونه‌ای بر مردمان فائق آمده که میان او و ایشان شباهتی نمانده است؛ بلکه خود به تنهایی، اصلی و جنسی شده است. این در ظاهر، محال است؛ چرا که بعید است فردی از افراد یک نوع در فضائل ویژهٔ این نوع، به جایی برسد که گویی دیگر از آنها نیست. از این رو، برای دعوی خود دلیل می‌آورد و امکانش را روشن می‌سازد و حال او را به حال مشک تشبیه می‌کند؛ مشکی که از خونهاست؛ لیکن به سبب وجود اوصاف نیکویی که در خون یافت نمی‌شود، در شمار خونها به شمار نمی‌آید.

اگر بگویی: در این سروده، تشبیه کجاست؟ خواهیم گفت: گرچه این سروده به طور صریح بدان دلالت نمی‌کند، ولی به گونهٔ ضمنی نشان دهندهٔ تشبیه است؛ زیرا معنای آن این است که: اگر با آنکه تو در شمار مردمانی، سرآمد همهٔ آنان شده‌ای، شگفت نیست؛ چرا که مشک نیز خون غزال است، لیکن بر آن برتری یافته است تا جایی که دیگر، خون به شمار نمی‌رود. حال تو نیز شبیه مشک است. این گونه تشبیه را تشبیه ضمنی یا تشبیه پوشیده می‌نامند.<sup>۱</sup>

بنابراین، تشبیه موجود در حدیث نیز بدین سان، مقدر است. پس معنای

حدیث این چنین می‌شود: هر که می‌خواهد دانش آدم را ببیند، علی را بنگرد؛ چرا که علی در دانش، با آدم برابر است؛ یا اینکه: در علم همانند اوست. دیگر اوصاف یاد شده در حدیث نیز همین گونه‌اند.

### اشکال و پاسخ - ۳

دهلوی می‌گوید: «از این رو، شعر مشهور زیر را نیز نوعی تشبیه بر شمرده‌اند:

لا تَعْجَبُوا مِنْ بَلِي غِلَاتِيهِ      قَدْ زَرَّ أُرْرَارُهُ عَلَى الْقَمَرِ

از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه‌های آن را بر ماه بسته است.

و همین گونه است ابیات زیر از «متنبی»:

نَشَرْتُ ثَلَاثَ ذَوَائِبٍ مِنْ خَلْفِهَا      فِي لَيْلَةٍ فَأَزَتْ لِيَالِي أُرْبَعَا  
وَ اسْتَقْبَلْتُ قَمَرَ السَّمَاءِ بِوَجْهِهَا      فَأَرْتَنِي الْقَمَرَيْنِ فِي وَفْتٍ مَعَا

در شبی، سه رشته از گیسوان را از پشت سرش سرش گشود و چهار شب را به من نشان داد.

روی خود را به سوی ماه آسمان کرد و دو ماه را با هم به من نمایاند.»

**اولاً:** روشن است که اسلوب این ابیات با اسلوب حدیث، متفاوت است. ما درباره دلالت اسلوب «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى كَذَا، فَلْيَنْظُرْ إِلَى فَلَانٍ» به تشبیه، سخن می‌گوییم؛ بنابراین، استشهاد به این ابیات وجهی ندارد.

**ثانیاً:** «از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید...» بر حسب اصطلاح، استعاره است نه تشبیه؛ هر چند که استعاره بر بنیاد تشبیه نهاده می‌شود. اما سخن دهلوی در اینجا بر تفاوت میان تشبیه و استعاره استوار است؛ چرا که در ادامه می‌گوید: «اگر حدیث تشبیه نباشد، استعاره است و اصل استعاره، تشبیه است.»

گفتار تفتازانی نشان دهنده آن است که شعر مذکور در شمار استعاره است نه تشبیه. اینک سخن وی با همه بلندی‌اش:

بدان که دانشمندان در اینکه استعاره، مجاز لغوی است یا مجاز عقلی، چند دسته‌اند. بخش اعظم آنان بر این باورند که استعاره مجاز لغوی است. بدین معنی که لفظ، به سبب علاقه مشابهت، در معنایی که برای آن وضع نشده، به کار رفته است.

دلیل اینکه استعاره مجاز لغوی است، آن است که نه برای مشبّه و نه برای مشبّه به و نه برای معنایی اعمّ از آن دو، وضع شده است. مثلاً شیر در «شیری را دیدم که تیراندازی می‌کرد» برای مرد دلیر و برای معنایی اعمّ از مرد و حیوان وحشی، همچون حیوان، وضع نشده تا اطلاق آن بر آن دو مانند اطلاق حیوان بر شیر و مرد بر دلیر، حقیقی باشد؛ بلکه تنها برای درنده‌ای خاصّ وضع شده است. این به سبب نقل از دانشمندان لغت، قطعاً معلوم است. پس اطلاق شیر بر مرد دلیر، اطلاق است بر غیر ما وضع له، همراه با قرینه‌ای که از ارادهٔ ما وضع له، مانع است؛ بنابراین، استعاره مجاز لغوی است.

نکنهٔ دیگر آنکه، هر گاه لفظ عامّ، نه به اعتبار خصوصیتش بلکه به اعتبار عامّ بودنش، بر معنای خاصّ اطلاق شود، به هیچ وجه، مجاز نبوده، حقیقت به شمار می‌رود. مانند آنکه هر گاه زید را ببینی، بگویی: مردی یا انسانی یا حیوانی را دیدم (اطلاق مرد و انسان و حیوان بر زید، حقیقی است). زیرا لفظ تنها در معنای موضوع له خود به کار رفته است.

برخی گفته‌اند: استعاره مجاز عقلی است؛ بدین معنی که در استعمال آن، در امری عقلی و نه لغوی، تصرّف می‌شود. زیرا استعاره تنها پس از دعوی دخول مشبّه در جنس مشبّه به، بر مشبّه اطلاق می‌شود؛ یعنی آنکه مرد دلیر، فردی از افراد شیر به شمار رفته است. گویا استعمال استعاره برای مشبّه، استعمالی است در آنچه لفظ مستعار برایش وضع شده است.

گفتیم: استعاره تنها پس از دعوی دخول مشبّه در جنس مشبّه به، بر مشبّه اطلاق می‌شود؛ چرا که اگر این گونه نباشد، استعاره از حقیقت، بلیغ تر نخواهد بود. زیرا در اطلاق اسم مجرد تهی از معنای مشبّه به بر مشبّه، مبالغه‌ای نیست و چون درست نیست به کسی که می‌گوید: «شیر را دیدم» و مرادش زید است، گفته شود که او زید را حیوان وحشی قلمداد کرد، روا نیست بدان کسی که نام فرزندش را اسد می‌نهد، بگویند که او فرزندش را جانوری درنده بر شمرده است. زیرا هر گاه «جعل» دو مفعولی باشد، به معنای «صیر» است و مفید اثبات صفتی برای شیء است. لذا گفته

نمی‌شود: «فلانی او را امیر قرار داد» مگر آنکه صفت امیری را در او اثبات کند. همچنین، بدان سبب که نقل نام مشبّه به، تابع نقل معنای آن است (یعنی: نخست متکلم معنای شیر حقیقی را برای کسی ادعا می‌کند، سپس نام شیر را بر او اطلاق می‌کند؛ گویی لفظ شیر در ما وضع له خود به کار رفته است) استعاره مجاز لغوی نبوده، بلکه مجاز عقلی است. بدین معنی که عقل، مرد دلیر را از جنس شیر بر شمرده است و واقعی شمردن چیزی که واقعی نیست، مجاز عقلی است.

بدان دلیل که اطلاق نام مشبّه به بر مشبّه، تنها پس از دعوی دخول آن در جنس مشبّه است، تعجب در سروده زیر صحیح است:

قَامَتْ تُظَلِّلُنِي مِنَ الشَّمْسِ      نَفْسٌ أَعَزُّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي

برخاست و از خورشید بر من سایه افکند؛ کسی که برای من از جانم عزیزتر است. و مایه شگفتی این است که جوانی که در زیبایی و نکورویی، همچون آفتاب است، از خورشید بر من سایه افکند. پس اگر سراینده معنای خورشید حقیقی را برای ممدوحش ادعا نکرده و او را حقیقتاً خورشید نشمرده باشد، تعجبی در کار نخواهد بود؛ چرا که هیچ شگفت نیست که انسانی نکوروی بر انسان دیگری سایه افکند.

از این رو، نهی از تعجب در شعر زیر رواست:

لَا تَعْجَبُوا مِنْ بَلِي غِلَالَتِهِ      قَدْ زَرَّ أَرْزَارُهُ عَلَي الْقَمَرِ

از کهنگی جامه او شگفت زده نشوید؛ چرا که تکمه‌های آن را بر ماه بسته است. «غلاله» پیراهنی است که در زیر جامه‌ها یا زره بپوشند و «زر» به معنای محکم بستن تکمه‌های جامه است.

اگر شاعر ممدوح خود را ماه حقیقی قلمداد نکرده باشد، نهی از شگفت زدگی، معنایی نخواهد داشت؛ زیرا جامه‌کتانی تنها به سبب ماه حقیقی، به سرعت، پوسیده می‌شود نه به آن علت که انسانی ماه سیما آن را به تن کند.

در پاسخ به این اشکال که ماه در این بیت، به دلیل آمدن مشبّه - که ضمیر هاء در غلالته و آرزاره است - استعاره نیست، می‌گوییم: ما نمی‌پذیریم که این گونه آمدن مشبّه، منافی استعاره باشد. این بیت مانند آن است که بگوییم: «شمشیر زید در

دست شیری است.» زیرا تعریف استعاره بر آن صدق می‌کند. برخی دلیل دستهٔ دوم را (که قائل بودند استعاره مجاز عقلی است) رد کرده‌اند و گفته‌اند: ادعای دخول مشبه در جنس مشبه به، اقتضا ندارد که استعاره در ما وضع له به کار رفته باشد. زیرا روشن است که شیر در «شیری را دیدم که تیر می‌افکند» برای مرد دلیر به کار رفته و موضوع له آن همان درندهٔ خاص است. سخن حق آن است که ادعای دخول مشبه در جنس مشبه به، بر این بنیاد استوار است که افراد شیر به طریق تأویل، دو دسته شوند: ۱. شیر متعارف که اندام و شکلی خاص داشته، شجاعتی به غایت دارد. ۲. شیر غیر متعارف که آن شجاعت را داراست؛ لیکن اندام و شکلی دیگر دارد. واژهٔ شیر تنها برای شیر متعارف وضع شده و کاربرد آن برای شیر غیر متعارف، کاربردی است در غیر ما وضع له و قرینه از ارادهٔ شیر متعارف، باز دارنده است؛ پس روشن می‌شود که مقصود معنای غیر متعارف است. با این سخن، گفتار کسانی که می‌گویند: «پافشاری بر این دعوی که مراد از شیر، مرد دلیر است، با نصب قرینهٔ بازدارنده از اینکه مراد درندهٔ خاص باشد، منافات دارد»؛ رد می‌شود.

اما تعجب و نهی از آن - که در دو بیت یاد شده وجود داشت - بر پایهٔ فراموشاندن تشبیه است تا حق مبالغه گزارده شده، نشان داده شود که مشبه به گونه‌ای است که به هیچ وجه، از مشبه به تمیز داده نمی‌شود؛ بدان سان که هر چه بر مشبه به مترتب شود (مانند تعجب و نهی از تعجب) بر مشبه نیز مترتب می‌شود. دربارهٔ حاشیهٔ منهی بر سخن مصنف (استعاره منافی...) باید گفت: استعمال استعاره و ذکر آن در کلام، تنها زمانی منافی آن است که به گونه‌ای آمده باشد که از تشبیه خبر دهد.<sup>۱</sup>

**ثالثاً:** اطلاق ماه در شعر «لا تعجبوا...» تنها بر سبیل استعاره است. اطلاق لیالی بر ذوائب (= رشته‌های گیسو) و ماه بر رخسار محبوبه نیز استعاره‌اند نه تشبیه. روشن

۱. المطول فی شرح تلخیص المفتاح / ۳۶۰ - ۳۶۲.

است که استعاره بودن این گونه اطلاقات و تشبیه نبودن آنها به هدف دهلوی - که می‌کوشد تا اثبات کند حدیث شریف در شمار تشبیه است - زیانی نمی‌رساند. پس دعوی تشبیه بودن این گونه اطلاقات توسط وی، جز فریفتن توده‌ها دلیلی ندارد تا بدین‌گونه، سستی دلالت حدیث تشبیه را به برابری، گمان برند و حدیث را در شمار این چنین اشعاری که تهی از معنای حقیقی اند، بپندارند.

#### اشکال و پاسخ - ۴

یادآوری گفتار دهلوی: «اگر از همه اینها درگذریم، [مضمون حدیث] استعاره‌ای است که بنیادش بر تشبیه نهاده است.»

**اگر حدیث از باب استعاره باشد، دلالتش به برابری رساتر است.**

بر فرض آنکه این حدیث شریف از باب استعاره باشد، بی‌گمان، دلالتش به برابری استوارتر و رساتر است.

تفتازانی می‌گوید:

دانشمندان علم بلاغت بر اینکه مجاز و کنایه از حقیقت و تصریح، رساترند، همداستان‌اند؛ زیرا انتقال معنا در مجاز و کنایه، از ملزوم به لازم است که به دعوی چیزی بر اساس بی‌نه می‌ماند؛ چرا که به دلیل محال بودن جدایی ملزوم از لازم، وجود ملزوم، وجود لازم را واجب می‌گرداند. همچنین، ایشان بر اینکه استعاره تحقیقی و تمثیلی از تشبیه رساترند، متفق‌اند؛ چرا که استعاره گونه‌ای از مجاز است و دریافتیم که مجاز از حقیقت رساتر است.

رساتر بودن کنایه و مجاز بدان معنی نیست که در عالم واقع، جزئی از آن دو، معنای افزون‌تری را پدید می‌آورد که در حقیقت و تصریح، یافت نمی‌شود؛ بلکه مقصود آن است که مجاز و کنایه استواری اثبات معنا را افزون می‌کنند.

از استعاره در می‌یابیم که ویژگی مورد نظر، بدان سان که در مشبّه به وجود دارد، در مشبّه نیز به حدّ کمال رسیده است و مشبّه، بر خلاف آنچه از تشبیه بر می‌آید، در آن ویژگی، کاستی ندارد. باید دانست که حال معنا، هر چند که در قالب عبارتی

رساتر بیاید، فی نفسه، دگرگون نمی شود.

مقصود عبدالقاهر نیز همین است. وی می گوید: مزیت جمله «شیری را دیدم» بر جمله «مردی را دیدم که او و شیر در دلیری یکسان اند» در این نیست که جمله نخست نسبت به جمله دوم، معنای افرون تری را در برابری آن مرد با شیر در دلیری، می رساند؛ بلکه برتری آن در این است که نسبت به جمله دوم، در بر دارنده تأکیدی است برای اثبات این برابری. و خدا داناتر است.<sup>۱</sup>

بنابراین، روشن شد که تشبیه و استعاره، هر دو، برابری مشبّه و مشبّه به را می رسانند؛ جز اینکه در استعاره، تأکید افزونی بر این برابری نهفته است و از این رو، بر تشبیه برتری دارد. بر این اساس، اگر حدیث را استعاره به شمار آوریم، همچنان نشان دهنده برابری است و بلکه در این صورت، از اینکه گفته شود «آدم و علی عليه السلام» در دانش برابرند رساتر و بلیغ تر است. اوصاف دیگر نیز همین گونه اند.

پس نفی دلالت حدیث به برابری، بدان سبب که از باب استعاره است و بی خرد نامیدن کسانی که از آن برابری دریابند، در حقیقت، کودن خواندن شیخ عبدالقاهر جرجانی و دیگر پیشوایان علوم بلاغت و چیره‌دستان دانشهای ادبی است. گویا دهلوی باکی ندارد که سخنانش به کجا می انجامد! وی می‌کوشد که استدلالات امامیه را نقض کند؛ هر چند که کوشش او به کودن نامیدن و دروغگو خواندن دانشمندان بزرگ مذهبش بینجامد یا پیامدهای فاسد دیگری در پی داشته باشد. ای کاش وی از برخی خردمندان فهم و خرد به عاریت گرفته بود تا دلالت استعاره را به برابری، نفی نکند!

همچنین، یکی از شروط استعاره وجود امری است که به مشبّه به اختصاص دارد و هدف اثبات آن برای مشبّه است. بر این اساس می‌گوییم: هرگاه حدیث از باب استعاره باشد، به تحقیق، نبی اکرم صلی الله علیه و آله دانشی که به آدم اختصاص دارد و نیز اوصاف پیامبران دیگر را برای امیر مؤمنان اثبات کرده است. اگر این گونه نباشد،

۱. المختصر فی شرح تلخیص المفتاح / ۱۸۶.



به سبب فقدان شرط، حدیث در شمار استعاره نخواهد بود و دعوی دهلوی در بر شمردن حدیث از باب استعاره، باطل خواهد گشت. اما لزوم شرط یاد شده در سخن صریح دانشمندان علم بلاغت آمده است. تفتازانی می نویسد:

فصل: استعاره بالکنایه و استعاره تخیلی: از آنجا که در نزد مصنف، استعاره بالکنایه و استعاره تخیلی دو امر معنوی اند که در تعریف مجاز نمی گنجند، برای آن دو، فصلی جداگانه گشوده است تا آن معانی را که بر آنها لفظ استعاره اطلاق می شود، بی کم و کاست، بررسی کند.

گاهی تشبیه در معنای لفظ یا در نفس متکلم، پنهان می شود و او جز مشبّه، هیچ یک از ارکان دیگر آن را بر زبان نمی آورد؛ اما ذکر مشبّه به تنها در تشبیه اصطلاحی، واجب است و دانستی که تشبیه اصطلاحی غیر از استعاره بالکنایه است. اثبات امری که ویژه مشبّه به است برای مشبّه، به این تشبیه پنهان در نفس متکلم دلالت می کند؛ بدون آنکه در اینجا امر محقق محسوس یا معقولی باشد که نام این امر بر آن اطلاق شود. تشبیه پنهان در نفس، استعاره بالکنایه یا پنهان نامیده می شود.

دلیل آنکه این استعاره را بالکنایه می نامند، آن است که به تشبیه تصریح نشده و تنها با آوردن ویژگیها و لوازمش، بدان اشاره شده است؛ اما استعاره خواندنش، نامگذاری بی مناسبتی بیش نیست. اثبات امری که ویژه مشبّه به است، برای مشبّه، استعاره تخیلی نام دارد. زیرا برای مشبّه، امری که ویژه مشبّه به است و کمال مشبّه به یا قوام آن در وجه شبه، به سبب آن است، به عاریت گرفته شده تا شنونده خیال کند که مشبّه از جنس مشبّه به است.<sup>۱</sup>

## اشکال و پاسخ - ۵

دهلوی گفته بود: «برابر انگاشتن مشبّه و مشبّه به از کمال بی خردی است.» این سخن نشان دهنده کمال متانت و دینداری بسیار این مرد است! کاربرد تشبیه

برای نشان دادن برابری، در قرآن و حدیث و سخنان دانشمندان، نشان داده شد؛ از این رو، این سخن، در حقیقت، ردّ کتاب و سنّت و دانشمندان و خردمندان و علمای بلاغت است.

بی‌گمان، هر که به کتابهای علمی، همچون کتب صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت و منطق و فقه و اصول فقه، مراجعه کند، آنها را آکنده از یادکرد تمثیلات برای بیان قواعد کلی، به وسیلهٔ ادوات تشبیه، نظیر: «ک» و «نحو» و «مثل» و مانند اینها خواهد یافت. مثلاً گفته می‌شود: کلّ فاعل مرفوع؛ نحو: قام زید. کلّ مفعول منصوب؛ کأکرمت زیداً و... شکی نیست که مراد از این تشبیه و تمثیل، تنها برابری و مطابقت کامل میان مثال و قاعدهٔ کلی است.

لیکن بر اساس گفتار دهلوی، تمامی دانشمندان و نویسندگانی که در علوم گوناگون قلم زده‌اند، بی‌خردانی سفیه‌اند؛ چرا که از تشبیه، برابری میان مشبّه و مشبّه به را در می‌یابند! همچنین تردیدی نیست که همهٔ خردمندان از گفتهٔ «زید کعمرو فی العلم: زید در دانش بسان عمرو است» برابری آن دورا می‌فهمند؛ پس بنا بر گفتهٔ دهلوی، خردمندان، همه، سفیهانی بی‌خردند!

### اعتراف کابلی به دلالت تشبیه به برابری

[دلالت تشبیه به برابری، حقیقتی است روشن] و به همین سبب است که کابلی، با همهٔ تعصب و دشمنی‌اش، اعتراف می‌کند که برابری از معانی تشبیه است؛ ولی دهلوی برداشت برابری از تشبیه را «کمال بی‌خردی» قلمداد می‌کند. اینک سخن کابلی در پاسخ به حدیث تشبیه:

... زیرا این حدیث بر سبیل تشبیه وارد شده است و لزومی ندارد که مشبّه با مشبّه به برابر باشد؛ چرا که تشبیه ناتوان به توانا و پست به والا، بسیار انجام می‌گیرد. مثلاً می‌گویند: خاکی بسان مشک؛ سنگریزه‌ای مانند یاقوت؛ هر که می‌خواهد ماه شب چهارده را ببیند، سیمای سعدی<sup>۱</sup> را بنگرد؛ لیکن لازم نیست که

۱. نامی است برای دختران. (لسان العرب ۳ / ۲۱۷) (مترجم)

درخشش رخسار سعدی با نور ماه برابری کند. شاعری سروده است:

أَرَى بَارِقًا بِالْأَبْرِقِ الْفَرْدِ يُومِضُ      فَيَكْشِفُ جِلْبَابَ الدُّجَى ثُمَّ يَعْمَضُ  
كَأَنَّ سُلَيْمِي مِنْ أَعَالِيهِ أَشْرَفَتْ      نَمَدْنَا كَفًّا خَضِيًّا وَ تَقْفِضُ

آذرخشی را دیدم که بر کوهی بلند و تنها با سنگهای سیاه و سپید، درخشید و جامه تاریکی را کنار زد و سپس پنهان شد؛ گویا محبوبه‌ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.

سراینده دست خضاب شده محبوب را به آذرخش تشبیه کرده است؛ اما این کجا و آن کجا؟ پس سخنی همچون: «هر که می‌خواهد آذرخش را ببیند، دست خضاب شده سلیمی را آن‌گاه که آن را از فراز کوه می‌گشاید و می‌بندد، بنگرد» نشانگر برابری دست رنگین به خضاب با آذرخش نیست و این بسیار روشن است. گاهی و شاید چه بسیار، توانا را به ناتوان و والا را به پست تشبیه می‌کنند. مثل: «مرواریدی بسان دندان محبوب» و یا: «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاتٍ فِيهَا مِضْبَاحٌ الْمِضْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ: مثل نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی و آن چراغ در آبگینه‌ای باشد.»<sup>۱</sup> همان‌گونه که گفته می‌شود: آذرخش بسان دست خضاب شده معشوقه است که آن را از بلندای قصر خود گشود و بست. و شعر این معنا را بر می‌تابد. همچنین، گاهی دو چیز برابر با یکدیگر را به هم تشبیه می‌کنند؛ مانند: زید در زیبایی همچون عمرو است (اگر در زیبایی برابر باشند). بنابراین، حدیث تشبیه برابری او را با پیامبران، واجب نمی‌گرداند.<sup>۲</sup>

می‌نگرید که کابلی از کاربرد تشبیه برای نشان دادن برابری، سخن گفته و به روشنی، بدان اعتراف کرده است؛ هر چند سخنش را با «گاهی» همراه ساخته و در فرجام کلام و پایان اقسام تشبیه، بدان پرداخته است؛ کاری که تعصب او را بر ضد حق، می‌نمایاند و این بر خردمندان پوشیده نیست. زیرا پیشتر گذشت که

۱. نور (۲۴) / ۳۵.

۲. الصواعق الموبقه، مخطوط.

برابری، به سبب تبادر و صحّت سلب تشبیه از غیر برابر، معنای حقیقی تشبیه است و تشبیه در کتاب و سنت و... برای نشان دادن برابری به کار رفته است. در هر حال، کابلی، گرچه به اجمال، به کاربرد تشبیه برای دلالت به برابری، اعتراف کرده است. لیکن دهلوی، بر خلاف آنکه تمامی سخنانش در اشکال تراشی نسبت به حدیث تشبیه، برگرفته از کابلی است، این معنا را نپذیرفته و نفی کرده است. گویا می دانسته است همین اندازه اعتراف به حقّ، شیعیان را در استدلالشان به این حدیث شریف، جهت اثبات مذهبشان، سودمند خواهد افتاد. از این رو، به انکار این حقیقت بسنده نمی کند؛ بلکه هر کس را که مدّعی شود تشبیه، رسانای برابری است و از آن مساوات دریابد، به کمال بی خردی منسوب می دارد و حتّی بالاتر از اینها، برداشت برابری را از تشبیه، از جمله اوهام بر می شمارد و می گوید که این وهم از کودکان صغیر و نه کودکان ممیّز، سر می زند!

سخنان او را در نوع نوزدهم از باب یازدهم تحفه، ببینید و بنگرید که چه اوصافی را نثار دانشمندان بزرگ و چیره دستان علوم و ستونهای دانش می کند!

### کاربرد تشبیه برای نشان دادن برابری، در سخن شخص دهلوی

آری، بی گمان، سخنان طعن آمیز دهلوی دربارهٔ دانشمندانی که از تشبیه، برابری در می یابند، دامان خودش را نیز می گیرد. زیرا شخص دهلوی در جاهای متعدّد، از تشبیه، برابری را برداشت کرده است. حتّی در سخنی که دیگران را در فهم مساوات از تشبیه، به بی خردی متّصف کرده، آمده است: «تشبیه چیزی را به چیزی، موجب برابری مشبّه و مشبّه به بر شمردن، از پندارهای کودکان صغیر و نه کودکان ممیّز است. این پندار فراوان از شیعیان سر زده است. مثل اینکه می گویند: حضرت امیر در زهد و تقوا و بردباری، به پیامبران اولوالعزم تشبیه شده است.» (نوع نوزدهم) می نگرید! خود او در همین سخن، تشبیه به کار می برد و قطعاً برابری را در نظر می گیرد. چرا که می گوید: «مثل اینکه می گویند...» زیرا واژه «مثل» برای تشبیه وضع شده است و او همین واژه را در جایی که به زعم او، شیعیان دچار پندار

شده‌اند، به کار می‌گیرد.

بالا‌تر از این، او در ردّ دلال‌ت حدیث تشبیه، از تشبیه استفاده و برابری و مطابقت را از آن اراده می‌کند. آیا سخن او را در وجه چهارم ندیده‌اید؟ وی می‌نویسد:

«و همان گونه که تشبیه با ادات شناخته شده‌اش - مانند: ک و کأ و مثل - انجام می‌گیرد، با این اسلوب هم صورت می‌پذیرد؛ آن گونه که در علم بیان آمده است: هر که می‌خواهد به ماه شب چهاردهم بنگرد، روی فلانی را ببیند.»

دهلوی در همین عبارت، در سه جا، تشبیه به کار برده و از آن مطابقت را اراده کرده است:

**نخست:** «کما یکون...: همان گونه که...»؛ زیرا بی‌گمان، «کما یکون» از الفاظ تشبیه است و تردیدی نیست که مراد وی مطابقت است؛ نه چون تشبیه خاک به مشک.

**دوم:** مثل الکاف و کأ و...: مانند ک و کأ و... .

**سوم:** کما تقرّر فی علم البیان...: آن گونه که در علم بیان آمده است... .

و اگر خواننده گرامی در دیگر سخنان او نیک بیندیشد، موارد دیگری را نیز به دست خواهد آورد.

## اشکال و پاسخ - ۶

یادآوری سخن دهلوی: «و تشبیه خاک صحن پادشاهان به مشک و سنگریزه‌هایش به مروارید و یاقوت، در اشعار رایج و مشهور است.»

### عدم جواز حمل سخنان پیامبر ﷺ بر کلام رکبک

به تحقیق، این تعصّب از پیروی و تقلید چشم‌بسته دهلوی از کابلی، سرچشمه می‌گیرد. آیا سخن شریف‌ترین آفریدگان در میان پیشینیان و پسینیان، با اشعار شاعران و تمثیلات خرافی و گزاف آنان قیاس می‌شود؟! مفاد این سخن، تنها این است که هیچ شباهتی میان امیرالمؤمنین و پیامبران در اوصافشان نیست، چه رسد به برابری. پناه بر خدا!

اگر سخن این مرد روا باشد، جایز است که در حق هر کسی از مردمان، گر چه مسلمان هم نباشد، گفته شود: هر که می خواهد دانش آدم را ببیند، فلائی را بنگرد؛ ولی شکی نیست که قیاس سخن برترین آدمیان با تمثیلات شاعرانه، همچون تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به یاقوت، نشان دهندهٔ تعصبی زشت یا جهلی شرم‌آور است. اگر حدیث تشبیه به اثبات ویژگیهای یاد شده برای امیر مؤمنان، دلالت نکند، سخن پیامبر ﷺ به سخنان رکیک و بی ربط می پیوندد و این هرگز روا نیست.

ابوحامد غزالی می گوید:

مسئله: قاضی گفته است: حمل سخن شاعر بر آنچه به کلام پست ملحق می شود، محال است. نمونهٔ آن شیوهٔ اصحاب ما در آیهٔ «وَأَرْجُلُكُمْ إِلَى الْكُعْبَيْنِ: و پاهایتان تا برآمدگی (یا مفصل)»<sup>۱</sup> است که أرجلکم را به سبب قرب جوار، به کسر لام می خوانند تا سخن شیعیان را که قائل به مسح [ونه شستن] پاهای هستند، رد کنند و این آیه را (در قرب جوار) بسان آیهٔ «وَحُورٍ عِينٍ»<sup>۲</sup> و سیه دیده زنانی درشت چشم»<sup>۳</sup> قلمداد می کنند و یا چون سخن عرب زبانان: «جُحْرٌ ضَبُّ خَرْبٍ: لانهٔ ویران سوسمار» و یا همچون سرودهٔ شاعر:

كَبِيرٌ أَنَسٍ فِي جِبَادٍ مُزْمَلٍ      كَأَنَّ ثَبِيرًا<sup>۴</sup> فِي عَرَانِينَ وَبَيْلِهِ

گویا کوه ثبیر در آغاز بارش باران، بزرگ مردمی است پیچیده در گلیمی خطدار.  
معنا: مژمل به: پیچیده به؛ چرا که صفت «کبیر» است که مرفوع می باشد؛ ولی به سبب قرب جوار، مکسور شده است.

لیکن حقیقت مطلب در این موارد، آن نیست که ایشان پنداشته اند؛ بلکه سبب مکسور شدن این الفاظ، آن است که با آنکه ضمّه از کسره روشن تر است؛ ولی

۱. مائده (۵) / ۶.

۲. قرائت مشهور «حورٌ عین» است؛ لیکن بنا بر نقل صاحب مجمع البیان، ابوجعفر و حمزه و کسایی «حورٍ عین» خوانده اند. (مترجم)

۳. واقعه (۵۶) / ۲۲.

۴. کوهی است در شهر مکه. (لسان العرب ۴ / ۱۰۰) (مترجم)

عرب زبانان انتقال از حرکتی سبک را به حرکتی سنگین، ثقیل دانسته‌اند و در پی کسره، کسره آورده‌اند.

اما اعراب نصب در «و ارجلکم»: ارجلکم در معنا منصوب است و فتحه سبک‌ترین حرکات است و انتقال از آن از جمع میان دو کسره سنگین، سزاوارتر است؛ از این رو، برای قرب جوار، جز رعایت سجع و قافیه، معنایی نمی‌ماند و این درخور قرآن نیست. بله، نظم نیکو در سخن، از فصیح پسندیده است؛ بدان شرط که به مقصود، خللی وارد نیورد. اما خلل آوردن به مقصود و رعایت قافیه، ویژه کلام پست و رکیک است.<sup>۱</sup>

اگر تشبیه در این حدیث شریف، به برابری دلالت نکند و روا باشد که تشبیه پیامبر ﷺ را بسان تشبیه خاک به مشک و مانند آن بر شمریم، جایز است که در حق استادی از اساتید دهلوی یا شاگردی از شاگردان او گفته شود: او مانند ابلیس است؛ یا اینکه درباره شخص دهلوی یا پدرش بگویند: او مانند ابولهب یا ابوجهل است؛ یا اینکه در حق بزرگان اهل تسنن یا خلفای سه‌گانه و یاران‌شان، چنین سخنانی بر زبان آرند.

### نقض احادیثی که برخی درباره شیخین ساخته‌اند

هرگاه تشبیه رسول خدا ﷺ مانند تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت باشد، بی شک، تلاشهای پیشینیان حدیث ساز دهلوی و کوششهای اساتید دروغ‌باف او در ساخت فضائلی که تشبیه شیخین را به پیامبران در بر دارد، باطل خواهد شد و بر باد خواهد رفت و چون گرد، پراکنده خواهد گشت. شگفتا از این مرد! پس چگونه به چنین احادیثی چنگ در می‌زند و فراوانی آنها را ادعا می‌کند؟! زیرا که رواست این تشبیهات، پس از پذیرش سند احادیث، از قبیل تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت باشد و همان‌گونه که میان مشک و خاک و

۱. المنحول فی علم الاصول / ۲۰۱-۲۰۳.

بین سنگریزه و مروارید و یاقوت، همسانی و همانندی نیست، میان شیخین و پیامبران - که هزاران درود و ستایش بر پیامبر ما و خاندانش و بر ایشان باد - نیز نسبتی نخواهد بود. خاک کجا و پروین کجا؟! مروارید کجا و سنگریزه کجا؟!

### اشکال و پاسخ - ۷

یادآوری سخن دهلوی: «و شاعر سروده است:

أَرَى بَارِقًا بِالْأَبْرِقِ الْفَرْدِ يُومِضُ      فَيَكْشِفُ جِلْبَابَ الدُّجَى ثُمَّ يَعْمُضُ  
كَأَنَّ سُلَيْمِي مِنْ أَعَالِيهِ أَشْرَفَتْ      تَمُدُّ لَنَا كَفًّا خَضِيبًا وَ تَقْبِضُ

آذرخشی را دیدم که بر کوهی بلند و تنها با سنگهای سیاه و سپید، درخشید و جامه تاریکی را کنار زد و سپس پنهان شد؛ گویا محبوبه‌ام، سلیمی، از بلندای آن کوه برآمد و دستی رنگین به سوی ما گشود و آن را بست.»

ناروایی چنین قیاسی میان سخن نبی اکرم ﷺ و سروده‌های شاعرانی که برای فصیح‌نمایی لب‌پیچانده‌اند، دانسته شد؛ لیکن دهلوی همان راه کابلی را می‌پوید و گمراهانه و چشم‌بسته، از او تقلید می‌کند.



## ستیز با حدیث تشبیه، به وسیله احادیث ساختگی تشبیه شیخین به پیامبران و ابطال آن

### اشکال و پاسخ - ۱

دهلوی می‌گوید: «در احادیث صحیح اهل سنت، احادیثی در تشبیه ابوبکر به ابراهیم و عیسی و تشبیه عمر به نوح و تشبیه ابوذر به عیسی، روایت شده است.» این ستیزی باطل است. زیرا احتجاج به احادیث اهل تسنن در برابر شیعه، نارواست و با قانون مناظره سازگار نیست. اما شیعیان بنا بر قانون مناظره و از باب الزام، در ردّ اهل سنت به احادیث ایشان استناد می‌کنند. استدلال سنیان به احادیث خود در برابر امامیه، به استدلال اهل کتاب به کتابهای ساختگی دروغین یا محرّف، در دفاع از دینشان و پاسخ نقدها و اشکالات مسلمانان به باورها و عقاید آنان می‌ماند. شاید از همین روست که کابلی در مقام پاسخ به حدیث تشبیه، به این احادیث پنداری احتجاج نکرده است.

این بخش از سخن دهلوی برگرفته از گفتار کابلی نبوده، مأخوذ از گفته‌های پدرش، ولی الله دهلوی در کتاب «قرّة العینین» است. دهلوی پدر در پاسخ استدلالات خواجه نصیرالدین طوسی رحمته الله در «تجرید العقائد» می‌نویسد:

«برابری با پیامبران: بدان که رسول صلی الله علیه و آله در احادیث فراوان، صحابه را به انبیا تشبیه کرده است. هدف از این تشبیه، اشارتی است به وجود وصفی از اوصاف مشبّه به در مشبّه؛ مانند تشبیه ابوذر به عیسی در زهد و تشبیه صدیق به عیسی در

نرمی با امت و تشبیه فاروق به نوح در سختگیری با امت و تشبیه ابوموسی به داوود در صدای نیکو.

بنا بر نقل عبدالله بن مسعود، در داستان رایزنی پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر درباره اسیران جنگ بدر، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

درباره اینان چه می‌گویید؟ که همانند برادرانشان که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند، هستند. نوح درباره‌شان گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار.»<sup>۱</sup> موسی درباره‌شان گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دل‌هاشان سخت بند نه.»<sup>۲</sup> ابراهیم درباره‌شان گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی‌گمان، تو آمرزنده و مهربانی.»<sup>۳</sup> عیسی درباره‌شان گفت: «اگر عذاب کنی‌شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان تو اند و اگر بیامری‌شان، سزااست؛ که تو خود پیرومند و فرزانه‌ای.»<sup>۴</sup>

این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده است.

در حدیثی متفق علیه، از ابوموسی اشعری نقل شده است که رسول خدا ﷺ به او فرمود: «ای ابوموسی، تو را مزماری از مزامیر آل داوود داده‌اند.»

در حدیثی که ترمذی در کتابش آورده، از ابوذر روایت شده است که پیامبر ﷺ درباره‌اش فرمود: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذر، شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر و وفادارتر باشد.» (مقصود، شباهت در زهد است)

در «استیعاب» آمده که از نبی اکرم ﷺ روایت شده است: «ابوذر در امت من، شبیه عیسی بن مریم در زهد اوست.»

در همان کتاب آمده که رسول خدا ﷺ فرموده است: «هر که را دیدن فروتنی

۱. نوح (۷۱) / ۲۶.

۲. یونس (۱۰) / ۸۸.

۳. ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۴. مائده (۵) / ۱۱۸.

عیسی بن مریم، شاد می‌کند، ابوذر را بنگرد.»

این حدیث را ابو عمر در کتاب خود آورده است.»

این گفتار دهلوی پدر بود و اینها همان احادیث اند. دهلوی پسر این سخنان را برگرفته و از جهاتی آنها را دگرگونه کرده است:

۱. پندار پدر تشبیه صحابه است به پیامبران در احادیث پر شمار؛ و پندار پسر تشبیه شیخین به انبیاست در احادیث پر شمار.

۲. پدر صحت این احادیث را به روشنی، ادعا نکرده؛ لیکن پسر مدعی صحت احادیث پر شماری است که در آنها شیخین به پیامبران تشبیه شده‌اند.

۳. پدر مدعی نیست که حاکم حدیث ابن مسعود را صحیح بر شمرده است؛ اما پسر چنین ادعایی دارد.

اینها دگرگون‌سازیهای دهلوی در گفتار پدر است. وی در اینجا، گفتار پدرش را برگرفته است؛ تنها بدان سبب که کابلی - همان‌گونه که پیشتر گذشت - در پاسخ به حدیث تشبیه، بدین احادیث اشارتی نکرده است. آری، سخنان دهلوی و ستیزه‌جویی‌های او با شیعه، بافته‌ای است از گفتار پدرش ولی الله دهلوی و کابلی. ای کاش دهلوی همانند کابلی، به این احادیث نمی‌پراخت؛ لیکن نادانی و تعصب وی را به این کار وا داشته‌اند. زیرا او در پاسخ حدیث تشبیه گفت که این تشبیهی محض است؛ همچون تشبیه خاک به مشک و سنگریزه به مروارید و یاقوت. اگر ما درستی این احادیث را از حیث سند بپذیریم، کافی است که در پاسخ به آنها همان گفتار وی را بیاوریم. بله، استناد دهلوی به این احادیث در برابر شیعه امامیه، به پیروی از پدرش، نشان دهنده بی‌خردی این دو تن است؛ به همان اندازه که خودش و استادش تعبیر کرده‌اند.

## اشکال و پاسخ - ۲

یادآوری سخن دهلوی: «لیکن از آنجایی که اهل سنت بهره‌ای از عقل خداداد

دارند؛ هرگز، این تشبیهات را به برابری حمل نکرده‌اند.»

این سخن به روشنی، بیانگر آن است که دعوی برابری میان شیخین و پیامبران، نشان دهندهٔ سفاهت و کم‌خردی است. پس چگونه همین سخن را در همین جا، ادعا می‌کند؟ آیا این جز دوگانه‌گویی و لغزش، آن هم در گفتاری واحد، چیز دیگری است؟ و این از ویژگیهای دهلوی است که بر چیزی خرده می‌گیرد و سپس خود بدان استناد و احتجاج می‌کند. و این ویژگی، اگر در سخن دانشمندان اهل سنت، جز دهلوی، یافت شود، اندک خواهد بود!

افزون بر همهٔ اینها، اگر این گروه بهره‌ای از خرد برده بودند، صدور زشتیها را از خدا - که از این سخنان، بسیار برتر است - روانمی‌شمردند و حسن و قبح عقلی را انکار نمی‌کردند و به جبر نمی‌گراییدند و کار بیهوده را از جانب خدای عزّتمند حکیم، سزانی دانستند و به صدور تکلیف ما لا یطاق از جانب خدای بزرگ، قائل نمی‌شدند و صوفیان آنها از اتحاد میان خدا و آفریدگان، دم نمی‌زدند؛ و دیگر اندیشه‌های تباه و گفتارهای ناروا.

### اشکال و پاسخ - ۳

یادآوری گفتار دهلوی: «...بلکه، هدف پیکان تشبیه در این قسم سخنان، تنها اثبات وجود وصفی از اوصاف ویژهٔ آن پیامبر در شخصی که به آن پیامبر شبیه شده است، می‌باشد؛ هر چند که او در مرتبت آن پیامبر قرار نداشته باشد.»  
و این اعترافی است به فرو افتادن دعوی برابری شیخین با پیامبران در اوصاف یاد شده در احادیثی پنداری.

### اشکال و پاسخ - ۴

دهلوی گفته بود: «در داستان رایزنی پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر دربارهٔ اسیران جنگ بدر به نقل عبدالله بن مسعود - که حاکم نیشابوری آن را روایت کرده و صحیح دانسته - آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود...»  
در اینجا وجوه گوناگون و شایسته نگرشی هست:  
وجه نخست: نقل این حدیث از حاکم، نشان دهندهٔ اعتماد به روایت اوست و

اگر روایت او پذیرفته است، چرا دهلوی حدیث طیر و حدیث ولایت و حدیث مدینه العلم را با آنکه حاکم آنها را در آثار خود آورده است، باطل می‌شمارد؟ به ویژه حدیث اخیر که حاکم پس از نقل حدیث، آن را صحیح بر شمرده است. آیا توثیق حاکم و اعتماد به او تنها ویژه احادیث فضائل شیخین و مانند آن دو تن است و او در نقل فضائل امیرالمومنین علیه السلام از اعتبار فرو می‌افتد؟!

**وجه دوم:** بی‌گمان، همان‌گونه که گذشت، حاکم در شمار راویان حدیث تشبیه است؛ لیکن دهلوی برای ابطال این حدیث، بسیار می‌کوشد تا آنجا که برای ستیز با این حدیث، به احادیث ساختگی پناه می‌برد. آیا رواست که در فضائل شیخین، به حاکم اعتماد کنیم ولی در فضائل حضرت امیر نه؟! این جداسازی از چه روست؟ به ویژه آنکه عبدالرزاق صنعانی و احمد و دیگران در نقل حدیث تشبیه، با حاکم همداستان‌اند؛ لیکن در روایت این حدیث پنداری، نه!

**وجه سوم:** دهلوی پدر صحیح بر شمردن این حدیث را توسط حاکم، ادعا نکرده است؛ ولی پسرش بدون هیچ دلیل و گواهی، تصحیح حاکم را افزوده است. اگر این تصحیح راست می‌بود، قطعاً پدر او نیز آن را یاد می‌کرد.

**وجه چهارم:** تشبیه شیخین به پیامبران، در کجای این حدیث آمده است؟ این حدیث، هرگز، در بر دارنده ستایشی از آن دو نیست و این روشن است.

**وجه پنجم:** به تحقیق، شیخین در این حدیث به هیچ یک از اوصاف کمالی انبیا، مانند دانش و فهم و تقوا، تشبیه نشده‌اند و نفرین بر کافران یا آمرزش خواهی برای آنان، برابری میان پیامبران و آن دو را در پی ندارد. بنابراین، این حدیث با فرض درستی‌اش، هرگز با حدیث تشبیه هم‌وردی نمی‌کند.

برخی از حدیث سازان جمله‌ای را به دنباله این حدیث افزوده‌اند که نشان دهنده پاره‌ای از شباهت‌هاست؛ لیکن پس از پذیرش سندش، همچنان سزاوار معارضه با حدیث تشبیه نیست. زیرا این ابن تیمیّه است که می‌گوید این حدیث تنها نشان دهنده شباهت در سختی و نرمی برای خداست نه همانندی در هر چیزی. اینک نصّ سخن وی:

اینکه گوینده‌ای بگوید: این به منزلهٔ این است و این مانند این است، به تشبیه یک چیز به چیز دیگر می‌ماند و تشبیه چیزی به چیزی - بر اساس آنچه سیاق بدان دلالت می‌کند - برابری در هر چیزی را در پی ندارد. آیا حدیثی را که در صحیحین ثبت شده و سخن پیامبر ﷺ را در ماجرای اسیران بازگو می‌کند، ننگریسته‌ای؟ آن حضرت با ابوبکر و عمر دربارهٔ اسیران رایزنی فرمود. ابوبکر به آزاد کردنشان در برابر گرفتن عوض و عمر به کشتن آنان اشاره کرد. پس نبی اکرم ﷺ فرمود:

شما دو تن را از دمسازانتان آگاه خواهم کرد. ای ابوبکر، داستان تو چون داستان ابراهیم است؛ آن‌گاه که گفت: «به درستی، هر که مرا پیروی کند، از من است و هر که مرا نافرمانی کند، [خدایا] بی‌گمان، تو آمرزنده و مهربانی.»<sup>۱</sup> و همچون عیسی، آن هنگام که گفت: گر عذاب کنی شان، رواست؛ چرا که اینان بندگان تو اند و اگر بیماری شان، سزاست؛ که تو خود پیروزمند و فرزانه‌ای.»<sup>۲</sup> و داستان تو ای عمر، مانند نوح است؛ زمانی که گفت: «خداوندا، هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی نگذار.»<sup>۳</sup> و چون موسی، وقتی که گفت: «خداوندا، اموالشان را نابود کن و بر دل‌هایشان سخت بند نه؛ چنان که ایمان نیاورند مگر اینکه عذاب دردناک را ببینند.»<sup>۴</sup>

سخن حضرتش به ابوبکر - که داستان تو داستان ابراهیم و عیسا است - و به عمر - که مثل تو مثل نوح و موساست - از «تو نسبت به من جایگاه هارون را نسبت به موسی داری» بزرگ‌تر است؛ چرا که نوح و ابراهیم و عیسی از هارون بزرگ‌ترند و پیامبر ﷺ آن دو را مانند ایشان بر شمرده است. [باید دانست که] روایتی نیامده است که آن دو در هر چیزی مانند این پیامبران‌اند و سیاق سخن تنها نشان دهندهٔ سختی و نرمی در راه خداست.<sup>۵</sup>

۱. ابراهیم (۱۴) / ۳۶.

۲. مائده (۵) / ۱۱۸.

۳. نوح (۷۱) / ۲۶.

۴. یونس (۱۰) / ۸۸.

۵. منهاج السنه ۷ / ۳۳۰.

این گفتار ابن تیمیّه است در پاسخ به حدیث «تو نسبت به من جایگاه هارون را نسبت به موسی داری» و به روشنی، نشان دهنده درستی سخن پیشین ماست. پس اگر این حدیث صحیح هم باشد، سزاوار هماوردی با حدیث تشبیه نخواهد بود. سخنان ابن تیمیّه دروغی را در بر دارد که بر خواننده پوشیده نیست و آن اینکه او این حدیث را به صحیحین نسبت داده است؛ حال آنکه اثری از آن در این دو کتاب نیست. گویا هدف از این نسبت دروغین، برابر ساختن این حدیث و حدیث منزلت بوده که در صحیحین آمده است. حقیقت آن است که اگر برابری این حدیث با حدیث منزلت پذیرفته شود، باز هم شایسته هماوردی با حدیث منزلت نخواهد بود. زیرا ما (در مجلد حدیث منزلت) ثابت کردیم که این حدیث شریف، عموم منزلتهای هارونی را در بر می‌گیرد؛ اما این حدیث جز همانندی در سختی و نرمی، چیز دیگری را نمی‌رساند و ابن تیمیّه خود بدین اعتراف کرده است.

### اشکال و پاسخ - ۵

دهلوی می‌نویسد: «از ابو موسی اشعری نقل شده است که رسول خدا ﷺ به او فرمود: «ای ابو موسی، تو را مزماری از مزامیر آل داوود داده‌اند.» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.»

شک نیست که عمر بن خطاب حدیث ابو موسی اشعری را در مسئله استیذان - که مربوط به یکی از مستحبات شرعی است - نپذیرفت. این را بخاری، به صراحت، در صحیحش آورده است. پس شیعه چگونه می‌تواند حدیث او را که در بر دارنده فضیلتی برای شخص اوست، بپذیرد؟ علاوه بر این، اینکه وی مزماری از مزامیر داوود را داشته باشد، با حدیث تشبیه معارض نیست. آیا صدای نیکو مانند دانش و بردباری و تقوا در شمار اوصاف کمال است؟!

### اشکال و پاسخ - ۶

دهلوی می‌گوید: «رسول خدا ﷺ فرموده است: «هر که را دیدن فروتنی عیسی بن مریم شاد می‌کند، ابو ذر را بنگرد.» در استیعاب این گونه آمده است. و

همین حدیث را «ترمذی» با الفاظی دیگر روایت کرده است: «آسمان بر کسی سایه نیفکنده و زمین احدی را در بر نگرفته است که از ابوذر، شبیه عیسی بن مریم، راستگوتر باشد.» مقصود، شباهت در زهد است.

**اولاً:** این حدیث در روایات شیعه نیامده است؛ بنابراین، شایسته آن نیست که با حدیث تشبیه - که شیعه و سنی، هر دو، روایت کرده اند - هم‌وردی کند.

**ثانیاً:** نویسنده استیعاب حدیث ولایت را با سندی صحیح، نقل می‌کند؛ لیکن دهلوی به نقل او گوشه چشمی هم ندارد و به پیروی از برخی متعصبان، بطلانش را ادعا می‌کند. حال چگونه در اینجا به روایت او اعتماد می‌کند؟! همچنین، صاحب استیعاب در «بهجة المجالس» حدیث طیر را روایت کرده؛ ولی دهلوی به روایت او اعتنایی نکرده است.

**ثالثاً:** ترمذی از راویان حدیث ولایت و حدیث طیر است. چگونه است که دهلوی به روایت این دو حدیث توسط ترمذی، ارجحی نمی‌نهد؛ لیکن به روایت آن دو حدیث توسط وی، اعتماد می‌کند؟

**رابعاً:** شک نیست که عثمان، با آنکه از جانب اهل سنت به نرمی و مهربانی و نازک‌دلی ستوده شده، به ابوذر - بر خلاف احادیثی که در ستایش او آمده (آن گونه که در «کنز العمال» و کتابهایی دیگر نقل شده است) - ستم و با او بد رفتاری کرد و به ریزه تبعیدش نمود. با این همه، سنیان در حق عثمان چه می‌توانند گفت و چگونه این افعالش را درست جلوه خواهند داد؟



## شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیت و دلالت افضلیت به امامت

### اشکال و پاسخ - ۱

یادآوری سخن دهلوی: «برابری با «افضل» در یک ویژگی، موجب «افضلیت» فرد برابر نیست؛ زیرا فرد «افضل» ویژگیهای دیگری نیز دارد که به سبب آنها «افضل» شده است.»

همانندی امیر مؤمنان علیه السلام با پیامبران یاد شده در حدیث و برابری او با آنان در ویژگیهایشان، نشان می دهد که آن حضرت با تک تک آن پیامبران در ویژگیهای برجسته شان برابر بوده، از همه ایشان برتر است. زیرا وی اوصاف پراکنده در آنها را یکجا، در خود گرد آورده است؛ همان گونه که پیشتر، برای نشان دادن افضلیت پیامبران صلی الله علیهم و آله و سلم بر همه انبیاء علیهم السلام به آیه ای از قرآن کریم که در بر دارنده همین معنا بود، احتجاج کردیم.

تمامی مسلمانان در برتری تک تک این پیامبران از خلفای سه گانه، همدستان اند و قطعاً برابر با افضل، خود افضل است؛ بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه افضل است (مسامحه ای که در عبارت «امیرالمؤمنین علیه السلام از خلفای سه گانه افضل است» وجود دارد، پوشیده نماند). بر این اساس، همه شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیت حضرت امیر از خلفا بر طرف می شود. به عنوان توضیح و بیان افزون تر، وجوه آتی را یاد خواهیم کرد.

### ۱. دلالت حدیث به افضلیت، مطابق دلالت آیه به افضلیت پیامبر ﷺ

بی‌گمان، پس از پذیرش برابری امام و پیامبران در ویژگی‌هایشان به سبب حدیث، منع از دلالت این برابری به برتری امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از خلفای سه‌گانه، در غایت سستی و بطلان است. زیرا پیشتر از فخر رازی نقل شد که دانشمندان به آیه «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ: اینان کسانی‌اند که خدا هدایتشان کرده است؛ پس هدایت آنان را پی گیر.»<sup>۱</sup> بر افضلیت نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از همه پیامبران یاد شده در آیه، استناد می‌کنند. چکیده احتجاج این است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همه ویژگی‌های پراکنده در این انبیا را داراست و شکی نیست که دارای همه اوصاف از همه ایشان برتر است؛ چرا که هر یک از آنان، تنها، به یک یا دو ویژگی دست یافته است؛ لیکن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تنهایی، همه اوصاف را به دست آورده است.

پس هرگاه گرد آمدن ویژگی‌های پراکنده در پیامبران، دلیل افضلیت باشد، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز که بر پایه حدیث تشبیه، همه ویژگی‌های انبیای یاد شده در حدیث را در خود فراهم آورده، با استدلالی مطابق استدلال فوق، از همه پیامبران، جز حضرت رسول - که به اجماع مسلمانان از حضرت امیر افضل است - برتر خواهد بود و هرگاه وی از انبیا برتر باشد، قطعاً و به طریق اولی، از خلفای سه‌گانه نیز برتر است.

### ۲. اعتراف فضل بن روزبهان

همان‌گونه که پیشتر یاد کردیم، دلالت حدیث تشبیه به افضلیت، به حدی روشن است که فضل بن روزبهان ناگزیر بدان اعتراف کرده و با همه تعصب و ستیزه‌جویی اش، جرئت نکرده آنچه را دهلوی بر زبان آورده است، بر زبان بیاورد. از اینجا می‌توان دریافت که دهلوی در کینه و دشمنی با حق و پیروانش به چه درجه‌ای رسیده است.

### ۳. حدیث تشبیه، به روشنی تمام، نشان دهندهٔ اعلمیت است.

بی‌گمان، این حدیث شریف به روشنی تمام، نشان دهندهٔ اعلمیت علی علیه السلام از خلفای سه‌گانه و دیگران است. زیرا وی در دانش با آدم برابری کرده است و قطعاً داناترین، برترین خواهد بود و برابر با افضل، افضل است.

همچنین، بی‌تردید حضرت امیر علیه السلام از آن سه تن با تقواتر است؛ چرا که وی با نوح در تقوایش برابری کرده است و قطعاً نوح از آنها با تقواتر است و با تقواترین افضل خواهد بود. زیرا خدای متعال می‌فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ: بی‌گمان، گرامی‌ترین‌تان نزد خدا با تقواترین شماست.»<sup>۱</sup>

به همین گونه، حضرتش عابدترین و بردبارترین و توانمندترین خواهد بود.

### ۴. علی علیه السلام جامع شریف‌ترین اوصاف است.

بی‌شک، دانش و بردباری و بندگی و تقوا و دلیری، شریف‌ترین اوصاف نیک‌اند و همهٔ خوبیهای نیکورا در خود جای داده‌اند. علی علیه السلام همهٔ این ویژگیها را، آن هم در بالاترین درجه‌اش، داراست؛ بنابراین، وی جامع جمیع صفات شریف در والاترین مرتبهٔ آنهاست و هر که چنین باشد، از تمامی آفریدگان جز نبی اکرم صلی الله علیه و آله - همان گونه که پیشتر نیز یاد شد - برتر است؛ چه رسد به خلفای سه‌گانه.

### ۵. علی علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را در خود گرد آورده است.

بنا بر روایت سید علی همدانی - که پیشتر در همین کتاب آمد - علی علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را در خود گرد آورده است. کسی که به یک خصلت از خصال انبیا دست نیافته است کجا و آن که نود خصلت آنان را دارد کجا؟! کجاست آن ویژگی خلفای سه‌گانه - که دهلوی ادعا می‌کند در آنهاست - تا به سبب آن از امام برتر شوند؟! وی باید آن را اثبات کند و بدون آن، تلاشش جهدی بی‌توفیق است.

## ۶. اوصاف خلفای سه‌گانه به ویژگی‌هایی متضاد با این اوصاف

خلفای سه‌گانه به ویژگی‌هایی متصف‌اند که با این اوصاف شکوهمند متضادند و این بر هر که آثار نگاشته شده را در این باره (مانند «تشید المطاعن») خوانده باشد، پوشیده نیست. آیا کسی که با پیامبران در اوصاف نیکویشان، برابر است از کسانی که نه تنها به وصفی از آن اوصاف آراسته نبوده، بلکه ویژگی‌هایی متضاد با اوصاف ایشان دارند، برتر نیست؟

### اشکال و پاسخ - ۲

دهلوی: «همان‌گونه که بارها گفته آمد، افضلیت موجب زعامت کبرا نیست.» بی‌گمان، یکی از اصول اخلاقی - که باید از آن پیروی شود - آن است که پسینیان پیشینیان خود را دروغگو نشمرند؛ چه رسد به اینکه فرزندی پدرش را دروغگو بر شمارد. جداً شایسته بود که این مرد پدرش را - که خود او را معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ خوانده است - تکذیب نکند. شاه ولی‌الله دهلوی در کتاب «إزالة الخفاء» - که بسیار مورد اعتماد دهلوی است - اثبات کرده که افضلیت، زعامت کبرا و خلافت عظمی را در پی دارد و در این باره، به کتاب و سنت و آثار صحابه، استدلال نموده است. سخنش را در آن کتاب ببینید. بله! بارها اثبات شد که افضلیت، امامت را در پی دارد.

### ابطال پندارهای دهلوی در اثبات برابری خلفای سه‌گانه با پیامبران

پس از اینها، دهلوی می‌گوید که برتری امام ﷺ از خلفای سه‌گانه، به سبب آنکه وی با استناد به حدیث شریف تشبیه، با پیامبران در اوصافشان برابر است، بدان بستگی دارد که خلفای سه‌گانه با انبیا برابر نباشند. دهلوی این نابرابری را انکار می‌کند و برای اثبات برابری، به چیزهایی سست در می‌آویزد تا به هر شکل، افضلیت امام ﷺ اثبات نشود. ما در اینجا سخنان او را می‌آوریم و ناروایی آنها را، به تفصیل، نشان می‌دهیم:

### اشکال و پاسخ - ۱

یادآوری سخن دهلوی: «بی‌گمان، آن‌گاه از این حدیث برتری امیر از خلفای سه‌گانه اثبات می‌شود که آن خلفا در ویژگیهای یاد شده یا مانند آنها، با پیامبران یاد شده برابر نباشند.»

به تحقیق، دلالت حدیث را به برتری امیر از انبیاء علیهم‌السلام اثبات کردیم؛ بنابراین، هیچ نیازی به اثبات دلالت آن به برتری آن حضرت از خلفای سه‌گانه - که راهی به اثبات برابری آنها با پیامبران وجود ندارد - نیست.

همچنین، گذشت که وقتی ابوبکر این سخن را از نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنید، آن را شگرف بر شمرد و گفت: آفرین! آفرین! ای ابوالحسن! کجا همانندی برای تو یافت می‌شود؟ دهلوی خود، به اینکه اهل تسنن چنین مرتبتی را درباره شیخین باور ندارند، اعتراف می‌کند.

اگر می‌خواهی از بردباری عمر آگاه شوی، به داستان او و همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در صحیح بخاری و «المشکاة» مراجعه کن؛ و اگر می‌خواهی از دلیری شیخین آگاهی یابی، داستان جنگ خیبر و جنگهای دیگر را در «کنز العمال» بخوان؛ و اگر می‌خواهی از دانش و تقوای آن دو آگاه شوی، کتاب «تشید المطاعن» را ببین.

### اشکال و پاسخ - ۲

دهلوی در ادامه گفتار پیشین می‌افزاید: «بدون نفی برابری شیخین با پیامبران، در ویژگیهای یاد شده یا مانند آنها، برتری مورد ادعا اثبات نمی‌شود.»  
به اعتراف مخاطب، ثابت شد - خدای را سپاس - که نفی این برابری صحیح است و پندار برابری شیخین با انبیا بدون نفی این نفی، جهدی است بی‌توفیق.

### اشکال و پاسخ - ۳

دهلوی می‌گوید: «اگر احادیثی را که به تشبیه شیخین با پیامبران دلالت می‌کند جستجو کنیم، به حدی خواهد رسید که مانندش برای معاصران آن دو وجود ندارد.»

### خبری واحد و ساختگی

اعتراف ابوبکر به اینکه همانندی برای امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ یافت نمی‌شود، پندار دهلوی را رد می‌کند. علاوه بر این، بر دهلوی است که:  
اولاً: برای شیخین بیش از نود خصلت از خصال پیامبران را اثبات کند؛ همان گونه که بر اساس حدیث یاد شده، برای علی عَلَيْهِ السَّلَامُ اثبات شده است.  
ثانیاً: تنها یک حدیث بیاورد و به سبب آن، با حدیث اعتراف ابوبکر معارضه کند؛ لیکن کجا چنین حدیثی یافت می‌شود؟!  
ثالثاً: درستی احتجاج هم‌مذهبان را به احادیث ساخته شده، برای هم‌وردی در برابر شیعهٔ امامیه، نشان دهد.

شگفتا که دهلوی وجود احادیث بسیاری را ادعا می‌کند؛ ولی جز یک حدیث - که میزان دلالتش بر مدعا نشان داده شد! - نمی‌آورد. ای کاش او برای معارضه با حدیث تشبیه، تنها یک حدیث، اگر چه از آثار اهل سنت، نقل می‌کرد که فقط پنج خصلت یاد شده در حدیث تشبیه را برای شیخین در بر می‌داشت.  
بله، در این باره، خبر واحدی هست که دانشمندان اهل تسنن خود به ساختگی بودنش اعتراف کرده‌اند. سیوطی در ذیل «الموضوعات» می‌نویسد:

ابن عساکر: ابو محمد اکفانی، از عبدالعزیز بن احمد، از اسحاق بن ابراهیم بن محمد قرمینی، از عمر بن علی بن سعید، از یوسف بن حسن بغدادی، از محمد بن قاسم، از ابویعلی احمد بن علی بن مثنی، از محمد بن بکار، از پدرش، از ثابت، از انس بن مالک نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي خُلَّتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فِي سَمَاحَتِهِ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحٍ فِي شِدَّتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي شَجَاعَتِهِ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِدْرِيسَ فِي رِفْعَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عُثْمَانَ فِي رَحْمَتِهِ؛ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي عِبَادَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي طَهَارَتِهِ.

هر کس دوست می‌دارد که خدا دوستی ناب ابراهیم را ببیند، جوانمردی ابوبکر را بنگرد؛ و هر کس دوست می‌دارد صلابت نوح را بنگرد، دلیری عمر بن خطاب را نظاره کند؛ و هر کس دوست می‌دارد بلندقدری ادریس را نظاره کند، مهربانی عثمان را ببیند؛ و هر کس دوست می‌دارد که بندگی یحیی بن زکریا را ببیند، پاکیزگی علی بن ابی طالب را بنگرد.

ابن عساکر گفته است: این حدیث، تماماً، شاذ است و در زنجیره روایانش، چند راوی مجهول به چشم می‌خورد.

#### اشکال و پاسخ - ۴ (نسبتی ناروا به صوفیه)

دهلوی می‌نویسد: «به همین سبب، محققان صوفیه گفته‌اند: شیخین حامل کمالات نبوت بوده‌اند و امیر حامل کمالات ولایت بوده است.»  
بر اهل دانش پوشیده نیست که هدف مهم دهلوی از این سخن، فروکاستن از قدر و مرتبت امام علیه السلام [و نفی کمالات نبوی از آن حضرت] است و یادکرد کمالات ولوی، به عنوان ویژگی حضرتش - بر خلاف دهلوی پدر - جز برای فریفتن و هلاک کردن توده‌ها نیست.

اهل فضل به خوبی، می‌دانند که شیخ فریدالدین عطار نیشابوری - که از مشایخ صوفیه است - حدیث تشبیه را در یکی از سروده‌هایش تضمین و حکیم سنایی در شعری، امیر مؤمنان علیه السلام را به نوح تشبیه کرده است.

نیز برخی از بزرگان صوفیه، همچون سید علی همدانی و امیر ملا در شمار راویان حدیث تشبیه‌اند و حتی سید علی همدانی حدیثی را روایت کرده که نشان می‌دهد امام علیه السلام نود خصلت از خصال پیامبران را - که در کسی غیر از او جمع نشده - در خود گرد آورده است.

همچنین حافظ ابونعیم اصفهانی - که از پیشوایان صوفیه است و این امری است روشن - و طالقانی از کسانی‌اند که حدیث تشبیه را با ذکر سند، در کتابهایشان آورده‌اند. شگفت آنکه دهلوی چنین سخنی را به محققان صوفیه نسبت می‌دهد؛

لیکن نامی از آنان نمی‌برد. اینان مشایخ و پیشوایان صوفیه‌اند که حدیث تشبیه را روایت و ثبت کرده‌اند.

### سخنان اهل سنت بر شیعیان حجت نیست.

وقتی ثابت و محقق شد که امیرالمؤمنین علیه السلام به روایت دانشمندان بزرگ اهل تسنن و پیشوایان مشایخ صوفیه آنان، کمالات نبوی همچون دانش و بردباری و تقوا و زهد و دلیری و... را در خود فراهم آورده، قطعاً ما بدانچه دهلوی از خودش ساخته و به محققان صوفیه نسبت داده است، گوش نمی‌کنیم. علاوه بر این، الزام امامیه به سخنان هیچ سنی مذهبی، خواه مفسر باشد یا محدث، خواه متکلم باشد یا فقیه، خواه صوفی باشد یا عارف، روا نیست. زیرا:

اولاً: هرگاه اقوال سنیان بر شیعیان حجت باشد، ناگزیر، اقوال شیعیان نیز بر سنیان حجت خواهد بود.

ثانیاً: احتجاج دهلوی به سخنی از سخنان هم‌مذهبان، با تعهد وی در آغاز کتاب تحفه، مبنی بر نقل روایات و اقوال شیعیان برای الزام ایشان، سازگار نیست. ثالثاً: دهلوی در دیباچه تحفه، تصریح کرده که هر گروهی می‌تواند به احادیث گروه دیگر، اطمینان نکند و ناگزیر، باید هر گروه را با احادیث همان گروه - که در کتابهایشان (به ویژه کتابهایی که نزدشان معتبر است) آمده است - به پذیرش قولی وا داشت.

رابعاً: دهلوی پدر در «قرّة العینین» به روشنی، گفته است که روا نباشد شیعیان امامی وزیدی را با احادیث اهل سنت، حتی احادیث صحیحین، به پذیرش سخنی وادار کرد.

خامساً: شاگرد دهلوی، رشیدالدین دهلوی، تصریح می‌کند که هر گروه حق دارد در احادیث گروه دیگر - که استدلال طرف مقابل به آنها می‌انجامد - خدشه کند و بدانها گردن ننهد.

بنابر همه اینها، در بحث و مناظره با شیعیان، احتجاج به سخنان صوفیان سنی



مذهب روانیست. همچنین، اهل سنت از پذیرش احادیثی که شیعیان برای اثبات مطلوبشان به کار می‌برند، چاره‌ای ندارند؛ چرا که دانشمندان سنی خود این احادیث را در آثار مورد اعتمادشان آورده‌اند؛ احادیثی همچون: حدیث طبر، حدیث ولایت، حدیث مدینه العلم، حدیث تشبیه و مانند اینها. از اینجا روشن می‌شود کسانی از قبیل: دهلوی و کابلی و ابن حجر مکی و ابن تیمیه و امثال اینان که این گونه احادیث را نمی‌پذیرند و رد می‌کنند، بی هیچ مجوزی، با قوانین بحث و مناظره ناسازگاری می‌کنند و این جز به سبب تعصب شدید و سرسختی دشمنانه نیست. پناه بر خدا از این خویهای ناپسند!

#### اشکال و پاسخ - ۵ (دعوی صدور وظایف پیامبران از شیخین و ناروایی آن)

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، از شیخین کارهایی سرزده است که از پیامبران سر می‌زند؛ مانند: جهاد با کافران و...»

اگر مقصود دهلوی جهاد آن دو تن در زمان حیات پیامبر ﷺ است، حقیقت آن است که آنچه از اینان سرزده، جز گریز شرم‌آور از میدان جنگ نبوده و این بر کسی که از اخبار جنگهای خیبر و حنین و احد آگاه باشد، روشن است و اینها اموری است مشهور که نیازی به بیان نیست.

و اگر مقصودش کشورگشایی‌هایی است که در عصر آن دو رخ داد (با چشم پوشی از اینکه در زمان خلیفه سوم، فتحی رخ نداد و پس از دو خلیفه نخست، کشورگشایی‌ها مربوط به عصر معاویه است، آنچه دهلوی مدعی ثبوتش برای شیخین است، برای عثمان و معاویه و حتی یزید بن معاویه و سلاطین پس از او، اثبات می‌شود؛ چرا که در زمان آنها نیز کشورگشایی انجام شده است.) می‌گوییم: مجرد کشورگشایی، دعوی دهلوی را اثبات نمی‌کند. زیرا رسول خدا ﷺ فرموده است:

إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ.

به راستی، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می‌رساند.

إِنَّ اللَّهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِأَقْوَامٍ لَا خَلْقَ لَهُمْ.

بی‌شک، خدا این دین را با مردمانی که هیچ بهره‌ای از رستگاری نخواهند داشت، نیرومند می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ الْإِسْلَامَ بِرِجَالٍ مَا هُمْ مِنْ أَهْلِهِ.

بی‌گمان، خدا اسلام را با مردان نامسلمان توان می‌بخشد.

بخاری، مسلم، ترمذی، طبرانی و دیگران، این احادیث را نقل کرده‌اند.

شیخ عبدالرئوف مناوی در «فیض القدير» می‌نویسد:

مقصود از دین، دین محمدی است؛ زیرا در حدیث بعدی آمده است: «خدا این دین را به سبب مرد تبهکار یاری می‌رساند.» (لام در «الرجل الفاجر» یا برای عهد است - که در این صورت، معهود همان مرد یاد شده است - یا برای جنس.) این حدیث با حدیث «ما از هیچ مشرکی کمک نمی‌گیریم» که مسلم آن را نقل کرده، هیچ ناسازگاری ندارد؛ چرا که این حدیث ویژه‌ی زمان صدورش است و دلیل نسخ آن حضور صفوان بن امیه مشرک، در جنگ حنین است.

ابن منیر می‌گوید: «هرگاه پیشوا یا سلطان تبهکاری از اسلام پشتیبانی کند، نباید پنداشت که او را در دین، به سبب تبهکاری‌اش، رانده‌اند و می‌توان بر او شورید و از جایگاهش پایین کشید؛ چرا که اولاً: خدای متعال دین خود را به وسیله او یاری رسانده است و ثانیاً: تبهکاری او به زیان خود اوست. از این رو، باید در برابر او شکیبایی کرد و در غیر گناه، فرمانبردارش بود. از همین جاست که برخی دعا برای یاری و نیرومندی سلطان را با وجود ستمش، روا دانسته‌اند.»

پیامبر ﷺ این سخن را در جنگ حنین فرمود. وی وقتی مردی را دید که دعوی مسلمانان دارد و به سختی می‌جنگد، گفت: «این مرد دوزخی است.» پس آن مرد زخمی شد و از شدت درد، خود را کشت. و نبی اکرم ﷺ او را بدین گونه یاد کرد. نیز ممکن است مراد از تبهکار، فاسقی باشد که در راه خدا جهاد می‌کند.

طبرانی این حدیث را از عمر بن نعمان بن مُقَرَّن مزنی روایت کرده است.

ابن عبدالبرّ درباره او می نویسد:

«وی در شمار صحابه است و پدرش نیز همین طور. نعمان در سال بیست و یکم هجری، در جنگ نهاوند، شهید شد. هنگامی که خبر مرگش به عمر رسید، وی به مسجد آمد و بر منبر نشست و به آواز بلند، خبر کشته شدن او را رساند و گریست.»  
ظاهر کار مصنف نشان دهنده آن است که این حدیث در هیچ یک از صحیحین نیامده و این غفلتی ناپسند و سهوی شگفت است؛ چراکه حافظ عراقی گفته است: «همگان بر آنند که این حدیث با عبارت **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ**؛ در شمار احادیث ابوهریره است.» و بخاری آن را در بابهای «القدر» و «غزوة خیبر» روایت کرده است. مسلم نیز این حدیث را به طور مفصل، از ابوهریره نقل کرده است. ابوهریره می گوید:

«ما با رسول خدا ﷺ در جنگ حنین حاضر بودیم. حضرتش درباره مردی از کسانی که دعوی اسلام می کنند، فرمود: «این مرد دوزخی است.» چون آن مرد به میدان نبرد آمد، به سختی جنگید و زخمی شد. مردمان گفتند: «ای پیامبر، آیا مردی که هم اکنون کشته شد، دوزخی است و حال آنکه او امروز به سختی، نبرد کرد و از دنیا رفت؟!» حضرتش فرمود: «او در آتش است.» چیزی نمانده بود که برخی از مسلمانان به تردید بیفتند. در حالی که آنان در چنین وضعیتی بودند، گفته شد: «او نمرده، بلکه به سختی، زخمی شده است.» چون شب فرا رسید، آن مرد در برابر جراحتش تاب نیاورد و خود را کشت. مردمان پیامبر ﷺ را از کار او با خبر کردند. آن حضرت فرمود: «الله اکبر! گواهی می دهم که من بنده و فرستاده خدایم.» سپس بلال را فرمود تا ندا سر دهد: «جز مسلمان کسی به بهشت نمی رود و بی گمان، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می رساند.»

همچنین، این حدیث از احادیثی است که ترمذی به گونه مرفوع، در علل، از انس، روایت کرده است. ترمذی پس از نقل این حدیث می نویسد: «از بخاری درباره این حدیث پرسیدند، گفت: حدیث حسنی است که محمد بن مثنی برای ما روایت کرده است.» بنابراین، نسبت دادن این حدیث تنها به طبرانی، کاری است که

محدثان آن را نمی‌پسندند؛ چه رسد به کسی که مدعی اجتهاد است.<sup>۱</sup>

نیز مناوی می‌گوید:

إِنَّ اللَّهَ لَيُؤَيِّدُ؛ یعنی: نیرو می‌بخشد و یاری می‌کند. یؤید از ریشه «أید» به معنای نیروست. گویا کسی چیزی را که بر آن چیره است، با دست خود می‌گیرد. آوردن «اید» برای مبالغه در تحقق وقوع است. الإسلام برجال ما هم من أهله؛ یعنی: در شمار اهل دین نیستند؛ چرا که کافر و منافق و تبهکارند. این رخداد بر اساس نظام و قانونی است که خدا آن را در ازل، تدبیر کرده و استوار ساخته است تا سببی باشد برای بازداشتن توانا از ناتوان؛ برای آنکه هستی را بر پایه این نظام و بنیادی که بنا نهاده است، نگاه دارد.

ممکن است مقصود پیامبر ﷺ از این سخن، مردانی باشند که در زمان حیات او می‌زیستند و نیز احتمال دارد که حضرتش از آینده نزدیک خبر داده باشد که در این صورت، این حدیث از معجزات اوست؛ چرا که اخبار از غیبی است که در جهان خارجی رخ داده است. احتمال نخست با سبب آتی سازگار است. برخی گفته‌اند که معنای نزدیک‌تر همان احتمال دوم است؛ زیرا ملاک عموم لفظ است.

طبرانی این حدیث را از ابن عمرو بن عاص نیز نقل کرده است. هیشمی می‌گوید: در خبر ابن عمرو، عبدالرحمن بن زیاد بن انعم در شمار راویان است که راوی ضعیفی است؛ لیکن در این حدیث دروغی وجود ندارد.<sup>۲</sup>

صالحی می‌نویسد:

محمد بن عمر می‌گوید: در جنگ حنین، برخی از مردم به رسول خدا ﷺ گفتند: در حنین مردی هست که به شدت، جنگید تا آنکه زخمهای سختی برداشت. آن حضرت فرمود: «هر آینه، او دوزخی است.» از این سخن، برخی از مردم به شک افتادند و در دلهای بعضی شان چیزی پدید آمد که خدای متعال بدان داناتر است.

۱. فیض القدیر (شرح الجامع الصغیر) ۲ / ۲۵۹.

۲. همان.

هنگامی که زخمهای آن مرد، تاب و توانش را فرسود، تیر پهنی از ترکش خود برگرفت و خود را با آن کشت. در پی این عمل او نبی اکرم صلی الله علیه و آله بلال را فرمان داد تا ندا دهد: «آگاه باشید! جز مؤمن کسی به بهشت نمی رود. بی گمان، خدای متعال این دین را با مرد تبهکار یاری می رساند.»<sup>۱</sup>

ابن حزم در «المحلی» می نویسد:

فرستاده خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «به راستی، خدا این دین را به سبب مردمانی که بهره ای از خیر ندارند، یاری می کند.» همچنین، عبدالله بن ربیع، از محمد بن معاویه، از احمد بن شعیب، از ابوالیمان عمران بن بکار بن راشد، از شعیب (ابن ابی حمزه)، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره، نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «بی گمان، خدا این دین را با مرد تبهکار یاری می کند.»

نیز عبدالله بن ربیع، از محمد بن معاویه، از احمد بن شعیب، از محمد بن سهل بن عسکر، از عبدالرزاق، از رباح بن زید، از معمر بن راشد، از ایوب سختیانی، از ابوقلابه، از انس بن مالک، روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به یقین، خدا این دین را به وسیله مردانی که هیچ بهره ای از رستگاری ندارند، یاری می رساند.»<sup>۲</sup> غزالی می گوید:

اگر بگویی: رخصت در مناظره، فایده بخش است و فایده اش تشویق مردم به آموختن دانش است؛ چرا که اگر حب ریاست نبود، دانش از میان می رفت؛ خواهیم گفت: سخن تو از جهتی درست است؛ لیکن مفید نیست. زیرا اگر وعده توپ و چوگان و بازی با گنجشکان نبود، کودکان به مدرسه، رغبتی نمی داشتند و این نشان می دهد که علاقه مند شدن به مدرسه، پسندیده است. اما اینکه اگر حب ریاست نبود، دانش از میان می رفت؛ نشان دهنده آن نیست که فرد ریاست طلب مردم را از فتنه ها رهایی می بخشد؛ بلکه او در شمار کسانی است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله درباره شان

۱. سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد ۵ / ۳۳۳.

۲. المحلی ۱۱ / ۱۱۳.

فرمود است: «بی‌گمان، خدای متعال این دین را با مردمانی که بهره‌ای از خیر ندارند، یاری می‌رساند.» و نیز: «به راستی، خدای تعالی این دین را به سبب مرد تبه‌کار، توان می‌بخشد.»

از این رو، فرد ریاست طلب، فی نفسه، اهل هلاکت است؛ ولی گاه می‌شود که دیگران به سبب او به صلاح آیند؛ به شرط آنکه، آنان را به ترک دنیا فراخواند. این ویژگی در کسانی هست که در ظاهر، به دانشمندان پیشین می‌مانند؛ ولی جاه‌طلبی شان را پنهان می‌کنند. داستان اینان داستان شمعی است که خود می‌سوزد؛ لیکن دیگران از او روشنی می‌گیرند و بدین سان، صلاح دیگران در هلاکت اوست. اما اگر چنین کسی دیگران را به دنیا طلبی فراخواند، داستانش همچون آتش شعله‌وری خواهد بود که خود و دیگری را خاکستر می‌کند. بنابراین، دانشمندان سه دسته‌اند:

۱. تباہ کنندهٔ خود و دیگران؛ همانان که آشکارا به دنیا طلبی فرا می‌خوانند و خود به دنیا روی می‌آورند.

۲. سعادت‌بخش خود و دیگران؛ همانان که به خدای عزّ و جلّ می‌خوانند و در آشکار و پنهان، از دنیا رویگردان‌اند.

۳. تباہ کنندهٔ خود و سعادت‌بخش دیگران؛ همانان که دیگران را به آخرت فرا می‌خوانند و خود ظاهراً دنیا را رها کرده‌اند؛ لیکن در پنهان، روی به سوی آن دارند تا بدین گونه، مردمان را به گرد خویش جمع کنند و برای خود، جایگاهی دست و پا کنند.<sup>۱</sup>

گذشته از همهٔ اینها، دهلوی در تحفه، پنداشته است که مجرد فتح خیبر به دست علی علیه السلام هیچ برتری و بزرگی ای را در پی ندارد.<sup>۲</sup>

پس هرگاه فتح خیبر، فضیلتی را برای علی در پی نداشته باشد، آیا فتح شام در

۱. احیاء العلوم ۴ / ۴۳۳.

۲. التحفة الاثنا عشریة / ۲۱۶.

عصر شیخین، فضیلتی برای آن دو خواهد بود؟

واقدی می‌نویسد:

ابوبکر صدیق - رضي الله عنه - هر روز برای گرفتن اخبار، به پشت مدینه می‌رفت. روزی در همین احوال، عبدالرحمن بن حمید جمحی وارد شهر شد. چون عبدالرحمن نزد مردمان آمد، صحابه به سؤیش شتافتند و گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت: از شام. مردم ابوبکر را به سبب این خبر و اینکه خدا مسلمانان را یاری فرموده است، مژده دادند و ابوبکر سجده شکری گزارد. عبدالرحمن پیش آمد و وی را گفت: درود بر تو، ای جانشین پیامبر! سرت را بالا بیاور؛ چرا که خداوند چشمت را به وسیله مسلمین، روشن گردانید. ابوبکر سر از سجده برداشت و عبدالرحمن نامه‌ای را به خط ابو عبیده - رضي الله عنه - بدو داد. خلیفه نامه را آهسته خواند و چون از محتوایش آگاه شد، به آواز بلند، آن را برای مردمان بخواند. بدین گونه، آنان گرد هم آمدند و این خبر در مدینه پیچید و مردم به درگاه مسجد شتافتند و ابوبکر برای بار سوم، آن نامه را خواند.

اهل مدینه از یکدیگر شنیدند که خدا با دستان مسلمین، شام را فتح کرده است و ایشان دارایی فراوان به دست آورده‌اند. پس به قصد خروج از مدینه و به انگیزه ثواب و سکونت در شام، با همدیگر پیمان بستند. این اخبار به مکیان رسید و بزرگانشان با اسب و شمشیر و لباس رزم، به مدینه روی آوردند که نخستین کسان ابوسفیان، صخر بن حرب، و عیداق بن هاشم و افرادی از این دست بودند. آنان نزد ابوبکر رفتند و از او اجازه سفر به شام را خواستند.

عمر بن خطاب سفر آنان را به شام، ناپسند داشت و به ابوبکر گفت: بی شک، این مردمان در حال کفر، در دل نسبت به ما نفرتها و کینه‌ها داشتند و کوشیدند که نور خدا را با دهانهایشان خاموش کنند؛ ولی خدا جز آنکه نور خود را کامل کند، چیزی نمی‌خواهد. سپاس و ستایش خدای را؛ زیرا آیین اوست که برتر است و آیین کافران بسی فروتر است. ما در آن زمان می‌گفتیم: با خدای یگانه، خدایان دیگری نیستند؛ و آنها می‌گفتند: بی‌گمان، با او خدایان دیگری وجود دارند. پس چون خداوند دین

ما را عزّت بخشید و آیین ما را یاوری فرمود، اینان از ترس شمشیر، مسلمان شدند؛ و حال که شنیدند سپاهیان خدا بر رومیان پیروز شده‌اند، نزد ما آمده‌اند تا به سوی دشمنان گسیلشان داریم تا با مهاجران پیشتاز و انصار، شریک شوند؛ لیکن کار درست آن است که ما خواسته‌شان را اجابت نکنیم.

ابوبکر در پاسخ گفت: هر آینه، با سخنی از سخنان تو مخالفت نمی‌کنم و در هیچ کاری، از دستورت سر نمی‌پیچم.

سخنان عمر به مکّیان رسید. آنان همگی، به سوی مسجد و نزد ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- رفتند. وی را در حالی یافتند که علی بن ابی طالب در دست راست و عمر بن خطاب در سمت چپ او جای داشتند و مسلمانان گرداگردش را فرا گرفته بودند و دربارهٔ فتحی که خدا بدیشان ارزانی فرموده و بر مشرکان پیروزشان گردانیده بود، سخن می‌گفتند. قریشیان به ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- روی کردند و او را درود گفتند و پیش رویش نشستند و بار دیگر، سخن پیشین خود را بر زبان راندند. نخستین کسی که لب به سخن گشود، ابوسفیان، صخر بن حرب، بود. او به عمر بن خطاب رو کرد و گفت:

ای عمر، در عصر جاهلیّت، کینه جوی و دشمن ما بودی و با ما تندی می‌کردی و ما نیز با تو تند می‌بودیم. چون خدای ما را به اسلام رهنمون شد، آنچه از تو در دل داشتیم، از میان رفت؛ زیرا ایمان، شرک و کینه و نیرنگ را نابود می‌کند؛ لیکن پس از آن روز، هنوز تو با ما دشمنی می‌کنی و کینه می‌ورزی. آیا ما برادران مسلمان و پسرعموهای شما نیستیم؟ پس این ستیزه جویی کهنه و تازهٔ تو با ما از سر چیست؟ آیا کینه و دشمنی با ما را از دلت نمی‌شویی؟ بی‌گمان، ما می‌دانیم که تو از ما برتری و در ایمان و جهاد، پیشرو هستی. ما با این امر آشناییم و آن را انکار نمی‌کنیم.

عمر بن خطاب خاموش ماند و هیچ نگفت و آزر مگین شد؛ بدان گونه که عرق شرم فراپوشاندش. وی پس از لختی گفت: به خدا سوگند، مقصودم از آنچه گفتم، تنها زدودن شرّ و حفظ خون مسلمانان بود؛ زیرا تعصّب جاهلی هنوز در سرهایتان است و شما به سبب قوم و قبیله‌تان، بر مسلمانان پیشتاز گردن‌فرازی می‌کنید.



ابوسفیان در پاسخ عمر گفت: شما مردم و جانشین رسول خدا ﷺ را گواه می‌گیرم که من نفس خود را در راه خدا، به زندان افکندم. سران مکه نیز چنین سخنی گفتند و از این رو، امام عمر بن خطاب -رضی الله عنه- از آنان خشنود شد. پس ابوبکر گفت: خدایا، آنان را به بهترین چیزی که امید می‌دارند، برسان و نیکوتر از کردارشان، به آنان پاداش ده و پیروزی بر دشمنانشان را روزی شان گردان و دشمن را بر آنان چیره مساز.<sup>۱</sup>

هنگامی که خروج صحابه از مکه به مدینه برای طلب اذن و رفتنشان به جهاد، نزد عمر بن خطاب پذیرفته نیست، چگونه تلاش آنها و کشورگشایی شان نزد شیعیان مقبول باشد؟ اینها همه، نسبت به جهاد شیخین است.

اما درباره دعوی قیام آن دو به نشر احکام شریعت و اصلاح امور امت - با چشم پوشی از اینکه دهلوی خلیفه سوم را از بحث خارج کرده است - باید گفت: شایسته بود دهلوی چنین امری را دستاویز نسازد؛ چرا که این سخن نفی آنچه را برای علی علیه السلام یاد کرده است، در پی دارد و همه اینها با واقعیت نمی‌سازد و با حقیقت برخورد می‌کند؛ زیرا رجوع شیخین، به ویژه عمر، به علی علیه السلام در کارهای دشوار و مسائل مشکل، امری است مشهور و مخالفان بدان معترف‌اند. چه بسیار که عمر بن خطاب می‌گفت:

لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ.

اگر علی نمی‌بود، قطعاً عمر هلاک شده بود.

و چه فراوان بر زبان آورد که:

فَضِيَّةٌ وَلَا أَبَا حَسَنِ هَا.

مباد که قضاوتی پیش آید و کسی همچون ابوالحسن برای حل آن نباشد.

و نیز سخن مشهور و پر آوازه او که می‌گفت:

۱. فتوح الشام ۱ / ۶۱.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضِلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ.

به خدا پناه می‌برم از کار دشواری که ابوالحسن برای حل آن نباشد.

اینها همه، علاوه بر این است که شیعه امامیه خلافت شیخین را بر نمی‌تابد و این بدان معناست که هر کاری که آن دو، به زعم دهلوی، از جهاد و نشر احکام شریعت و اصلاح امت، انجام داده‌اند، دست‌اندازی ناروایی است که شایسته ستایش نیست.

### اشکال و پاسخ - ۶

دهلوی می‌نویسد: «و آنچه بیشتر از حضرت امیر روایت شده، اموری است که مربوط به اولیاست؛ مانند: آموزش طریقت و...»  
دهلوی این سخن را از برخی صوفیان نقل کرده است؛ جز اینکه آن را به روایات نسبت داده تا دیگران بر او خرده‌نگیرند که وی با پدرش مخالفت کرده است. زیرا دهلوی پدر در «قرّة العینین» شیخین را در آموزش طریقت و برانگیختن مردمان برای به دست آوردن الگوهای اخلاقی نیکو و هراساندن آنان از اوصاف تباه و بد، بر دیگران برتری داده است.

### اشکال و پاسخ - ۷

(استدلال به وجود ملکات نفسانی، به سبب افعالی که برخاسته از آنهاست.)  
دهلوی می‌گوید: «خرد حکم می‌کند از افعالی که ویژه ملکات نفسانی خاصی است، به وجود آن ملکات نفسانی در فاعل آن افعال پی برده شود.»  
این سخن درست است. باید به کارهایی که از شیخین سرزده است بنگریم تا بر پایه آنها به ملکات نفسانی موجود در آن دو، راه یابیم. آیا از این دو تن، کارهای انبیا سرزده است تا بدین سبب، به وجود کمالات نبوی در اینان حکم کنیم؟ اگر دهلوی چنین دعوی می‌کند، باید اثباتش کند و بدون این، چنین سخنی بی‌ثمر است.  
وی در ادامه، می‌افزاید: «مثلاً از پایداری کسی در میدانهای گوناگون، در برابر هم‌وردان و فرود نیزه‌ها و شمشیرها، به دلیری او پی می‌بریم.»

بله! لیکن همگان ناپایداری شیخین و خلیفه سوم را در میدانهای جنگ و نبرد، می دانند و گریز آن دو از میدان نبرد، قضیه ای ضروری گردیده است که حتی دختران با آن آشنایند، چه رسد به مردان؛ بلکه در گذر روزگاران، به گریز آن دو از میدان جنگ، مثلها زده اند.

سپس می نویسد: «و حال سایر ویژگیهای درونی، همچون حبّ و بغض و خوف و رجا، همین گونه است.»

آری! هر آینه، شیخین به کارهایی دست زده اند که پرده از حقایق احوالشان بر می دارد. ماجرای آنان با اهل بیت پیامبر ﷺ نشان دهنده کینه آن دو به پیامبر و اهل بیتش و جاه طلبی و ریاست دوستی آنهاست؛ جز آنکه سخن دهلوی در اینجا با گفتار او در جاهای دیگر مبنی بر اینکه «عزم و نیت از امور قلبی است و هیچ کس را جز خدای عزّ و جلّ، یارای آن نیست که از آنها آگاهی یابد» ناسازگار است.

دهلوی این سخن را در پاسخ به یکی از مطاعن عمر بن خطاب - که همان آذر آوردنش برای به آتش کشیدن در خانه فاطمه زهرا ع است - بر زبان رانده و این کار او را بر ترسانیدن صرف، حمل کرده و گفته که عمر هرگز بر سر آن نبوده است که گفته اش را عملی کند. لیکن سخن درست همان است که اینجا گفته است؛ چرا که فریاد بر آوردن که آتش آورید و جمع کردن مردم در کنار در و دیگر قرائن و نشانه ها، از عزم درونی و قصد واقعی وی حکایت می کنند.

وی پس از این می نویسد: «از این راه، به ویژگیهای درونی افراد پی می برند؛ تا بفهمند که ویژگیهای ایشان از گونه کمالات انبیاست یا کمالات اولیا.» این سخن با آنچه دهلوی در جاهای پر شمار دیگر یاد کرده که عزم و نیت از امور درونی است و جز خدا کسی نمی تواند از آنها آگاه شود، نمی خواند.

### استدلال به حدیث صحیح و حمل آن بر معنای باطل

دهلوی می گوید: «بر گوناگونی صفات شیخین و امیر، حدیثی که شیعیان در کتابهایشان روایت کرده اند، دلالت می کند. پیامبر ص فرموده است:

یا علی، هر آینه، همان گونه که من بر اساس تنزیل قرآن با مردمان جنگیدم،  
تو بر اساس تأویل آن با ایشان خواهی جنگید.»

دعوی دلالت این حدیث شریف به تفاوت میان کسانی که دارای صفات نبوت باطنی اند با آنهایی که واجد اوصاف ولایت باطنی هستند، در غایت سستی و ضعف است و حدیث، آشکارا، نشان دهندهٔ خلاف این مدعاست؛ چرا که معنای آن یکسانی دشمن پیامبر ﷺ و دشمن سرورمان علی ﷺ است و رسول خدا ﷺ دشمن علی ﷺ را به دشمن خود تشبیه فرموده است؛ و پیشتر گذشت که تشبیه، برابری را می‌رساند.

بنابراین، نتیجهٔ معنای حدیث این است که: بی‌گمان، همان گونه که جنگ با نبی اکرم ﷺ کفر بود، جنگ با علی ﷺ نیز کفر است و همان سان که پیامبر خاتم ﷺ برای بلند گردانیدن آیین خدا جنگید، علی نیز برای همین هدف خواهد جنگید؛ پس هر که با علی ﷺ بجنگد، مانند کسانی که با پیامبر ﷺ جنگیدند، کافر است. لذا امام ﷺ دارای کمالات نبوت خواهد بود و چون به انجام کاری که رسول خدا ﷺ بدان پرداخته، برخاسته، مناسب است که عصر خلافت او بخشی از عصر پیامبری پیامبر ﷺ به شمار آید.

رشیدالدین دهلوی در «الإيضاح» اعتراف کرده است که امیر مؤمنان ﷺ تنها برای بلند گردانیدن نام و آیین خدا و در راه او، به دریای جنگها فرو شد و به سختی کارزار کرد.

دهلوی در ادامه، می‌نویسد: «این حدیث به همین حقیقت اشاره می‌کند؛ زیرا همهٔ جنگهای شیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده است. پس گویا دورهٔ آن دو باقی ماندهٔ زمان نبوت و عصر خلافت امیر، سرآغاز دوران ولایت شده است.»  
در پاسخ می‌گوییم: اول برادری‌ات را ثابت نما، سپس ادعای میراث کن! زیرا ادعای اینکه جنگهای شیخین بر اساس تنزیل قرآن بوده، پس از اثبات جنگیدن آنهاست و همگان بدون خلاف، می‌دانند که آنچه در حیات پیامبر ﷺ از این دو سر زد، تنها شکست و گریز بود و پس از حیات نبی ﷺ حضور هیچ یک از آن دو (و

همچنین خلیفه سوم) در جنگی از جنگها، نقل نشده است و این دو در واقعه‌ای از وقایع حاضر نشدند؛ چه رسد به جنگ و جهاد. و هرگاه مقصود از جنگ و جهاد و یاری دین و نشر آیین، تنها آماده‌سازی و برانگیختن مردمان به جهاد باشد، پیشتر گذشت که رسول خدا ﷺ فرموده است: «بی تردید، خدا این دین را یاری می‌رساند؛ هر چند به سبب مرد کافر.»

همچنین، در جای خود در مجلّدی از مجلّدات همین کتاب، آمد که جنگ خلفا، به فرض ثبوت و وقوعش، نه بر اساس تنزیل بوده است و نه بر پایه تأویل؛ و دلیل این دعوی سخنی است از پیامبر ﷺ که نسائی و حاکم نیشابوری و دیگران در آثارشان آورده‌اند. آن حضرت به اصحاب خود فرمود:

بی‌گمان، در میان شما کسی هست که بر اساس تأویل قرآن می‌جنگد، همان گونه که من بر پایه تنزیل آن جنگیدم.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا، آیا من آن شخص هستم؟

پیامبر ﷺ: نه.

عمر پرسید: ای پیامبر، آیا او منم؟

حضرتش فرمود: نه؛ بلکه او همان است که اکنون، به کفش پینه می‌زند.<sup>۱</sup>

بنابراین، اگر جنگ شیخین، به فرض ثبوتش، بر پایه تنزیل یا تأویل قرآن می‌بود، پیامبر ﷺ در پاسخ پرسش آن دو، نمی‌فرمود: نه. بی‌شک، جنگ بر پایه تأویل، ویژه امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ همو که بر اساس تنزیل نیز به کارزار پرداخت و او همان کسی بود که در آن وقت، کفش نبی ﷺ را پینه می‌زد؛ با اینکه وی چیزی را که آن دو از رسول خدا ﷺ پرسیدند، نپرسید.

اما اینکه دهلوی می‌گوید: «گویا دوره آن دو باقی مانده زمان نبوت است»، نشانه کوتاه آمدن وی از دعوی پیشین است؛ چرا که وی ادعا کرده بود شیخین دارای صفات پیامبری‌اند. و اگر قصدش از آوردن واژه «گویا» کوتاه آمدن از دعوی پیشینش

۱. الخصائص / ۱۳۱؛ المستدرک / ۳ / ۱۲۳؛ مسند احمد / ۳ / ۳۳؛ و مصادر بسیار دیگر.

نیست و مقصودش برابری است، دچار دوگانه‌گویی شده است؛ چرا که وی پیشتر برداشت برابری را از تشبیه، رد کرده بود.

به تحقیق، شایسته‌تر آن بود که دهلوی نخست ثابت کند که شیخین بر اساس تنزیل قرآن و رضایت پیامبر ﷺ جنگیده‌اند و سپس بگوید که دوره آن دو دنباله عصر نبی است. همچنین، اگر مجرد وقوع کشورگشایی در زمان کسی، دلیل آن باشد که دوره او امتداد زمان پیامبر و عصر نبوت است، دوره معاویه و یزید و سلاطینی که پس از آن دو آمدند و شهرها در روزگارشان فتح شد، دنباله دوران نبوت خواهد بود. این سخنی است که همگان بر ناروایی اش همداستان‌اند؛ بنابراین، گفتار بالا از اساس باطل است.

دهلوی سپس می‌افزاید: «عصر خلافت امیر، سرآغاز دوره ولایت شده است.» مقصود وی از این سخن، نفی کمالات نبوی از علی علیه السلام و سپس فریب امامیه است به اینکه زمان خلافت امام علیه السلام دوره اوست و دوره اوروزگار ولایت و امامت است. لیکن امامیه با چنین سخنی فریب نمی‌خورد؛ چرا که ثبوت کمالات نبوی را برای علی علیه السلام و وجود آنها را در او می‌بیند.

## اشکال و پاسخ - ۸

(استدلال به اینکه همه سلسله‌های صوفیه به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌انجامد.)

دانستی که شماری از بزرگان اهل تسنن - که سنیان آنان را به عنوان مشایخ عرفان و تصوف، باور دارند - هر آنچه را از کمالات نبوت و ولایت، هر دو، برای پیامبر ما و پیامبران پیشین، ثابت شده است برای امیر مؤمنان علیه السلام اثبات کرده‌اند؛ و جز ناصبی ستیزه‌جوی کینه‌ورز، شهادت نفی آن را ندارد. سخن سید علی همدانی را در شرح شعر ابن فارض، به اینها می‌افزایم. ابن فارض سروده است:

هَلَا الْبَدْرُ كَأْسٌ وَ هِيَ شَمْسٌ يُدِيرُهَا هَلَالٌ وَ كَمْ يَبْدُو إِذَا مُزِجَتْ نُجْمٌ

باده را ماه شب چارده، جام است؛ در حالی که آن خورشیدی است که هلال ماه آن را می‌گرداند. و چون باده را با آب بیامیزند، ستارگان بسیاری آشکار می‌شوند.

سید علی همدانی می‌گوید:

«مراد از بدر، همان روح محمدی و مقصود از هلال، علی است که ساقی جامهای شراب محبت خداست و تشنگان آرزومند را به وصال خدا می‌رساند. زیرا او کسی است که پیامبر ﷺ در حقیقت فرموده است:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَيْهَا.

من شهر دانش هستم و علی در آن است.

و از آنجا که هلال از بدر جدا نمی‌شود و بلکه جزء آن به شمار می‌رود، هر آنچه را سرور انبیا دارد، سرور اولیا نیز داراست. در حدیث آمده است:

خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ؛ عَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.

من و علی از یک نور آفریده شده‌ایم؛ علی از من و من از او هستم.

و از آمیختن احکام شریعت مصطفوی و حقایق بلند آوازه مرتضوی، ستارگان مشارب ادواق اولیای سرشناس، روشن می‌شوند. و این همان سخن سرور پیامبران در حق سرور برگزیدگان است که فرمود:

أَنَا وَأَنْتَ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ.

من و تو دو پدر این امت هستیم.<sup>۱</sup>

این حدیث به همین معنا اشاره می‌کند؛ چرا که علی عَلِيٌّ سرچشمه اسرار معارف توحید و مطلع انوار نشانه‌های حقیقت است و بی‌گمان، رسیدن به کمال درجات رموز [عرفان] برای اهل کشف و شهود، در گذشته و اکنون و آینده، تنها از چشمه هدایت او بوده است. زیرا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او فرموده است:

أَنَا الْمُتَنَذِرُ وَبِكَ - يَا عَلِيُّ - يَهْتَدِي الْمُتَهْتَدُونَ.

من بیم‌دهنده هستم و ای علی، راه یافتگان به سبب تو راه می‌یابند.

۱. راغب اصفهانی در معنای «أب» می‌نویسد: «هر که سبب ایجاد چیزی یا صلاح و ظهور آن باشد، «أب» نامیده می‌شود.» و سپس به حدیث متن اشاره می‌کند. (مترجم)

حال که این راز برایت آشکار شد، بدان که طوابع انوار حقایق، برای هر ولی‌ای از اولیا، تنها از مشکات ولایت علی برگرفته می‌شود و بی‌شک، با وجود امام راهنما، جز فرد احوال (= دو بین)، از غیر او پیروی نمی‌کند.»

لاهیجی نوریخشی نیز در «شرح گلشن راز» چنین سخنانی دارد و همان گونه که مشهور است، همدانی و لاهیجی از سرشناسان صوفیه‌اند.

دهلوی در ادامه، می‌نویسد: «و به همین سبب است که تمامی سلسله‌های فرق اولیای خدا به او (حضرت امیر علیه السلام) می‌انجامد.»

این اعترافی است از دهلوی به یکی از مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام و کمالات ویژه حضرتش؛ گرچه هدف او از این سخن، نفی وجود صفات پیامبران علیهم السلام در آن حضرت است. حتی دهلوی در جایی از کتاب «التحفة» می‌گوید که مقام امامت و ولایت در طریقت، از هر مقامی برتر است. وی در باب دوازدهم این کتاب، در مکیده هشتاد و پنجم می‌نویسد:

شیعیان بر اهل سنت و جماعت، خرده می‌گیرند که آنان مذهب ابوحنیفه و مذهب شافعی و مذهب مالک و مذهب احمد را بر می‌گزینند و مذهب ائمه را وا می‌نهند؛ حال آنکه ائمه به چند دلیل، به پیروی شایسته‌ترند:

**نخست:** امامان جگر پاره‌های رسول‌اند و در دامان او پرورش یافته‌اند و احکام شریعت را از کودکی، آموخته‌اند و مشهور است که: **أهل البيت أدری بما فی البيت (= اهل خانه بدانچه در خانه است، آگاه‌ترند).**

**دوم:** همگان در حدیث صحیح - که نزد اهل تسنن هم معتبر است - به پیروی از امامان، فرمان یافته‌اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِنَّ، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي؛ كِتَابُ اللَّهِ وَ عَثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

هر آینه، من دو چیز گران ارج را در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ در زنید، پس از من گمراه نخواهید شد؛ آن دو چیز ارزشمند کتاب



خدا و خویشاوندان من، اهل بیتم، هستند.

همچین رسول خدا ﷺ فرموده است:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.  
مثل خاندان من در میان شما، همچون مثل کشتی نوح است که هر کس در آن بر نشست، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، غرق شد.

**سوم:** شیعه و سنی در بزرگی و دانش و تقوا و زهد اهل بیت، همدستان‌اند؛ لیکن درباره دیگران، چند دستگی رخ داده است و بی شک، کسانی که همگان آنان را به اوصاف یاد شده آراسته بدانند، از کسانی که انصافشان به این صفات مورد اختلاف است، به پیروی شایسته‌ترند.

پاسخ این نیرنگ آن است که: امام جانشین پیامبر است و جانشین پیامبر، صاحب شریعت است نه صاحب مذهب؛ چرا که مذهب روشی است برای فهم احکام شریعت؛ بدان گونه که صاحب مذهب بر اساس خرد خود، قواعدی را بنیاد می‌نهد و بر پایه آنها مسائل شرعی را از مآخذش استنباط می‌کند و از همین روست که مذهب، درست و نادرست، هر دورا در بر دارد؛ اما چون امام معصوم است و حکم پیامبر را دارد، انتساب مذهب بدو روا نیست و به همین سبب است که انتساب مذهب به خدا و جبریل و فرشتگان و پیامبران و حتی فقهای صحابه - که به یقین، نزد اهل سنت از ابوحنیفه و شافعی برترند - کمال بی‌خردی است.

در حقیقت، حکمت نصب امام اصلاح جهان و زدودن فساد از آن است؛ از این رو، امام کاستیهای فنون را بر طرف می‌کند و هر آنچه درست باشد، بر حال خود، باقی می‌گذارد تا تحصیل حاصل و فروگذار کردن امور ضروری، پیش نیاید.

بنابراین، امامان در روزگار خود، به مهم‌ترین امور که بنیاد نهادن مقدمات سلوک و طریقت است، می‌پردازند و پرداختن به شریعت را بر دوش یاران و دمسازان خود می‌نهند و به عبادت و ریاضت و تزکیه درون و خواندن اذکار و ادعیه و نمازها و تهذیب اخلاق و آموزش اسرار سلوک و رهنمونی مردمان به حقایق و معارف کتاب

و سنت، روی می آورند و عزلت و گوشه نشینی را بر می گزینند.<sup>۱</sup>

**اولاً:** سخن دهلوی صریح است در آنکه راهنمایی مردم به حقایق باطنی و ارشاد آنان به معارف معنوی، از استنباط احکام شرعی و بیان وظایف ظاهری، مهم تر است؛ و بی شک، هر آن کس که به امر برتر می پردازد، از کسانی که توانایی پرداختن بدان را ندارند و در نتیجه به اموری دیگر مشغول می شوند، برتر است.

**ثانیاً:** دهلوی تصریح می کند که امامان اهل بیت، حکم پیامبر ﷺ را دارند و معصوم اند؛ و بی گمان، این امر برتری ایشان را از غیر معصومان در پی دارد.

**ثالثاً:** دهلوی در تفسیرش (ذیل آیه *حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ*: شما را در آن کشتی سوار کردیم<sup>۲</sup>) می گوید که امامان اهل بیت در عصمت و حفظ و مردانگی و جوانمردی با جدّشان رسول خدا ﷺ برابرند و آنان مظاهر کامل ویژگیهای نبی هستند و این سرّ انجامیدن همه سلسله های اولیای خدا به ایشان است.

#### دعوی دهلوی پدر به انجامیدن سلسله های طریقت به شیخین

اینها سخنان دهلوی است در جای جای مباحثش؛ لیکن آیا او می داند که این سخنان همچون ردّ صریح گفتار پدرش به شمار می آید؟! زیرا دهلوی پدر (در کتاب «قرّة العینین») پنداشته است که این شیخین اند که مرجع اولیای خدا هستند و آن دو بودند که اصول طریقت و سلوک را بنیاد نهادند و اینکه ابوبکر نخستین صوفی است و اوست که احیاگر طریقه صوفیه است. به راستی، دهلوی پدر برای اثبات این پندارها، بسیار کوشیده است؛ لیکن سخنان فرزندش آنها را بسان گیاهی خشک که بادها آن را می پراکنند، در آورده است.

#### ابن تیمیه انجامیدن سلسله های طریقت را به علی عليه السلام انکار می کند.

ولی الله دهلوی نخستین کسی نیست که علاوه بر دانش شریعت، علم طریقت را

۱. التحفة الاثنا عشریة / ۷۲.

۲. حاقّه (۶۹) / ۱۱.

نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام نفی کرده؛ و بی‌گمان، ابن تیمیّه در این میدان، بر او پیشی گرفته است. علامه حلی رحمته الله می‌نویسد: اما دانش طریقت بدو منسوب است؛ چراکه صوفیان همه، خرقه را به وی منسوب می‌کنند. ابن تیمیّه در پاسخ می‌گوید: در جواب می‌توان گفت:

اولاً: اهل معرفت و حقایق ایمان که در میان امت، به راستگویی نامبردارند، همگی بر پیش بودن ابوبکر [از علی] و اینکه او در حقایق ایمانی و احوال عرفانی، بزرگ‌ترین فرد امت است، همداستان‌اند. آن که عارفان او را در حقایقی که نزدشان برترین امور به شمار می‌رود، برتر می‌دانند کجا و کسی که پوشیدن خرقه بدو نسبت داده می‌شود، کجا؟ در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است:

بی‌گمان، خدا به ظاهر و به داری‌های شما نمی‌نگرد؛ بلکه او تنها به دلها و کردارتان نظر می‌کند.

حقایق دلها کجا و پوشش تنها کجا؟

ثانیاً: خرقه‌ها پر شمارند که پر آوازه‌ترین آنها دو خرقه است: خرقه‌ای منسوب به عمر و خرقه‌ای منسوب به علی. خرقه عمر به دو کس منسوب است: اویس قرنی و مسلم خولانی؛ و اما خرقه منسوب به علی به حسن بصری نسبت داده می‌شود و پسینیان آن را به معروف کرخی می‌رسانند؛ چرا که جنید - رضی الله عنه - ملازم سَری بود و سَری بی‌تردید، ملازم معروف کرخی بوده است.

اما نسبت خرقه از جهت معروف کرخی، گسسته است. زیرا گاهی می‌گویند: معروف ملازم علی بن موسی الرضا بوده است. این سخن قطعاً نادرست است؛ چرا که نویسندگان تاریخ معروف کرخی، مانند ابونعیم و ابوالفرج، ابن جوزی - در کتابی که در فضائل معروف نگاشته است - به اسنادی استوار و پیوسته، از این ماجرایادی نکرده‌اند. معروف روزگارش را در شهر بلخ، سپری کرده است؛ اما علی بن موسی را مأمون ولی عهد خویش قرار داد و نشانه خود را جامه سبز گردانید. سپس از آن برگشت و نشانه‌اش را جامه سیاه قرار داد. معروف هرگز، در شمار کسانی که با علی بن موسی بوده‌اند، نیست و فرد ثقه‌ای نقل نکرده است که وی با علی بن

موسی همراهی کرده و چیزی از او فراگرفته باشد؛ بلکه معلوم نیست این دو همدیگر را دیده باشند. معروف دربان علی بن موسی نبوده و به دست وی مسلمان نشده است. اینها همه، دروغ است.

اسناد دیگر همان است که درباره اش می‌گویند: «هرآینه، معروف کرخی ملازم داوود طایی بوده است.» این سخن نیز اصلی ندارد و در گزارشهای تاریخی مربوط به معروف، نیامده است که وی چیزی از داوود طایی اخذ کرده باشد و تنها آمده که او از بکر بن خنیس، عابد کوفی، اموری را فراگرفته است.

همچنین در اسناد خرقة آمده که داوود طایی ملازم حبیب عجمی بوده است. این گفته نیز از حقیقت تهی است. نیز آمده که حبیب عجمی، حسن بصری را همراهی کرده است. این سخن درست است؛ چرا که حسن همراهان و یاران پرشماری داشته است؛ کسانی همچون: ایوب سختیانی، یونس بن عبید، عبدالله بن عون، محمد بن واسع، مالک بن دینار، حبیب عجمی، فرقد سنجدی و دیگر عباد اهل بصره.

در اسناد خرقة منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا آنها همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید و خرقة را از یاران علی، همچون احنف بن قیس، قیس بن عباد و دیگران دریافت کرد. صاحبان صحیح چنین روایت کرده‌اند.

اسنادهای خرقة را نگاشتم - چرا که ما را در آنها اسانیدی است - و آنها را بیان کردم تا حق از باطل، باز شناخته شود.

آنها اسناد سومی هم دارند که به جابر منسوب است. این نیز جداً گسسته است. زیرا به نقل متواتر، روشن شده است که صحابه مریدان خود را خرقة نمی‌پوشاندند و موهای آنها را نمی‌بریدند. تابعان نیز این گونه نبودند؛ بلکه این کاری است که برخی از مشایخ و افسین مشرق زمین انجام داده‌اند.

و همین گونه‌اند اصحاب معاذ بن جبل که [طریقت را] از عبدالله بن مسعود و دیگران فرامی‌گرفتند؛ و یاران ابن عباس که از ابن عمر و ابوهریره و غیر این دو، اخذ

می‌کردند؛ و دمسازان زید بن ثابت که از ابوهریره و دیگران بر می‌گرفتند و کسانی که خدا بدین وسیله آنها را بهره‌مند کرده، از هر یک از آنان بهره برده‌اند. اینان همه، یک دین و یک طریقت و یک راه داشته‌اند؛ خدا را می‌پرستیدند و فرستاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله را فرمان می‌بردند و هر چه را راستگویان از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کردند، می‌پذیرفتند و هر کس چیزی را - که قرآن و سنت بدان دلالت کند - از قرآن و سنت بدیشان می‌آموخت، بر می‌گرفتند و هر آن کس را که به امر خیری - که خدا و رسول دوست می‌دارند - فرا می‌خواندشان، پاسخ می‌گفتند. هیچ یک از آنان شیخ خود را خداوندی که بدو پناه برَد، به شمار نمی‌آورد؛ نه وی را همچون معبودش که از او درخواست کند و به درگاهش زاری نماید و او را بپرستد و بدو توکل کند و در حال زندگی و مرگ، از او فریاد بخواند، بر می‌شمرد و نه وی را بسان نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمانبرداری از او در هر چه فرماید واجب است، محسوب می‌کرد. بیشتر مسلمانان، در خاور و باختر زمین، چیزی از علی فرانگرفتند. زیرا او - که خدا از وی خشنود باد - در مدینه می‌زیست و اهل مدینه، آن گونه که به کسانی همانند او مثل عثمان - که عمر در رخدادها با آنان رایزنی می‌کرد - نیازمند بودند، نیازی بدو نداشتند.

همچنین، هنگامی که وی به کوفه رفت، کوفیان پیش از آنکه او به سوی آنان برود، دین را از کسانی همچون سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و عمّار بن یاسر و ابوموسی اشعری و دیگرانی که به کوفه فرستاده شده بودند، فراگرفته بودند. مردم بصره نیز دین را از عمران بن حصین و ابوبکر و عبدالرحمن بن سمره و انس بن مالک و دیگر صحابه، آموخته بودند و شامیان دین را از معاذ بن جبل و عبادة بن صامت و ابودرداء و بلال بن رباح، برگرفته بودند.

نیز عابدان و زاهدان این سرزمینها، دین را از صحابه‌ای آموختند که آنها را دیدند؛ پس چگونه رواست که گفته شود: آیین زهد و تصوّف تنها به علی پیوسته است؟ حال آنکه کتابهای نوشته شده درباره زهد، مانند: «الزهد» امام احمد بن حنبل و «الزهد» عبدالله بن مبارک و «الزهد» وکیع بن جراح و «الزهد» هناد بن سری

و آثار پیرامون تاریخ زهاد، مثل: «حلیة الأولیاء» و «صفوة الصفوة» و... که گزارشهای فراوانی از صحابه و تابعان را در بر دارند، در دسترس اند؛ لیکن در این کتابها، مطالب مربوط به علی از مطالب مربوط به ابوبکر و عمر و معاذ بن جبل و ابن مسعود و ابی بن کعب و ابوذر و ابودرداء و ابوامامه و صحابه‌ای نظیر اینان، بیشتر نیست.<sup>۱</sup> این سخنان پر از بیهوده‌گویی است و دهلوی خود در سخن صریحی که نشان می‌دهد همه سلسله‌ها و طریقتها به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌انجامد، آن را رد کرده است؛ و همین ما را بسنده است. از این بالاتر، ابن تیمیّه کسانی را که امام علیه السلام را در علم باطن، نسبت به ابوبکر پیشتاز بر شمرده‌اند، ملاحظه (بی دین، از دین برگشته) خوانده و گفته است: «ملاحظه، مانند: ابن سبعین و ابن عربی و تلمسانی و امثال اینان، به تصوّف منتسب‌اند و اگر چه خلفای سه‌گانه را بزرگ می‌دارند، اما به تشیع گرایش دارند. عموم اینان علی را یا به طور مطلق و یا در علم باطن، از ابوبکر برتر می‌دانند؛ همان‌گونه که ابوالحسن جزلی و گروهی از هم مسلکیهای او چنین کرده‌اند. پس حقیقت الحاد در تشیع نیز هست.»

بنابراین، دهلوی که امیر مؤمنان علیه السلام را در علم باطن، از شیخین برتر دانسته و بدین‌گونه، خوش اعتقادی خود را نزد عوام آشکار کرده است، بر پایه سخنان ابن تیمیّه، به رفض و الحاد متّهم خواهد شد!! همچنین، آن‌گونه که گذشت، با آنکه وی سخت به پدرش معتقد است، با او نیز به ناسازگاری برخاسته است!!

#### ردّ مولوی حسن زمان بر ابن تیمیّه و دهلوی پدر

علاّمه مولوی حسن زمان، به نیکویی، سخنان ابن تیمیّه را رد کرده است. مناسب است که در اینجا، گفتار وی را از کتاب «القول المستحسن فی فخر الحسن» با همه بلندی‌اش، بیاوریم:

«چون سخن در پژوهش از امکان دیدار حسن بصری با علی و حدیث شنیدنش

از وی - که چیزی نمانده است به حدّ وجوب برسد - و یادکرد میسر بودن آوردن نام او در شمار پیشوایان حفاظ و محدثان بیداری - که خدا از آنان خشنود باد - که محمد، مشهور به فخرالدین، ثبت کرده، به پایان رسید، فخرالدین خواسته است به مردمی که وی را انکار کرده‌اند، اشارتی کند. وی پس از بررسی و جستجو، گروه اندکی از پیشینیان و مثنی از پسینیان را یافته است. دسته نخست کسانی‌اند که می‌گویند: حدیث شنیدن حسن از علی، به اثبات نرسیده است.

سیوطی در «زاد المسیر» می‌نویسد: «حافظان در حدیث شنیدن حسن بصری از علی - رضی الله عنهما - چند دسته‌اند. گروهی، مانند بخاری و یحیی بن معین، آن را ثبت نکرده‌اند.»

نیز در «إتحاف الفرقه» از «تهذیب التهذیب» ابن حجر نقل شده است: یحیی بن معین گفت: «حسن بصری از علی بن ابی طالب، حدیث نشیند.» وی را گفتند: «بلکه او از عثمان سخنی نشیند.» یحیی گفت: «مردمان از حسن نقل می‌کنند که می‌گفت: "عثمان را در حال سخنرانی دیده‌ام." و کسان متعدّدی گفته‌اند که حسن از علی - رضی الله عنه - سخنی نشیند.» از ابوزرعه پرسیدند: آیا حسن از اصحاب بدر حدیث شنید؟ پاسخ داد: «وی کسانی از ایشان را همچون عثمان و علی، دیده است.» گفتند: آیا از آن دو، حدیثی شنید؟ گفت: «نه.» بزّار می‌گوید: «حسن از علی بن ابی طالب - رضی الله عنهما - حدیث روایت کرده؛ لیکن از شخص او چیزی نشنیده است و میان آن دو قیس بن عباد و ابن الکوّاء قرار دارند و سماع او از احدی از بدریان، اثبات نشده است.»

می‌گویم: نزد دیگر پیشوایان فنّ، به وجوهی استوار، حدیث شنیدن حسن از عثمان، زمانی که او و علی در مکانی گرد هم آمده بودند، صحیح است. همچنین، حسن پس از مدّتی، همراه مرتضی شد و - همان گونه که در مقدمه گذشت - بی‌گمان، دانشهای فراوانی از او بیاموخت. برای ردّ ابن معین و پیروانش، روایت همراه و دمساز او ابویعلی، که بنا بر شرط ابن معین نیز صحیح است، بسنده می‌باشد و سخت‌گیری این دانشمندان در اسناد روایات و اعتماد آنان به کاوشهای

بسیارشان، امری است روشن که نیازی به بیان ندارد.

ذهبی در رساله‌ای که پس از نگارش «میزان الاعتدال» نوشته است، پس از نقل سخن ابن معین درباره امام شافعی، می‌گوید: «ابن معین با این سخن، خود را آزرده است. هیچ کس به گفته او درباره شافعی و گروهی از دانشمندان مورد اطمینان، اعتنا نمی‌کند.» سخن بخاری نیز در شأن پیشوایانی همچون شیخمان عبدالواحد و فقیه‌مان ابوحنیفه، همین گونه است. اما بزّار، ابواحمد حاکم درباره اش گفته است: «وی در اسناد و متن حدیث، خطا می‌کرد. نسائی وی را جرح کرده است.» حمزه سهمی از دارقطنی نقل می‌کند: «بزّار ثقه بود؛ لیکن بسیار خطا می‌کرد و به حافظه خود اعتماد می‌نمود.» ابوالشیخ نیز پس از ستایش وی می‌نویسد: «احادیث غریب و متفرّدات وی فراوان است.»

با این همه، چگونه می‌توان نفی اینان را به طور مطلق، پذیرفت؛ به ویژه آنکه دانشمندان بسیار موثقی با دلایل روشن، با این سخن آنان مخالف‌اند.

بعضی دیگر از آنان، مانند ترمذی، می‌گویند: «سماع حسن را از علی - کرم الله وجهه - نمی‌دانیم و نمی‌شناسیم.» لیکن عدم ثبوت چنین امری نزد ایشان یا ناآشنایی شان با آن، عدم تحقّق آن را در عالم وجود، در پی ندارد. بنابراین، آنها در نداستن خود معذورند.

برخی دیگر کسانی اند که راه متعصّبان را می‌پویند و بدون پژوهش و جستجوی سخن فاضلان، به گزاف، می‌گویند: «بی‌گمان، همراهی حسن بصری با علی و حدیث شنیدنش از او، هر دو، به اتفاق دانشمندان مهمّ، نادرست است.» ابن تیمیّه حنبلی، نابغه روزگارش - که خدایش بیامرزد - و نویسنده «القرّة»<sup>۱</sup> از این دسته‌اند.

### برخی از سخنان ناروای ابن تیمیّه و نظر دانشمندان درباره آنها

شیخ الاسلام، امام، حافظ ابوالفضل، ابن حجر عسقلانی در «الدرر الکامنه» در شرح حال ابن تیمیّه، پس از یادکرد خصال نیک او به ویژگیهای ناشایست وی،

۱. مقصود وی «قرّة العینین» ولی الله دهلوی است.



مانند اعتقاد به حرام بودن زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می پردازد.

نویسنده «القرّة» در «الحجّة»<sup>۱</sup> در این سخن، ابن تیمیّه را پیروی کرده است. وی می نویسد: نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی فرموده است: «بار سفر را [جز به سوی سه مسجد: مسجد الحرام و مسجد الاقصا و مسجد من،] نبندید.» او پس از یادکرد حکمت این سخن - که به زعم وی، جلوگیری از فساد و پرستش غیر خداست - می گوید: «سخن حق نزد من آن است که قبر و جایگاه عبادت ولی ای از اولیای خدای متعال و «طور» همه در این نهی، یکسان اند.» سپس در بحث مناسک، هیچ حدیثی از احادیث زیارت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاد نمی کند؛ حال آنکه در آنجا، متعهد شده است که این احادیث را بیاورد. بنابراین، بی گمان، وی پیرو و همراه ابن تیمیّه است. شگفت آنکه دهلوی با این همه، درباره حدیث زیارت قبور می نویسد: «از آن نهی شده است؛ چرا که باب پرستش قبور را می گشاید. اما پس از آنکه اصول اسلامی استوار شد و دلهای مسلمانان به حرام بودن عبادت غیر خدا آرام گرفت، زیارت قبور روا داشته شد.»

از دیگر ویژگیهای ناروای ابن تیمیّه، قول به نادرستی اسلام علی مرتضی - کرم الله وجهه - بدان سبب که وی درگاه اسلام آوردن، کودک بوده است، و حمله بدو و به نسل پاک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با اعتراضات پست و مردود است. ولی الله دهلوی در این سخنان نیز با تلویحاتی که به تصریح نزدیک است و اشاراتی که به سخن روشن می ماند و با اندک تغییر آنچه ویژه ناصبی هاست و با یادکرد علی مرتضی - کرم الله وجهه - با نام «مرتضی» در هر جا که ذکر وی آمده، از ابن تیمیّه تقلید کرده است. وی همچنین در کتاب خود «إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء» مطالبی را آورده و آنها را زدودن خلافت و هدایت از به پایان رساننده خلافت و آغازگر ولایت، نام نهاده است که ما یادکرد هیچ یک از آن سخنان را روان نمی داریم. این دو کتاب اکنون در میان مردمان است؛ و در رد گفته هایی همین گونه در آنها، سخنان فرزند او در

۱. مقصود «حجّة البالغه» اثر ولی الله دهلوی است.

«التحفة الاثنا عشریة» و دیگران بسنده است. از خدا سلامت و پاکدامنی می طلبیم. جاحظ دربارهٔ درستی اسلام مرتضی، در سنّ کودکی، می گوید: «درستی اسلام او از اینکه وی بر همان [اسلام دوران کودکی] پابرجا بماند، به دست می آید.» شیخ قاسم بن قطلوبغای حنفی نیز در «تخریج أحادیث الاختیار» می نویسد: روشن تر از این، روایت ابن سعد در «الطبقات» است: اسماعیل بن ابی اویس، از پدرش، از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب، نقل کرده است: «بی گمان، رسول الله ﷺ علی را در حالی که نه ساله و یا کوچک تر بود و به سبب خردسالی اش هیچ بتی را نپرستیده بود، به اسلام فرا خواند.» اگر اسلام آوردن او پذیرفته نبود، هرگز پیامبر ﷺ او را بدان فرا نمی خواند.

آن گونه که از کتابهای حدیث به دست می آید، نبی اکرم ﷺ گروه اندکی از کودکان صحابه را نیز به اسلام خوانده و اسلام آوردن آنان را پذیرفته است. آن حضرت با عبدالله بن زبیر و جعفر بن زبیر و عبدالله بن جعفر بیعت فرمود؛ حال آنکه اینان هفت ساله بودند. این را ابونعیم و ابن عساکر و دیگران، روایت کرده اند. طبرانی به سندی بسیار نیکو، از امام محمد باقر نقل می کند: «هر آینه، پیامبر ﷺ با حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر، در حالی که آنان کودکانی بودند که به بلوغ عقلی و جسمی نرسیده بودند، بیعت فرمود. وی با هیچ کودکی جز کودکان ما، بیعت نکرد.» معیار در همهٔ اینها عمومیت حکم نسبت به فهم [دعوت شدگان] است. روشن تر از همهٔ اینها در درستی اسلام مرتضی در حال کودکی، سخنی است که در مقام برتری دادن او بر دیگران آمده است که وی نخستین کسی است که مسلمان شد.

از دیگر سخنان ناروای ابن تیمیّه نسبت مال دوستی به امیرالمؤمنین عثمان بن عفّان -رضی الله تعالی عنه- است.

دیگر کار ناشایست وی ردّ احادیثی است که در کتابهای سنن آمده است؛ چراکه ردّ احادیثی که در این کتب آمده، اگر ضعیف هم باشند، بدین سادگی نیست. ولی الله دهلوی در این کار نیز از ابن تیمیّه پیروی کرده؛ بلکه از وی پیش افتاده و

مجموعه‌های اسلامی جز کتابهای پنجگانه و «الموطأ» و مسند احمد، همه را رد کرده است.

### نکوهشهای دانشمندان اهل تسنن در حق ابن تیمیه

ابن حجر از چند دستگی دانشمندان درباره ابن تیمیه، یاد می‌کند و می‌گوید: ما به عصمت او قائل نیستیم؛ بلکه در مسائل اصلی و فرعی، با او اختلاف داریم. همو در «لسان المیزان» در شرح حال ابن مطهر رافضی می‌نویسد: «وی کتابی در فضائل علی - رضی الله عنه - نگاشت که شیخ تقی الدین، ابن تیمیه، در کتاب بزرگی به نقض آن پرداخت. شیخ تقی الدین سبکی در ابیات مشهوری به این ماجرا اشاره می‌کند و می‌گوید: ابن مطهر سخنی بر خلاف کتابش آشکار نکرد؛ اما ابن تیمیه ردی بر او نوشت و بدو پاسخهایی کامل و فراگیر داد.<sup>۱</sup> سبکی در ادامه اشعارش، به عقایدی از ابن تیمیه اشاره می‌کند که به سبب آنها نکوهش می‌شود. من رد یاد شده را خواندم و آن را - همان گونه که سبکی گفته است - فراگیر یافتم؛ ولی آن را در رد احادیثی که ابن مطهر آورده است - هر چند که بخش اعظم آن احادیث ساختگی و سست اند - به غایت، غرض ورزانه دیدم؛ به گونه‌ای که وی در کتاب خود، احادیث نیکوی پرشماری را رد... و در خوار داشت سخن یک رافضی، آن قدر زیاده‌روی کرده که گاه به کاستن شأن و مرتبت علی انجامیده است. این ترجمه گنجایش شرح آن و یادکرد نمونه‌هایش را ندارد.»

با این همه، ابن حجر بسان ذهبی در «میزان الاعتدال»، در «لسان المیزان» نامی از ابن تیمیه نمی‌برد؛ با اینکه کسان دیگری که از این دو شکوه‌مندترند، در آثار خود

۱. اصل ابیات - که نشان دهنده کینه‌های پنهان سراینده آن است - در «الدرر الکامنه» این گونه آمده است:

وَ ابْنُ الْمُطَهَّرِ لَمْ تُطَهَّرْ خَلَاتِقُهُ	دَاعٍ إِلَى الرَّفُضِ غَالٍ فِي تَعْصِبِهِ
وَ لِابْنِ تَيْمِيَّةٍ رَدٌّ عَلَيْهِ لَهُ	أَجَادَ فِي الرَّدِّ وَ اسْتِيفَاءِ أَضْرِبِهِ

ابن مطهر که اخلاقش پاک و طاهر نگشت، فراخواننده به رفض و در تعصبش زیاده‌روست. ابن تیمیه ردی بر او دارد که در آن، به نیکی، وی و همه همانندانش را پاسخ گفته است.

وی را یاد کرده‌اند و این از شگفتیهای روزگار است.

امام ابو عبدالله ذهبی - رحمه الله - با آنکه روشن است در موارد پر شماری از ابن تیمیه پیروی کرده است، در تاریخش، پس از آوردن سخنانی مانند آنچه در بالا نقل شد، می‌نویسد: «او بشری بود و گناهان و خطاهایی داشت.»

نیز امام یافعی و دانشمندان متعدد دیگر، دربارهٔ ابن تیمیه، چنین سخنانی دارند. بنابراین نقل علامه، محدث برنسی در «إتحاف أهل العرفان برؤية الأنبياء و الملائكة و الجن»، علامه ابن حجر مکی در «الجواهر المنظم في زيارة القبر المكرم» نوشته است:

«ابن تیمیه کیست تا بد و بنگرند و در چیزی از امور دین، تکیه گاهش بر شمارند؟! آیا او همان گونه که گروهی از پیشوایان، مانند عزالدین، ابن جماعه، سخنان تباه و استدلالهای ناروای او را پی گرفتند و پرده از لغزشهای فاحش و پندارها و غلطهای زشت او برداشتند، جز بنده‌ای که خدا او را به سبب بسیاری دروغ زنی و بر بافتن - که پستی اش را به دنبال داشت و سزاوار نومیدی اش کرد - گمراه و تباه کرده و جامعهٔ خواری بر تنش پوشانده و هلاک و نابودش نموده، چیزی دیگر است؟! شیخ الاسلام و دانای مردمان، کسی که همگان شکوهمندی و اجتهاد و صلاح و پیشوایی اش را پذیرفته‌اند، تقی سبکی - که خدا روانش را پاک سازد و مدفنش را نورانی کند - در کتابی جداگانه، به رد او پرداخته و در آن بهره بخشیده و به نیکویی و درستی، سخن گفته و راه راست را بار روشن‌ترین دلایل، نمایانده است. خدا کوشش وی را پاداش دهد و باران مهر و خشنودی اش را همی بر او ببارد.

از شگفتیهای روزگار آنکه برخی از شریفان حنبلی مذهب، نسبت بدو گستاخی کرده و بر رخسار پرده‌نشینان نکوروی او - که پیش از وی دست هیچ آدمی و پری بدانها نرسیده است - خاک پاشیده و کاری انجام داده که نشان دهندهٔ نادانی او بوده و کودنی و بی‌مایگی اش را آشکار کرده است...

ابن تیمیه با اعتراضات پست مشهور، به برخی از صحابه، به ویژه خلفای راشدین، حمله‌ور شده و با سخنانی که گوشها از شنیدنش بیزار و سرشتها از آنها

گریزان است، چنین خرافاتی را بافته و بر زبان رانده است.»  
علامه، **حافظ شامی** - که از یاران و همراهان سیوطی است - در سیره‌اش به نام  
«سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» می‌نویسد:

«مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **شیخ تقی الدین سبکی و شیخ  
کمال الدین، ابن زملکانی، و شیخ داوود ابوسلیمان، صاحب کتاب «الانتصار» و  
ابن جمله و دیگر پیشوایان، در این باره کتابهایی نگاشته‌اند و سخنان شیخ  
تقی الدین ابن تیمیّه را رد کرده‌اند؛ چرا که او در این باره، چنان سخن زشتی  
گفته است که همه دریاها نمی‌توانند آن را بشویند.»**

از پیشوایان معاصر ابن تیمیّه که بر او ردّیه نوشته‌اند، علامه محدّث، **محمد بن  
یوسف زرنندی مدنی**، در «بغیة المرتاح إلى طلب الأرباح» است.

در همه اینها پاسخ نیکویی است بدانچه برای قاری<sup>۱</sup> پیش آمده است؛ چرا که  
وی به تأویل این مذهب پرداخته و طیّی مراحل، آن را به سخنانی دور از مقصود بر  
گردانده و پنداشته که از اولیای خداست. لا حول و لا قوّة إلا بالله!

شیخ علامه، **شهاب الدین ابو عبدالله احمد برنسی مالکی شاذلی**، معروف به  
زرّوق، در «شرح حزب البحر» می‌نویسد:

«اگر بگویی که ابن تیمیّه این گروهها را انکار و به زشتی، آنها را رد کرده است؛  
پس پاسخ چیست؟ خواهم گفت: ابن تیمیّه مردی است که حفظ و اتقان  
پذیرفته است؛ لیکن وی را به سبب عقایدش نکوهیده‌اند و بر او عیب کم‌خردی  
نهاده‌اند، چه رسد به اینکه صاحب عرفان باشد. از شیخ امام تقی الدین سبکی  
درباره او پرسیدند، گفت: وی کسی بود که دانشش از خردش افزون بود.»

نتیجه این سخن آن است که تنها باید به منقولات ابن تیمیّه اعتماد شود؛ نه به  
سخنانی که از جانب خود، در دانش گفته است. بلکه شایسته است به نقل او نیز  
فقط در مواردی که از تعصّب و کج‌روی، رهایی یافته است و نه به طور مطلق،

---

۱. مقصود شیخ علی بن سلطان قاری است.

اعتماد شود. آنچه شیخ برنسی از سبکی نقل کرد، این را روشن می‌کند. برخی از دانشمندان ظاهر بین در نکوهش ابن تیمیّه زیاده‌روی کرده و گفته‌اند: هر کس ابن تیمیّه را شیخ الاسلام بنامد، کافر است. سستی این سخن آشکار است؛ از این رو، ابن ناصرالدین شافعی بر ضد آن کتاب «الردّ الوافر» را نگاشته است که من تاکنون بدان دست نیافته‌ام.

در مجموع، خشم و سخت‌گیری فقیهان و عارفان نسبت به هیچ یک از اهل دانش، مانند آنچه درباره ابن تیمیّه روا داشته‌اند، نیست و ستایش دانشمندی که وی را ستوده‌اند - بر اساس آنچه ابن ناصرالدین در تبیان آورده است - بخشی به علم او باز می‌گردد و بخش دیگر، ناشی از ناآگاهی از رسوایی‌ها و زشتیهای اوست.

#### دنباله بحث جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام در طریقت

ابن تیمیّه در «منهاج السنّه» می‌نویسد: «رافضی می‌گوید: و اما دانش طریقت بدو منسوب است؛ چرا که صوفیان همه، خرقة را بدو نسبت می‌دهند. پاسخ این سخن آن است که: اولاً: اهل معرفت و حقایق ایمان که در میان امت، به راستگویی نامبردارند، همگی بر پیش بودن ابوبکر [از علی] و اینکه او در حقایق ایمانی و احوال عرفانی، بزرگ‌ترین فرد امت است، همداستان‌اند.»

همداستانی اهل معرفت بر پیش بودن ابوبکر از علی - رضی الله عنهما - در طریقت و دانش حقیقت - که ابن تیمیّه آن را نقل کرده است - هیچ اصلی ندارد. جنید - رضی الله تعالی عنه - می‌گوید: «پیشوای ما در این امر - که بدانچه دلها در بر می‌گیرد اشارت کرده و پیرامون حقایق قلب و ریشه‌های آن سخن گفته - پس از پیامبرمان صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب - رضی الله عنه - است؛ چرا که وی کسی است که علم لدنی به او داده‌اند (مقصودش دانش تصوّف است).» همو گفته است: «اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه از جنگها فراغت یافته بود، بی‌گمان، به اندازه‌ای از این دانش (یعنی علم حقایق و تصوّف) از او برایمان نقل می‌شد، که دلها تاب نگهداری آن را نمی‌داشت.»

حافظ، امام ابو عبدالرحمن سلمی صوفی، شیخ حاکم و بیهقی و مانند آنان، این دو سخن را از جنید روایت کرده و شیخ محمد بخاری و سپس مدنی، معروف به خواجه پارسای حنفی در «فصل الخطاب» آنها را از او نقل کرده است. امام، محدث، فقیه حنفی، علی بن عثمان بن علی جلابی غزنوی صوفی، در «کشف المحجوب» می نویسد: «سرور طائفه، جنید - رضی الله عنه - گفته است: شیخ ما در اصول و بلا، مرتضاست. مقصود وی این است که پیشوای ما در دانش طریقت و داد و ستدش، علی مرتضی - کرم الله وجهه - است؛ چرا که اهل طریقت، دانش طریقت را اصول و همه داد و ستدهای آن را بلا می نامند.»

ابن تیمیّه در ادامه می گوید: «آن که عارفان او را در حقایقی که نزدشان برترین امور به شمار می رود، برتر می دانند کجا و کسی که پوشیدن خرّقه بدو نسبت داده می شود، کجا؟ در صحیحین از پیامبر ﷺ نقل شده است: «بی گمان، خدا به ظاهر و به داری شما نمی نگرد؛ بلکه او تنها به دلها و کردارتان نظر می کند.» حقایق دلها کجا و پوشش تنها کجا؟»

این سخن وی مردود است. زیرا حقیقت پوشیدن این خرّقه افتخار آمیز، آنی نیست که او فهمیده است؛ بلکه پوشیدن خرّقه به ولایت باطنی اشاره دارد. مانند اینکه هرگاه پادشاهان ظاهری کسی را به ولایت بگمارند، از سرگرمی داشت آنان و آگاهانیدن مردمان به ولایت ایشان، ارزشمندترین جامه ها را بدانان می پوشانند. پیامبر ﷺ نیز آن گاه که فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ.

هر که من مولای او هستم، علی مولای او است.

عمامه خود را بر سر علی نهاد. تحقیق کامل این معنا را که از آموزشی افتخار آمیز و علوی و لدنی فراگرفته ام، خواهم آورد. این شاء الله العزیز القویّ.

ابن تیمیّه می افزاید: «ثانیاً: خرّقه ها پر شمارند که پر آوازه ترین آنها دو خرّقه است: خرّقه ای منسوب به عمر و خرّقه ای منسوب به علی. خرّقه عمر به دو کس

منسوب است: اویس قرنی و مسلم خولانی.»

خرقه خولانی مانند خبر شاذی است که هیچ کس آن را نمی‌شناسد و در نزد عموم اهل معرفت و صوفیان، یادکردی از آن وجود ندارد و تنها کسان انگشت شماری از آن سخن گفته‌اند. همچنین، روشن است که نسبت خرقه اویسیه به حضرت علوی در نزد اهل آن - که صوفیه‌اند - از نسبت آن به حضرت عمری، مشهورتر است و همراهی اویس با علی بیش از همراهی او با عمر بوده است و روایت اویس از علی، از روایت او از عمر، شناخته شده‌تر و آشکارتر است.

و سپس می‌گوید: «خرقه منسوب به علی به حسن بصری نسبت داده می‌شود.» اسناد هر دو خرقه کمیلیه و شریحیه، بدون هیچ شبهه‌ای در اتصال آن، به حضرت علوی خاصاً، از امور مشهور مذکور و نزد مخالفان، معلوم است. بالاتر از همه اینها، طریقه حسنیّه و حسینیّه است که به هر یک از آن دو، سلسله ذبیّه گفته می‌شود و شمار فراوانی از سلسله‌های صوفیه، در این سلسله‌ها جای می‌گیرند. بنابراین، نمی‌دانم آنچه ابن تیمیه را وا داشته است که بر خلاف خرقه اویسیه مرتضویه، از این خرقة‌ها یادی نکند، جهل او بدانهاست یا تنها تعصب زشت؟ ولی الله دهلوی نیز - همان‌گونه که گذشت - در این کار، جا پای ابن تیمیه نهاده است. پس بهوش باش!

همچنین، نزد سیره‌شناسان و دانایان به اخبار، استوار و مکتوب است که جهانی از اولیای خدا که از فراوانی به شماره در نمی‌آیند؛ بلکه اولیای سراسر آفاق به طور مطلق، مانند: چشتیه و شعبه‌های آن و مکیه و شعبه‌های آن و قشیریّه و شعبه‌های آن و هرویّه و شعبه‌های آن و احمدیه غزالیّه و شعبه‌های آن و محمدیه غزالیّه و شعبه‌های آن و شطاریّه و شعبه‌های آن و رفاعیه و شعبه‌های آن و قادریّه و شعبه‌های آن و مدنیّه و شعبه‌های آن و سهروردیه و شعبه‌های آن و یسویّه و شعبه‌های آن و کبریّه و شعبه‌های آن و اکبریّه و شعبه‌های آن و شاذلیّه و شعبه‌های آن و نقشبندیّه و غالب شعبه‌های آن و شریحیه با سلسله‌ها و شعبه‌هایش و سلسله‌هایی دیگر، به خرقة‌های علویّه و طریقه‌های مرتضویه استناد می‌کنند و از



آنها می آموزند. در مقابل، تنها اندکی هستند که به غیر خرقة های علوی و طریقه های مرتضوی منسوب اند؛ مانند: باب کبار و خوچه کوچک مدینه و مکه. پس انصاف بده و ستم مکن!

ابن تیمیّه سپس می افزاید: «و پسینیان آن را به معروف کرخی می رسانند.» وی طریقی را که پیشینیان بدان، خرقة را به معروف کرخی می رسانند، یاد نکرده است. اینک آن طریقی: امام ما ابراهیم بلخی، از امام فضیل، از امام عبدالواحد، از امام حسن بصری - رضی الله عنه. این طریقی، بی گمان، نزد اهلش، پیوسته است. دوری از خطا تنها به دستگیری خدا میسر است!

ولی الله دهلوی پس از نقل این سخنان درباره سلسله مرتضویه، می گوید: چون این مقدمات روشن شد، لازم است که سلسله های صوفیه را به جهات بسیاری، [از انتساب به علی] برکنار بدانیم. مثلاً: ابراهیم و فضیل، سفیان را همراهی کردند و تہذیب نفس را از او به دست آوردند و سفیان این را از اعمش که از یاران ابن مسعود بود، فراگرفت.

سبحان الله! آیا او از جانب خود سند می بافد؟! بدون اینکه نزد کسانی که این روایات را به کار می برند، اصلی وجود داشته باشد؟! آیا اسناد سازی معنایی جز این دارد؟! طرفه آنکه به یاد نمی آورد که خود گفته است: شایسته است که در مطالب نقلی، وقوع و نه امکان، ذکر شود. و خدا یاری دهنده است!

ولی الله دهلوی می گوید: این سخن از گفتار ایشان مبنی بر اینکه فضیل این فن را از عبدالواحد بن زید، و او از حسن، و حسن از امیرالمؤمنین علی - رضی الله عنه - فراگرفته، راست تر و درست تر است؛ زیرا در کتابهای حدیث و طبقات صوفیه، انتساب فضیل به سفیان از انتساب او به عبدالواحد، روشن تر است.

در پاسخ می گویم: کتب حدیث جای نقل داستان فراگیری دانش باطن، توسط صوفیان از مشایخشان نیست تا چنین چیزی در آنها یاد شود و آنچه با آن سازگار نیست، انکار شود. همچنین، کتابهای طبقات صوفیه ای که نویسندگان آنها مانند قشیری و هروی، طریقت را به فضیل نسبت نداده اند - چه رسد به اینکه به روایت

او از کسی آگاهی داشته باشند - و سخنی از اسناد ابراهیم از فضیل و اسناد عبدالواحد از حسن به میان نیاورده‌اند، حجت نیستند؛ با اینکه این نویسندگان چنین چیزی را نفی هم نکرده‌اند و حقیقت آن است که اثبات‌کننده بر نفی‌کننده، مقدم است.

صاحب «قرّة العینین» پس از سخنان بالا، گفتار خود را همین گونه و در غایت نادرستی و خطاکاری، ادامه می‌دهد. از آنچه ناخشنودی حق را در پی دارد، بدو پناه می‌بریم.

ابن تیمیّه سپس می‌نویسد: «چرا که جنید - رضی الله عنه - ملازم سّری بود و سّری بی‌تردید، ملازم معروف کرخی بوده است. اما نسبت خرّقه از جهت معروف کرخی، گسسته است. زیرا گاهی می‌گویند: معروف ملازم علی بن موسی الرضا بوده است.»

از این سخنان، رایحهٔ نسبت دروغ‌بافی به اولیای برگزیده - که ناشی از پریشانی رأی است - می‌وزد؛ لیکن نسبت چندگانهٔ این خرّقه و هر نسبت چندگانهٔ دیگری، به سبب اسناد متعدّد است؛ ولی بیماری کودنی همراه با سخت شدن در سرپیچی از حقّ و ستیزه‌جویی، درمانی ندارد. از خدای بی‌نیازی که همگان نیازهایشان را نزد او برند، دوستی و مهرورزی نسبت به اولیایش را به همراه یاری برای استواری در این راه، خواستاریم.

و سپس می‌گوید: «این سخن قطعاً نادرست است؛ چرا که نویسندگان تاریخ معروف کرخی، مانند ابونعیم و ابوالفرج، ابن جوزی - در کتابی که در فضائل معروف نگاشته است - به اسنادی استوار و پیوسته، از این ماجرا یادی نکرده‌اند.» در پاسخ می‌گویم: هر چند نویسندگان یاد شده، این قضیه را روایت نکرده‌اند، لیکن نفی هم ننموده‌اند و همچنین، سخن کسانی که رخدادی را اثبات می‌کنند بر آنهایی که همان را نفی می‌نمایند، مقدم است و کسی که واقعه‌ای را حفظ و نقل می‌کند بر کسانی که آن را ثبت و روایت نکرده‌اند، حجت است. علاوه بر همهٔ اینها، ادّعی ابن تیمیّه از بنیاد، باطل است. کجا دانش و حافظهٔ او بر تمامی کتابهای

نگاشته شده درباره اخبار مشهور معروف کرخی، احاطه دارد تا بتواند چنین دعوی ناروایی کند؟!

امام و حافظ و ناقد، ابو عبدالرحمن سلمی نیشابوری، معاصر ابونعیم، بلکه بزرگ‌تر از وی - که هجده سال پیش از او درگذشته - و امام و محدث و مدقق، حافظ ابوالقاسم قشیری، یار ابونعیم و سلمی نیشابوری و از مشایخ خطیب بغدادی - که در آشنایی با تاریخ افرادی همچون معروف کرخی، از کسانی مانند ابن جوزی، مهم‌تر به شمار می‌روند - هر دو، این ماجرا را همراه با سند آن، در اخبار غیر واحد کتابهایشان، آورده‌اند.

امام قشیری می‌گوید: «معروف کرخی از یاران علی بن موسی الرضا - رضی الله عنهما - بود. شنیدم که محمد بن حصین - رحمه الله - می‌گفت: از محمد بن عبدالله رازی شنیدم که می‌گفت: شنیدم که علی بن محمد دلال می‌گفت: از محمد بن حسین شنیدم که می‌گفت: شنیدم که پدرم گفت: معروف کرخی را پس از مرگش، در خواب دیدم. گفتمش: خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید. پرسیدم: به سبب زهد و پرهیزکاری ات؟ پاسخ داد: نه، بلکه به سبب پذیرش پند ابن سمّاک و همراهی با فقر و دوستی فقیران. پند ابن سمّاک همان است که معروف خود چنین از آن یاد کرده است: از خیابانهای کوفه می‌گذشتم. نزد مردی که او را ابن سمّاک می‌نامیدند، ایستادم. او مردمان را پند می‌داد. در میان سخنش چنین گفتم: هر کس کلاً از خدا رویگردان شود، خدا هم کاملاً از او روی می‌گرداند؛ و هر که با دلش روی به سوی خدا برد، خدا با رحمتش بدو روی می‌کند و با همه گونه‌های آفریدگانش، به سوی او می‌رود؛ و هر که گاه‌گاه روی به سوی خدا برد، خدا هم گاه‌گاه بر او رحمت می‌آورد. گفتار ابن سمّاک بر دلم نشست و بدین گونه، روی به سوی خدا بردم و جز خدمتگزاری مولایم علی بن موسی الرضا، از هر چه بدان مشغول بودم، دست کشیدم و سخن ابن سمّاک را برای مولایم بازگفتم؛ حضرتش فرمود: اگر پند پذیر باشی، همین یک پند تو را بس است.

این حکایت را محمد بن حسین برایم نقل کرد و گفت: آن را از حافظ

عبدالرحیم بن علی، در بغداد، شنیدم و او آن را از محمد بن عمر بن فضل، از علی بن عیسی، از سری سقطی شنیده بود و سری می‌گفت: این حکایت را از معروف شنیدم.»

ابن تیمیّه می‌گوید: «معروف روزگار خود را در شهر کرخ سپری کرده است.» معنی این سخن آن است که معروف نزد مردمان نمی‌رفت و هیچ‌گاه، از کرخ پای بیرون نمی‌نهاد. این ادّعایی است بی‌دلیل؛ از این رو، پذیرفته نیست؛ هر چند که به سبب آنچه پیشتر گذشت، از بنیاد باطل است.

سپس می‌افزاید: «اما علی بن موسی؛ مأمون وی را ولی عهد خود قرار داد.» این سخن چه ربطی به موضوع بحث دارد؟! زیرا امام علی رضا، آن گونه که دانشمندان سیره و تاریخ یاد کرده‌اند، حدود یک سال پیش از شهادتش، به ولایت عهدی مرو از شهرهای خراسان، گمارده شد؛ و این دلیل نمی‌شود که ایشان در تمام مدت حیاتش، هیچ‌گاه با معروف دیداری نداشته است. همچنین، صوفیه بر آن‌اند که همراهی معروف کرخی با رضا در سالهای پایانی عمر معروف بوده است؛ چرا که معروف در سال ۲۰۰ (سال ۲۰۱ هم گفته‌اند؛ ولی قول درست همین است) و پیش از داستان ولایت عهدی، از دنیا رخت بر بسته است.

ابن تیمیّه می‌نویسد: «... و نشانه خود را جامه سبز گردانید. سپس از آن برگشت و نشانه‌اش را جامه سیاه قرار داد.»

ذکر این سخن نیز در اینجا بی‌ربط است.

سپس می‌گوید: «... معروف هرگز، در شمار کسانی که با علی بن موسی بوده‌اند، نیست.»

سخنی تکراری و بی‌فایده و بازگویی گفته‌ای که سودی در پی ندارد! و می‌گوید: «... و تقه‌ای نقل نکرده است که وی با علی بن موسی همراهی کرده و چیزی از او فراگرفته باشد؛ بلکه معلوم نیست این دو همدیگر را دیده باشند. معروف دربان علی بن موسی نبوده و به دست وی مسلمان نشده است. اینها همه، دروغ است.»

نقد پاره‌ای از این سخنان گذشت و نقد بخشهای دیگر آن - إن شاء الله العلیّ القویّ - خواهد آمد.

وی سپس می‌افزاید: «اسناد دیگر همان است که درباره‌اش می‌گویند: «بی‌گمان، معروف کرخی ملازم داوود طایی بوده است.» این سخن نیز اصلی ندارد و در گزارشهای تاریخی مربوط به معروف، نیامده است که وی چیزی از داوود طایی اخذ کرده باشد.»

این گفتار به سبب آنچه با سندی نیکو و راست، در روایت حدیث مسلسل تلقیم<sup>۱</sup> گذشت، نارواست. امام قشیری در «الرسالة» در باب همنشینی می‌نویسد: «استاد ابوعلی می‌گفت: این طریق را از نصر آبادی فراگرفتم. نصر آبادی آن را از شبلی، و شبلی آن را از جنید، و جنید از سری، و سری از معروف کرخی، و معروف آن را از داوود طایی برگرفته است.»

ظاهر این سخن نشان می‌دهد که هر یک از اینان از شیخ خود چنین شنیده که شیخ، طریقت را شخصاً از استادش فرا گرفته است؛ بنابراین، هر یک از آنان روزگاری را همراه شیخ خود بوده‌اند و همگی، با آنکه اهل ولایت و هدایت‌اند، بر خلاف صوفی‌نماهای سست، پژوهندگانی اهل روایت و درایت‌اند. از همین رو، نویسنده «مجمع الأحباب» - که شرط اعتماد او به خبری، معلوم است - بدین خبر اعتماد کرده است. نیز در طبقات شیخ الاسلام و الحفاظ، هروی، آمده: «معروف داوود طایی را همراهی کرده است.»

اگر گفته شود: امام رضا در یازدهم ماه ربیع‌الاول سال ۱۵۳ (ماه شوال و سال ۱۵۶ نیز گفته‌اند؛ لیکن درست‌ترین تاریخ<sup>۲</sup> همان است که آمد) زاده شده است و

۱. تلقیم به معنای خوراندن است. مرحوم میر داماد در «الرواشح السماویة / ۱۵۸» درباره سبب نامگذاری حدیثی به این نام می‌نویسد: «و منه المسلسل بالتلقیم؛ لتضمّنه فعل التلقیم و قول کلّ واحد: لقمی فلان بیده لقمه؛ سبب نامیدن حدیثی به المسلسل بالتلقیم، آن است که حدیث در بردارنده فعل تلقیم و سخن هر یک از راویان است که: فلانی با دست خود مرا لقمه‌ای خوراند.» (مترجم)

۲. سال تولّد امام رضا علیه السلام در کتب شیعه، ۱۴۸ است. ر.ک: کافی ۱ / ۴۸۶؛ ارشاد ۲ / ۲۴۷. (مترجم)

محمد بن عبدالله بن نمیر - در قولی که هروی ترجیحش داده - سال مرگ داوود را ۱۶۵ یاد کرده است و برخی سال درگذشت او را - در قولی که ابن حجر برگزیده - ۱۶۰ نوشته‌اند و برخی دیگر سال ۱۶۱ و دیگران سال ۱۶۲؛ و ابوداود طیالسی گفته است که اسرائیل و داوود در روزگاری نزدیک به هم در حالی که من در کوفه بودم، از دنیا رفتند و ابونعیم و قعنب بن محرر گفته‌اند که اسرائیل در سال ۱۶۰ درگذشت و دبیس و دیگران آن را ۱۶۱ یاد کرده‌اند و برخی دیگر - در قولی که بیشترین قائل را دارد - مرگ او را در سال ۱۶۲ ذکر کرده‌اند و بنابر همهٔ اینها، قول راجح در تاریخ مرگ داوود سال ۱۶۰ یا ۱۶۱ یا ۱۶۲ است و در این صورت، سنّ امام رضا در زمان درگذشت داوود ۸ یا ۹ یا ۱۰ سال بوده است و لذا چگونه ممکن است که معروف کرخی به دست ایشان مسلمان شده باشد و سپس نزد داوود رفته و بدو استناد کرده باشد؛ خواهیم گفت:

چه چیز شکفت و دور از عقلی در این نهفته است؟! حال آنکه، از روایت ابن جوزی و دیگران، چنین به دست می‌آید که خدای متعال معروف کرخی را در روزگار کودکی، فرا خواند و برگزید. حتی وی سخن معلّمش را که دربارهٔ خدا بدو گفت: پدر و پسری که یکی از سه تاست؛ رد کرد و گفت: این چنین نیست، بلکه خدا یگانه و چیره است؛ خدا یکی است؛ خدا یکی است. و چون معلّم او را کتک زد، گریخت و دو سال پنهان شد. پس چگونه نمی‌توان تصوّر کرد که معروف به گزینشی الاهی و با هوشمندی پرتوگرفته از نور خدا، دانسته باشد که خدای متعال در سنین کودکی به امام رضا دانش و حکمت، عطا فرموده است و دریافته باشد که امر او به دست ایشان، شکفته و کامل می‌شود؟ آیا ممکن نیست، همان گونه که خدای تعالی پیش از آن، توحید را بدو الهام کرده بود، این را نیز به وی الهام کرده باشد و بدین گونه، نزد امام رضا رفته و اسلامش را به دست او استوار ساخته، سپس در هنگام بازگشت، امام داوود را دیدار کرده و چیزهایی را از وی فرا گرفته و موعظهٔ برخی از اصحاب داوود و پند ابن سمّاک را شنیده و پس از آن، نزد امام رضا بازگشته و به خدمتگزاری او پرداخته و بهره‌ها برده و به لطف خدای هادی، به مقصود و ارشاد و

رشد رسیده باشد؟

ابن تیمیّه در ادامه آنچه از وی نقل شد، می نویسد: «... و تنها آمده که معروف از بکر بن خنیس، عابد کوفی، اموری را فراگرفته است.»  
در رساله قشیریّه آمده است: «معروف کرخی گفت: برخی از اصحاب داوود طایبی مرا گفتند: مبدا عمل را وانهی.» نیز روشن است که گفتار ابن تیمیّه، نقل مستقیم و بدون واسطه معروف را از داوود، نفی نمی کند.  
وی سپس می افزاید: «همچنین در اسناد خرّقه آمده که داوود طایبی ملازم حبیب عجمی بوده است. این گفته نیز از حقیقت تهی است.»

جهل ابن تیمیّه بدین حقیقت، حجّت نیست! در ادامه، در پژوهش پیرامون خرّقه، درستی راستین این امر بر اساس «مسند الدنیا» اثر حافظ ابوطاهر سلفی و سخنان ابوبکر بن زّاد محدّث و دیگر محقّقان و نیز بر پایه سخنان پیش گفته، نشان داده خواهد شد. همچنین باید دانست، کسی که این ماجرا را ذکر کرده بر کسی که از آن یادی نکرده، حجّت است؛ به ویژه آنکه، کسی که به یادکرد آن نپرداخته، سخنی در نفی آن نگفته است. ولی الله دهلوی در «الانتباه» همه اینها را صحیح دانسته و در «قرّة العینین» در انکار آنها، چه درباره نفی دیدار و چه درباره امکان همراهی، سخنی بر زبان نیاورده؛ لیکن دست گل دیگری به آب داده است که در ادامه، آن را خواهیم آورد و به یاری خدای صمد، ردّش خواهیم کرد.

ابن تیمیّه چنین به خرده گیری خود ادامه می دهد: «نیز در این اسناد، آمده که حبیب عجمی، حسن بصری را همراهی کرده است. این سخن درست است؛ چرا که حسن همراهان و یاران پر شماری داشته است؛ کسانی همچون: ایوب سختیانی، یونس بن عبید، عبدالله بن عون، محمّد بن واسع، مالک بن دینار، حبیب عجمی، فرقد سنّجی و دیگر عبّاد اهل بصره.»

لیکن بدین درازگویی، هیچ نیازی نبود! وی می افزاید: «در اسناد خرّقه منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتّفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا آنان همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید و خرّقه را از

یاران علی، همچون احنف بن قیس، قیس بن عباد و دیگران دریافت کرد. صاحبان صحیح چنین روایت کرده‌اند. همچنین، حسن بصری در دو سال مانده به پایان خلافت عمر، زاده شد و در هنگام کشته شدن عثمان، در مدینه بود.»

در اینجا باید گفت: در این صورت، علی مرتضی کجا بوده است؟ آیا او و حسن در مدت خلافت عثمان - رضی الله عنه - به شهری دیگر کوچ کرده بودند؟! ابن تیمیّه در پاسخ این پرسش، ناگزیر باید بگوید: علی - رضی الله عنه - در مدینه طیبه بوده است و او و حسن در زمان خلافت عثمان - رضی الله عنه - به شهر دیگری نرفته بودند. در این صورت، از او می‌پرسیم: حال که چنین است، چه چیز مانع همراهی آن دو است؟ بی‌گمان، وی چاره‌ای ندارد جز اینکه پس از چنین و چنان گفتن، بگوید: شکی نیست که ایشان هر روز پنج نوبت، همدیگر را در مسجد می‌دیدند و سخنانی این چنین - که در گذشته نیز از او نقل شد - بر زبان آورد. شگفتا از او! چگونه در اینجا به تحقیق دربارهٔ اینکه علی - رضی الله عنه - در این مدت، در کدامین شهر بوده، نپرداخته و این ماجرا را زمانی که حسن به بصره کوچیده، نکاویده است.

وی می‌گوید: «مادر حسن کنیز امّ سلمه بود و هنگامی که عثمان کشته شد، حسن را به بصره بردند.»

عبارت «بردند» نشانهٔ فریبی است شگرف. اندیشه کن!

و سپس ادامه می‌دهد: «و علی در کوفه بود.»

ردّ این سخن بارها بیامد.

و می‌افزاید: «حسن در زمان علی، کودکی از کودکان بود که کسی او را نمی‌شناخت و آوازه‌ای نداشت.»

نویسنده «قرّة العینین» پس از نقل سخن مذکور، می‌نویسد: «افراد ثقه‌ای که از تابعان اهل مدینه پیروی کردند، قطعاً دارای این مرتبت هستند؛ از این رو، به شمار نیابردن سلسله‌های آنان و بسنده کردن به سلسله‌های شماری از اهل عراق و خراسان، گونه‌ای از ستم است.»



سبحان الله! آیا اثبات آنچه از دانشمندان مورد اطمینان، به طور متواتر و متظافر، نقل شده، ستم است یا نفی آن و تلاش برای اثبات آنچه چیز قابل ذکری نبوده است؟ چگونه اینان اسنادی را می سازند که مستندی برایش یافت نمی شود؟! ولی الله دهلوی ادامه می دهد: «به نظر می رسد که اصل این خطا به سبب برخی از سخنان ابوطالب مکی باشد؛ چرا که کتاب او بنیاد تصوّف است و این مسئله در میان صوفیان، مشهور و آشکار است و گرچه وی در این طریقت رکنی به شمار می رود، ولی در دانش حدیث، سهل انگاری های بی شماری دارد و از او چنین بر نمی آید که در روایت، دانشی گسترده و چیره دستی داشته باشد تا بخواهد درباره چگونگی جمیع سلسله ها سخن بگوید.»

در پاسخ دهلوی می گویم: خرده گیری از ابوطالب مکی، پیشتر رد شد؛ علاوه بر اینکه، این نمونه در شمار دانش حدیث و روایت نیست؛ بلکه از جنس دانش باطن است و به صاحبان این دانش باز می گردد و ابوطالب مکی در شمار اهل این فنّ است. همچنین، بی مهارتی در علمی، عدم تبخّر در علم دیگر را در پی ندارد و افزون بر این، امام و محدّث، ابوبکر بن ابی اسحاق کلابادی بخاری در «التعرّف» ابوطالب مکی را در این سخن، پیروی کرده است و «التعرّف» کتابی است که مشایخ - آن گونه که در «فصل الخطاب» آمده است - درباره اش گفته اند: اگر «التعرّف» نبود، تصوّف شناخته نمی شد.

کلابادی درباره رجال صوفیه می نویسد: «از کسانی که از دانشهای آنان دم زدند و از مواجید آنها سخن راندند و گفتار ایشان را پراکندند، پس از علی و حسن و حسین و بعد از صحابه، علی بن الحسین، زین العابدین، و پسرش محمد بن علی باقر و فرزند او جعفر بن محمد صادق - رضي الله عنهم أجمعين - و اويس قرنی و حسن بن ابی الحسن بصری و... از مردم خراسان و جبل: ابویزید، طیفور بن عیسی بسطامی هستند... و از کسانی که علوم اشارت را با کتابها و رساله ها، نشر دادند، ابوالقاسم، جنید بن محمد بن جنید البغدادی... و ابوبکر شبلی اند. و از کسانی که در معاملات صوفیان آثاری نگاشتند، ابو محمد، عبدالله بن محمد انطاکی، و ابو عبدالله،

احمد بن عاصم انطاکی، و حارث بن اسد محاسبی و ابو عبدالله، محمد بن علی ترمذی، و ابو عبدالله، محمد بن فضل بلخی، و ابوعلی جوزجانی و ابوالقاسم، اسحاق بن محمد حکیم سمرقندی اند. اینان همان سرشناسان یاد شده و پر آوازه‌ای هستند که همگان به فضل آنان معترف اند.»

با این همه، نویسنده «قرّة العینین» می‌گوید: «فقیر در این باب، آنچه را برایش معین شده، می‌نگارد؛ گرچه بر شماری از معاصران - که تنها مشهورات قوم را گرد آورده‌اند - سخت آید؛ چرا که حق به پیروی، شایسته‌تر است.»  
گویا مقصود وی امام مصنف - قدس سرّه الفرید - است.

ولی الله دهلوی می‌افزاید: «سلسله تهذیب نفس در میان مردم مدینه، به پیشوایان تابعان تابعان می‌انجامد که بزرگ‌ترین آنان امام مالک است. وی مشایخ پرشماری داشته و بیشتر بهره‌مندی‌اش از نافع، از ابن عمر، بوده است و ابن عمر با اینکه به شرافت صحابی بودن پیامبر ﷺ و پرورش یافتن توسط آن حضرت، دست یافته است؛ پدر خود را نیز همراهی کرده است.»

وای بر تو! مالک کجا در مدینه طیبّه، در تهذیب نفس، بزرگ‌ترین کس به شمار می‌رفت؛ حال آنکه پیشوای مسالک، امام سرشناسان و چشمه جوشان معارف و حقایق، جعفر بن محمد صادق، در آن شهر می‌زیست؟! و آیا جز این است که امام مالک در شمار خدمتگزاران حضور والا و از ملازمان آستان بلند او بود؟ و آیا سلسله او سلسله‌ای زرین که آن را پدر از پدر تا مرتضی، فرا گرفته‌اند نیست؟ همچنین صادق به ابوبکر صدیق نیز نسبتی می‌رساند.

گویا صاحب «قرّة العین» از حال امام عبیدالله بن عمر عمری بی‌خبر است؛ چرا که یحیی بن سعید و امام احمد و عمرو بن علی فلاس، او را بر مالک، در [روایت از] نافع، از جهت ثبت و حفظ و فزونی نقل، برتری داده‌اند و ابن مهدی را که سخنی بر خلاف این گفته است، رد کرده‌اند. زهری نیز امام عبیدالله را بر مالک پیشی داده و برگزیده؛ زیرا نزد او کتابی را خوانده است. ابوبکر، ابن منجوبه، می‌گوید: امام عبیدالله بن عمر در فضل و دانش و بندگی و شرف و حفظ و اتقان، از بزرگان مردم

مدینه و از اشراف قریش بود.

همچنین، گویا ولی الله دهلوی با احوال امام، حافظ و فقیه، عبدالله بن عبدالعزیز عمری صوفی آشنا نیست. سفیان بن عیینّه، سفیان ثوری، عبدالرزاق صنعانی، (بنا بر روایت صحیحی که از آنان نقل شده است) و طحاوی و دیگران، وی را بر امام مالک برتری داده‌اند و چنین می‌اندیشده‌اند که برای آموختن حدیثی از او، می‌ارزد که بر پهلوه‌های شتر بکوبند و رنج سفر همی برند.

عبدالله بن عبدالعزیز نامه‌ای به امام مالک نوشت و او را به گوشه‌گیری، تشویق کرد. امام مالک در پاسخ وی نوشت: «هرگز گمان نمی‌کنم به کاری دست زدم که تو در آن وارد نشده باشی. امیدوارم همه ما به راه خیر باشیم. و بر هر یک از ما واجب است که بدانچه خدا روزی‌اش کرده است، خشنود باشد.» همچنین، گرچه امام مالک پس از این، به زهد گرایید، لیکن در این طریقه، پیشوای آنان نگشت و اینان در طریقت، بزرگ‌تر از او به شمار می‌روند. راستی! نمی‌دانم که عبیدالله بن عمر و عبدالله بن عبدالعزیز عمری از چه کسانی فیض گرفته‌اند!

ولی الله دهلوی را و می‌نهیم و به سخنان ابن تیمیّه باز می‌گردیم. او می‌گوید:  
«سلسله مکّیان به اصحاب ابن عبّاس می‌انجامد.»

چرا اینجا نگفت که ابن عبّاس با آنکه به شرف همراهی رسول خدا ﷺ دست یافت، در شمار اصحاب مرتضی نیز هست و به دست او پرورش یافت و دانش ظاهر و باطن درخشان را از او آموخت؟ این حقیقتی است که پیشوایان، بزرگی به نقل از بزرگی، روایت کرده‌اند؛ بدان گونه که ستیزه‌جو را نرسد که آن را انکار کند. وی می‌افزاید: «سلسله کوفیان، مانند داوود طایی، به پیشوایان تابعان تابعان می‌انجامد که بزرگ آنان سفیان ثوری است. وی طریقت را از اعمش و او آن را از اصحاب عبدالله بن مسعود فرا گرفته است.»

سبحان الله! بی‌گمان، داوود از اقران ثوری و انباز او در مشایخش است و همه حدیث آموزی‌اش از تابعان بوده است. ذهبی در «تذهیب التهذیب» در شرح حال داوود می‌نگارد: «وی فقیه، زاهد و از سرشناسان بوده و از عبد الملک بن عمیر و

هشام بن عروه و اسماعیل بن خالد، روایت کرده است. «ترک دنیای داوود از سخنی که امام ابوحنیفه، از اساتید او در فقه، بدو گفت، آغاز شد؛ لیکن نویسنده «قرّة العین» این حقیقت را یاد نکرده است. بر پایهٔ آنچه اهل این فنّ و معرفت باز گفته‌اند، داوود دانش باطن را تنها از امام حبیب راعی و امام حبیب عجمی بیاموخت. صاحب «قرّة العین» در «الانتباه» این حقیقت را بر زبان آورده است؛ ولی گویا هیچ‌به‌گوشش نخورده است که علی - کرم الله وجهه - روزگاری در کوفه زیست تا آنکه به شهادت رسید و در این مدّت، گروههایی از خداوندان ولایت، همچون کمیل، از وی بهره‌ها بردند. نویسنده «قرّة العین» در «الانتباه» این را پذیرفته است. بنابراین، سلسلهٔ کوفیان نیز به مرتضی می‌انجامد.

ابن تیمیّه می‌گوید: «سلسلهٔ بصریان به حسن و ابن سیرین پایان می‌پذیرد.» ابن تیمیّه نمی‌گوید که این دو تن، طریقت را از که برگرفته‌اند! اگر حسن طریقت را از مرتضی فرا نگرفته باشد، بی‌گمان، آن را از یاران او، همچون کمیل بن زیاد و قیس بن عباد آموخته است. حال ابن سیرین نیز همین است.

و سپس می‌نویسد: «سلسلهٔ شامیان به ابودرداء می‌رسد.» چرا نمی‌گوید که در فرو دست ابودرداء چه کسانی اهل این سلسله‌اند؟ چرا که قطعاً بدون این، به وجود آمدن سلسله مشکل است. بله! بر کسی پنهان نیست که سلسلهٔ شامیان به امام ابراهیم بن ادهم و سپس به مرتضی می‌انجامد. و ادامه می‌دهد: «سلسلهٔ اهل یمن به طاووس می‌رسد و او آن را از ابن عبّاس بر گرفته است.»

و ابن عبّاس طریقت را از مرتضی فرا گرفته است! ولی الله دهلوی در اینجا، به جز دو مطلب ابن تیمیّه، سخن تازه دیگری نیز دارد. وی می‌گوید: «پس از همهٔ اینها، شکّی نیست که ظاهر [دعوت] رسول خدا ﷺ در بر دارندهٔ احکام شریعت بوده و طریقت، ناپیدا و پنهان بوده است و توجّه کلیّ حضرتش در آشکارا و در هنگام آموزش و نشر دین و برانگیختن مردم بدان و بازداشتن ایشان از ناسازگاری با آن، تنها به احکام شریعت معطوف می‌شده و در

این میان، به طریقت اشاراتی ضمنی می‌رفته است. بیشتر آیات و احادیث، به گونه روشن و مفصل، به شریعت می‌پردازند و برخی از آنها، به گونه اشارت و اجمال، طریقت را اثبات می‌کنند. پس فضیلت این امر آشکار و روشن - که توجه کلی بدان بوده - کلی است و فضیلت اموری جز آن، هر چند که ارزشمندتر و والاتر و گرانبها تر باشند، جزئی است.»

شگفتا! هر آینه، این اهتمام به شریعت، تنها از آن رو که شریعت وسیله‌ای است به سوی طریقت، صورت گرفته است تا کسانی که توان رسیدن به معرفت حقیقی را - که علت غایی و فرجام آرزوست - دارند، بدان دست یازند. بنابراین، فضیلت کلی از آن طریقت و نه از آن شریعت که وسیله است، می‌باشد. در غیر این صورت، مقصود حقیقی - که نزدیکی به ذات خدای متعال است - طفیلی خواهد شد و چه سخنی گزاف‌تر از این؟! خدا به مراتب، از چنین گفتاری والاتر است.

علاوه بر این - همان‌گونه که خواهی دید - دانشمندان در برتری بخشی شیخین بر علی در دانش شریعت، چند دسته‌اند؛ و آن‌گونه که آثار برگزیده نشان می‌دهند، حق آن است که علی در آموزش شریعت و در غزوات و برانگیختن مردمان شریک آن دو بوده است. بله این دو تن، به ویژه ابوبکر صدیق، در نشر اسلام و یاری نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آغاز بعثت، ویژگی دارند؛ همان سان که مرتضی نیز در این امر ویژگی دارد. نمونه‌اش ماجرای فتح خیبر است؛ همان هنگام که کار بر همگان دشوار شد. فتح همدان و نشر احکام اسلام در شهرهای پر شماری مانند یمن و عراق و دیگر سرزمینها نیز از این دست است.

مرتضی پس از درگذشت پیامبر، در عهد خلفای سه‌گانه، در کارهای مربوط به جهاد و داوری، یار این سه تن بود و پرده از هر شبهه‌ای بر می‌داشت و هر دستوری را نمایان می‌ساخت؛ حقیقتی که فاروق خود بدان معترف بود و به همین سبب، در دوران خلافتش، وی را نزد خود نگاه داشت و به فرماندهی هیچ سپاهی نگماشت. ابن حجر در «الإصابة» در شرح حال مرتضی می‌نویسد: «او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره به پراکندن دانش می‌پرداخت و هنگامی که عثمان کشته شد،

مردمان با او بیعت کردند و سپس وقایع جمل و صفین و نهروان و برانگیختن مردم به نبرد با سرکشان، پیش آمد.»  
محدث و فقیه، تاج الاسلام، محمد بن محمد بن طاهر بن محمد بن حافظ ابراهیم بن حمزه خدابادی بخاری در «الأربعین» ش، حدیث چهارم را به مرتضی اسناد می دهد. حدیث چنین است:

الأنبياء قادة و الفقهاء سادة و مجالسهم زيادة.

پیامبران رهبر و فقیهان سرورند و همنشینی با آنان، فرونی بخش است.

وی پس از نقل این حدیث می نویسد: «راوی این حدیث کسی است که پیشینه‌ای پسندیده دارد؛ همو که ریزه کاریهای دانش را نمایاند و پرده از حقایق توحید، برگرفت.»

از امام اعظم، ابوحنیفه، روایت کرده اند: «اگر برخورد های علی - رضی الله عنه - با سرکشان و خوارج و داوریها و دستوره های او درباره آنان رخ نمی داد، ما هرگز با احکام اسلام درباره سرکشان و خوارج آشنا نمی شدیم.»  
و این سخنی است پرآوازه و مشهور و در کتابهای بسیاری یاد شده است.  
ابن تیمیه پس از سخنان یاد شده پیرامون اسناد خرقه ها، می نویسد: «اینها همه، دروغ است.»

امام یافعی در «مرآة الجنان» در شرح حال امام معروف کرخی می نویسد: وی از یاران علی بن موسی الرضا بود. پدر و مادر او نصرانی بودند. آنان او را در کودکی، نزد معلّمی فرستادند. معلّم بدو می گفت: بگو که خدا یکی از سه تاست؛ لیکن معروف پاسخ می داد: نه! بلکه او خدای یکتا و چیره است. به همین سبب، روزی معلّم او را کتک سختی زد. از این رو، معروف از معلّم خود گریخت. پس از این ماجرا، پدر و مادر وی می گفتند: ای کاش او نزد ما باز گردد! با هر دینی که خود بپسندد. ما با او در آن دین، سازگاری خواهیم کرد. سپس معروف به دست علی بن موسی الرضا، مسلمان شد و نزد پدر و مادرش بازگشت. چون به خانه رسید، در را

کوید. گفتند: کیست که در می‌زند؟ گفت: معروف! پرسیدند: بر چه دینی؟ پاسخ داد: بر اسلام. و پدر و مادرش نیز مسلمان شدند.

این داستان را به همین شکل، امام قشیری از استاد خود، امام پرآوازه در سرزمینها، همو که صحیح بخاری و کتابهای دیگر را نزد ناقدان خوانده است، ابوعلی دقاق نقل کرده است. ابن خلکان و دیگر اهل فن در یادکرد این ماجرا، از امام قشیری پیروی کرده‌اند. همچنین، این داستان در «المجمع» به عنوان تکمله، از «الصفوة» ابن جوزی نقل شده است.

عبدالله بن صالح گفته است: خداوند معروف را در کودکی فرا خواند و برگزید. پدرم یاد می‌کرد که عیسی برادر معروف، می‌گفت: من و برادرم معروف، نصرانی بودیم و در دبستانهای نصاری درس می‌خواندیم. معلّم به کودکان چنین می‌آموخت: پدر و پسر. و برادرم معروف فریاد می‌زد: خدا یکی است، خدا یکی است. به همین سبب، روزی معلّم او را به سختی کتک زد و معروف گریخت. مادرم همواره می‌گریست و می‌گفت: سوگند که اگر خدای متعال پسر مرا به من بازگرداند، او را در هر دینی که پذیرفته باشد، پیروی خواهم کرد. معروف پس از چند سال، نزد مادرم آمد. مادر بدو گفت: پسر! تو چه دینی داری؟ وی گفت: اسلام. مادر گفت: گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست. بدین ترتیب، من و همه افراد خانواده، مسلمان شدیم.

علامه محدّث، ابن حجر مکی در «الصواعق المحرقة» در شرح حال امام علی رضا -رضی الله عنه- می‌نویسد: معروف کرخی، استاد سری سقطی، در شمار یاران او بوده و به دست وی مسلمان شده است.

معاصر ابن حجر، شیخ مشایخ ما در حدیث، امام عبدالوهاب شعرانی در طبقاتش، در شرح حال معروف می‌گوید: وی از یاران علی بن موسی الرضا -رضی الله عنه- بود و داوود طایی -رضی الله عنه- را همراهی کرد.

حرفی و مناوی نیز چنین سخنانی دارند و تصریح کرده‌اند که معروف از مولایش امام رضا اموری را فرا گرفته است. پنهان نیست که یافعی و مکی، هر دو، در طبقه‌ای

پس از این تیمیه جای می‌گیرند و وجه استناد استاد بدان دو، با عدم وجود کتابهای پیشینیان نزد او، تنها این است که آن دو به وجود آنچه ابن تیمیه یادی از آن نکرده است در نزد امامان پیشین و دست یافتن ایشان بدان، یقین داشته‌اند و این نشان می‌دهد که تکیه‌گاه همان سخن نخستین است و هر مطلبی به جز آن، درخور توجه نیست.

اما آنچه در طبقات شیخ الاسلام آمده که پدر معروف مولا و دربان امام رضا بوده و به دست وی مسلمان شده و اینکه روزی، امام بر مردم نمایان شد و آنان گرد حضرتش جمع شدند و به سبب فراوانی مردم، پدر معروف زیر پای آنها افتاد و جان سپرد، نزد عموم دانشمندان شهرتی ندارد؛ لیکن مانعی نیز از پذیرش آن نیست. و الله اعلم.

دیگر آنکه مولا در اینجا، به معنای آزاد شده نیست؛ بلکه به معنای کسی است که به دست دیگری، مسلمان شده است. این برداشت بر اساس حدیثی است که طبرانی و ابن عدی و دارقطنی و بیهقی و دیگران، از ابوامامه نقل کرده‌اند. حدیث چنین است:

مَنْ أَسْلَمَ عَلَيَّ يَدِيهِ رَجُلٌ فَلَهُ وِلَايَةٌ.

هر که کسی به دست او اسلام آورد، دارای ولایتی است.

متن حدیث در روایت بخاری در تاریخش، و ابوداؤد و طحاوی از تمیم داری، این گونه است:

هُوَ أَوْلَى النَّاسِ بِمَحْيَاهُ وَمَمَاتِهِ.

او سزاوارترین مردمان به زندگی و مرگ اوست.

در روایت دیگری، به جای «بمچیه و مماته» «بمچاته و مماته» آمده است. تفاوتی نمی‌کند که مقصود از ولاء، ولای ارث یا ولای دوستی و یاری باشد. این همانند سخن ابن حبان دربارهٔ آن راهب نصرانی است که شرافت گرامی داشت سر امام شهید، حسین، نصیبتش شد و در پی آن، کرامتی از آن سر دید و مسلمان شد و



مولای حسین - رضی الله تعالی عنه - گشت.

ابن تیمیّه سپس می نویسد: «در اسناد خرقة منسوب به علی آمده که حسن بصری ملازم وی بوده است. این گفته به اتفاق اهل معرفت، باطل است. زیرا ایشان همه، بر آن اند که حسن به همراهی علی نرسید.»

نویسنده «قرّة العینین» بارهای بار، خشنودی خود را از این سخن نمایانده است. سبحان الله! این دروغی است بزرگ! زیرا پیشتر از دو پیشوای این معرفت، علی بن مدینی، شیخ بخاری، و ابوزرعۀ رازی، استاد مسلم، نقل شد که آن دو گفته اند: حسن در مدینه طیّبه، علی را دیده است. روایت بخاری قوی است و روایت صحیح ابویعلی موصلی، به روشنی، نشان دهنده حدیث شنیدن حسن از علی رضی الله عنه است. همچنین روایت حافظ ابو نعیم - که تکیه گاه و معتمد ابن تیمیّه است - آشکارا، بسیاری سماع حسن را از علی - رضی الله عنه - بازگو می کند.

به جز اینها، سخن امام ضیاء در «المختارة» در گزینش اثبات سماع حسن از علی ورد نفی آن و صحیح شمردن حدیث وی از علی نیز سزاوار اندیشه است و خود دلیلی به شمار می آید.

حافظ شامی در «سبل الهدی و الرشاد» در ردّ سخنی که ابن تیمیّه در انکار برقراری پیوند برادری میان مهاجران و انصار توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و به ویژه، برادری میان آن حضرت و علی مرتضی، بر زبان رانده است، پس از آوردن روایت امام ضیاء در این باره، می نویسد: «ابن تیمیّه تصریح می کند که احادیث «المختارة» از احادیث «المستدرک» درست تر و استوارتر است.»

اگر ابن تیمیّه خود را به زینت انصاف آراسته و از تعصّب و ستیزه جویی دست برداشته بود، همداستانی پیشوایان حفاظ سراسر آفاق را در برابر آنچه خود اتفاق دانشمندان نامیده است، نقل می کرد. این سخن او تنها به ردّ احادیث مسندی که در آثار معتمد و مشهور آمده است و نسبت ساختگی و دروغی دادن بدانها توسط وی می ماند. او در همین «منهاج السنّة» می نویسد:

«بی گمان، ترمذی و احمد در مسندش، حدیث موالات را از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل

کرده‌اند. بنا بر نقل آن دو حضرتش فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست.» اما به یقین، آنچه در پی آن افزون آمده که: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ...: خدایا، هر که او را دوست بدارد دوست بدار؛ و هر که با او دشمنی کند، دشمن بدار و...» دروغ است. اثرم در سنن خود، نقل کرده است که عباس از امام احمد دربارهٔ حسین اشقر پرسید و دو حدیث برای وی بخواند و در یکی از آنها گفت: خدایا، هر که او را دوست بدارد دوست بدار؛ و هر که با او دشمنی کند، دشمن بدار. پس وی با قاطعیّت، انکار کرد و بی هیچ شک و تردیدی، آن دو حدیث را دروغین خواند.»

لیکن امام احمد این روایت را با رعایت شرط خود در نقل حدیث - که ساختگی و ناشناخته نبودن و بلکه تهی بودن از ضعف شدید به نظر اوست - نقل کرده است. تحقیق این سخن در مقدمه گذشت؛ پس بیندیش و هشیار باش! ولی الله دهلوی خود بدین حقیقت اعتراف کرده است. وی در «الحجّة البالغة» در یادکرد طبقهٔ دوم از طبقات کتب سنّت می‌نویسد:

«نزدیک است که مسند احمد از کتابهای این طبقه به شمار رود؛ چرا که امام احمد آن را اصلی نهاده است که به سبب آن، درست و نادرست از یکدیگر باز شناخته شوند. وی گفته است: هر حدیثی که در مسند نبود، نپذیرید. ضمناً حدیث موالات را عبدالله فرزند امام احمد و دیگران به طرق صحیح دیگری که نام اشقر در آنها نیست، نقل کرده‌اند.»

ولی الله دهلوی در حالی چنین می‌گوید که بخاری دربارهٔ احمد گفته است: باید دربارهٔ او اندیشه کرد؛ نزد او احادیث ناشناخته‌ای که افراد غیر ثقه نقل کرده‌اند، وجود داشته است. و ابوزرعه او را منکر الحدیث<sup>۱</sup> و عقیلی وی را شیعه‌ای که باید حدیثش را فرو نهاد، خوانده‌اند. ابوحاتم و نسائی و دارقطنی دربارهٔ وی گفته‌اند: او [در حدیث] قوی و استوار نبود. ابن عدی نیز گفته است: شماری از راویان ضعیف

۱. آن که روایاتش احادیث ناشناخته‌ای است که افراد غیر ثقه نقل کرده‌اند. (درایة الحدیث / ۶۹) (مترجم)

روایات خود را نزد او می‌آوردند؛ از این رو، در حدیثش کاستیهایی وجود دارد. همو بنا بر آنچه در «تنزیه الشریعة» از «لسان المیزان» آمده است، می‌گفت: در نزد من، مصیبت در حدیث احمد از جانب اشقر پدید آمد. لیکن در «لسان المیزان» آمده که ابن عدی ضمن شرح حال احمد، حدیثی به نقل محمد بن علی بن خلف عطار از احمد، آورده و گفته است: وی منکر الحدیث بود و در نزد من، مشکل از جانب خود او بود نه از جانب حسین اشقر.

خطیب در «الکفایة» از ابراهیم بن عبدالله بن جنید ختلی نقل می‌کند: شنیدم که یحیی بن معین حسین اشقر را یاد کرد و گفت: وی از بزرگ غالیان شیعه بود. پرسیدم: حدیث او چگونه است؟ پاسخ داد: کاستی‌ای در آن نیست. گفتم: او راستگو بود؟ گفت: بله؛ من از او احادیثی نوشتم؛ از ابوکدینه و یعقوب عمی. نسائی بدو احتجاج کرده و ابن حبان او را موثق شمرده و حاکم در مستدرک، روایت او را صحیح دانسته و امام احمد - که جز از راوی ثقه حدیث نقل نمی‌کرد - در مسند، از وی حدیث روایت کرده است.

ابن تیمیه خود در کتابی که در ردّ بکری نگاشته، بدین موضوع تصریح کرده و گفته است: «قائلان به جرح و تعدیل در میان دانشمندان حدیث، دوگونه‌اند: برخی تنها از راویان ثقه‌ای که نزد آنان بوده‌اند، روایت کرده‌اند. مالک و شعبه و یحیی بن سعید و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل در این دسته جای دارند.»

ابن تیمیه با این سخن، زحمت اثبات حدیث احمد را از دوش ما برداشت. در این صورت، جایی برای خرده‌گیری از احمد نمی‌ماند و آنچه اثرم نقل کرده، سخنی است بی‌ارزش و پس از کاوش کامل، برای این بنده روشن شد که بخش اعظم این دست حکایاتی که اثرم از احمد نقل کرده، نزد دانشمندان، پذیرفته نیست. نیز از چیزهایی که نشان دهنده وثاقت احمد است، مسند اوست که نزد همگان مورد اعتماد است. و الله اعلم.

همچنین، کدیمی و محمد بن مثنای زمن و احمد بن عبده و عبدالرحمن بن محمد بن منصور حارثی و شماری دیگر از پیشوایان، از اشقر روایت کرده‌اند و

سخن پیشینیان و پسینیان به شیعه بودن خودش و نه روایتش، باز می‌گردد. بنابراین، هر که او را دروغگو شمرده، خود دروغ گفته است. اما سخن جوزجانی درباره وی که گفته است: فردی غالی که از برگزیدگان بدگویی می‌کرد، گمانی است ناپذیرفته و ناسازگار با سخن پیشوایان؛ و بیشتر خرده‌گیربهای او بر کوفیان، به سبب دشمنی سخت و کج‌روی اوست. داستان اتهام دروغگویی اشقر از جانب ابو معمر هذلی نیز چنین است.<sup>۱</sup>

بنابراین، سخنان سست ابن تیمیّه و پیروانش، مانند نویسنده «قرّة العینین» - که همان دهلوی پدر است - بر اساس گفتار فرزند او و گفته‌های مولوی حسن زمان که بخش بسیاری از آن گذشت، باطل شد.

### اشکال و پاسخ - ۹

یادآوری سخن دهلوی: «تمامی سلسله‌های فرق اولیای خدا به او می‌انجامد و مانند سرچشمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، از وی سرچشمه می‌گیرد.» دهلوی سرچشمه گرفتن سلسله‌های طریقت را از امیرالمؤمنین علیه السلام به سرچشمه گرفتن رودهای کوچک از دریای بزرگ، تشبیه کرده است؛ تشبیهی که شکوهمندی این مرتبت و سترگی مقامی را که دهلوی آن را بر خلاف پدرش نویسنده «قرّة العینین» و دیگر نواصب، ویژه امام علیه السلام و نه شیخین، گردانیده است، نشان می‌دهد. همین فضیلت شیعه امامیه را برای اثبات افضلیت امیر مؤمنان علیه السلام وردّ و سوسه‌های مخالفان و باطل‌آرایی دهلوی و پیشینیان متعصّبش، بسنده است.

### اشکال و پاسخ - ۱۰ (دعوی انجامیدن سلسله‌های فقیهان به شیخین)

دهلوی می‌نویسد: «...همان گونه که همگی سلسله‌های فقیهان و مجتهدان شریعت به شیخین و نایبان این دو، مانند عبدالله بن مسعود و ... می‌رسد.» دعوی انجامیدن سلسله فقیهان به کسانی که دهلوی از آنان نام برده و نه

---

۱. پایان سخنان مولوی حسن زمان.

سرورمان امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام نه گواهی دارد و نه دلیلی. همچنین، این دعوی نشان دهنده انحراف همه فقیهان و مجتهدان از اهل بیت وحی و نبوت است؛ با اینکه نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی صحیح و متفق علیه و بلکه متواتر میان شیعه و سنی، فرمود است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي - أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ - كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي.

هر آینه، من دو چیز گران ارج را - که یکی از دیگری بزرگتر است - در میان شما می‌گذارم که اگر به آن دو چنگ در زنید، پس از من، گمراه نخواهید شد؛ آن دو چیز ارزشمند کتاب خدا و خویشاوندان من، اهل بیتم، هستند.<sup>۱</sup>

بنابراین، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ امت را فرمان می‌دهد تا به قرآن و عترت بیاویزند و به آنان هشدار می‌دهد که هر کس در احکام و امور، با این دو ناسازگاری کند، گمراه خواهد شد و هر چه از ایشان و برگرفته از ایشان نباشد، باطل است و وانهادن و رویگردانی از آنان، بیراه و تباه شدن را در پی دارد.

این معنای حدیث ثقلین است و دهلوی خود در هر جا از کتاب «التحفة» که این حدیث را یاد کرده، همین گونه تفسیرش نموده و حتی گاه دعوی کرده است که تنها اهل سنت اند که به قرآن و عترت چنگ در زده‌اند.

لیکن اهل سنت - که دهلوی در شمار آنان است - از این فرمان نبوی سر می‌پیچند و هنگامی که بر اساس گفتار و اعتراف خود، به پذیرش این حقیقت وا داشته می‌شوند، خویش را نقض می‌کنند و هر گاه سخنی که افضلیت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام را - که امامت بی‌فاصله حضرتش را پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پی دارد - نشان می‌دهد یاد شود، به این گفته دست می‌آویزند که خلفای سه‌گانه از امامان معصوم، داناتر بودند و سلسله فقیهان و مجتهدان به آنها می‌انجامد. از این رو، به

۱. مجلّات اول تا سوم همین کتاب را ببینید.

خلفا متمسک می‌شوند و عترتی را که فرمان یافته‌اند بدان و به قرآن چنگ درزنند، وامی‌نهند و چون بر اساس برهانهای چیره و دلایل روشن، به وجوب پیروی از عترت و دست‌آویختن به ریسمان استوار اهل بیت، وا داشته می‌شوند، می‌گویند: نه تنها ما به آنان متمسکیم؛ بلکه خلفای سه‌گانه هم در شمار متمسکان بدیشان‌اند. گویا نمی‌دانند و در نمی‌یابند که میان تمسک و اقتدا و متابعت و پیروی با فرمان دادن به ستم و پیشی‌گرفتن و زورگویی و برتری‌طلبی، نسبتی وجود ندارد. آری! خداست که توفیق‌بخش رسیدن به راه راست و نگهدارنده از لغزشهای زشت و تباهی ستیزه‌جویی است.

نصرالله کابلی در «الصواعق» در پاسخ حدیث ثقلین می‌نویسد:

«حدیث: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ؛ مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ. مَثَلُ خاندان من در میان شما، مثل کشتی نوح است که هر کس بدان بیاویخت، نجات یافت و هر که از آن روی گردانید، هلاک شد.» نیز بدین مدعا دلالت نمی‌کند. شک نیست که رستگاری به دوستی و یاری و پذیرش رهنمونی آنان و نابودی به رویگردانی از ایشان، بستگی دارد و از همین روست که خلفا و صحابه در حلّ مسائل مشکل به نزد برترین آنان می‌رفتند. این بدان سبب است که دوستی و یاری ایشان واجب و راهنمایی آنان راهنمایی پیامبر ﷺ است.»

می‌نگرید که کابلی در مقام پاسخ به حدیثی از فضائل اهل بیت، به رجوع خلفا و صحابه به برترین فرد خاندان نبی ﷺ برای حلّ مسائل مشکل، اعتراف می‌کند. آیا این اعتراف با انجامیدن سلسلهٔ فقیهان به خلفا سازگار است؟! آیا این اعتراف اعلامیت امام علی را از آنان نشان نمی‌دهد؟!

همچنین، هر گاه راهنمایی ایشان راهنمایی رسول خدا ﷺ باشد، آنان وارثان کمالات و حالات و اوصاف آن حضرت خواهند بود و لذا این سخن ردّی بر دهلوی خواهد بود که منکر وجود کمالات پیامبری در علی علیّه است. بدین گونه، ناروایی سخن دهلوی از گفتار یکی از پیشینیان او ثابت شد.

**اشکال و پاسخ - ۱۱ (امامت باقی مانده در فرزندان امام، همان قطبیت است.)**  
دهلوی می‌گوید: «و معنای امامتی که در فرزندان امام باقی مانده است، تنها قطبیت در امر ارشاد و منبعیت در فیض ولایت است.»  
هدف از این سخن، نفی خلافت و جانشینی، به معنای مصطلح آن در میان دانشمندان، از این خاندان پاک علیهم‌السلام است؛ لیکن در حقیقت، لغزاندن سخن از جایگاهش و حمل کلام بر معنایی است که گوینده خود بدان راضی نیست. دهلوی به کدامین دلیل یا قرینه‌ای ادعا می‌کند که امامت درباره اهل بیت، از معنای مصطلحش به معنای قطبیت - که در دانش کلام و امامت مورد بحث قرار نمی‌گیرد - تغییر یافته است؟!

برخی از اهل تسنن درباره حدیث غدیر، چنین ادعایی کرده‌اند و پس از آنکه دلالت آن حدیث را به امامت، گردن نهاده‌اند، امامت را به امامت مصطلح در نزد صوفیان و عارفان برگردانده‌اند. ما این دعوی را با دلایل متعدد ابطال کرده‌ایم. برای مشاهده این بحث، مجلد حدیث غدیر را ببینید.  
اینها همه بدون در نظر گرفتن سخن دهلوی در باب یازدهم کتاب «التحفة» است. وی می‌نویسد:

«تعصب سیزدهم: شیعیان می‌گویند که اهل سنت در دشمنی حضرت علی و نسل پاک او، زیاده‌روی می‌کنند (ابن شهر آشوب چنین سخنی گفته است). به همین سبب، شیعیان اهل سنت را نواصب می‌خوانند؛ حال آنکه خود در آثارشان از کتب اهل سنت، به ویژه بیهقی و ابوالشیخ و دیلمی، نقل کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: هیچ کس ایمان نمی‌آورد؛ مگر اینکه من و خاندانم نزد وی محبوب‌تر از خود او باشیم.»

نیز از ابن عباس روایت می‌کنند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است:  
خدای را برای نعمتهایی که ارزانی‌تان کرده است دوست بدارید و با من به سبب محبت خدا و با خاندانم به دلیل محبت به من، دوستی بورزید.  
و احادیثی دیگر از این دست. نیز مشهور است که مردی از قریش در پیش سعید بن

مسیب بود که علی بن الحسین نزد او آمد. مرد قرشی به سعید گفت: ای ابو عبدالله، این کیست؟ سعید گفت: این کسی است که هیچ مسلمانی را نرسد که او را نشناسد؛ این علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب - رضی الله عنهم أجمعین - است.»

اگر امامت سرورمان علی بن الحسین علیه السلام - همان گونه که دهلوی به پیروی برخی از ستیزه جویان، پنداشته - به معنای قطبیت بود، شناخت وی واجب نمی بود؛ تا جایی که سعید بن مسیب - در روایتی که از او مشهور است - بگوید: این کسی است که هیچ مسلمانی را نرسد که او را نشناسد.

خدای را سپاس؛ چه اینکه ناروایی دعوی دهلوی بدانچه خود بدان استناد کرده و در کتاب تحفه اش جای داده است، روشن شد.

## اشکال و پاسخ - ۱۲

یادآوری سخن دهلوی: «از این رو، نقل نشده است که ائمه اطهار تمام خلق را بر این امر وادار کنند.»

گویا دهلوی در اینجا، احتیاط می کند و این امر را با استواری و قاطعیت، نفی نمی کند؛ بلکه می گوید: «نقل نشده است...!» اگر هدف او از این نفی و انکار، الزام شیعه باشد، ناروایی آن به غایت، روشن و آشکار است و اگر مقصودش روایت نشدن این سخن در آثار اهل سنت باشد، بدیهی است که سنن چنان خبری را نقل نکنند! با این همه، کتابهای ایشان از روایاتی که نشان دهد اهل بیت علیهم السلام این حق را مطالبه و وجوب پیروی و فرمانبرداری از خود را بر همه مردم، اثبات می کردند، تهی نیست. برای نشان دادن این حقیقت، فتوای<sup>۱</sup> شخص دهلوی بسنده است. وی در پاسخ به پرسشی پیرامون حدیثی که شیخ کلینی (از دانشمندان شیعه) در «الکافی» درباره مطالبه فدک از مهدی عباسی توسط موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده، گفته است:

۱. اصل این فتوا نزد مولوی عبدالحی، جانشین مولوی عبدالحلیم سهالی لکنهوی است و نسخه ای از آن به خط برخی از فضلاء اهل سنت، در کتابخانه علامه میر حامد حسین نگهداری می شود.



اصل این ماجرا - که در کتب اهل سنت آمده - چنین است که مهدی عباسی روزی از سر شوخی، به امام موسای کاظم گفت: همه دعوی شما بر زیان ما فدک است؛ بیاید تا آن را به شما بازگردانم. امام فرمود: حدّ نخست آن سمرقند و دومین حدّش آفریقا و حدّ سومش کناره دریای شور از طرف عدن تا دورترین نقطه یمین است. هدف وی از این پاسخ آن بود که دعوی ما با شما بر سر خلافت است؛ نه فدک تنها.

دهلوی در ادامه اشکال پیشین می افزاید: «بلکه تنها برخی از یاران خاص و برگزیده خویش را به این فیض ویژه، مشرف کرده اند و به هر یک از آنان به اندازه استعدادشان، این عطای بزرگ را بخشیده اند.»

دهلوی خود می داند که تحریف معنای امامت به قطبیت اهل بیت، با حقیقت و واقعیت نمی سازد. از طرف دیگر، در پیش روی خود، احادیث پرشماری را می بیند که به روشنی، وجوب شناخت امام را نشان می دهند؛ از این رو، برای جبران آنچه پیشتر بر زیان رانده است، می گوید: امامان امامت خویش را تنها بر یاران خاص و برگزیده خویش، واجب گردانیده و دیگر مردمان را بدان فرا نخوانده اند؛ لیکن این سخن نیز باطل است. زیرا هر که آثار و نوشته ها را بکاود و سخنان پژوهشگران سرشناس را بجوید، در خواهد یافت که ائمه علیهم السلام در هر فرصت مناسب که از بدخواهی و فتنه انگیزی دشمنان و ستیزه جویان ایمنی داشتند، با یادکرد آیات قرآن و سخنان روشن پیامبر صلی الله علیه و آله - که نشان دهنده امامت راستین و ولایت فراگیر ایشان بوده است - امامت خود را عرضه کرده و آن را برای همه مردم آشکار نموده و جمیع مسلمانان را بدان فرا خوانده اند.

وی در ادامه می نویسد: «لیکن این گروه نابخرد (شیعه) تمام این اشارات را به ریاست عمومی و شایستگی تصرف در امور مربوط به فرمانروایی و اموال، فروکاسته اند و در نتیجه، به پرتگاه گمراهی سرنگون شده اند.»

این سخن سزاوار شخص دهلوی و پدر اوست؛ چرا که پیشتر سخنی از وی پیامد که نشان می داد امامت همان ریاست عامه و شایستگی تصرف در امور و

و جوب پیروی و فرمانبری در همهٔ احکام حلال و حرام، و جانشینی فراگیر رسول خدا ﷺ است. همچنین، از سخنان پیشین و تحقیق او در تفسیرش و گفتار پدر دانشمندش، دریافتیم که نصوص امامت از ائمهٔ اطهار روایت شده و هر یک از ایشان، دیگری را جانشین خود قرار داده است. این نصوص - که آشکارا به امامت دلالت می‌کنند - واژهٔ «امامت» را در بر دارند و بر خلاف پندار دهلوی، اشاراتی محض نیستند.

بنابراین، در نزد شیعه، امامت امیرالمؤمنین و فرزندان پاکش با احادیث متواتر و روایات مستند پر شماری که در همهٔ طبقات راویانی ثقه و مطمئن دارند، ثابت و استوار است؛ از این رو، ایشان جانشینان خدا در زمین و حجت‌های درخشان او در میان جهانیان‌اند. نیز به همین گونه، امامت کسانی که از ائمهٔ پیشی گرفتند، باطل و نارواست. این حقیقتی است که نزد شیعه همچون روشنی بامداد و درخشش آفتاب نیمروز است و روایات پر شمار و احادیث بسیار از طریق اهل سنت، مطلوب آنان را تأیید و اعتقادشان را اثبات می‌کند؛ به گونه‌ای که در میان ایشان، این اعتقاد از بدیهیات و ضروریات گشته است که هیچ شبهه‌ای بدان راه نمی‌یابد و هیچ تشکیکی دامان آن را نمی‌آلاید.

سخن دهلوی به گفتار کافری می‌ماند که می‌گوید: محمد نه دعوی پیامبری؛ بلکه همچون پادشاهان و سلاطین، ادعای ریاست ظاهری بر مردمان را داشته است و این مسلمانان بی‌خردند که سخنان او را به پیامبری حمل کرده و در گمراهی افتاده‌اند. پناه بر خدا!

### اشکال و پاسخ - ۱۳

دهلوی سپس می‌نویسد: «بر اساس آنچه گفتیم، همهٔ ائمت، امیر و فرزندان پاکش را بسان مشایخ و مرشدان طریقت، باور دارند و امور تکوینی را بدیشان مستند می‌دانند.»

چنین باوری افضلیت اهل بیت علیهم‌السلام را از خلفای سه‌گانه در پی دارد. با

چشم پوشی از این، ابن تیمیّه فریادخواهی از شیخ و گرایش بدورا عبادت و کفر نام نهاده است و روشن است که گفتار دهلوی مصداق سخن اوست؛ در نتیجه؛ همه امت کافر خواهند شد! یا اینکه دست کم، سخن شیخ الاسلام ابن تیمیّه کفر دهلوی را در پی خواهد داشت.

وی سپس می افزاید: «و به ایشان، درودها و صدقه‌ها و نذرها تقدیم می دارند و این در میان آنان، امری است رایج.»

بله! تنها برای ایشان و نه برای دیگران، چنین می کنند؛ چرا که میان ایشان و دیگران، فاصله بسیار است.

و سپس می نویسد: «لیکن هیچ کس نام شیخین را در این امور نمی برد و در هیچ یک از آنها، آن دو را شرکت نمی دهد و امور تکوینی را بدانها منتسب نمی کند.» این اعترافی است از دهلوی به اینکه تمامی امت، شیخین را از داشتن چنین فضائلی محروم می دانند.

و ادامه می دهد: «هرچند همگان، همان گونه که فضل و کمال پیامبرانی همچون ابراهیم و موسی و عیسی را باور دارند، فضل و کمال آن دو را باور دارند. این بدان سبب است که کمالات آن دو، بسان کمالات پیامبران، بر اساس کثرت و تفصیل و مغایرت است.»

گویا دهلوی این سخن را پس از تصریح به همداستانی امت بر اختصاص این امور شریف به ائمه اطهار، برای خشنودی اهل سنت بر زبان آورده؛ لیکن فراموش کرده است که شیخ الاسلام ابن تیمیّه و پدر دانشمندش این گفته را بر نمی تابند. زیرا نزد آن دو، تشبیه کسی از مردم به پیامبران، نارواست و تشبیه شیخین به موسی و عیسی عليه السلام بی هیچ سخنی، باطل باطل است.

دهلوی می افزاید: «و کمالات اولیا ناشی از وحدت و جمع و عینیت است. بنابراین، اولیا آینه افعال و بلکه صفات الاهی اند و پیامبران و وارثان کمالات آنها، در نظر مردم، تنها دلبستگان عبودیت و صاحبان رسالت اند.»

نتیجه این سخن، اتحاد میان خدای - تبارک و تعالی - و اولیاست و این دعوی

مطلقاً و ضرورتاً باطل است؛ ولی نزد اهل سنت، اتّحاد مقام بزرگی است و برای ایشان، اعتقاد بدان رواست. با این همه، شگفتا که دهلوی شیخین را از این مقام شگرف می‌راند و خود را آماج سرزنش و نکوهش قرار می‌دهد.

## ملحق حدیث تشبیه

به نام خدای مهرگستر مهربان

ستایش خدای را، خداوندگار جهانیان؛ و درود و سلام بر محمد و خاندان پاکش؛ و نفرین خدا بر همه دشمنان ایشان، از پیشینیان و پسینیان. زمان بدان اندازه فراخ نبود تا من بتوانم همه مآخذ را برای یافتن روایات و راویان دیگری از حدیث تشبیه بکاوم؛ لیکن از آنجا که برخی از دانشمندان ستیزه‌جوی اهل سنت بر شماری از اسنادهای یاد شده در کتاب خرده گرفته‌اند، سزا دیدم پیرامون این اسنادها، به پژوهش بپردازم و سخن آنان را دربارهٔ رجال آنها بررسی کنم تا درستی این نقلها روشن و اعتراضهای معترضان بر طرف شود. از این رهگذر، حال معترضان و غایت تعصبشان بر ضد اهل بیت رسول خدا ﷺ نیز نمایان می‌شود. این حدیث شریف را شماری از صحابه بزرگ و دیگران، نقل کرده‌اند؛ مانند:

۱. عبدالله بن عباس؛

۲. ابوسعید خدری؛

۳. انس بن مالک؛

۴. ابوالحمراء، غلام پیامبر ﷺ؛

۵. ابوهریره؛

۶. حارث أَعْوَر همدانی، یار امیرالمؤمنین علیه السلام.

### نقل ابن عباس

حدیث تشبیه به نقل ابن عباس، چنین است که ابن بطهٔ عکبری می‌گوید:  
ابوذر، احمد بن محمد باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی نهدی، از شریک،  
ابن اسحاق، از پدرش، از ابن عباس، نقل کرده‌اند که رسول خدا ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي  
حِلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند،  
علی بن ابی طالب را بنگرد.

حافظ گنجی شافعی نیز این حدیث را با سند زیر روایت کرده است:  
ابوالحسن بن مقیر بغدادی، از مبارک بن حسن شهرزوری، از ابوالقاسم بن  
بسری، از ابو عبدالله عکبری، از ابوذر....

### نقل ابوسعید خدری

ابن شاهین در «کتاب السنّة» می‌نویسد:

محمد بن حسین بن حمید بن ربیع، از محمد بن عمران بن حجّاج<sup>۱</sup>، از  
عبیدالله بن موسی، از ابوراشد حبرانی، از ابوهارون عبدی، برای ما از ابوسعید  
خدری، نقل کردند:

پیرامون پیامبر ﷺ بودیم که علی بن ابی طالب به سوی ما آمد. رسول اکرم ﷺ  
نگاه خود را به او دوخت و سپس فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ،  
فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا.

هر که می‌خواهد دانش آدم و حکمت (یا داوری) نوح و بردباری ابراهیم را  
ببیند، به این مرد بنگرد.

---

۱. در مأخذ این گونه آمده است.

### نقل انس بن مالک

حافظ و فقیه، ابن مغزلی واسطی می‌گوید:

احمد بن محمد بن عبدالوهاب، از حسین بن محمد بن حسین عدل علوی واسطی، از محمد بن محمود، از ابراهیم بن مهدی ابلی، از ابان بن فیروز، از انس بن مالک، برای ما روایت کردند که رسول الله ﷺ فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِلْمِ آدَمَ وَفِيهِ نُوحٍ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.  
هر که می‌خواهد علم آدم و فهم نوح را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

عاصمی، صاحب «زین الفتی» می‌نویسد:

حسین بن محمد بستی، از عبدالله بن ابی منصور، از محمد بن بشر، از محمد بن ادريس حنظلي، از محمد بن عبدالله بن مثنای انصاری، از حمید، بر ما نقل کرده است که انس گفت: در یکی از حجره‌های مکه درباره علی گفتگو می‌کردیم که رسول خدا ﷺ نزد ما آمد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَ إِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ وَ إِلَى مُوسَى فِي شِدَّتِهِ وَ إِلَى عِيسَى فِي زَهَادَتِهِ وَ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ بَهَائِهِ وَ إِلَى جَبْرَائِيلَ وَ أَمَانَتِهِ وَ إِلَى الْكُوكَبِ الدُّرِّيِّ وَ الشَّمْسِ الضَّحِيِّ وَ الْقَمَرِ الْمُضِيِّ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ.

ای مردم، هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و بردباری ابراهیم و صلابت موسی و دنیاپریزی عیسی و جمال محمد و امانتداری جبرئیل و ستاره درخشان و خورشید تابان و ماه نورافشان را ببیند، گردن فراز کند و به این مرد بنگرد.

و به علی بن ابی طالب اشاره کرد.

### نقل ابوهریره

عبدالرزاق از معمر، و او از زهری، و وی از سعید بن مسیب، روایت می‌کند که ابوهریره نقل کرده است: رسول خدا ﷺ در حالی که در انجمنی از یاران خویش

نشسته بود، فرمود:

إِنْ تَنْظُرُوا إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحٍ فِي هَمِّهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي خُلُقِهِ وَمُوسَى فِي مُنَاجَاتِهِ وَعِيسَى فِي سُنَنِهِ وَمُحَمَّدٍ فِي هُدْيِهِ وَحِلْمِهِ، فَانظُرُوا إِلَى هَذَا الْمُقْبِلِ.  
اگر می‌خواهید دانش آدم، همت (یا اندوه) نوح، خوی ابراهیم، نیایش موسی، روش و آیین عیسی و سیرت و بردباری محمد را ببینید، به کسی بنگرید که به سویتان می‌آید.

مردمان همه، [برای دیدن آن مرد] گردن فراز کردند. آن مرد علی بن ابی طالب بود.

احمد حنبل نیز این حدیث را از عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابوهریره، نقل کرده است.

#### نقل ابوالحمراء

حاکم نیشابوری در تاریخش آورده است:

محمد بن احمد بن سعید رازی، از محمد بن مسلمة بن واره، از عبیدالله بن موسی، از ابو عمر آزدی، برای ما از ابوراشد حبرانی نقل کرد که ابوالحمراء می‌گفت: شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حُكْمِهِ وَ  
يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ  
أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

حافظ خوارزمی نیز همین روایت را با سند زیر نقل کرده است:

شیخ زاهد، حافظ ابوالحسن علی بن احمد عاصمی خوارزمی، از شیخ القضاة اسماعیل بن احمد واعظ، از احمد بن حسین بیهقی، وی پس از نقل حدیثی با سند یاد شده می‌گوید:



«و به همین اسناد از همین احمد بن حسین، از حافظ ابو عبدالله در تاریخش، از ابو جعفر... برای ما روایت کرده‌اند...»

عاصمی نیز حدیث تشبیه را با سند خود از شیخ حاکم، ابو جعفر رازی نقل کرده است. وی می‌نویسد:

«محمد بن ابی زکریای ثقه، از ابوالحسین محمد بن احمد بن جعفر جوری<sup>۱</sup>، از ابو جعفر محمد بن احمد بن سعید رازی؛ و نیز استادم، احمد بن محمد، از ابواحمد ابراهیم بن علی همدانی، از ابو جعفر رازی...»

شهردار دیلمی نیز این حدیث را با سند زیر روایت کرده است:

پدرم، از [مکی] بن دکین قاضی، از علی بن محمد بن یوسف، از فضل کندی، از عبدالله بن محمد بن حسن - هم پیمان (یا غلام) بنی هاشم در کوفه - از علی بن حسین، از محمد<sup>۲</sup> بن ابی هاشم نوفلی، از عبدالله بن عبیدالله بن موسی، از علاء<sup>۳</sup>، از ابواسحاق سبیبی، از ابوداؤد نفع<sup>۴</sup>، از ابوالحرما...»

### نقل اَعْوَر هَمْدَانِي

ابن مَرْدَوَيْه حدیث تشبیه را از اعور همدانی و خطیب خوارزمی آن را از ابن مردویه نقل کرده است. خطیب می‌نویسد:

شهردار به طریق اجازه، برای ما روایت کرد: ابوالفتح، عبدوس بن عبدالله بن عبدوس همدانی به طریق اجازه، از شریف، ابوطالب، مفضل بن محمد بن طاهر جعفری در اصفهان، از حافظ ابوبکر، احمد بن موسی بن مردویه بن فورک اصفهانی، برای ما نقل کرد: محمد بن احمد بن ابراهیم، از حسین بن علی بن حسین سکونی [سلوی]، از سوید بن مسعر بن یحیی بن حجاج نهدی، از پدرش، از

۱. در نقل مرحوم میر حامد حسین، «خوری» ضبط شده بود. (مترجم)

۲. در نقل مرحوم میر حامد حسین، «احمد» آمده بود. (مترجم)

۳. در نقل مرحوم میر حامد حسین، به شکل «کامل ابوالعلاء» آمده بود. (مترجم)

۴. در نقل مرحوم میر حامد حسین، به شکل «از ابوداؤد، از نفع» آمده بود. (مترجم)

شریک، از ابواسحاق، از حارث اعور، پرچمدار علی بن ابی طالب، روایت کرد که وی گفت: این خبر به ما رسیده است که رسول خدا ﷺ در میان گروهی از اصحاب خود فرمود:

أُرِيكُمْ آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِكْمَتِهِ.  
دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم را به شما خواهم نمایاند.

اندکی بعد، علی سر رسید. ابوبکر گفت: یا رسول الله! آیا مردی را با سه تن از فرستادگان الهی مقایسه کردی؟ آفرین به این مرد! ای پیامبر! این مرد کیست؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: ای ابوبکر! آیا او را نمی شناسی؟ ابوبکر گفت: خدا و فرستاده اش داناترند که او کیست. پیامبر ﷺ فرمود: آن مرد ابوالحسن، علی بن ابی طالب، است. ابوبکر گفت: آفرین! آفرین، ای ابوالحسن! کجا همانندی برای تو یافت می شود؟

#### پژوهش پیرامون این اسنادها

شماری از دانشمندان سرشناس این حدیث را به گونهٔ ارسال مسلم، از رسول خدا ﷺ نقل و گروهی آن را با ذکر سند، روایت کرده اند؛ برخی شان با یک سند و برخی دیگر با اسنادی افزون تر. با نقل عبدالرزاق - که احمد حنبل نیز از او روایت کرده است - از ابوهریره و راویان آن و صحّت سندش آشنا شدیم. نقل دیگر روایت حاکم نیشابوری در «تاریخ نیشابور» به از نقل ابوالحمراء است. اینک شرح حال راویان این روایت: «محمد بن احمد بن سعید رازی»: وی همان ابوجعفر رازی، شیخ حاکم و از یاران ابن واره است.

«ابن واره»: محمد بن مسلمة بن واره، از کسانی است که نسائی از آنان روایت کرده است. دانشمندان زیر به شرح حال وی پرداخته اند: - ابن ابی حاتم در الجرح و التعديل ۸ / رقم ۳۳۲؛

- خطیب در تاریخ بغداد ۳ / ۲۵۶؛

- ابن جوزی در المنتظم ۵ / ۵۵؛

- ذهبی در تذکرة الحفاظ ۲ / ۵۷۵؛

- ابن حجر در تهذیب التهذیب ۹ / ۴۵۱.

ابن ابی حاتم درباره او گفته است: از وی حدیث شنیدم. او راستگو و ثقة بود.

نسائی نیز می‌گوید: وی ثقة و حدیث دان بود.

ابن حبان او را در شمار راویان ثقة آورده است.

خطیب می‌نویسد: او استوار و دانشمند و حافظ و فهیم بود.

ابن حجر درباره اش گفته است: ثقة و حافظ.

راوی دیگر در این سند، عبید الله بن موسی عیسی است. وی در شمار کسانی

است که صاحبان صحاح از او روایت کرده‌اند.<sup>۱</sup>

راوی دیگر ابو عمر ازدی است که درباره اش سخن خواهیم گفت.

راوی بعدی «ابوراشد حبرانی» است. او نیز از راویان صحاح است.<sup>۲</sup>

اما «ابو عمر ازدی»؛ ابن جوزی در «الموضوعات» می‌نویسد:

حدیث بیستم: در تشبیه به پیامبران: زاهر بن طاهر، از ابوبکر بیهقی، از ابو عبد الله

حاکم، از محمد بن احمد بن سعید رازی، از محمد بن مسلمة بن واره، از عبید الله بن

موسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابوالحمرء نقل کرده است: شنیدم

رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِبْرَاهِيمَ فِي حُكْمِهِ وَ

يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ.

هر که می‌خواهد دانش آدم و فهم نوح و حکمت ابراهیم و زهد یحیی بن

۱. تقریب التهذیب ۱ / ۵۳۹.

۲. تقریب التهذیب ۲ / ۴۲۱.

زکریا و صلابت موسی بن عمران را ببیند، علی بن ابی طالب را بنگرد.

این حدیث ساختگی و ابو عمر راوی متروکی است.<sup>۱</sup>

این از سخنان بی دلیل ابن جوزی است؛ چرا که اگر یک راوی از راویان حدیثی، متروک باشد، آن حدیث ساختگی نخواهد بود؛ چه رسد به اینکه این راوی متروک نیست. در «تهذیب الکمال» در شرح حال ابوراشد حبرانی، عبدالرحمن بن عائذ ازدی در شمار کسانی که از ابوراشد روایت کرده‌اند، بر شمرده شده است.<sup>۲</sup> در شرح حال عبدالرحمن بن عائذ ازدی نیز نام ابوراشد حبرانی در شمار اساتید اوست.<sup>۳</sup> این دو تن، هر دو، شامی و حمصی‌اند. ازدی همچنین از راویان سنن چهارگانه از صحاح ششگانه است. نویسندگان سنن او را توثیق کرده‌اند و حتی احتمال داده‌اند که وی در شمار صحابه باشد. بنابراین، این سخن که «وی متروک است» از کجا آمده است؟

بله، ممکن است به سبب اختلاف در کنیه‌اش، اشتباهی درباره‌ی او رخ داده باشد؛ چرا که در حدیث تشبیه، کنیه‌ی او ابو عمر و در کتب تراجم ابو عبدالله آمده است و ابو عبیدالله نیز گفته‌اند.<sup>۴</sup>

همچنین حافظ سیوطی پس از یادکرد سخن ابن جوزی، گفتار وی را چنین پی می‌گیرد: حدیث تشبیه طریق دیگری نیز دارد. دیلمی می‌گوید: پدرم، از علی بن دکین قاضی، از علی بن محمد بن یوسف، از فضل کندی، از عبدالله بن محمد بن حسن - هم پیمان بنی هاشم در کوفه - از علی بن حسین، از محمد بن ابوهاشم

۱. الموضوعات ۱ / ۳۷۰.

۲. تهذیب الکمال ۳۳ / ۲۹۹.

۳. تهذیب الکمال ۱۷ / ۱۹۸.

۴. این احتمال را سخن علامه محمودی در حاشیه «العسل المصنّفی فی تهذیب زین الفتی» از کتاب «عیون الأخبار» شریف ابوالمعالی، محمد بن علی بن حسین بغدادی، تأکید می‌کند. وی می‌نویسد: ابوعلی، ابن شاذان، از احمد بن ابراهیم بن جعفر زعفرانی، از اسحاق بن محمد بن هارون بن عیسی بن بریه هاشمی، از جدّش، از عبیدالله بن موسی، از ابو عثمان ازدی، از ابوراشد، از ابوالحمراء...

نوفلی، از عبیدالله بن موسی، از علاء، از ابواسحاق سبعی، از ابوداؤد نفعی، این حدیث را از ابوالحمراء روایت کرده است. همچنین، از ابوسعید نقل شده که ابن شاهین در «السنة» گفته است...<sup>۱</sup>

لیکن ابن جوزی عادت دارد که در کتابش حدیث را تنها با یک سند آن بیاورد و به سبب نادرستی پنداری سندی که یاد کرده، به ساختگی بودنش حکم کند؛ و این از جمله انتقادهایی است که حافظان متعدّد بدو داشته‌اند:

- **ابن صلاح:** وی با اشاره به ابن جوزی و کتابی که دربارهٔ احادیث ساختگی نگاشته است، می‌نویسد: آن که در این عصر، در دو مجلد، به گردآوری احادیث ساختگی پرداخته و روایات بی‌شماری را بدون هیچ دلیلی بر ساختگی بودن آنها، در کتاب خود جای داده، زیاده‌روی کرده است.<sup>۲</sup>

- **ابن کثیر:** شیخ ابوالفرج، ابن جوزی، کتاب فربهی پیرامون احادیث ساختگی نوشته، جز آنکه احادیث غیر ساختگی را نیز در آن جای داده است.<sup>۳</sup>

- **ابن حجر:** وی پس از نقل حدیثی از مناقب امیر مؤمنان علیه السلام می‌گوید: ابن جوزی این حدیث را در شمار احادیث ساختگی آورده و آن را از عداد احادیث سعد بن ابی وقاص و زید بن ارقم و ابن عمر (با نقل تنها برخی از طرق نقل شده از اینان) بیرون رانده و با یادکرد برخی از سخنانی که دربارهٔ راویان آن گفته‌اند، بر آن خرده گرفته؛ لیکن اینهاگردی بر دامان این حدیث نمی‌نشانند؛ چراکه طرق بسیاری برای آن یاد شده است.<sup>۴</sup>

- **سیوطی:** بدان که روش حافظانی همچون حاکم و ابن حبان و عقیلی و دیگران، این است که تنها از جهت سندی ویژه، به بطلان حدیثی حکم می‌کردند؛ لیکن ابن جوزی این را در نیافته و به طور مطلق، به ساختگی بودن متن حدیث حکم کرده

۱. اللآلی المصنوعه ۱ / ۳۵۵ - ۳۵۶.

۲. علوم الحدیث / ۲۱۲.

۳. الباعث الحثیث فی شرح الفیه الحدیث / ۷۵.

۴. القول المسدّد فی الذبّ عن المسند / ۱۹.

و احادیث بسیاری را به نام حدیث ساختگی، در کتاب خود آورده است؛ ولی این روشی شایسته نیست و دانشمندانی که آخرین ایشان حافظ ابن حجر است، او را بدین سبب نکوهیده‌اند.

این از جهت سند حدیث است؛ از این رو، حافظ سیوطی خود دو طریق دیگر برای این حدیث یاد کرده و سخنی در نقد آنها بر زبان نیاورده است. این دو طریق عبارت‌اند از:

- نقل شهردار دیلمی، با سند خود از ابوالحمراء؛

- نقل ابن شاهین، با سند خود از ابوسعید خدری (بررسی اش خواهد آمد).

بر اساس آنچه یاد کردیم، سخن ابن کثیر درباره این حدیث، باطل می‌شود. وی در شمار فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید:

حدیثی دیگر: محمد بن مسلم بن واره، از عبیدالله بن موسی، از ابو عمر ازدی، از ابوراشد حبرانی، از ابو الحمراء نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ... این حدیث جداً ناشناخته است و نسبتش به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درست نیست.<sup>۱</sup>

اکنون به نقل این حدیث توسط ابن بطه عکبری - که حافظ گنجی همین را به سند خود روایت کرده است - می‌پردازیم. اینک شرح حال راویان این روایت: «ابوالحسن، ابن مقیر»: ذهبی در تذکره الحفاظ ۴ / ۱۴۳۲ و سیر أعلام النبلاء ۲۳ / ۱۱۹ و العبر فی خبر من غبر ۵ / ۱۷۸ و دیگر آثارش، به شرح حال او پرداخته است. البته شرح حال او در کتابهای دیگری نیز یافت می‌شود.

ذهبی می‌نویسد: ابن مقیر، شیخ مسند نیکوکار، همو که در روزگارش برای فراگرفتن دانش به سویس کوچ می‌کردند، ابوالحسن، علی بن ابی عبیدالله ازجی مقری حنبلی نجار: حافظ تقی‌الدین عبید درباره‌اش گفته است: وی شیخ صالحی بود که بسیار به تهجد و عبادت و خواندن قرآن می‌پرداخت و نسبت به اهل حدیث، شکبیا بود. حافظ عزالدین حسینی نیز گوید: او از بندگان شایسته خدا بود؛

۱. البدایه و النهایه ۷ / ۳۵۷.

بسیار قرآن می خواند و به خود مشغول بود. وی در سال ۶۴۳ درگذشت.

«مبارک بن حسن شهرزوری»: ابن جوزی در المنتظم ۱۰ / ۱۶۴ و سمعانی در الأنساب ذیل شهرزوری و یاقوت در معجم الأدباء ۱۷ / ۵۲ و ذهبی در تذکرة الحفاظ ۴ / ۱۲۹۲ و العبر ۴ / ۱۴۱ و سیر أعلام النبلاء ۲۰ / ۲۸۹ شرح حال او را نوشته اند.

- سمعانی: وی شیخی صالح و دیندار و خیر، بر پای دارنده کتاب خدا، آشنا به اختلاف روایات و قرائات، نیکو سیره و با دانشجویان، خوش رفتار بود و روایات والایی نقل کرد.

- ذهبی: نسبتهای بلند در قرائات بدو می انجامد. وی در سال ۵۰۵ از دنیا رفت. «ابوالقاسم بن بسری»: خطیب در تاریخ بغداد ۱۱ / ۳۳۵ و سمعانی در الأنساب، ذیل بسری و ابن اثیر در الکامل ۱۰ / ۱۲۲ و ابن جوزی در المنتظم ۸ / ۳۳۳ و ذهبی در تذکرة الحفاظ ۳ / ۱۱۸۳ و العبر ۳ / ۲۸۱ و سیر أعلام النبلاء ۱۸ / ۴۰۲ به شرح حال او پرداخته اند.

- خطیب: از او احادیثی نوشتم. وی مردی بسیار راستگو بود.

- سمعانی: وی شیخی نیکو و دانشمند و ثقة بود... و در سال ۴۷۴ درگذشت. «ابوعبدالله عکبری»: وی همان ابن بطه است که شرح حالش پیش از این گذشت. زندگی نامه او در تاریخ بغداد ۱۰ / ۳۷۱؛ طبقات الحنابلة ۲ / ۱۱۴؛ تاریخ ابن کثیر ۱۱ / ۳۲۱؛ العبر ۲ / ۳۵ و سیر أعلام النبلاء ۱۶ / ۵۲۹ آمده است. ذهبی در «سیر أعلام النبلاء» او را امام، پیشوا، عابد، فقیه، محدث و شیخ عراق نامیده و درباره تاریخ مرگش نوشته است: «عتیقی می گوید: ابن بطه - که مستجاب الدعوه بود - در ماه محرّم سال ۳۳۷ چشم از جهان فرو بست.»

«ابوذّر باغندی»: ابوذرّ احمد بن ابی بکر، محمد بن محمد بن سلیمان بن باغندی، حافظ، فرزند حافظ فرزند حافظ و متقن و پیشواست. ذهبی در سیر أعلام النبلاء ۱۵ / ۲۶۸ او را این گونه ستوده است. شرح حال وی را در کتابهایی همچون: تاریخ بغداد ۵ / ۸۶؛ الوافی بالوفیات ۸ / ۱۲۵ و آثاری دیگر می توان یافت.

ذهبی درباره پدر وی - که نامش در سند حدیث تشبیه آمده است - می نویسد: باغندی، محمد بن محمد بن سلیمان بن حارث، امام و حافظ کبیر، محدث عراق، ابوبکر، فرزند ابوبکر محدث ازدی واسطی باغندی، از پیشوایان حدیث در بغداد بود که به گردآوری حدیث و نگارش کتاب پرداخت. وی روزگاری دراز زیست و یگانه عصر خود شد و سرانجام در سال ۳۱۲ از دنیا رفت.<sup>۱</sup>

«مسعر بن یحیی نهدی»: درباره اش سخن خواهیم گفت.

«شریک»: وی شریک بن عبدالله نخعی کوفی از راویان صحاح است.<sup>۲</sup>

«ابواسحاق»: او ابواسحاق سبعی کوفی است. وی نیز در شمار کسانی است که نویسندگان صحاح از آنان حدیث نقل کرده اند. نام او عمرو است.<sup>۳</sup>

پدر ابواسحاق - که نامش در زنجیره راویان حدیث تشبیه آمده - عبدالله نام دارد. اما اینکه پدر عبدالله چه نام داشته، مورد اختلاف است. دسته ای عبدالله بن علی، دسته ای دیگر عبدالله بن عبید و دیگران عبدالله بن یحمد گفته اند. به هر حال، بی هیچ سخنی، وی در شمار تابعان است.

باری، محل بحث در این سند، مسعر بن یحیی نهدی است. من نام او را در کتابهایی که از دانشمندان اهل سنت، درباره راویان ضعیف و کسانی که بر آنان خرده گرفته اند، در دست داشتم، به جز در «میزان الاعتدال» ذهبی نیافتم. ابن حجر نیز در این باره، در «لسان المیزان» از ذهبی پیروی کرده و سخنی بر سخن او نیفزوده است. ذهبی می نویسد: «مسعر بن یحیی نهدی»: من او را نمی شناسم. وی حدیث ناشناخته ای نقل کرده است؛ بدین گونه که: ابن بطه گفته است: ابوذر، احمد بن باغندی، از پدرش، از مسعر بن یحیی، از شریک، از ابواسحاق، از پدرش، از ابن عباس، برای ما نقل کرد که پیامبر ﷺ فرمود:

۱. سیر اعلام النبلاء ۱۴ / ۳۸۳.

۲. تقریب التهذیب ۱ / ۳۵۱.

۳. میزان الاعتدال ۳ / ۲۷۰.



مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي حِكْمَتِهِ، وَإِلَى إِبْرَاهِيمَ فِي  
جَلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيٍّ.<sup>۱</sup>

هر که می‌خواهد دانش آدم و حکمت نوح و بردباری ابراهیم را ببیند، علی  
را بنگرد.

خواننده گرامی! دانستی که راویان این سند، پیشوایانی سرشناس‌اند. ابن مقیر  
«از بندگان نیکوکار خدا» و شهرزوری «شیخ صالح دیندار خیر و آشنا به اختلاف  
روایات و قرائات» و ابن بسری «شیخی نیکوکار و دانشمند و ثقه» و ابن بطّه «امام و  
پیشوا و عابد و مستجاب الدعوه» و ابوذر «پیشوا و حافظ و متقن» و پدر او که این  
حدیث را از مسعر روایت کرده «در شمار پیشوایان فن حدیث» بوده است.

این چنین راویانی این حدیث را از مسعر نقل کرده و هیچ ناشناسی‌ای در او  
ندیده‌اند و این ذهبی است که با سخن «وی حدیث ناشناخته‌ای نقل کرده» به  
روشنی، ناآشنایی اش را با این مرد نمایانده است.

در مجموع، بی‌گمان، روایت این پیشوایان صالح از این راوی، توثیق او به شمار  
می‌رود. همچنین در این حدیث هیچ امر ناشناخته‌ای نیست؛ جز اینکه درباره  
فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است! و روایت ابن بطّه حکم روایت حاکم را دارد و  
بی‌شک، همه اشکالاتی که بر ابن جوزی وارد شده، بر ذهبی نیز وارد است؛  
بنابراین، فریفته شدن به سخن این دو درباره حدیث تشبیه، روا نیست.

اما روایت ابن شاهین؛ گرچه سکوت حافظ سیوطی درباره اش بسنده است؛  
ولی لازم است که رجال آن بررسی شوند:

«محمد بن حسین بن حمید بن ربیع»: وی ابوطیب لخمی کوفی است. خطیب  
در تاریخش به شرح حال او پرداخته و از ابویعلی طوسی نقل کرده که وی ثقه و  
خردمند بوده است. حافظ ابن سفیان نیز بنا بر نقل خطیب، درباره اش گفته است:  
وی مردی ثقه بود و مذهبی نیکو داشت و به معروف امر و از منکر نهی می‌کرد و از

کسانی بود که دیگران آنان را به گواهی می طلبند و آنان خودداری می ورزند. خطیب پس از اینکه حکایت می کند که ابن عقده نسبت به ابن ربیع خرده گیری کرده است، می نویسد: سخنان ابن عقده محلّ اندیشه است. وی در سال ۲۴۰ زاده شد و در سال ۳۱۸ درگذشت.<sup>۱</sup>

اما شیخ او؛ آنچه در کتابها از «کتاب السنّة» ابن شاهین آمده، آن است که وی محمّد بن عمران بن حجّاج است؛ لیکن نزد من به قرائنی، محقق گشت که این نام تصحیف شده «محمّد بن عمر بن هیّاج» کوفی است. وی در شمار راویان ترمذی و نسائی و ابن ماجه است. ابوجعفر مطین و ابن حبان و بزّار وی را توثیق کرده اند و ابن حجر وی را «صدوق» خوانده است.<sup>۲</sup> وی در سال ۲۵۵ از دنیا رفته است.

شرح حال عبيدالله بن موسى و ابوراشد حبرانی که گذشت؛ اما ابوهارون عبدی همان عماره بن جوین و از راویان ترمذی و ابن ماجه و کتاب «خلق أفعال العباد» بخاری است. برخی از دانشمندان اهل سنّت به سبب تشیع و نقل مطاعن دشمنان آن (مانند اینکه وی از ابوسعید روایت کرده است: عثمان در حالی که به خدا کافر بود، درون گورش شد) بر وی خرده گرفته اند.

آری، روشن شد که حدیث تشبیه طرق معتبری دارد که طرق ضعیف آن را تقویت می کند. اگر ما مجال افزون تری داشتیم، این موضوع را بیش از این، پی می گرفتیم؛ لیکن آنچه یاد کردیم برای کسانی که در جستجوی رهنمونی و هدایت اند، بسنده است. و خداوند پاک توفیق بخش است. و فرجامین نیایش ما این است که خدای یکتا، خداوندگار جهانیان را سپاس و درود خدا بر محمّد و خاندان پاک و پاکیزه اش.

۱. تاریخ بغداد ۲ / ۲۳۶.

۲. تهذیب الکمال ۲۶ / ۱۷۸؛ تقریب التهذیب ۲ / ۱۹۴.

## فهرست تفصیلی مطالب

سخن مؤلف.....	۱۱
سخن نویسندهٔ عبقات، علامه میر حامد حسین.....	۱۳
سخن دهلوی، نویسندهٔ تحفهٔ اثنا عشریه، در ردّ استدلال به حدیث «تشبیه» برای اثبات امامت امیرالمؤمنین <small>علیه السلام</small> .....	۱۷
نحوهٔ استدلال به این حدیث در اثبات امامت.....	۱۷
ردّ استدلال - ۱.....	۱۸
ردّ استدلال - ۲.....	۱۹
ردّ استدلال - ۳.....	۲۲
ردّ استدلال - ۴.....	۲۲
سند حدیث تشبیه.....	۲۵
نام مشهورترین راویان و ناقلان حدیث تشبیه.....	۲۵
۱. روایت عبدالرزاق.....	۲۸
شرح احوال راویان حدیث.....	۳۰
شرح حال عبدالرزاق.....	۳۱
شرح حال معمر بن راشد.....	۳۷
شرح حال زُهری.....	۴۰
شرح حال سعید بن مسیب.....	۴۲

۴۹	شرح حال ابوهریره
۵۳	شرح حال یاقوت حموی
۵۶	اعتماد دانشمندان به یاقوت
۵۷	۲. روایت احمد بن حنبل
۵۷	شرح حال ابن شهر آشوب
۵۹	حدیث تشبیه به روایت صاحب الصحائف از احمد
۶۱	نصّ سخن نویسنده الصحائف
۶۳	دلایل شیعه در موضوع افضلیّت
۶۳	فضائل عقلی
۶۶	فضائل نقلی
۷۰	شرح حال احمد بن حنبل
۸۲	۳. روایت ابو حاتم رازی
۸۲	شرح حال ابو حاتم رازی
۸۸	۴. روایت ابن شاهین
۸۸	شرح حال ابن شاهین
۹۴	تنبیه
۹۶	۵. روایت ابن بَطَّه عُبَّری
۹۶	شرح حال ابن بَطَّه
۹۹	۶. روایت حاکم نیشابوری
۱۰۰	شرح حال حاکم نیشابوری
۱۰۷	تمسک دهلوی و پدرش به روایات حاکم
۱۰۷	اعتبار تاریخ حاکم
۱۰۹	۷. روایت ابن مَرْدَوَیَه
۱۰۹	شرح حال ابن مردویه
۱۱۱	معنای اصطلاحی حافظ

- ابن مردویه استاد کسی است که برترین اسنادها در اصفهان، بدو می‌انجامد. . . ۱۱۳
- اعتماد حافظان اهل تسنن به کتابهای ابن مردویه. . . ۱۱۳
۸. **روایت ابونعیم** . . . ۱۱۴
- شرح حال ابونعیم. . . ۱۱۴
- بحث دربارهٔ جزء «محمد بن عاصم». . . ۱۱۹
- ابونعیم شیخ امام الحرمین است. . . ۱۲۴
۹. **روایت بیهقی** . . . ۱۲۴
- روایت بیهقی دلیل ثبوت حدیث است. . . ۱۲۵
- مآخذ شرح حال بیهقی. . . ۱۲۷
۱۰. **روایت ابن مغزلی** . . . ۱۲۸
- شرح حال ابن مغزلی. . . ۱۲۸
- شرح حال سمعانی، راوی ابن مغزلی. . . ۱۳۵
- شرح حال خمیس، راوی ابن مغزلی. . . ۱۳۹
۱۱. **روایت شیرویه دیلمی** . . . ۱۴۰
- شرح حال دیلمی . . . ۱۴۰
- اعتبار کتاب «فردوس الأخبار». . . ۱۴۱
۱۲. **روایت عاصمی** . . . ۱۴۶
۱۳. **روایت نطنزی** . . . ۱۵۰
- شرح حال نطنزی. . . ۱۵۰
۱۴. **روایت سنایی** . . . ۱۵۱
- دهلوی، سنایی را از اهل سنت می‌داند . . . ۱۵۱
۱۵. **روایت شهردار دیلمی** . . . ۱۵۳
- شرح حال شهردار دیلمی. . . ۱۵۳
۱۶. **روایت خوارزمی** . . . ۱۵۴
- شرح حال خوارزمی. . . ۱۵۵

- ۱۵۵ ..... مآخذ شرح حال عماد کاتب اصفهانی
- ۱۶۲ ..... شرح حال خوارزمی، نویسنده جامع المسانید
- ۱۶۳ ..... برخی از مآخذ شرح حال صفدی
- ۱۶۴ ..... شرح حال عبدالقادر قرشی
- ۱۶۵ ..... شرح حال قفطی
- ۱۶۶ ..... شرح حال تقی فاسی
- ۱۷۱ ..... کتاب «کتاب اعلام الأخیار»
- ۱۷۲ ..... اعتبار «مناقب خوارزمی»
- ۱۷۵ ..... شرح حال ابن وزیر
- ۱۸۲ ..... ۱۷. روایت حاکمی قزوینی
- ۱۸۳ ..... شرح حال ابوالخیر حاکمی
- ۱۹۳ ..... ۱۸. روایت ملا اربلی
- ۱۹۳ ..... شرح حال ملا
- ۱۹۵ ..... اعتبار کتاب «وسيلة المتعبدين»
- ۱۹۷ ..... یادکردی از ملک نورالدین شهید
- ۲۰۰ ..... ۱۹. روایت ابوحامد صالحانی
- ۲۰۱ ..... یادکردی از صالحانی
- ۲۰۳ ..... ۲۰. روایت ابن طلحة شافعی
- ۲۰۴ ..... شرح حال ابن طلحة شافعی
- ۲۰۵ ..... مآخذ شرح حال یافعی
- ۲۰۶ ..... شرح حال اسنوی
- ۲۰۹ ..... مآخذ شرح حال ابن قاضی شبهه
- ۲۰۹ ..... اعتبار کتاب «مطالب السؤل»
- ۲۱۰ ..... ۲۱. روایت گنجی شافعی
- ۲۱۱ ..... گنجی شافعی و کتابش

- ۲۱۲ ..... ۲۲. روایت محبّ الدین طبری
- ۲۱۲ ..... پیرامون کتاب «الریاض النضرة»
- ۲۱۶ ..... یادکردی از کتاب «ذخائر العقبی»
- ۲۱۸ ..... شرح حال محبّ الدین طبری
- ۲۲۰ ..... راویان طبری
- ۲۲۱ ..... ۲۳. روایت سیّد علی همدانی
- ۲۲۲ ..... شرح حال همدانی
- ۲۲۴ ..... ۲۴. روایت نورالدین جعفر
- ۲۲۵ ..... شرح حال امیر ملاً
- ۲۲۵ ..... ۲۵. روایت شهاب الدین احمد
- ۲۲۶ ..... شرح حال سیّد شهاب الدین احمد
- ۲۲۶ ..... اعتبار اخبار کتاب «توضیح الدلائل»
- ۲۲۷ ..... ۲۶. روایت ملک العلماء هندی
- ۲۲۸ ..... ۲۷. روایت ابن صباغ مالکی
- ۲۲۸ ..... شرح حال ابن صباغ
- ۲۲۹ ..... اعتبار کتاب «الفصول المهمّة»
- ۲۳۵ ..... ۲۸. روایت میبیدی
- ۲۳۶ ..... شرح حال میبیدی
- ۲۳۶ ..... ۲۹. روایت صفوری
- ۲۳۷ ..... سخن صفوری در خطبه کتابش
- ۲۳۷ ..... ۳۰. روایت وصابی یمانی
- ۲۳۸ ..... کتاب وصابی
- ۲۳۸ ..... ۳۱. روایت جمال المحدث
- ۲۳۹ ..... شرح حال جمال المحدث
- ۲۴۰ ..... ۳۲. روایت ابن باکثیر مکی

۲۴۱	شرح حال ابن باکثیر
۲۴۲	۳۳. روایت بدخشانی
۲۴۳	شرح حال بدخشانی
۲۴۳	۳۴. روایت محمد صدرالعالم
۲۴۴	اشعار ولی الله دهلوی در ستایش محمد صدرالعالم
۲۴۶	۳۵. روایت ولی الله دهلوی
۲۴۷	۳۶. روایت محمد امیر
۲۴۸	شرح حال امیر
۲۴۹	۳۷. روایت حفظی شافعی
۲۴۹	شرح حال حفظی شافعی
۲۴۹	۳۸. روایت ولی الله لکهنوی
۲۵۰	نتیجه
۲۵۱	پاسخ به سخنان دهلوی پیرامون سند حدیث تشبیه
۲۵۱	اشکال و پاسخ - ۱
۲۵۱	حدیث تشبیه در کتابهای امامیه
۲۵۲	شرح حال اربلی
۲۵۴	اشکال و پاسخ - ۲
۲۵۵	اشکال و پاسخ - ۳
۲۵۶	اشکال و پاسخ - ۴ (انکار روایت بیهقی و پاسخ بدان)
۲۵۷	پذیرش روایت بیهقی توسط ابن تیمیه
۲۵۹	سخنانی درباره بیهقی و آثارش
۲۶۷	کج فهمی سخن علامه حلی توسط معترضان
۲۶۸	شرح حال علامه حلی
۲۷۰	شرح حال بابرتی، ستاینده علامه حلی
۲۷۲	اشکال و پاسخ - ۵



۲۷۳	نمونه‌هایی از دروغهای دهلوی
۲۷۹	اشکال و پاسخ - ۶
۲۸۱	حدیث صحیح حجّت است؛ هر چند در کتاب «صحیح» نیامده باشد
۲۸۱	به حدیث «حسن» نیز احتجاج می‌شود
۲۸۶	اشکال و پاسخ - ۷
۲۸۶	نظر دهلوی درباره آثار دیلمی، خطیب بغدادی و ابن عساکر
۲۸۹	اشکال و پاسخ - ۸
۲۹۰	اشکال و پاسخ - ۹
۲۹۰	دیدگاه دهلوی درباره آثار ابن جوزی، سخاوی و سیوطی
۲۹۳	اشکال و پاسخ - ۱۰
۲۹۳	ستایش آثار خطیب بغدادی
۲۹۷	ستایش آثار حافظ ابن عساکر
۲۹۸	اشکال و پاسخ - ۱۱
۲۹۹	اشکال و پاسخ - ۱۲
۲۹۹	اشکال و پاسخ - ۱۳
۳۰۳	<b>دلالت حدیث تشبیه</b>
۳۰۳	اشکالات دهلوی به دلالت حدیث تشبیه و پاسخهای آن
۳۰۳	اشکال و پاسخ - ۱
۳۰۳	برخی از وجوه دلالت حدیث تشبیه به برابری
۳۰۴	۱. ترکیب سخن در حدیث، این همانی را می‌رساند
۳۰۵	۲. آنچه از تشبیه به ذهن متبادر می‌شود، برابری است
۳۰۶	برتری پیامبر ما از دیگر پیامبران در قرآن کریم
۳۱۱	۳. استدلال در پرتو سخن فخر رازی
۳۱۲	۴. در علی نود ویژگی گرد آمده است که در غیر او وجود ندارد
۳۱۳	۵. دلالت حدیث در کلام ابن روزبهان

۶. سخن امیر محمد بن اسماعیل پیرامون حدیث تشبیه ..... ۳۱۴
۷. اعتراف ابوبکر به دلالت حدیث ..... ۳۱۹
۸. ابن تیمیّه: شبیه‌ترین فرد به نبی اکرم ﷺ افضل و جانشین اوست ... ۳۲۲
۹. تشبیه غیر معصوم به معصوم، جایز نیست..... ۳۲۴
۱۰. تحریم تشبیه برخی از احوال غیر نبی به نبی..... ۳۲۵
۱۱. تشبیه موجب عموم است..... ۳۳۲
۱۲. احکام منزلّ علیه بر منزلّ بار می‌شود..... ۳۳۳
۱۳. آمدن تشبیه در قرآن کریم برای نشان دادن برابری ..... ۳۳۵
- احتجاج به سخنانی که دهلوی در جاهایی دیگر گفته است..... ۳۳۶
- اشکال و پاسخ - ۲ ..... ۳۳۹
- چون عینیت محال است، حدیث تشبیه به برابری حمل می‌شود..... ۳۳۹
- اشکال و پاسخ - ۳ ..... ۳۴۳
- اشکال و پاسخ - ۴ ..... ۳۴۷
- اگر حدیث از باب استعاره باشد، دلالتش به برابری رساتر است..... ۳۴۷
- اشکال و پاسخ - ۵ ..... ۳۴۹
- اعتراف کابلی به دلالت تشبیه به برابری ..... ۳۵۰
- کاربرد تشبیه برای نشان دادن برابری، در سخن شخص دهلوی..... ۳۵۲
- اشکال و پاسخ - ۶ ..... ۳۵۳
- عدم جواز حمل سخنان پیامبر ﷺ بر کلام رکیک ..... ۳۵۳
- نقض احادیثی که برخی درباره شیخین ساخته‌اند ..... ۳۵۵
- اشکال و پاسخ - ۷ ..... ۳۵۶
- ستیز با حدیث تشبیه، با احادیث ساختگی تشبیه شیخین به پیامبران و ابطال آن ..... ۳۵۷
- اشکال و پاسخ - ۱ ..... ۳۵۷
- اشکال و پاسخ - ۲ ..... ۳۵۹
- اشکال و پاسخ - ۳ ..... ۳۶۰

اشکال و پاسخ - ۴	۳۶۰
اشکال و پاسخ - ۵	۳۶۳
اشکال و پاسخ - ۶	۳۶۳
<b>شبهات دهلوی پیرامون دلالت حدیث به افضلیت و دلالت افضلیت به امامت ..</b>	۳۶۵
اشکال و پاسخ - ۱	۳۶۵
۱. دلالت حدیث به افضلیت، مطابق دلالت آیه به افضلیت پیامبر ﷺ	۳۶۶
۲. اعتراف فضل بن روزبهان	۳۶۶
۳. حدیث تشبیه، به روشنی تمام، نشان دهنده اعلمیت است	۳۶۷
۴. علی <small>علیه السلام</small> جامع شریف‌ترین اوصاف است	۳۶۷
۵. علی <small>علیه السلام</small> نود خصلت از خصال پیامبران را در خود گرد آورده است	۳۶۷
۶. اوصاف خلفای سه‌گانه به ویژگی‌هایی متضاد با این اوصاف	۳۶۸
اشکال و پاسخ - ۲	۳۶۸
<b>ابطال پندارهای دهلوی در اثبات برابری خلفای سه‌گانه با پیامبران</b>	۳۶۸
اشکال و پاسخ - ۱	۳۶۹
اشکال و پاسخ - ۲	۳۶۹
اشکال و پاسخ - ۳	۳۶۹
خبری واحد و ساختگی	۳۷۰
اشکال و پاسخ - ۴ (نسبتی ناروا به صوفیه)	۳۷۱
سخنان اهل سنت بر شیعیان حجّت نیست	۳۷۲
اشکال و پاسخ - ۵ (دعوی صدور وظایف پیامبران از شیخین و ناروایی آن)	۳۷۳
اشکال و پاسخ - ۶	۳۸۲
اشکال و پاسخ - ۷	۳۸۲
استدلال به حدیثی صحیح و حمل آن بر معنایی باطل	۳۸۳
اشکال و پاسخ - ۸	۳۸۶
دعوی دهلوی پدر به انجامیدن سلسله‌های طریقت به شیخین	۳۹۰

- ۳۹۰ ..... ابن تیمیّه انجامیدن سلسله‌های طریقت را به علی علیه السلام انکار می‌کند
- ۳۹۴ ..... ردّ مولوی حسن زمان بر ابن تیمیّه و دهلوی پدر
- ۳۹۶ ..... برخی از سخنان ناروای ابن تیمیّه و نظر دانشمندان درباره آنها
- ۳۹۹ ..... نکوهشهای دانشمندان اهل تسنن در حقّ ابن تیمیّه
- ۴۰۲ ..... دنباله بحث جایگاه امیر مؤمنان علیه السلام در طریقت
- ۴۲۴ ..... اشکال و پاسخ - ۹
- ۴۲۴ ..... اشکال و پاسخ - ۱۰ (دعوی انجامیدن سلسله‌های فقیهان به شیخین)
- ۴۲۷ ..... اشکال و پاسخ - ۱۱ (امامت باقی مانده در فرزندان امام، همان قطیبت است)
- ۴۲۸ ..... اشکال و پاسخ - ۱۲
- ۴۳۰ ..... اشکال و پاسخ - ۱۳
- ۴۳۳ ..... ملحق حدیث تشبیه
- ۴۳۴ ..... نقل ابن عباس
- ۴۳۴ ..... نقل ابوسعید خدری
- ۴۳۵ ..... نقل انس بن مالک
- ۴۳۵ ..... نقل ابوهریره
- ۴۳۶ ..... نقل ابوالحمراء
- ۴۳۷ ..... نقل أَعُوْر هَمْدَانِي
- ۴۳۸ ..... پژوهش پیرامون این اسنادها